۲۴۰۴۸۰

نیمه اول

از کتاب

تدویکمنبر

تألیف

آقای حاج ابن الواعظین اردبیلی

حق طبع محفوظ

محل توزیع و فروش

کتاب فروشی سعادت

تبریز بازار شیشه گرخانه

فروشنده کتابهای قدیم و جدید و نوشت افزار

بهاء ۱۵۰ ریال

تبریز چاپخانه علمیه

هذا

کتاب مستطاب صدیک منبر کتابیست تا بحال نظیر این
کتاب نوشته نشده و بر ذهن احدی از مصنفین و مولفین
نگذشته تالیف العالم الکامل الفاضل الباذل العادل الزاهد
الورع المتورع مجمع المکارم الرضیه والاخلاق المرضیه
زین المنابر والمساجد نخبة المبلغین الراشدین محی الشریعة
والدین والجامع لمطالب هذه المنابر فی التتبع والتعمق والاستقراء من کتب المتقدمین والمتاخرین فی مدة ستین سنین
لاهل الفضل والتبحرین وتذخر وتجمع للمبتدئین والمنتهین
لاساتید الفن للوعظ والرثی ولکلهم حق له الی یوم الدین
لمن صعد المنابر للتبلیغ والرشاد علی المؤمنین والمسلمین المسمی
باسم اول السبطین علیهما السلام وکن المحققین ملک
المتکلمین الشهیر حاج امین الواعظین الاردبیلی مولدا
والتبریزی مسکنا ادام الله ظله وفیوضات انفاسه
القدسیه علی المؤمنین المسترشدین امین رب العالمین
وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین



مؤلف

عین دستخط مبارک حضرت آیت‌الله العظمی جناب
آقای سید محسن آقا طباطبائی حکیم مجتهد
نجفی دامت برکاته العالی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا ونبینا محمد خاتم الانبیاء وآله النجباء الهداة الاصفیاء وبعد

نظر به اینکه حضرت مستطاب عمدة العلماء العظام ثقة الاسلام والمسلمین ملجأ المدققین مروج احکام الدین آقای حاج شیخ محمد
باقر بن الواعظین ادام الله تعالی برکاته از مدتی در صدد تألیف و جمع آوری و اعداد مراتب علمیه و عملیه و دقتها در نشر احکام شرعیه
واحادیث دینیه بزحمات زیادی متحمل در ترویج دین و ترویج طریقهٔ اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین
گشته، در تتبع اخبار و آثار و مؤلفات فریقین رنجها برده، فلذا از جناب ایشان در تصدی امور شرعیه و حسبیه که مرتبط
بنظر حاکم شرع اقدس است مجاز و ماذون هستند و بنابراین در اخذ وجوه مطالبه بخودشان از قبیل رد مظالم و اخماس و تصرف
در مجهول المالک و اذن دادن در تصرف در آن ماذون و در اخذ سهم امام علیه السلام و صرف نصف آن
لازم و از سادات فقیر و طلاب علوم دینیه و صرف در مصارف خودشان بحسب متعارف حال و در سال نصف دیگر بنایب
برای اقامهٔ حوزه مقدسه علمیه که حفظش از اهم امور و بر هر فرد مسلمان و شیعی لازم و واجب است
والبته علی حفظ احتیاط را در جمیع مراتب مذکوره مراعات خواهند کرد و از خداوند متعال ان یحفظه
دعاة الدین و حماة شرع سید المرسلین و انس من جفا بهم من صالح دعواته و عوائد
جعلهم الله للاسلام والمسلمین انه تعالی حرره فی ۱۷ شهر صفر الخیر ۱۳۷۴ من الحجرة المقدسة النجفیة

محمد سعید طباطبائی الحکیم

۱۳۷۳
۱۴۲۰

٢٤٠٤٨٠

هذا کتاب صد یکمنبر امین المسلمین الواعظین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العلی الاعلی واعطی کل شیء خلقه ثم هدی والصلوة والسلام علی سید الانبیاء واله النجباء الائمة الهدی ما دامت الارض والسماء **اما بعد**

یقول العبد العاصی الجانی حسن بن حضر تقلی المدعو بحاج امین الواعظین اردبیلی مولدا والتبریزی مسکنا والمحاربی انشاء الله مدفنا وابث تالیفات العلماء المصنفین لا یعد ولا یحصی لا یحصیها الذو یعد ولا یجمعها الکشف والظنون فی کل فن فجمعتها جنبذ من جلها وانتخبت من کلها ما یلزم لاهل المنابر ویحتاج للمبلغین والداعین الی الله من اهل الضمایر والبصایر احدی ومأة منبر خالصها وملخصها من کتب اوائلهم ومن کلام الاخرین ولم یحظر بفکر یحة السابقین والاحقین علی نمط العجیب ونهج الغریب اتمنی من اهل الله ان ینظر بعین العنایة والانصاف ویصفح عن کثرة زلله والمثوبة علی قدر العمل والله سبحانه وتعالی نسئله التوفیق وهو حسبنا ونعم الوکیل وصلی الله علی محمد واله الطاهرین **بعد الاول** منبر چیست دویم فواید منبر سیم مثوبات منبر

بسم الله الرحمن الرحیم **منبر اول** در فضایل منابر ومعنی منبر وترویج علم ودین بواسطه منبر شده ومنبر اولین مخلوقات است. وفی سورة التوبة آیه ١٢٣ وما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون در مضامین آیه شریفه در تفسیرهای سنی وشیعه چنین تفسیر شده که اعظم امور دین بلکه بقای دین

دارالحفظ

وحفظ ثغور مسلمین باجهاد است معهذا همه کس باید برجهاد نروند که عدهٔ مسعده از مسلمین که قابلند تحصیل علم کنند وعالم وفقیه شوند برای ارشاد مؤمنین بعد از تحصیل هرکس براهل وقوم وخویش تبلیغ دین نمایند بعد از تحصیل وتکمیل از این آیه شریفه وسایر آیات کریمه استفاده میشود که برای مسلمین وعموم مندینین اهل منبر لازم است که چند نفر در جامعه قابلیت داشته باشند نبررفته عموم جامعه را از مرد وزن وکوچک وبزرگ را از شعایر دین آگاه سازند بلکه در هر دهکده وقریه برای مؤمنین مبلغ واهل منبر لازمست واین قضیه درمیان عامهٔ مسلمین مجهول القدر شده ومردم نمیدانند فواید منبر را واین منبرات اسلام را خصوصا دین ومذهب شیعه را زنده کرده وائمه را برقرار وپابدار نگاه داشته وجمیع حفظ مقامات ولوازمات دین از برکت این منبرات مرحوم مغفور ابته الله حلل النور ذوی الحق والحقوق علی المسلمین من الدانی الی العالی الحاج سید محسن العاملی قدس الله سره العزیز در کتاب اقناع اللائم نوزده فایده برای منبر ومجلس عزای حضرت سید الشهداء علیه السلام ذکر فرموده چنانچه در منبر دویم این کتاب ذکر خواهد شد. المنبر ومعناه فی مجمع البحرین بَرَرْتُ الشیء أبرُّه بَرّا رفعته ومنه سُمّی المنبر لارتفاعه **وفی الخبر** منبری علی حوضی الاکثر علی ان منبره بعینه یکون هناک وقیل ملازمة منبره الاعمال الصالحة تورد صاحبها الحوض. **و منبر** چیزیست ظهور علم ودین در این عالم بلکه در هر عالم بواسطه منبر شده والی یوم القیمه خواهد شد. از مخصوصات حضرت عقل کل است. بعد از حضرت ابراهیم خلیل اول کسیکه منبر رفته وخطبه خوانده آن جناب است که در جای بلند نشسته وخطبه را بیان نمود در ایام سایر انبیا مرسوم ومعمول نشده بود بعد از انکه در مدینه منوره بعد از هجرت پیغمبر مسلمین زیاد شدند وکثرت مردم ایجاب نمود حضرت مدنی استناد برستون خانه نکیه زده موعظه میفرمود پایش درد میکرد وآن بزرگوار به نزدیک زنی از انصار فرستاد وآن زن عایشه نام داشت واورا غلامی بود که باقوم رومی مینامیدند فرمان کرد که مری غلامک النجار یعمل لی اعوادا اجلس علیهن یعنی از برای من منبری از چوب بسازد تا بر آن به نشینم بدستور آن حضرت منبری سه پله یعنی سه مرتبه درست نمود اگرچه در تاسخ التواریخ اقوال مختلفه ذکر نموده بهمین اکتفا شد وآن منبر را در جنب محراب جای دادند واین وقت روز جمعه بود که بر منبر تشریف برده موعظه فرمودند باید دانست این منبر که از تعلیمات حضرت عقل کل است که در

که در اسلام احداث شد. باید دانست که منبر از اولین مخلوقاتست. مطابق خبر یکه اول مخلوقات عرش اعظم است خلق الله تبارك وتعالی منبرین من نور طولها مائة میل فی طرف العرش للحسنین علیهما السلام فیقومان علیهما یزین العرش بهما کما یزین المرء قرطاها پس محقق شد اینکه منبر از جزئیات عرش وبلکه مکمل وزینت وتمام شئونات عرش اعظم منبراست چنانچه حسنین علیهما السلام اولین مخلوقات وسبب ایجاد کاینات اند ومقام ایشان که در عرش منبراست وزینت اول مخلوقات حسنین ﷺ است هکذا مقام ایشان در عرش زینت شده.

منبراست شب معراج بعد از آنکه حضرت خاتم النبیین بر انبیاء اولین وآخرین تقدم جست وبتقاضای جبرئیل وانبیاء بر منبر تشریف برده در تفسیر آیه مبارکه وَاسْئَلْ مَنْ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا الخ فرمود وهو الذی خطب علیه آدم یوم عرض الاسماء علی الملئکة وهو منبر من نور در ص ۵۶۸ سفینهٔ بحار.

فرمود برچه مبعوث شدید گفتند مبعوث براظهار توحید شدیم وانك رسول الله لخلت علی ذالك مواثیقنا وعهودنا. در خبر دیگر همه متحد المال اقرار کردند بفضله وفضل اوصیائه فی الارض من بعده وفضل شیعته اوصیائه من المؤمنین والمؤمنات الی آخر الخبر فی الصافی در ص ۴۴۷ در تفسیر سورهٔ زخرف ✤ منبر آن قدر اهتم بوده حین خلقت آدم فضیلتش بر جمیع ملائکه بواسطهٔ منبر شده. منبری از نور آوردند حضرت آدم بر همان منبر تشریف برده بر عموم ملائکه اظهار فضیلت وعلم نمود در تفسیر آیه شریفه وعلم ادم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملئکة در سورهٔ مبارکه بقره بعد از اینکه حضرت آدم اظهار کمالات فرمودند عموم ملائکه متحیر مبهوت شده خطاب عتاب این رسید اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ در جواب اظهار عجز نموده عرض نمودند قالوا سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العلیم الحکیم **منبریست** آوردند برای راجل ملك افصح ملائکه حین تزویج حضرت زهرا سلام الله علیها بر منبر چنانی از نور بالا رفته در تحت شجرهٔ طوبی در بهشت برای عموم ملائکه خطبه خواند شئونات حضرت ختم مرتبت وحضرت امیر وحضرت زهرا سلام الله علیهم در بالای منبر بر آنها بیان نمود الخ **منبریست** که اسمش وسیله روز قیامت حضرت خاتم بر همان منبر تشریف می برد که هزار پله دارد بلندی هر رتبه هزار سال راه میشود ودر اطراف منابر جمیع انبیاء المرسلین سلام الله علیهم

اجمعین مقام شفاعت کبری در بالای منبر میشود ولوای حمد در دست حضرت امیر المؤمنین ﷺ در بالای همان منبر گشاده شده شفاعت اولین وآخرین در بالای منبر فراهم میشود. ✤

منبراست که نجات عالم بشر در دنیا در بالای همان منبر میشود در آخر زمان که روی زمین پر از ظلم وجور بنی آدم میشود اهل آسمان بر اهل زمین گریه میکنند وسر کار اهل زمین بجای اذا کان لیلة الجمعة یهبط الرب تبارك وتعالی ملئکته الی سماء الدنیا فاذا طلع الفجر نصب لمحمد وعلی الحسن والحسین علیهم السلام منابر من نور عند البیت المعمور فیصعدون علیها ویحج الله لهم الملئکة والنبیین والمؤمنین وتفتح الأبواب السماء فاذا زالت الشمس قال رسول الله صلی الله علیه وآله یا رب میعادك الذی وعدت فی کتابك وهو وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الأرض الخ ص ۱۷۶ سفینهٔ بحار.

منبراست که نصوص ولایت امیر المؤمنین علیه السلام در بالای منبر چنانی که پله های او از سنگ جفه یا از جهاز شتر بوده در میان یک صد وبیست هزار نفر جماعت پیغمبر خاتم بالای همان منبر تشریف برده آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك. الآیه خوانده خلافت وامامت وولایت حضرت امیر علیه السلام وسایر ائمه سلام الله علیهم ابلاغ فرمودند الخ این چند شعر از کمیت رحمه الله خالی از صفائیت که نوشته می شود.

نفی عن عینك الأرق الهجوعا ... وهما یمتری عنها الدموعا ... لدی الرحمن یشفع بالمثانی

وکان لنا ابو الحسن شفیعا ... ویوم الدوح دوح غدیر خم ... ابان له الولایة لو اطیعا

ولکن الرجال تدافعوها ... فلم ارمثلها خطرا مضیعا ... حضرت امیر علیه السلام

در خواب بر کمیت فرمود آن چند شعر را بخوان بعد از خواندن حضرت این بیت انشاء میکنند بر کمیت فرمودند

ولم ار مثل ذاك الیوم یوما ... ولم ار مثله حقا اضیعا

چند چیز برای حضرت خاتم عطا شده که بر پیغمبران دیگر داده نشده یکی همین منبراست مصداق تمامی این منابر همان شد که در عصر ترقی کار نبوت وریاست اکثریت در مسجد مدینه منبر ترتیب داده بر بالای منبر صعود نموده موعظه فرمودند اول چیز یکه غصب کردند همین منبر بود وابو بکر بر همان منبر رفته اول کسیکه در آن منبر بر او بیعت نمود شیطان بود آمد در صورت مرد پیر گفت از دنیا نرفتم تا اینکه وجود شما در این منبر دیدم دستت دراز کن تا بیعت کنم بیعت نموده گفت یوم کیوم آدم ثم نلقد صدق ابلیس ظنه فبعزتك لأغوینهم اجمعین الا عبادك منهم مخلصین

مخلصین الی اخر الآیة الشریفه حضرت این آیه را خوانده بر ضلالت وغصب خلافت
ایشان وقتیکه منبر را غصباً وعدواناً ضبط وتصرف نمودند همه را بردند داخل حریم نبوت وامامت
شدند گویا شیطان لعنه الله ابابکر را در منبر وبدجای پیغمبر نشسته آن کلمات سابق را گفت و
نمود یعنی منبر تخت شریعت است چشم شیطان از این جهته روشن شد بیعت کرد گفت
یوم کیوم آدم بعد از آنکه منبر را غصب کردند اینست امیرالمؤمنین علیه السلام این آیه را خواند وما
محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افائن مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم فتنقلبوا
خاسرین خلافت را غصب کردند فدک را وعوالی را بردند بلکه از تمامی حقوق مثل ارث وفی
مسلمین وغنیمت وخمس واز تمامی حقوق مسلمین آن حضرت را ممنوع ومحروم کردند حتی از جوار پیغمبر صلی الله علیه وآله امام
حسن علیه السلام را از دفنش مانع شدند وجنازه آن جناب را علنی بر باران کردند هفتاد وچهار تیر بر جنازه امام حسن وارد
کردند پیغمبر رحمت در خواب دید بوزینه ها بر منبر آن حضرت صعود مینمایند یکی پائین میآید ویکی بالا میرود با کمال اهتم
وغم از خواب بیدار شده جبرئیل این آیه شریفه را نازل نمود وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس
والشجرة الملعونة فی القرآن الی اخره شجره ملعونه فرقه بنی امیه هستند هزار ماه منبر شما را غصب خواهند نمود
برای تسلی پیغمبر صلی الله علیه وآله سوره مبارکه انا انزلناه فی لیلة القدر نازل شد هزار ماه بنی امیه در تمامی
منابر امیرالمؤمنین را سب ولعن کرده تا کار را معاویه رسانید آنجا که امر کرد دختر پیغمبر را از مدینه از
مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله کنده بشام بیاورند نتوانستند زمین لرزید وزلزله شد آفتاب کسوف نمود مردم
حیرت کردند از منبر دست کشیدند در اثر این ظلمها ابن زیاد در مسجد کوفه بالای منبر
بر سیدالشهداء ناسزا گفت ودر شام امام زین العابدین بر منبر رفته خطبه
مفصل معروفه را خواند فرمود یزید این پیغمبر که بر رسالت او شهادت میدهی
جد من است یا جد شما خوب است شعر مهیار عرب .

یا امة کفرت وفی افواهها القرا ... ن فیه ضلالها ورشادها
اعلا المنابر تعلنون بسبه ... ولبیعه نصبت لکم اعوادها
تلک الضغائن بینکم بدریة ... قتل الحسین فما جنب احقادها
کانت مآتم بالعراق نعدها ... اموبة بالشام من اعیادها

بسم الله الرحمن الرحیم **منبر دویم در فواید ونتایج منابر**

در نتایج وفواید مجلس عزای حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه که لا یعد ولا یحصی ا

بلکه این مجلس دین اسلام وحلال وحرام وبقای شریعت وحفظ شئون کلام الله مجید
وکل اوضاع انتظامات دیانات در جمیع اقطار ارض حتی در بیابان وصحراء جنگلها دین اسلام را
احیا مینماید ودر هر سال تجدید مینماید بلکه در غیر آن ودر هر مجلس مردم را بیدار کرده وادار بدیانت میکند و
خصوصاً مذهب حق شیعه را واعتقادات مردمان وحشی وبدوی از اثرات این مجلس عزاداری سیدالشهداء علیه السلام است ولی این بنده ناچیز نسبت بفراخور فهم خود چند فائده مهمه را در این اوراق
درج میکنم آقایان مبلغین وواعظین ابدهم الله برای مردم تذکر داده مغتنم شمارند اول این مجلس مجلس عزاداری
سلوة است بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وبر ائمه دین وامام عصر سلام الله علیهم اجمعین بموجب اخبار کثیره که فرمودند
اند سلوة لنا وموالینا علینا واسعادلنا وادخال السرور علی قلوبنا .

دویم اظهار مقام حقانیت وجان فشانی وجان بازی وبیان عظمت دین اسلام است
که سیدالشهداء علیه السلام که جان عیال واولاد ودار وندار حتی بچه شیرخوار را برای حفظ دین
وشریعت فدا نموده که اعلان است بر اهل عالم یعنی پس مسلمین باید انسان در حفظ دین حاضر
خود ومال خود همه دار وندار را بذل کند ونگذارد مخرب دین ومنجاسرین حرمت اسلام را بردارد
علنی هتک حرمت اسلام را نموده مثل یزید محرمات خدا را علنی جایز نموده اعمال نماید ثالث انه لولا اعادة
ذکرها فی کل عام بل کل یوم بل فی کل دار وبیت من المسلمین لآل امرها الی الاضمحلال واهل
باطل وسیله پیدا میکند برای انکار چنانچه بعضی جهال از افواه دشمن دیانت اخذ کرده میگویند این قدر
گریه ومحفل عزا لازم نیست در ایام محرم بلکه روز عاشورا بس است وبعضی روضه خوان ها این را برای
خودشان اسباب معاش کرده اند چنانچه واقع شده بابعض شیعه وقتی که آن ناصبی گفت
سیدالشهداء علیه السلام شهید شد وپیش از هزار وچند سال فما معنی تجدید کم لذکری قتل
الحسین در هر سال ودر هر ماه پی در پی وگفت در جوابش میتر سیم قضیه کربلا را برای خاطر خواه
یزید انکار نمایند چنانچه بیعة غدیر خم را انکار نمودند ودر میان عموم اهل اسلام زیاده از صد هزار مردم
واقع شده بود وبا اینکه تاویل نمایند برای یزید عنوان تبرئه فراهم نمایند چنانچه لفظ مولا را تاویل
میکنند الخ ـ عم انها تعرس یعنی ثابت میکند در نفس انسانی محبت فضیلة والاعتماد علی النفس
والشجاعة وعز نفس ورفع حمیت وآبا وانفة الضیم وعدم انقیاد بر ظلم ظالم ومقاومت در قبال ظالمین بایراد
ما صدد للحسین علیه السلام من اختیار المنیة علی الدنیة وموت فی العز علی حیاة فی
ذل ومثبته الکرام علی طاعة اللئام چنانچه مصعب ابن زبیر گفت وان الاولی بالطف من اهلها

تَاسُّوْ وَسَنُّوْ لِلْكِرَامِ تَاَسِيًا ۵ این مجالس مدرسه اکابر بلکه مدرسه عمومیت از مرد و زن
و بچه بعنی آسان شده تدریس و تحصیل و تعلیم و الاستفاده برای جمیع طبقات تعلیم بگیرند در این
مجالس فنون تواریخ و اخلاق و التفسیر القرآن و احادیث خطابه و لطایف اشعار و لغات مختلفه
و مستمعین آگاه میشوند بر بلاغت کلام نظم و نثر بآن و اسطه تهذیب نفوس و غرس فضیلة در تمامی
ذهنها و نفسها فهرا کمالات حاصل میشود بهیچ وسیله این کمالات مزاحم نمیشود الخ

۶ اغلب بلکه عموم مسائل اصولیه و فروعیه و اعتقادات و ارکان و اوضاع عبادات از واجبات
و مستحبات و بعضی تعلیمات نسبت بآداب زندگانی و حیا و عفت و حقوق بین المسلمین بلکه شرائط
اجتماعات و انفرادات مابین زن و مرد و آداب لازمه اجتماعیه و انفرادیه زن و مرد و بعبارة اخری ترویج
تمامی و تظهیر و تفعیل و ادعیه و اذکار و اوراد و وظیفه شناسی در همه اوقات و حقوق پدر و مادر
و حقوق زن و مرد الخ

۷ نادِ لِلْوَعْظِ وَالتَّنْبِیهِ وَالْاِرْشَادِ بدون تکلف مجلسیست برای امر بمعروف و نهی از منکر که
قوام و دوام اسلام بلکه تمامی دنیا و آخرت بآنهاست و جلب است برای اطاعت پروردگار
و در خبر است از جمیع معصیتها خصوصا در حق جهال و جوانان بی پروا با احسن طرق و اعذب السنه
بشان هیچ کس برنخورد هر کس سهم خود را می برد و بعضی حکایتهای عباد و زهاد و قصص صالحین و انبیاء
و المرسلین و ائمه راشدین و علماء اعصار و عرفا دقه در هر دیار الخ

۸ و این مجالس مانع است از اجتماع بطالین در قهوه خانها و جابهای هرزه گی و سینماها و تیاترها
و بلکه جلوگیریست قهرا از جمیع لهو لعب خصوصا در اثر کلمات واعظین شیرین زبان و محدثین جلب کنان الخ

۹ این جامعه است اسلامی و دینی و مذهبی بجمع قیه القلوب علی مقصد واحد و تری علی
هدف واحد فی جمیع الاقطار و هو مقصد للنبی و آله الکرام علیهم السلام و در رایت
اعلاء شئونهم و التمسک بحبلهم و جمعکردن قلوب عامه را بر محبت آنها و کردن نهادن عموم است
بر امر آنها و رضا بآنها و نهی شدن است بر عدم رضای آنها سلام الله علیهم الخ

۱۰ ترویج است بر مذهب اهل البیت در میان هفتاد و نه مذهب اسلامی باقوای الوسایل
و انفعها و اسهلها و ابسطها و اشد تاثیرا فی نفوس المستمعین برانکه مردم بدانند آن بزرگواران
در بذل مال و جان نسبت بر اهل اسلام و در حمایت اهل دین و مشتمل است بر مجالس اسلام
و مزایا و جزئیات آن و چه قدر حج اللهی متحمل مشقتها شده اند در باره دوستان خودشان و

اغلب

اغلب اهل عیال خود شانرا گرسنه گذاشته بر مسلمین ایثار نموده اند خصوصا بر
شیعیان الخ

۱۱ مشتمل میشود بر اخلاق حج اللهی و ترحمات و تفضلات ربانی و ارائه طریق توبه
و کثرت عفو و کرم خدا نسبت بر بندگان و علاوه مشتمل است بر معجزات و خارق
عادات آنها حیا و میتا و تشویق اشخاص بر زیارت قبور آنها که این همه زوار در هر سال
از بلدهای بعیده مختلفه و جمیع افراد بشر را بر محبت اولیاء اللهی که اصل غرض
از خلقت عالم همین محبت است بلکه در هر سال در هر شهر چه قدر کفار متنبه میشوند و اگر
مسلمان نشوند اقلا معرفت پیدا میکنند بر مراتب اولیاء اللهی و برای همه عالم لامحاله
حجت تمام میشود و غرض خدا هم اینست الخ

۱۲ ان فیها عزاء عن کل مصیبة و تسلیت است برای جمیع مصیبت زدگان که می
شنوند مصایب سادات مسلمین بلکه سادات تمام ممکنات و اهل بیت پیغمبر
که جاری شده در حق ایشان انواع ظلم و مصائب هانت علیه کل مصیبة خواه از
طرف ظالمین یا از تقدیرات خدا مثل مشهور است هر کس به بیند مصیبت عظما را در امثال
خود بلکه در فوق خود هانت علیه مصیبة کما قال الشاعر انت رزیتکم رزایا ما الت
سلفت و هونت الرزایا ما الا بیة الخ

۱۳ ان فیها حثا علی الزهد فی الدنیا و الرغبة فی الاخرة و قتیکه انسان دانست
سادات مسلمین و امامان و اهل بیت بنوت مبتلا شده اند بر این مصائب
عظما برای اینکه نائل شوند بر علو درجات در آخرت پس میداند شرف آخرت را بر
دنیا ان لو کانت الدنیا تساوی عند الله جناح بعوضة لما سقی الکافر منها شربة
ماء کما قال الشاعر لهم مجسوم علی الرمضاء مهملة و انفس فی جوار الله یقربها کان
قاصدها یا النصر ناصرها و ان قاتلها یا السیف محیبها بعد از امتحانات حضرت سید
الشهداء علیه السلام همه اصحاب اظهار وفا و استقامت نمودند چیزی مختصری از عالم برزخ
نعمای آخرت بر اصحاب ارائه داد همه چیزهای دنیا حتی محبت اهل و اولاد حتی عطش و
گرسنگی و زحمت جراحتهای شمشیر و نیزه و تبر درک نکردند بمصداق لا یجدون الم من الحدید
حضرت امام عصر خاتم الحج سلام الله علیه و علی آبائه الطاهرین در آخر زیارت جمیع شهداء کربلا

کربلا

کو قریب بہ شناد بنج نفرات میفرماید اشهد لقد کشف الله لکم الوطاء واجزل لکم العطاء وکنتم من الحق غیر بطاء وانتم لنا فرط ونحن لکم خلطاء فی دار البقاء قوم اذا نودوا الدفع ملئم والقوم بین مدتغس ومکردس لبس القلوب علی الدروع واقبلوا بیتها تنوئن علی ذهاب الأنفس نصر والحسین فنادیها من فقید عافو الجوع والبسوا من سندس حضرت سید الشهداء در فراق این جوانان گلعذار بر جنازه اینها در میان خاک وخون نظر حسرت انداخته می فرماید. مالی اراکن بعد فرقتکم الا البکاء ووقوع السن بالندم ... ولا ذکرت امدی الزمان لکم الا جرت اذمعی حمم وجدت بالدم در آخر تنگی وقت وتسلط دشمن وجسارت ایشان که گفتند نقتلت بعضا وعنادا منا لابیک فنادی یا مسلم بن عقیل ویا هانی ابن عروة نا رسید یا حبیب ابن مظاهر ویا مسلم ابن عوسجه از بنی هاشم بروایت ابی مخنف حضرت علی اکبر را صدا کرد یا علی بن الحسین قوموا عن نوسکم ابیها الکرام فهذه نساء الرسول لفقدکم قد علاهن النحول الخ

منبر سیم از فواید منابر ۱۴ انها تالیفا للقلوب بالتزاور والاجتماع والتعاون والتعارف الخ .

۱۵ احتفال فیه من البر والمواسات واعانة الفقراء والضعفاء وابناء السبیل بما ینفق فیها من المال والزاد فی محبة الحسین ع وباید دانست این قدر احسان وخیرات در مجالس عزاء حضرت حسین علیه السلام برای فقراء ومساکین وسادات واینام میشود در هر شهر وقصبات ودهات کسی نمیداند وبحساب نمیآید بلکه هزاران هزاران خوانواده مادر هر بلاد وقصبه از برکات این مجالس اعاشه میکنند وخصوصا جماعت محدثین ومبلغین ونوحه گران وسینه زنان وسایر اهالی حاضرین حتی تحقیقا گفته اند مملکت ایران با این مالیات گدائی وعمارات دولتی ومملکتی از هر قبیل جزئیات وکلیات حتی از معدنیات وغیره وغیره هزار وشش صد ملیون بلکه زیاده عایدی مملکت است ودولت ایران بتوسط ادارات ومامورین مختلف الاحوال در تمامی داخله وحواشی باکثرت نقدیات فوق العاده از جمیع اصناف وطبقات هر سال بسفر وقهر وقسر میکردد وبلکه سه مقابل این عایدات دولتی در این مجالس حضرت حسین سلام الله علیه صرف میشود وهمه اینها بر فقراء وضعفاء ومساکین واهالی منابر وغیره

بالطوع والرغبة عاید میگردد وکسی نمیداند وحسابش را نمیتواند بداند العاقل یکفیه الاشاره الخ .

۱۶ محصلین علوم دینیه وحافظین احادیث الانبیاء والائمة وحافظین ابات قرانیه ومفسرین انها ومدرسین فی کل البلاد من الباب الی المحراب از برکت این مجالس تحصیل میکنند وکثیرا جدیت وسعی میکنند در تحصیل فقه واصول واحادیث واخبار وآثار که در منابر مسلمین بر مردم برسانند ومردم را بر فقه اهل بیت واخلاق واطوار وسیره حسنه ایشان آگاه بسازند کرورها ولیونها مردم از این قبیل عزت وشوکت پیدا میکنند کثیرا برای خود شان وظیفه میدانند وقصد قربة میکنند واگر قصد قربة نکنند برای طلب دنیا وعزت وجاه کنند باز میکنند باین اسم میکنند وتاثیری از این قضایا در عالم اسلام فراهم میشود انبت روز بروز پیشرفت میکنند چنانچه میشود مارین المالی باین قضیه بی پرده کاملا مینویسد حتی در هندوستان مدرسة الواعظین افتتاح نموده در سیاست حسینه رجوع میشود هر سال هزاران مبلغین وواعظین بسرزبان براطراف عالم مبعوث شده مردم را هدایت میکنند الخ

۱۷ وهو من اهمها واجلها ان المصلحة التی استشهد الحسین علیه السلام من اجلها وفی طیه مردم را از خواب غفلت بیدار نمود طبق مضامین آیه کریمه در سوره نور او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور در تفسیر صافی نا قلا عن الکافی موج اول اولی موج ثانی ثانی سحاب ثالث ظلمات معویه وپسرش یزید وفینان بنی امیه وضلالت وجهالت وظلمت ایشان عالم را چنان تاریک نمود هیچکس حق را از باطل نشناخت واین قدر در عصر معاویه اخبار جعل کردند در حق خلفاء ودر شان بنی امیه ومعاویه وورفدح وذوقم امیر المومنین وحسنین هزار ماه در منابر عالم امیر المومنین ع را لعنت کردند ومعاویه را امیر المومنین وخال المومنین نام نهادند وکسی نگفت معاویه والی مومنین بالعموم جمیع منزلت احکام را باید مترتب کرد باید هند را جدة المومنین بگویند وابوسفیان را جد المومنین بسبب فارق در میانه چیست میخواهم بدانم که عایشه افضل است یا ام حبیبه لابد اول را خواهند گفت در این صورت خواهم گفت چرا محمد بن ابی بکر خال المومنین نخواندند مگر اینکه بگویند چون محمد موافقت علی نکرد آن حضرت در حق او شهادت داد کان لله عبدا صالحا وولدا ناصحا فلهذا از رتبه اعتبار افتاد بلکه ویرا معاویه بن خدیج ع یا مر عمرو عاص در فتح مصر بکشت وجسد اورا در پوست اولاغ گذاشته وبسوخت چنانچه

بقیهٔ اعضای او در مصر مدفون است و قبرش مهجور است و شیعیان زیارت میکنند
وعادت سنیان چنین است که چون بقبر او میرسند پشت بجانب قبر او میکنند و فاتحه برای
پدر او میخوانند مثل معروف است در عجم که میگویند خیر در خانه صاحبش میدانند چه خوب گفته
حکیم سنائی زادالله ثناه داستان پسر هند مگر نشنیدی که از او وسه کسی او به پیمبر چه رسید
پدر او در دندان پیمبر بشکست مادر او جگر عم پیمبر بکشید او بنا حق حق داماد پیمبر بستاد
پسر او سر فرزند پیمبر ببرید بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد لعن الله یزید او علی آل یزید
و این حدیث را جعلکردند مرد مرا اضلال نمودند اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم در میان
اصحاب شر انجوار و زناکار نیز بودند چون مجن ابو محجن و مغیرة بن شعبه و قدامة بن مظعون و معویة بن ابی
سفیان و عمرو بن عاص و بسر بن ارطاة و حبیب ابن مسلمة معروف بفسق و الحاد چون ولید بن
عقبه و حکم بن ابی العاص اگر اینها مقتدای بودند باید اقتدای بایشان جایز باشد بعضی صحابه مرتد
شدند مثل طلحة بن خویلد و اقتدا باو هم اهتدا است این حدیث از موضوعات متعصبین بنی امیة است
غیر از امیر المؤمنین همه اینها صحابه پیغمبر هستند گویا علی صحابهٔ پیغمبر نیست و بتبعیة او جایز نیست در
حالتیکه داماد پیغمبر و برادرش و داماد ش و پسر عمش و حامل علوم ش و علمدارش بوده
بالاتفاق این آیهٔ شریفه بس است در حق ایشان لا تتولوا قوما غضب الله علیهم اخبار
و آثار بر ذم معویه بیش از حد و احصا است نا اینجا و از بعض متبعین اهل هند حکایت شده و دویست
خبر از طرق معتمده اهل سنت نقل کرده بر ذم معاویه و مخالفت بین او و بین امیر المؤمنین مثل خلاف
بین ابو جهل و پیغمبر بالضروره ثابت است جمع بین متضادین محال است البته در مذهب اهل تسنن
شرط است که بقدر نار نجه باید عداوت علی در قلب باشد این خلکان در وفیات الاعیان پرده
از روی کار برداشته در ترجمهٔ علی بن جهم ناصبی از خطیب بغدادی نقل کرده و او را تمجید کرده من نقل نمی
کنم عین عبارتش از اینجا دو فایده بدست میآید یکی اینکه نصب منافی تدین نیست و دیگری اظهار تسنن
با انحراف از امیر المؤمنین است یعنی تسنن مشروط با نحراف و بغض آن جناب است دعاء
متواتر پیغمبر بس است در حق ایشان اللهم عاد من عاداه بعد از آیهٔ شریفه او کظلمات
انطور در تفاسیر و از کتاب مبارک شفاء الصدور نقل شد اگر شهادت سید الشهداء
نبود برای عموم عالم ثابت نمی شد فسق و کفر یزید و قبایح معویه که او را ممهد نمود و بر قلب مسلمین
مسلط کرد و بر مردم ثابت میکردند النیابة عن رسول الله و خلیفه میکردند باین اسم بنی امیه

ونظاهر را بنا بید الله بن فخفی امرهم علی اکثر الناس فبدلوا من احکام الدین ما شاؤا واتبعهم جل الامة
جهلا او دنیا او دهبا و ریاست میکردند عموم بنی امیه و جوانان ایشان بر این امت و اولیاء خدا
و شیعیان را تبعیه میکردند و از آبادی دور مینمودند و وارد میکردند بر ایشان انواع اقسام
سنهما من القتل و الضرب و الشتم و الصلب و لعنوا امیر المؤمنین علی منابر الاسلام و خود
شانرا از اقربای و بنی اعمام پیغمبر بر مردم معرفی میکردند و حق بمقام او ارائه میدادند این است
سید الشهداء فرمودند و بر سر این کلمه هم کشته شدند انا اهل البیت بنا فتح الله و
بنا ختم الله و یزید رجل فاسق شارب الخمر قاتل النفس المحرمة معلن بالفسق و مثلی لا
یبایع مثله و سلم نفسه و ولده و اهل بیته و خواص شیعته للقتل و اطفاله للذبح و عیاله و نساء
للسبی و اموالهم للنهب و لسان حاله هذا ✤ ان کان دین محمد لم یستقم ✤ الا بقتلی یا سیوف خذینی
بقتلی و کفایت نشد بر قتل اولاد و اهل بیت و اصحاب و انصار او بلکه
شدت عطش حتی سرهای ایشانرا از بدن جدا کرده در بلاد مسلمین گردانیده و جسد آن
بزرگوار را در زیر سم ستوران پامال کرده و نهبوا رحله و اخرجوا خیامه بر این هم کفایت
نکرده عیالاتش را بر جهاز شتران سوار کرده من بلد الی بلد کانهن سبایا نزل و دیلم حتی
انهارا در درج مسجد جامع دمشق نگاه داشتند که در آنجا اسیرانرا بمعرض فروش میاوردند
و غل زنجیر را بر گردن امام زین العابدین گذاشتند گویا آن بزرگوار راه زن بوده کاروان مسلمین را
غارت و لخت کرده یا از اسراء کفار بوده تا آخر کار را بجائی رسانیدند دختران پیغمبر را یک
ریسمان بسته مثل گوسفندان وارد مجلس کردند هشتاد نفر بریک ریسمان بسته
و باین حال وارد میان مجلس نامحرمان شوند همه مردم و شیعیان بنی امیه گردن کشیده نگاه
میکنند یزید که از اسامی ایشان می پرسد آن قاید خبیث یکایک از ایشان
اسم می برد شش نفر اولین دختران امیر المؤمنین و خود سجاد میفرماید من در مقابل یزید ایستاده
در حالتیکه آن لعین تاج مکلل بجواهر بر سرش نهاده بود و یزید اول کسی است مثل اکاسره
و قیاصره بر سرش تاج مکلل نهاده حیثیت عربیه را ذلیل کرده و در روایت است که اهل بیت را
سه روز در خارج شام در سه فرسخی نگاه داشتند چون بعضی جواهرات این تاج نصب
نشده بود و باسم تاج گذاری شام را آئین بستند و در مغنی اسباب دو
جشن را حیثیا نمودند صاحب ریاض الاحزان صدری فرو میریزد مینویسند شهررا

چنان زینت داده بودند حتی دیوارهای کوچه ها را ملوّن و مزیّن کرده بودند بزینتهای مختلف
الألوان از حریر و دیباو غیره و بر استقبال اهل بیت اطهار مطابق نوشته تاریخ کامل
بهائی هفتصد هزار زن و مرد در دستها دف و طنبور پیشواز رفته دف و طنبور و ساز و نواز بیشمار
حضرت امام سجّاد علیه السّلام میفرماید یزید نشسته بود در سرش تاج مکلّل بجواهر در دورش اعیان
بنی امیه من گفتم یا یزید آذن لی فی الکلام گفت تکلّم ولا تهجر و من گفتم مالی و للهجر یعنی من از دو طرف
پادشاه زاده استم حرف من اینست کیف ظنّک رسول الله لو یرانا بهذه الحالة یزید دید رسوا میشود
فوراً حکم کرد ریسمانها را برداریدو اینها را از زجر گرفتاری طناب را کنید و بکنفر از دختران
سیّد الشهداء علیه السّلام نگذاشت طناب را از گردن آن بردارند یعنی از موقع استفاده
نمود گفت نمیگذارم طناب را از گردن من بردارید اوّل بازوی برادرم را بگشائید چون دستهای
آن حضرت را سخت بسته بودند و دستهای آن حضرت را گشودند بعد گردن این طفلرا کبودها
کردند بسیار مناسب است این اشعار یا امة کفرت وفی افواهها القرآن فیه ضلالها
درشادها اعلی المنابر تعلنون نسبة وبسیفه نصبت لکم اعوادها تلک الضغائن
بینکم بدریّة قتل الحسین فاخبث احقادها کانت مائمة فی العراق تعدّها امویّة
بالشام من اعیادها. بسم الله الرحمن الرحیم **منبر چهارم در فواید**
معنوی و مثوبات وجود احزوی فواید مجلس عزاداری حضرت سیّد الشهداء
علیه السّلام نسبت بردین و شریعت و حفظ شئونات ظاهری و معنوی در تمامی شرق
و غرب عالم کاملاً در ضمن هفده نتیجه ذکر شد و لازم است نتیجه معنوی یعنی مثوبات اخروی هم ذکر
گردد آن هم چهارده فایده مطابق اخبار آنچه خبیر و بصیر علیم از غیب بلکه از اوّل صدر اسلام کسی
نتایج جمیع اخبار را چون لولو از اصداف گوناگون استخراج کرده برشته دقیق و حقیق
منتظم نماید دیده نشده و نخواهد شد بخاطر مصنفین خطور نکرده و لم یخطر لقریحة احد من المتقدمین و المتأخرین
و اخرجها من کتب السالفین و اودعها للغابرین استاد العلماء و الفقهاء اعنی استاد البشر مجمع
الفضایل للأجتهاد و المنبر الخبر الخبیر الشیخ الششتری قدّس سرّه رحمة الله علیه. در کتاب خصایص می فرماید
بانعقادها و حصولها یحصل جمیع العبادات بدنیّة و مالیّة و مالیّة و بدنیّة فی آن واحد و بنصف آنه بل الجلس الرابعة
عشر ضعفه علی ما یستفاد من الأخبار ۱ انه مصلی لله عزّ و جلّ یعنی محلّ صلوات علی اهله
الا و صلی الله علی الباکین علی الحسین ۲ انه مشهد للملئکة المقربین ۳ انه محل

نیل الدعاء من النبیّ و الوصیّ و الزهراء و الجنبی صلوات الله علیهم ۴ انه منظر الحیاز
علیه السّلام ۵ محلّ خطابه لأهل المجلس و مکالمته معهم لو یعلم زایری و الباکین علیّ
مالهم عند الله من الأجر و الثواب لکان فرحهم اکثر من جزعهم ۶ انه محبوب للصادق
فقال علیه السّلام انّی احب تلک المجالس ۷ انه عرصة ۸ انه مشعر الحرام ۹ انه
حطیم که اشرف ارکان کعبه است ۱۰ انه مطاف لبیت الله ۱۱ مخلاة للنیران المشتعلة
۱۲ انه قبّة الحسین ۱۳ منبع لماء الحیوان فلوان قطرة منها سقطت فی جهنم لأطفئت
حرّها این اشک چشمها را میریزند بر چشمه حیوان هزار مرتبه لذّت و عطر او را زیاد میکنند
۱۴ انه یصیر تلو المجالس اوّلها قبل الخلق و اخرها یوم المحشر الخ کما ورد فی اخبار کثیره
۱۵ النباکی خبر معروف من بکی او ابکی او تباکی وجبت له الجنة و حدیث قدسی
کلینی فی الخصایص ص ۸۸ فی خبر طویل یا موسی اعلم من بکی او ابکی او تباکی حرمت جسده
علی النار الخ فی خصایص الحسینیه الشیخ الششتری قدس الله سرّه العزیز فی الطبعة الأولی
ص ۹۹ فی کیفیات الرقة و الجزع و البکاء علیه و هو اقسام ۱ بکاء القلب با الهم و
الغم و هو اوّل المراتب و ثمرته یجعل النفس تسبیحاً لله کما قال ع نفس المهموم لظلمنا تسبیح
و همّه لنا عبادة و کتمان سرنا جهاد فی سبیل الله ثم قال ابو عبد الله یجب ان یکتب هذا
الحدیث با الذهب چون تسبیح ذکریست ثوابش بیحد از امیر المؤمنین است که فرمود التسبیح
نصف المیزان عن الباقر ع سبحان الله خیر من جبل فضة اعطی فی سبیل الله و دلیلی
الأخبار بساط حضرت سلیمان مر بحراث فقال لقد اوتی ابن داود ملکاً عظیماً فالقاه
الربح فی اذنه فنزل و مشی الی الحراث قال جئت الیک لئلا تتمنّی ما لا تقدر الیه
ثم قال تسبیحة واحدة یقبلها الله خیر مما اوتی آل داود ۲ وجع القلب فی الحدیث ان الموجع
قلبه لنا لیفرح عند موته لا تزال تلک الفرحة فی قلبه حتی یرد علینا الحوض ۳ دموان الدمع
فی الحدقة بلا خروج و هذه هی التی توجب الرحمة من الله کما فی الروایة عن الصادق ع فی
اللباکی انه یرحمه الله قبل ان یجری الدمعة من عینه ۴ خروج من العین مع اتصاله بها و لو
بقدر جناح البعوضة و هذا هو الذی ورد فیه انه یوجب غفران الذنوب و لو کانت کزبد
البحر ۵ تقاطر الدمع من العین و هذا هو الذی یظهر فیه خاصیة بنیها علیه السّلام
فاذا خرجت الدمعة من عینه فلوان قطرة منها سقطت فی جهنم لأطفئت حرّها الخ ع

سيلا نر على الوجد والصدر واللحية وهذا هو بكاء الصادق ع حين سماع الرثا وقال بعده
لقد بكت الملئكة كما بكينا او اكثر ولقد وجب الله لك الجنة يا جعفر هو جعفر بن عفان
من شعراء الصادق ع فى ساعته الجنة بأسرها وغفر الله لك الخ ٧ الصراخ والنحيب
والشهقة واذهان نفس لذالك اما الاول قد دعا الصادق ع لمن عمل ذالك دعا
اللهم ارحم تلك الصرخة التى كانت لنا الخ

خبر معونة بن وهب

٢ شأن الزهراء عليها السلام كل يوم
تشهق شهقة على ولدها حتى يسمعها كما فى كامل الزيارة ابوها ٣ قال ابو در لما اخبر الناس
بقتل الحسين ما معناه انه لو علمتم ما يدخل على اهل البحار وسكان الجبال فى الغياض
والاكام واهل السماء من قتله لبكيتم حتى ترهن انفسكم كما فى البحار اما اخبار فضيلت مجلس موعظه
وذكر فضايل وعزاداری عن الصادق ع خبر الناس من بعدنا من ذاكرنا ودعى الى ذكرنا عن
النبى ص يا ابا ذر جلوس ساعة عند مذاكرة العلم احب الى الله من قرائة القرآن اثنى عشر الف مرة
ومن الف غزوة عن النبى ص فان حضور مجلس عالم افضل من حضور الف جنازة ومن عيادة الف
الف مريض ومن قيام الف ليلة ومن صيام الف يوم ومن الف درهم يتصدق بها على المساكين
ومن الف حجة سوى الفريضة

عن الهادى ع

لولا من يبقى بعد غيبة قائمنا من العلماء
الداعين اليه والدالين عليه والذابين عن دينه بحج الله والمنقذين لضعفاء عباد الله من
شباك ابليس ومردته ومن فخاخ النواصب لما بقى احد الا ارتد عن دين الله ولكنهم الذين
يمسكون ازمة قلوب ضعفاء الشيعة كما يمسك صاحب السفينة سكانها اولئك هم الافضلون
عند الله بحج در منجم ثاقب علامه دهر قدس سره در توقيع مبارك حضرت امام عصر سلام الله عليه وآبائه
الطاهرين بر شيخ مفيد محمد بن نعمان مى نويسد

اما بعد

سلام الله عليك ايها الولى
المخلص فى الدين المخصوص فينا باليقين در اول عنوان توقيع مبارك مرقوم ميفرمايد للشيخ السديد
والمولى الرشيد الشيخ المفيد ادام الله اعزازه

هذا

كتابنا اليك ايها الاخ الولى والمخلص
فى عقدنا الصفى الناصر لنا الوفى عرسك الله بعينه التى لا تنام الله اين چند سطر را باخط
مبارك خود بعد از دفن شيخ مرحوم نوشته فعلا هم در مقابل قبرش نوشته شده
لا صوت الناعى بفقدك انه يوم على آل الرسول عظيم ان كنت قد غيبت فى جدث الثرى
فالعلم والتوحيد فيك مقيم والقائم المهدى يفرح كلما تليت عليه من الدرس

علوم بلى بكنفر امام هم بر قبر بكنفر عالمى نوشت چيزيكه عالم را آتش ميزند آنقبر حسين المظلوم عليه السلام
است كه سيد الساجدين عليه السلام نوشت هذا قبر حسين بن على بن ابيطالب الذى
قتلوه عطشانا ودر حين تشييع شيخ مفيد قدس سره بروايت اهل سنت وجماعت استاد
هزار نفر حاضر شده براى تجليل وتكريم ونماز آن بزرگوار اول در خانه خودش دفن كردند بعدا
نقل نمودند در پايين پاى حضرت باب الحوائج سلام الله عليه نزد استادش ابن قولويه وابن
حجاج شاعر اهل بيت سلام الله عليهم دفن نمودند در حق ابن حجاج حضرت زهرا سلام الله
عليها بر كنفر در عالم رؤيا در حضور تمامى ائمه در حرم سيد الشهداء فرمودند من لا يحبه
ليس من شيعتنا ثم دار الكلام بين الائمة عليهم السلام من لا يحب يا عبد الله يعنى ابن حجاج
رحمة الله فليس بمؤمن اما غريب كربلاى نعش غريب ومسلوب ومطروح ومرفوض مقابل آفتاب
زير پاى اسبها انست كه امام سجاد ع در اين مصيبت به حالت احتضار رسيد وبر عمه اش
فرموادى سيدى واخوتى وعمومتى وولد عمى واهلى مصرعين بدمائهم مرملين بالعراء مسلبين لا يكفنون ولا يوارون ولا يقربهم بشر كانهم من اهل بيت الديلم
والخزر الخ فى س ٢ اى ١٢٧

منبر پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم وكذالك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس
ويكون الرسول عليكم شهيدا يعنى قرار داديم شما را امامان عادلان واسطه ميان
خلق از طرف خدا ورسول الله ص در تفسير صافى است كه خطاب است بر ائمه معصومين سلام
الله عليهم خاصة قال فى الكافى والعياشى عن ابى جعفر ع نحن الائمة نحن شهداء الله على خلقه وحجته فى
ارضه وسمائه ليشهد محمد علينا ولنشهد على شيعتنا وليشهد شيعتنا على الناس قال
الفيض قده اراد بالشيعة خواص الشيعة الذين معهم فى درجتهم كما قالوا شيعتنا معنا وفى
درجتنا وميفرمايد محال است كسى غير از ائمه شاهد باشد بر خلق اولين وآخرين بجهة عدم
علوهم على جميعهم وفيهم من لا يجوز شهادته فى الدنيا على خردل خرده باشد محله ومصوصه وزايد معجزه ساكنه
ليلة ركردند كه انسان بايمان بميرند ودر بهشت حمل ميكنند اختر بفضل وخواص شيعه ايشان
چون ارواح ايشان دائما بوده وقابليت شهادت دارند مثل سلمان وغيره كه علوم
بلدو ما ومثايا عالم استند ودر زيارت جامعه ماثوره از امام هادى ع وجعلكم خزنة لعلمه ومستو
دعا لحكمته وتراجمة لوحيه وادكانا لتوحيده وشهداء على خلقه واعلاما لعباده ومنارا

فی بلاده الخ حضرت امام حسن علیه السلام شهداء الله علی خلقه خداوند متعال برای هریک
از ائمه تکلیف معین فرموده که صلاح امت و اصلاح عموم و امتحان خلق در تحت همین تکلیف
بوده نا بقدرت و تصرفات چنانی در ملک و ملکوت امام حسن مأمور بر صلح بود با معاویه لکه
چنانچه دخل حجر بن عدی رض داخل شد بر آن بزرگوار بعد از صلح معاویه لکه کفت السلام
علیک یا مذل المؤمنین فقال ما کنت مذلهم بل انا معز المؤمنین وانما اردت الابقاء
علیهم ثم ضرب بیده فی فسطاطه فاذا انا فی ظهر الکوفة وقد خرجت الی دمشق حتی راینا
عمرو بن عاص بمصر و معاویه بدمشق فقال لو شئت لنزعتها ولکن هاء هاء ومضی محمد علی
منهاج وعلی علی منهاج انا اخالفهما لا یکون ذالک حتی حجر بن عدی متحیر ماند دانست
که این امر خدائیست مثل اینست قضیه جابر میگوید دیدم از امام امام حسن اعجب واعجب لما
وقع من اصحابه ما وقع والجائه ذالک الی مصالحة معویة فصالحه واشتدت ذالک علی خواص
اصحابه فکنت منهم فجئته وعذلته فقال یا جابر لا تعذلنی وصدق رسول الله فی قوله ان
ابنی هذا سید یصلح الله به بین الفئتین العظیمتین من المسلمین فکانه لم یسیف صدری
فقلت لعل هذا شیء یکون بعد ولیس هذا هو الصلح مع معویة فان هذا هلاک المؤ
منین واذلال لهم فوضع یده علی صدری قال شککت وقلت کذا قال انجب ان استشهد رسول
الله حتی تسمع منه فعجبت من قوله واذا الارض من تحت رجلنا قد انشقت واذا رسول
الله وعلی وجعفر وحمزة علیهم السلام وقد خرجوا منها فوثبت فزعا مذعورا فقال الحسن یا
رسول الله هذا جابر قد علمت فقال النبی یا جابر انک لا تکون مؤمنا حتی تکون
لامتک مسلما ولا تکن علیهم بر انک معترضا سلم لابنی الحسن ما فعل فان الحق فیه
انه دفع عن خیار المسلمین الاصطلام بما فعل وما کان فعل الا عن امر الله وامری فقلت
سلمت یا رسول الله ثم ارتفع فی الهوی مع اصحابه علیهم السلام فما زلت انظر الیهم
حتی انفتح لهم باب فی السماء ودخلوها ثم باب الثانیة الی سبع سموات یقدمهم رسو
الله قد وقع مثل هذا مع جابر حین عزم الحسین الی العراق فی مدینه المعاجز الخ ✻
مصالحه امام حسن با معاویه برای دفع استیصال شیعیان سه امر را اراده میدارد
۱ امتحان واختیار عموم را که معلوم میشود اکثر ایشان امام را نشناخته بودند فقط صورت
ظاهر اینست که دنیا را و معاویه را مقدم داشتند ۲ اینکه بمصداق یعرفون نعمة الله ثم

ینکرونها اکثرا منافق بودند این صلح باطن ایشان را کشف نمود ۳ وجود مبارک خود و اهل بیت
و بنی هاشم و شیعیان و دین اسلام را الی یوم القیمة حفظ فرمود و بیان ذالک معویه ملعون
اکثر علماء عصر آن زمان را و بقیة اصحاب رسول الله و تابعین رجال و محدثین و قراء و شعراء و دانشمندان
و سایر اهل حل وعقد را بواسطه پول و زخارف دنیا در دورش فراهم کرده بود مگر قلیلی آنها هم
متواری در کوشه کنار و دویم تمامی رؤساء قبایل و عشایر را بطرف خود جلب نموده و کثیرا هم
منافق بودند مثل اشعث بن قیس و شبث بن ربعی و عمرو بن سعد و حصین بن نمیر که این اشخاص غالبا
ریاست طلب و با یکدیگر هم چشم و رقیب و حکومت و ریاست خواه بودند خصوصا سابق
صلح صفین و غلبه معویه و عمرو عاص در نظر ایشان مجسم بود و در صورت قطعی میدانستند
اگر کار بمقاتله منجر شود معاویه غلبه خواهد نمود انیت قبلا بیش بینی کرده هر کس بوسیله بمعاویه تقرب
میجستند و اکثر رؤساء سپاهان از احکام امام حسن بایل معویه بودند و معاویه هم مذاق ایشانرا آشنا
بود کاغذها بنبوت وعد و وعید و تهدید مینمود و بر بعضی تحفه و هدایا میفرستاد نامه که بمصر بر محمد بن
ابی بکر نوشت و زیاد ابیه و مالک اشتر و غیره و غیره نوشته شاهد قضیه و تمامی سخنهای
آنها در کتب سخا و شیعه مندرج و مضبوط است و اکثر بلکه همه را معاویه بطرف خود بر وسیله
بود جلب نموده بود شاهد قضیه بالاتر از اینها نیست در بالای منبر امام فرمود ایها الناس
ان کنتم صادقین فیما اعطیتمونی من انفسکم العهد والمیثاق والبیعة فوا لما عاهدتم
بالمدائن وموعدها بینی وبینکم هناک فهانا بنفسی عازم قام ورکب ورکب معه من اراد
الخروج وتخلف عنه خلق کثیر فما وفوا بما قالوه وبما وعدوه وعزموه کافرا واعلیا ثم قال
ایها الناس ان معویة وبنی امیة لم یظهروا علی الاسلام الا فرقا من السیف ولو لم یبق الا بنی
امیة الا عجوزا او رداء لبغت دین الله عوجا هکذا قال رسول الله بعد آن بکنفر قاید از
قبیله کنده با چهار هزار نفر و مقرر فرمودند باشند تحت عهد میثاق فرستادند که در
انبار باشند تا امر شان برسد و قبیله رسید بانبار بمعویه خبر رسید و بعث الی
الکندی رسلا و کتب الیه انک ان اقبلت قبلت الی اولیائک بعض کور الشام والجزیره وارسل
الیه بخمسمائة الف درهم فقبض الکندی المال وصار الی معویة فی ما بین من خاصته واصحابه
قضیه بر امام حسن رسید خطبه خوانده بعد بکنفر از قبیله مرادی با چهار هزار نفر با هزاران
عهد و پیمان و در حضور جماعت کثیر قسم یاد نموده با چهار هزار نفر مرد جنگی حرکت نمود بمحض

رسیدن بانبار معویه مثل کندی ملعون ابن جنبث را با پانصد هزار درهم و یکنفقة و وعده حکومتی
فریب داده ابن زیاد مثل سابق با جمعی از کسان خود رفته بمعاویه ملحق شد حجر عم پسر عم خود
عبیدالله بن عباس آن هم از امارت لشکری با کمال بی شرمی بر معاویه ملحق شد
و اهل کوفه ورقه نوشتند بر معاویه ما حاضریم امام حسن را گرفته با کمال خواری و ذلت
بر شما تسلیم کنیم فلما رای الحسن ع ذلک لان اصحابه و فسادنیاتهم وعلم ثباتهم
فی عهودهم و مواثیقهم ولیس فیهم من یأمن غوائله الا قلیل من خاصة شیعته ابیه
ولا یحارب مع جنود الشام الاعدد معدود وانفذ معاویه الیه بکتب اهل العراق التی
ضمنوا فیه الفتک بالحسن ع او تسلیمه الی معاویه وکتب معاویه الی الهدنة والصلح واشتد
الامر بالحسن ع والضطر الی ان یصالح ویسلم الامر الیه ویعزل نفسه عن الخلافة فاراد ان
یعلمهم اذلا اصحابه ویختبرهم بذالک ولینهی احوالهم فامر ان ینادی بالصلوة الجامعة
فاجتمعوا فصعد المنبر فخطبهم وقال فی خطبته الحمد لله کلما حمده حامد واشهد ان لا اله
الا الله الی ان قال قد اصبحت بحمد الله ومنه وانا انصح خلق الله لخلقه وما اصبحت محتملا
علی مسلم ضغینة ولا ارید له بسوء ولا غائلة الا وان ما تکرهون فی الجماعة خیر لکم مما تحبون
فی الفرقة الا واتی ناظر لکم خیرا من نظرکم لانفسکم فلا تخالفوا امری ولا ترد وا علی رأیی
غفر الله لی ولکم وارشد فی وایاکم لما فیه المحبة والرضا فظن الناس بعضهم الی بعض وقالوا
ما ترونه والله یرید ان یصالح معویة ویسلم الامر الیه فقالوا اکفروا الله الرجل فقاموا جمیعا
وشدوا علی فسطاطه وانتهبوا ما فیه واخذوا مصلاه من تحته واحدق به طوائف من
خاصته وشیعته ومنعوا منه ما اراده منهم لعنهم الله ودعا ببغلته ورکبها واحدق به
شیعته فقال ع ادعوا لی ربیعة وهمدان فدعوا له واطافوا حوله ودفعوا الناس عنه وساروا
معه فلما مر فی مظلم ساباط مدائن بدا الیه رجل من بنی اسد یقال له جراح بن سنان واخذ
بلجام بغلته وبیده مغول لرخیم وقال الله اکبر اشرکت یا حسن ع کما اشرک ابوک من قبل ثم
طعنه فی فخذه فشقه حتی بلغ العظم ثم اعتنقه الحسن ع وخرا جمیعا الی الارض فوثب الیه
من شیعة الحسن ع یقال له عبدالله بن حمل الطائی فانتزع المغول من یده وخضخض به
جوفه فاجتمع علیه اخوانه وخواصه حولوه وغشیا علیه فحملوه علی سریره وجاؤا به الی المدائن
وانزلوه فی دار سعد بن مسعود الثقفی عم المختار وکان تولاه امیر المؤمنین ع واقره الحسن ع

علی ذالک واشتغل بنفسه یعالج جرحه تا اینجا عبارات ملفوفه بحار و معالی السبطین و منتخب
التواریخ و احتجاج وغیره که اسامی آنها موجب تطویل است نوشتم برای کثرت اطلاع قارئین
پس حضرت در صورت ظاهر خوانست عموم مردم و شیعیان بدانند که حضرت را بر صلح
ناچار نمودند معویه که نوشت یا ابن العم اینست ناحیهای ایشان است برای تو فرستادم کبشرا
نوشته بودند برای معاویه هر چه ممکنست زود تر بیا نزدیک کوفه امام حسن را دست بسته
گرفته بلکه اکثر برادرانش و تابعانش گرفته بشما تسلیم نمایم حضرت بعضی فرمایشاتی فرمودند
دل عالم را می سوزاند وای بر شما اهل کوفه بخدا سوگند که معویه وفا نخواهد کرد با نچه ضامن شده است
از برای شما در کشتن من منجو استم برای شما دین حق را بر پا دارم یاری من نکردید من از
تمام امورات شما دست کشیدم عبادت خدا را تنها میتوانم کرد ولیکن بخدا سوگند
کر چون من امر را بمعاویه بگذارم شما در دولت بنی امیه هرگز فرح و شادی نخواهید دید و
انواع عذابها بر شما وارد خواهد کرد گویا می بینم فرزندان شما را که بر در خانها فرزندان ایشان
ایستاده باشند آب و طعام میطلبند و بایشان نمیدهند بخدا سوگند که اگر یاوری میدا
شتم کار را بمعاویه نمیگذاشتم زیرا که بخدا سوگند یاد میکنم که خلافت بر بنی امیه حرام است پس
اُف بر شما باد بر بندگان دنیا بزودی وبال اعمال خود را خواهید یافت علی شبیه
است فرمایش حضرت امام حسن ع با حتجاجات برادرش مظلوم کربلا در مقابل
لشکر همین اهل کوفه اتقوا الله ربکم ولا تقتلونی فانه لا یحل لکم قتلی ولا انتهاک حرمتی
فانی ابن بنت نبیکم وخدیجة جدتی زوجة نبیکم وامی فاطمة بنت نبیکم ولعله قد
بلغکم قول نبیکم الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنة فرقش ابن است
نقش جوانان حسین و در مقابل علی کبشر کیطرف قاسم کیطرف عون جعفر و عبدالرحمن
و عبدالله و عون و علمدارش ابوالفضل ع لیت شعری ما حال العیال الساعة تسمعون
کلامه و آنها در مقابل خیمه حضرت و در مقابل اعداء میفرماید والله من هیچ دروغ نگفته ام علمت
ان الله یمقت الکذب واهله فوالله ما بین المشرق والمغرب ابن بنت نبی غیری
فیکم ولا فی غیرکم ویحکم انطالبونی بقتیل منکم قتلته او مال استهلکته او بقصاص من جرح
فاخذوا لا یکلمونی فی معالی السبطین اخذ المصحف ونشره وجعل علی رأسه ونادی یا اهل
الکوفة بینی وبینکم کتاب الله وجدی رسول الله یا قوم لم تستحلون دمی الست ابن بنت نبیکم فما

الشم الساعة ترد الحامية والهاوية الا لعنة الله على القوم الظالمين بقية في احوال الحسن عليه السلام

عنبر شم

بسم الله الرحمن الرحيم (س) حديد ۴ يا ايها الذين امنوا اتقوا الله وامنوا برسوله يؤتكم كفلين من رحمته ويجعل لكم نورا تمشون به ويغفر لكم والله غفور الرحيم في الصافي عن الكافي عن الصادق عليه السلام كفلين من رحمته قال الحسن والحسين نورا تمشون يعني اماما تأتمون به كفلين يعني نصيبين من رحمته في الجنة دخل الحسن ع يوما على رسول الله ص فلما راه بكى ثم قال الي الي يا بني فما زال يدنيه حتى احبسه على فخذه اليمنى وسئل عن بكائه فقال اما الحسن فانه ابني وولدي ومني وقرة عيني وضياء قلبي وثمرة فؤادي وهو سيد شباب اهل الجنة وحجة الله على الامة امره امري وقوله قولي فمن تبعه فانه مني فمن عصاه فليس مني والى لما نظرت اليه ذكرت ما يجري عليه من الذل بعدي فلا يزال الامر به حتى يقتل بالسم ظلما وعدوانا فعند ذلك تبكي الملئكة والسبع الشداد لموته وتبكيه كل شئ حتى الطير في جو السماء والحيتان في جوف الماء فمن بكا عليه ولم تدمع عينه يوما تعمى العيون ومن حزن عليه لم يحزن قلبه يوما تحزن فيه القلوب ومن زاره في البقيع ثبتت قدماه على الصراط يوم تزل فيه الاقدام نكته باريك است من حزن عليه لم يحزن قلبه يوما تحزن فيه القلوب چون روز قيامت ممكن نيست كسى غمگين نباشد آن هول وشدت قيامت از آيات واخبار كه بمارسيده حتى پيغمبر فرمود يا اباذر لو زفرت جهنم زفرة لم يبق ملك مقرب ولا نبي مرسل الا وخر جاثيا لركبتيه حتى خليل الرحمن يخر جاثيا يقول ربي انا خليلك فلا تنسى اليوم با وجود اين رسول الله ص ميفرمايد هر كس براى امام حسن محزون شود روز قيامت قلب او محزون نميشود بلى گريه جبلي مقدمه ميخواهد بايد قلب آنقدر حزنش زياده گردد تا بشدت حرارت بخار متصاعد شده بر دماغ تاثير شديد كرده تا اشك چشم جارى شود اما حزن بادى شيئى وبلكه باتذكر اندك قلب محزون ميشود با وجود اين مصيبت امام حسن بجائى رسيده وحيثيت مظلوميت اين بزرگوار بجائى منتهى شده كه اگر كسى او را ياد كند وبر مصيبت او محزون شود پروردگار منعال بمحض احترام امام حسن روز قيامت او را از حزن وترسى قيامت محفوظ داشته داخل بهشت ميفرمايد ظاهرا علتش اينست مصيبت حضرت امام حسن مصيبت قلبى وباطنى بوده وكسى از دلش غير از خدا آگاه نبوده كارش بجائى نرسيد از اين قدر ممالك شرق وغرب دست كشيده بدون جنگ وزد وخورد حجاز ويمامه وعراق ويمن ومصر وابر آن وافغان وتركستان وقفقاى وداغستان

دارينه بمعاويه تكم تسليم نموده بيعت نمود وغير از اينها باطنا دردهاى درونى داشته غير از خدا كسى نميداند وميدانست معاويه چه بدعتها وبنى اميه چه همه اينها از آنچه ظلمها وبر بنى هاشم چه بلاها وارد خواهد شد ومعاويه تا دين محمدى را برنداشته وبنى هاشم وشيعيان را مستاصل نكنند دست بر نميدارد وهزار ماه در كل منابر ومساجد وقنوتهاى نمازها بر امير المؤمنين لعنت كنند باز دست نمى كشد اين بلاها را دانسته ناچار شده صلح را اصلح براى بقاء دين وبنى هاشم وشيعيان احرا فرموده متحمل شد وكسى از شيعيان وبنى هاشم غير از امام حسين ع اين بلاها را نميدانست آن بلا اينست كه اگر با معاويه جنگ برپا مى شد در اين جنگ امام حسن مغلوب مى شد معاوية دروست بهانه نموده وعموم شيعيان را صغيرا وكبيرا قتل عام مينمود وبهر يك اسمى خارجى از دين وضع نموده وبر اين جماعت شيعيان در هر يك از شهرها وهر دهكده ها اسم كفار ورافضى وخارجى گذاشته وقتل ايشانرا واجب دانسته همه شيعيان را بتماميها وبنى هاشم با سرها قتل عام كرده وخودش بواسطه هزاران مفتيها وافنديها مشاب وبشرافت احياء دين اسلام مفتخر شده در شرق وغرب عالم معاويه را صلوات ميفرستند وبلكه بقية اينها را مفسد در ارض قلمداد نموده زنان واطفال همه شيعيا را وبنى هاشم را بعنوان غنيمت وفيئ مسلمين اسير نموده ميفروختند بلكه در بلاد كفار همه را بفروش ميرسانيدند اسمى ورسمى از شيعه وبنى هاشم و علويين در دنيا باقى نميگذاشتند يك دفعه اهل عالم را مثل قومنيسى فعلى اين زمان چنانچه نسل اين معاويه عثمان بن عنبسه در آخر زمان خروج خواهد نمود اما مدتش نه ماه بلكه كمتر مى شود تا اينكه بدست حجة الله خاتم الاوصياء عجل الله فرجه خودش واعوانش مضمحل ونابود خواهند شد حتى در روى زمين نميگذارد از دشمنان آل محمد ص باقى نخواهد ماند حتى در روايت است بطون زنان ايشانرا شكافته بچه هاى ايشانرا خارج نموده بر بالاى نيزه ها ميزنند چنانچه سفيانى ملعون كه اسمش عثمان عنبسه است يك نفر مرد بزرگ وكوچك كه اسمش حسن يا حسين يا على بوده باشد نميگذارد همه را ميكشد ويك نفر زن ودختر كه اسمش زينب وكلثوم وسكينه وفاطمه باشد در روى زمين نميگذارد همه را ميكشد در اين اثنا حجة الله امام عصر از مكه ظهور فرموده با جيش عظيم وارد كوفه ميشود در حالتيكه عثمان بن عنبسه هفتاد هزار دختر باكره غير از نسوان ديگر اسير برده آن حضرت تعقيب فرموده همه زنان ومردان اينها را در مختصر زمان از دست سفيانيان خلاص ميفرمايد ويكنفر از اعوان ايشان از مخالفين آل محمد در روى زمين نميگذارد واين كار دو سه ماه

جاری می شد در عهد معاویه در حق شیعیان علی جاری میشد حضرت امام حسن این بلارا
بجان خود خرید با معاویه اصلاح نمود ممالک ده نفر پادشاه فعلی عصر ما را بمعاویه واگذار فرمود
شیعیان و بنی هاشم و دوستان امیر المؤمنین را از این ورطه خلاص نمود نگذاشت
این چراغ خاموش شود و نفس مقدس خود را برصدمات معاویه و برطعن یعنی شیعیان
بی خبر بر امام طعن میزدند میکند سد یا مذل المؤمنین شیعیان و بمضرات منافقان آماج نموده چنانچه
فرمود جدم قرار نمود از سر دشمنان در غار ثور پنهان شد فها انا و جدت اعوانا ما با یعتک
با معاویه انما هی سنن و امثال یتبع بعضها بعضا ایها الناس انکم لو التمستم فیما بین المشرق و
المغرب لم تجدوا رجلا من ولد نبی غیری و غیر اخی و قال فی محل اخر فی البحار فترک هذا لا
ابتغاء وجه الله و حقن دماء المسلمین فیه ایضا قال رسول الله فی حق الحسن اللهم سلمه و سلم
منه یعنی خدایا حفظ کن پسرم حسن را و حفظ کن بواسطه او مسلمین و اسلام را در عهد او بلی هر کس
بانظر دقیق و علم حقیق و باطلاع کامل ملاحظه کند سه قضیه را در خصوص امام حسن قطعی میداند یکی اینکه
صلح امام حسن در بقای و ابقای اسلام از شهادت سید الشهداء علیه السلام کمتر نیست
و دویم بقای شیعه و ابقای شیعه و روشنی این چراغ بصلح امام حسن شد اگر امام حسن صلح
نمیکرد نه حسین باقی بود در عالم و نه شیعه و نه او ضاع کربلا در عهد یزید فراهم میشد همه اینها را
صلح امام حسن فراهم نمود تیم مظلومیت امام حسن از حسین کمتر نشد و نیت و امام حسین
بر معاویه بیعت نکرد و در کنار بی طرف ماند و معاویه نصیب هم نکرد و مظلومیتش زبان قلبی بلکه در عرض
یک روز جهاد نمود جمعی کثیری از دشمنان و منافقین اهل کوفه جهنم فرستاد بامر و انگی شهید شد
و کرات فرمود الموت فی العز خیر من الحیات فی الذل اما امام حسن جان عالم بفدایش ده سال
هر روز شهید شد مصیبت و بلای هر روزش یک شهادت شد آن جگر یکه در عرض ده سال
خون شده بود از شدت سم تقیع پاره پاره شده برطشت ریخته شد چنانچه در خبر سالم
بن ابی جعده قال حدثنی رجل منا قال اتیت الحسن بن علی علیهما السلام فقلت یا بن رسول
الله اذللت رقابنا و جعلتنا معاشر الشیعة عبیدا لبنی امیة و ما بقی معک رجل قال فتم ذلک
قال قلت بتسلیمک الامر لهذا الطاغیه قال و الله ما سلمت الامر الیه الا انی لم اجد انصارا
و لو وجدت انصارا لقاتلته لیلی و نهاری حتی یحکم الله بینی و بینه و لکنی عرفت اهل الکوفه
انهم لا وفاء لهم و لا ذمة فی قول و فعل ان قلوبهم معنا و سیوفهم لمشهورة علینا فا

یکلمنی اذ انبعث الدم فدعا بطشت فجل من بین یدیه ملئان مما خرج من الدم فقلت له ما هذا
یا بن رسول الله انی لأراك وجعا قال اجل دس الی هذه الطاغیة من سقانی سما فلفظ و قع
علی کبدی فهو یخرج قطعا کما تری قلت افلا تداوی قال قد سقانی مرتین و هذه الثالثة
لا اجد لها دواء و لقد رقی الی انه کتب الی ملک الروم یسأله ان یوجه الیه من سم القتال
شربة فکتب الیه ملک الروم انه لا یصلح لنا فی دیننا ان نعین علی قتل من لا یقاتلنا فکتب الیه
ان هذا ابن من خرج بارض تهامة فخرج یطلب ملک ابیه و انا اریدان ادس علیه من یسقیه
ذالک فاریح البلاد و العباد منه و وجه الیه بهدایا و الطاف فوجه الیه ملک الروم بهذا الشربة
التی دس بها فسقیها و فی خبر اخر قال فقال فقد القیت طائفة من کبدی فی البحار عن الصادق
قال ان اشعث بن قیس لعنه الله شرک فی دم امیر المؤمنین و ابنته جعده لعنها الله شرکت فی دم الحسن و ابنه محمد
شرک فی دم الحسین فی روایة بذل لها معاویه عشرة آلاف دینار و قطعات کثیرة من شعب
سوداء و سواد الکوفة فجعلته فی طعام و وضعته بین یدیه فلما اکله جری السم فی بدنه فباس من نفسه
و قال انا لله و انا الیه راجعون فاستمسک السم فی کبده قطعة قطعة فی معالی السبطین انه سقی
السم ستة مرات و فی السادسة اشتد علی الحسن المرض و الوجع و وقع فی فراشه و بقی مریضا
اربعین صباحا حتی قطعت امعائه و احشاؤه و در بارهٔ حضرت امام حسن دو چیز نقل شده در باره
هیچ یک از ائمهٔ معصومین مظلومین و مسمومین نقل نشده یکی کبودی و سبز شدن جسم
مبارکش چنانچه وقت احتضارش از حضرت امام حسین پرسید رنگ و رخسارم چه
طور است فرمود سبز است در آنوقت حدیث معراج را خواند الخ و آنکه یکری پاره شدن
جگرش چون جگر کنار از معده است و اگر معده و امعاء و احشا پاره پاره نشود به جگر صدمه
نمیرسد باید حدت و شدت این سم را ملاحظه نمود چه زهر بود و تمامی خونهای بدن امام
حسن را از سرخی به سبزی تبدیل کرده چون سرخی بدن از خون است بدن آن بزرگوار را همچنان تبدیل از سرخی به سبزی نموده و جمیع امعاء و احشاء آن حضرت را پاره پاره
کرده تا جگرش پاره پاره نموده از دهنش در آورده ده سال خون جگر خورده و جگرش
خون شد بسم نقیع که ریزه الماس باز هر بینش بوده امعاء و احشاء و جگر آن حضرت را
پاره پاره کرده در کتاب منتهی الآمال شیخ عباس نقل کرده روزی حضرت امام حسن روزه
بود و روز بسیار گرم بوده تشنگی بر آن حضرت اثر کرده بود در وقت افطار بسیار تشنه بود

آنزن شیری برآن آنحضرت آورد وظاهرًا آن ستم قاتل را در وقت آوردن در راه بشیر قاطی نمود که
فوری تغیر نیافته بخورد حضرت داد و حضرت فوری احساس ستم نمود کلمهٔ استرجاع گفت خداوند را
حمد کرد و جد و پدر و مادر و عم خود جعفر و حمزه را دیدار میفرماید پس روی بجعده کرده فرمود ای دشمن
خدا کشتی مرا خدا بکشد ترا بجد اسوگند بعد از من خیر نخواهی یافت آن شخص ترا فریب داده خدا
ترا در آخرت دو بعذاب خود خوار فرماید پس آن حضرت دو روز در درد الم ماند سه روز نکشید بعد از آن
بجد بزرگوار و پدر عالیمقدار خود ملحق گردید فی البحار دخل الحسین علیه فی مرضه الذی مات فیه قال یا اخی
کیف تجد نفسك قال انا فی آخر یوم من ایام الدنیا و اول یوم من ایام الآخرة علی کره منی لفراقك و فراق
اخوتی ثم اوصی الیه و سلم الیه الاسم الاعظم و مواریث الانبیاء ثم قال یا اخی اذا انا مت فغسلنی
و حنطنی و کفنی و احملنی الی قبر جدی فان منعت من ذالك بحق جدك رسول الله ان لا تخاصم احدا
و اردد جنازتی من فورك الی البقیع حتی تدفنی مع امی بعد از آن اولاد و یتیمان و اهل عیال و برادران
و جمیع خواهران و خادمان را بر حسین وصیت کرده یک به یک آنها را بسید الشهداء سپرده
و گفت حسین جان من امیطور جان می سپارم برادران و خواهران و زینب و کلثوم و محمد و
عباس و عیال و اولادم در درد و رنج من جمع و مثل تو برادر غمخوار و پرستار و وصی صاحب اختیار دارم
لا یوم کیومك یا اباعبد الله یزدلف الیك ثلاثون الف رجل کلهم یتقربون الی الله لسفك
دمك و انتهاك حرمتك حین وفات حسن ع در کتاب معالی السبطین نقل میکند وصایت
زینب و اخاه و احتناه و اسناده و سان الکلام الی ان قال ان العباس رثاه باکیا حزینا یحثو
التراب علی راسه نمیدانم چه کرد زینب و فتیکه ذو الجناح آمد بخیمگاه خالیا عن صاحبه و عاریا
عن سرجه خرجت سکینة باکیة و الا لعنة الله علی الظالمین

نمبر هفتم

بسم الله الرحمن الرحیم سوره حدید یا ایها الذین امنوا اتقوا الله
و امنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نورا تمشون به و یغفر لکم و الله غفور
رحیم فی الصافی عن الکافی عن الصادق ع کفلین من رحمته یعنی حسنین و نورا تمشون به یعنی
اماما یأتمون به بمعنی دو نصیب از رحمت خدا یکی امام حسن ع و یکی امام حسین ع و فی البحار و اجتمع
اهل القبلة علی ان النبی ص قال الحسن و الحسین ع اماما ان قاما او قعدا یعنی خانه نشین باشند
یا قائم در امر امامت فردا بفرد باشند و اجتمعوا ایضا قال الحسن و الحسین سیدا شباب اهل
الجنة و ابوهما خیر منهما و فی روایة و ان الجنة قال یا رب اسکنتنی الضعفاء و المساکین فقال
الله

الله الا ترضین انی زینت ارکانك بالحسن و الحسین ع فما ست کما تمیس العروس فرحا **و فیه**
اذا کان یوم القیمة زین عرش الرحمن بکل زینة یؤتی بمنبرین من نور
طول لهما ماة میل فیوضع احدهما عن یمین العرش و اخر عن یسار العرش ثم یؤتی بالحسن ع و الحسین
یزین الرب تعالی بهما عرشه کما یزین المرئة قرطاها چون حالات حضرت امام حسن ع در اوراق مختصره
که مختص است بر مطالب منتخبه بآن کثرت فضایل و مناقب و معجزات و مکارم الاخلاق و سایر
اوصاف امامت و ولایت که غیر از خدا و معصومین علیهم السلام کسی نمیداند و احصا نمیتواند لهذا این
بنده ناچیز با این عدم قابلیت و قلت اسباب عاجز صرف بلکه مبهوت محض هستم مثل
قطره از دریای محیط از هر یک از مقامات و خارق عادتش یکمونه برای یتمن تذکر میدهم
اما نص بر امامت آن سبط اول و نور مطلق اجمالا گذشت **اما معجزات** در مجلس سلطان
روم بظهور رسید پس وقتیکه ملک روم عریضه نوشت بحضرت مولی الموالی که اعلم اولاد
و اهلبیت خود را نزد من بفرست تا من نظر نمایم بانجیل کتاب خودمان و معین نمایم که حق با کیست
و مثل این نامه را بمعاویه نوشت پس معاویه پسرش یزید را فرستاده امیر المؤمنین ع
امام حسن ع را فرستاد چون یزید داخل شد دست ابوالاصفر و سرش را بوسید
و نشست بعد داخل شد حضرت امام حسن ع فرمود الحمد لله الذی لم یجعلنی یهودیا و لا
نصرانیا و لا مجوسیا و لا عابدا للشمس و القمر و لا الصنم و البقر و جعلنی حنیفا مسلما و لم یجعلنی
من المشرکین تبارك الله رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین و نشست از کثرت
حیا سر بزیر افکند بعد ملک روم اینها را از یکدیگر جدا نمود یزید را بسوی خود خواند صد و سیزده
صندوق که در آنها تماثیل انبیا بود بیرون آورد و آن تماثیل را به یزید نشان داد و سؤال نمود
اینها تماثیل کیند و کیستند یزید ندانست بعد سؤالات دیگر نمود آنها را هم ندانست بعد از آن ابو
الاصفر حضرت مجتبا را طلبید عرض کرد من ابتدا به یزید کردم بجهة آنکه بداند که شما بتدا
آنچه را که او نمیداند و میداند پدر تو آنچه را که پدر او نمیداند پس من نظر کردم در انجیل دیدم که محمد ص پیغمبر
است و علی وزیر اوست و دیدم در میان اوصیاء که پدرت علی ع وصی پیغمبر است حضرت
مجتبا فرمود هر چه میخواهی سؤال کن از آنچه در انجیل یا در تورات یا در زبور یا در قرآن
مجید است تا ترا خبر دهم انشاء الله پس ملک آن تماثیل و اصنام را طلب نمود پس اول
تماثیل که نشان داد در صورت ماه بود فرمود نه صفت آدم ابوالبشر بعد تمثال دیگر نشان

داد بصورت خورشید بود فرمود هذه صفت حوا مثال ۳ آرانشان داد فرمود هذه صفت
شیث مثال دیگر فرمود صفت نوح مثال دیگر فرمود صفت ابراهیم است و هم چنین مثال
یعقوب و یوسف و موسی و داود و شعیب و زکریا و یحیی و عیسی بعد مثالهائشان داد
که صورت اوصیاء و انبیاء بود حضرت یک یک آنها را معرفی فرمود بعد مثالهائشان
داد فرمود آنها اشکالی است که صفت ایشان در توراة و انجیل و زبور و فرقان نیست گویا اینها
صفت ملوک باشد بعد سلطان گفت اشهد علیکم یا اهل بیت محمد انکم قد اعطیتم علم
الاولین والآخرین و علم التوراة والانجیل والزبور و صحف ابراهیم و الواح موسی بعد صورتی
نشان داد که از او نور تابش میکرد چون حضرت مجتبی بآن صورت نظر نمود گریه زیادی کرد
ملک روم گفت چرا گریه کردید فرمود این شکل نازنین جدم محمد است بعد حضرت صفات
جدش و عمر شریفش را بیان فرمود پس ملک گفت مادر انجیل خوانده ایم جد شما
محمد یک ملکی صدقه میدهد به دو سبطش ابا این عطیه را عطا فرمود حضرت مجتبی فرمود
بلی عرض کرد ابا او را برای شما باقی گذاردند فرمود نه ملک گفت این اول فتنه این امت
است بعد ملک سئوال نمود از هفت چیز که خدا خلق کرده بدون اینکه در رحمی جای داشته باشد
فرمود ۱ آدم ۲ حوا ۳ ثور حضرت ابراهیم که فدای اسماعیل بود ۴ ناقه صالح ۵ شیطان
۶ آن ماریکه شیطان را در میان دهانش داخل بهشت کرد ۷ غرابی که خدا در قرآن یاد فرموده
قابیل را تعلیم دفن نمود بعد سئوال نمود از ارواح مؤمنین که بعد از مرگ به کجا میروند فرمود جمع میشوند در هر
شب جمعه نزد صخره بیت المقدس و او عرش الله الأولی بعد سئوال نمود از ارواح کفار که
کجا جمع می شوند فرمود جمع می شوند در وادی برهوت که در طرف یمن است الحاصل ملک روم
نظر نمود بر یزید لعنه الله گفت فهمیدی که اینها علم نبت نمیدانند او را مگر نبی مرسل او وصی نبی یزید ساکت
شد ملک جایزه زیادی بحضرت مجتبی تقدیم نمود و او را اکرام و اعظام نمود و عرض نمود دعا
کن که خداوند دین جدت را بمن کرامت فرماید چون سلطنت مانع است مرا و گمانم این موجب
شقاوت و عذاب است مرا پس یزید برگشت خائبا بر معویه پس ملک کاغذی نوشت
بر معویه که کسیکه خداوند با و علم و حکمت آموخته بعد پیغمبر صلعم و حکم میکند به تورات و انجیل و زبور و
به فرقان و آنچه در آنها هست حق خلافت از آن اوست و عریضه نوشت بحضور اقدس امیر المؤمنین علیه السلام
که حق خلافت از آن تست و ولایت و امامت در خانواده تو است و در اولاد تو یافته ایم در انجیل

کسیکه با تو مقاتله کند بر او است لعنت خدا و ملائکه و اهل سموات و اهل ارضین این معجزه از کتاب
منتخب التواریخ نوشته شد بچند جهت ۱ نسخه این کم است و ۲ مشتمل است بر علوم اولین و اخبار غریب
و شناختن تمثیل انبیاء علیهم السلام یک یک آنها را حضرت شناخت و ملک تصدیق نمود
۳ این قضیه در حضور یزید بود زعم آنف و جهالت آن بر خودش و بر جمیع متصدیان امور
مملکت دوم محقق گشت و سایر علماء نصارا که حضور داشتند و عموما اذعان نمودند بر امامت
و علم آنحضرت ۴ اثبات نمود بعثت و حقانیت پیغمبر صلعم خاتم ۵ اذعان نمودند بر خلافت
حضرت امیر ع و ناحقی معویه لع و بر این هم کفایت شد از معجزات آن حضرت اما شجاعت
آن بزرگوار این بس است در میان لشگر امیر المؤمنین آن قدر شجعان عراق هیچ کسی نتوانست
عسکر ناقه عایشه را پی کرده سرنگون کند چون طایفه بنی ضبه اطراف ناقه را گرفته بودند
همه ایشان از جان گذشته کشته حفظ مینمودند حضرت امام حسن ع آمد شجاعت و شهامت
و سطوت و قدرت به خرج داد لشگر عسکر را پی کرده سرنگون هودج فرمود انخ
اما سخاوت آن حضرت بر یک نفر سائل پنجاه هزار درهم و پانصد دینار مرحمت فرمود
آن شخص حمال آورد برای حمل پول ها حضرت طیلسان خود را بر مزد حمال عطا کرد و ایضا بر
یکنفر اعرابی فرمود اعطوه ما فی الخزانه فوجد فیها عشرون الف دینار او درهم فقال الاعرابی
یا سیدی الا ترکتنی ابوح بحاجتی و انشر مدحتی فانشا علیه السلام یقول نحن اناس نوالنا خضل
ای بنات الناعم الکف و صاحب کل شئ بحار یرتع فیه الرجاء و الامل مجود قبل السؤال نفسنا
خوفا علی ماء وجه من یسل لو علم البحر فضل نائلنا لغاد من بعد فیضه خجل معالی الشطآن
کتب اعرابی الی الحسن علیه السلام لم یبق لی شئ یباع بعدهم یکفیک رویة منظری عن مخبری
الا بقایا ماء وجه صنته ان لا یباع وقد وجدتک مشتری فاعطاه مالا کثیرا یعنی ب شما
ثم اجابه ع عاجلتنا فاتاک وابل برنا ظلا و لو امهلتنا لم نقصر فخلا القلیل و کن کانک لم تتبع
ماصنته و کانا لم نشری نرشح صابر یزه ربه بحار قاسم ماله لله ثلاث مرات حتی ان کان
لیعطی نعلا و یمسک خفا الخ و مزح الحسن ع عن ماله مرتین اما عبادته و لقد حج ع خمسا و
عشرین حجة ماشیا و ان النجائب لتقاد معه فلربما یمشی حافیا کان اذا توضا اربعدت مفاصله
و اصفر لونه فقیل له فی ذالک فقال حق علی کل من وقف بین یدی رب
العرش ان یصفر لونه و ترتعد مفاصله اذا بلغ باب المسجد و یقول الهی ضیفک ببابک

یا محسن قد اتاك المسیئ فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندك یا کریم وکان اذا ذکر الموت بکی واذا ذکر القبر بکی واذا ذکر البعث بکی واذا ذکر الممر علی الصراط بکی واذا ذکر العرض علی الله تعالی شهق شهقة یغشی علیه واذا ذکر الجنة والنار اضطرب اضطراب السلیم الخ

بحار دخلت علی الحسن ع امرئة جمیلة اعرابیة فی منزل ایواء قرب المدینة فقال ما حاجتك قالت قم فاصب منی فانی وفدت ولا أبعل لی قال الیك الیك عنی فجعلت تراوده عن نفسه وهو یبکی ویقول ویحك الیك عنی واشتد بکاؤه فلما رأت ذالك بکت لبکائه فدخل الحسین ع وراها یبکان فجلس یبکی فخرجت الأعرابیة ظاهرا بکاء آن حضرت برای اینست که زن اعرابیه مرامی بیند بی اختیار شود مثل حضرت یوسف زنهای مصر عوض ترنج دستهای خود را می بریدند وقتیکه جمال حسن یوسف صدیق را مشاهده نمودند تا آخر کار حضرت یوسف بجائی رسید گفت رب السجن احب الی ممایدعوننی الیه در معنی این قضیه یک قسمت امتحان حضرت امام حسن ع را بدوست و دشمن ارائه میدهد مردم گمان میکردند که امام حسن از کثرت شهوت این قدر زنها را ترویج میکند خصوصا عصر فعلی حاضر ما کثیرا جاهل بالقلب عالم باللسان کثرت ترویج امام حسن را تنقید نموده برای شیعیان سرکوب میکنند و نمیدانند این یک امتحان سخت است آن بزرگوار مبتلا بود از طرف خدا ظاهرا تا آنوقت کثرت ترویج و کثرت طلاق مرسوم نبود خصوصا در میان اعراب و عشایر طلاق جلی سخت بوده منجر بقتال و جدال میشد خصوصا بعضی این قبائل نصارا بوده اسلام قبول کرده بودند و برای ایشان سخت تر بود بر حضرت مجتبی راخداوند باین امر مأمور نمود کثیرا زن گرفته آنهم از اشراف عرب طلاق میدهد و متصل و مکررا انیکار میکند و قضیه اعرابیه شاهد قضیه است زن جمیله آنهم بی مانع و خورش آمده و اظهار میکند که برای اینکار آمده ام این گریه را لازم نمیدارد و معلوم میشود که این کار را برای خودش نقص میداند و گریه میکند که چرا من همچون باشم که زنها بر من طمع کنند مثل قضیه حضرت یوسف عرض میکند رب السجن احب الی ممایدعوننی الیه والا تصرف عنی کیدهن اصب الیهن واکن من الجاهلین و کسیکه که در هر شب و روز هزار رکعت نماز بخواند و از خدا بترسد و عرض اکبر را هر وقت یعنی اصل الیس بالی مشغم بر نهای شوم از جاهلین باد کند از خوف خدا غش نماید آیا ممکن است این شخص بر صحبت همچون زنهای جاهله بالی بوده باشد و بر عیش و شهوات آنها مشغول باشد حاشا ثم حاشا که زنها چند شب

یا چند روز بر مصاحبت آن ذات اقدس نائل میشوند دیگر شوهر را اختیار نمیکنند از ما ثبرات مصاحبت آن بزرگوار مثل مریم زمانه میشوند نمیبینی که این زنها همه عقب جنازه آن حضرت پا برهنه جیغ ویزند و ناله میکنند این است عبارت بحار و سایر کتب تواریخ و هذه النتائج حین حافیات کلها خلف الجنازة بالصیاح والنیاح معلوم میشود مصاحبت امام حسن در عرض چند روز در مادهٔ این زنها آنقدر ما ثیر شده تا بحال اختیار شوهر نکرده بودند زن مطلقه قطعا با مرد موافق یک عداوت قلبی و بلکه بغیوضت شدت کدورت حاصل میشود مرگ او را میخواهد و هر جا صحبت میکند از او تنقیر کرده بد میگوید عقب جنازه او پا برهنه و ناله و فریاد و استیدا میکوید در روایت کافی است پنجاه زن را طلاق داده بود ای اشخاصیکه قدری از لذایذ ذکر پروردگار بهره دارید ولذت عبادت خدا را چشیده اید انصاف کنید اینگونه اشخاص کجا مصاحبت نمنا کجا والله این نیست مگر مأموریت از طرف خدا و رسول ص و دنا صح و مواعظ خود در وقت احتضار بر جنازه الحسنین ع نمیفرماید وان نازعتك الی صحبتهن الرجال حاجة فاصحب من اذا صحبته زانك واذا خدمته صانك الخ که اینست در وقت جان دادن در بارهٔ کیفر زن خود توصیه اکید فرموده در کتاب منتخب التواریخ ص ۱۴۵ میگوید ممکن است علت کثرت طلاق آن بزرگوار بیان جواز و جریان این امر را داشته باشد چون نفوس ابیه عالیه در اوایل اسلام تربیت یعنی او امر نمیر فتند برای آنها غیر عالمی بود من جمله این کار را طلاق زوجات خود را باد داشتند مثل نصارا حرام میدانستند و اینها هم اعتقاد حرمت این امر را داشتند و ممکن است کثرت ترویج این امر را معمول بفرماید که مأمور بود من الله به کثرت ترویج و طلاق و این اکبر و اعظم امتحانات آن بزرگوار بود چون عمده اطاعت و انقیاد بنده آنست که اطاعت بنماید در آنچه مخالف با میل و طبع بنده است و میل و اخلاق اولیه معصومین علیهم السلام مخالفت با هوای نفس است و معاشرت با نسوان و کثرت مزاوجت در آنها مخالفت با هوای نفس آنهاست مثلا با طاعت نمودن بخوردن و آشامیدن شکر و شربت انقیاد بنده معلوم نمیشود ولی ها با طاعت نمودن در اکل حنظل کمال امتحان حاصل میشود از این است که عقل کل خاتم النبیین ص که زن اختیار فرمود کثیرا بیوه و پیره زن مایله و خودش هم بعد از سن پنجاه سالگی بلکه زیاده و همچنین بزرگ امتحان عقل امتثال قول خدا بود که فرمود ادبر فاد بر آن وقت خطاب رسید ما خلقت خلقا هو احب الی منك بك اثیب و بك اعاقب و ایاك امر و ایاك انهی دو کار در حضرت

امام حسن ع در میان قوم خود بمنزله پیغمبر عادی و غیر منصور میان مردم شد این بزرگوار در این
دو امر میان خلق مذموم و مطعون شد یکی قضیه صلح بود که اقلاً صد هزار لشکر از جمیع ممالک فراهم
میشد با وجود این با معویه ملعون صلح نمود همه این ممالک و لشکر را بر معویه تسلیم نمود و حضرت
سید الشهداء علیه السلام تسلیم یزید نشد در حالتیکه یکدهکده در دستش نبود بلکه
یک عشیره با او همراه بنود جنگ نمود با نخالت مظلومیت شهید شد و دیگری کثرت
کثرت ازدواج و کثرت طلاق امام حسن ع غیر عادی شد در میان مردم مذموم گردید
در بجا داست حضرت سید الشهداء ع در حین صلح بر محضر امام حسن ع وارد شد
و خلوت نمود و قضیه که اسرار و تکالیف امام حسن را دانست اگرچه خودش قبلاً عالم بود
معهذا و قضیه که از حضور حضرت مجتبی خارج شدید بسیار مسرور و شادیرو
آمد کار پاکار نرا قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر آن یکی شیر است که آدم میخورد
و آن دیگر شیر است که آدم میخورد و گاهی بکشتن گاه بکشتن است نرویج دین هر آنچه زمان اقتضا
کند هذا اوصی حسن بن علی ع الی اخیه الحسین ع انه یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له الی ان قال اوصیک یا حسین بمن خلفت من اهلی و ولدی و اهل بیتی ان تصفح عن مسیئهم
و تقبل عن محسنهم و تکون لهم خلفاً و والداً و ان تدفنی مع رسول الله ص الی آخره ثم بکی
فقیل یا بن رسول الله ابکی و مکانک من رسول الله کذا و کذا و قد حججت عشرین حجة ماشیا
و قد قاسمت مالک ثلاث مرات حتی النعل و النعل فقال ابکی علی خصلتین هول مطلع و فراق
الاحبة و روی لک الفداء یا ابا عبد الله قال لاخته زینب حین وداعه علیک باهل بیتی
و ولدی علی التجاد الا لعنة الله علی الظالمین

منبر هشتم بسم الله الرحمن الرحیم فی سورة النور او کظلمات
فی بحر لجی یغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج
یده لم یکد یراها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور فی الصافی عن الکافی عن الصادق ع
او کظلمات قال الاول و صاحبه یغشیه موج الثالث من فوقه موج ظلمات بعضها فوق بعض
معویة لعنة الله و فاتن بنی امیة لعنا اخرج یده المؤمن فی ظلمة فتنتهم لم یکد یراها و من لم
یجعل الله له نورا یعنی اماما من ولد فاطمة فما له امام یوم القیمة پیغمبر ص در خواب دید بر
منبر آن بزرگوار پوزنها بلند میشوند جست میکنند یکی پائین میآید و اندیگری جست

میکنند

میکند با کمال وحشت از خواب بیدار شد حزنی عظیم و محزون گردید این آیه کریمه نازل شد فی سورة
بنی اسرائیل و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس و الشجرة الملعونة فی القرآن و
نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا فی تفسیر بیضاوی انه ص رای قوما من بنی امیة یرقون
منبره و ینزون علیه نزو القردة فقال هو خطبهم من الدنیا یعطونهم باسلامهم و علی هذا
کان المراد بقوله الا فتنة للناس ما حدث فی ایامهم روی و الشجرة الملعونة فی القرآن
هی بنو امیة اخبره الله تعالی بتغلبهم علی مقامه و قتلهم ذریته و فی الصافی عن العیاشی
عن الباقر ع قال ان رسول الله ص رای ان رجالا من بنی تیم و عدی علی المنابر یردون الناس
عن الصراط القهقری یعنی روی ایشان ظاهرا بر اسلام است میروند بطرف جهنم و الشجرة
الملعونة فی القرآن هم بنو امیة فیه فی الاحتجاج عن امیر المؤمنین ع قال اما معویة و ابنه سیلیان
الخلافة بعد عثمان ثم یلیها سبعة من ولد الحکم بن ابی العاص واحد بعد واحد بکلمة اثنی عشر امام
الضلالة و هم الذین راهم رسول الله ص علی منبره یردون الامة علی ادبارهم القهقری عشرة منهم
من بنی امیة و رجلان استاذ لک لهم و علیهما اوزارهذه الامة الی یوم القیمة لابد من دحی
الضلالة قائمة علی قطبها و انزل الله فی ذلک انا انزلناه فی لیلة القدر الخ
تسلیة علی النبی ص یعنی لحیاء لیلة القدر للذین ثبتوا فی ولایة ائمة الحق سلام الله
علیهم احیاء لیلة القدر فی کل سنة لهم و لمحبیهم جمیعا فی مشارق الارض و مغاربها خیر
من عبادة الف شهر نهارها صائم و لیلها قائم عوضا عن مظلومیتهم اول الطاغی بعد
الخلفاء معویة بن ابی سفیان لعم فرعون هذه الامة فی لسان النبی ص باین جهة حضرت امام حسن ع
صلح نمود اگر صلح نمیکرد مخالفت کرده بود و در اثر مغلوبیه خودش و اهل بیتش و جمیع شیعیانش
محو و نابود می شدند و معاویه هم در میان خلق محبوب و امیر المؤمنین مخاطب میشد و هکذا
یزید و سایر بنی امیه در نظر مردم امام حق و امیر المؤمنین معرفی میشدند حتی امام حسن ع
طبق تکلیف خود صلح نمود و شرایط صلح را در نسخه‌ئین مندرج نمود اهل عالم و دوست و دشمن
بدانند که معویه مخالف دین و اسلام است اما شرایط مندرجه را مخالفت نمود و علنی در
منبر گفت من باین شرایط عمل نخواهم کرد و همه آنها زیر پای من می باشد چنانچه عبارت خطبه ان
ملعون نشان میدهد که من اسلام و دین را عنوان کرده ام نظر من سلطنت است نه
دین سلطنت را که بدست آوردم برای من بس است مضمون حاصل آن اینست که کسی

روزه و نماز بگیرد و باگیرد من و پی آن نیستم والسلام اما شرایط صلح اگرچه تمامی مواد آن در یک
کتاب نوشته نشده این بنده متفرقات آنرا از چند کتابیکه دست آنها حضور است می نویسم فی
البحار بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما صالح علیه الحسن بن ع علی بن ابی طالب و معاویة ابن ابی سفیان
علی ان لا یسلم علیه ولایة امیر المسلمین و یعنی ولا یقول له امیر المؤمنین علی ان یعمل بکتاب الله و
سنة رسول الله ص و سیرة خلفاء الصالحین ولیس لمعاویة ان یعهد الی احد من بعده عهدا بل یکون
الامر شوری بین المسلمین و علی ان الناس امنون حیث کانوا من ارض الله فی شامهم و عراقهم
وحجازهم و یمنهم و علی ان اصحاب علی و شیعته امنون علی انفسهم و اموالهم و نسائهم و اولادهم
وان لا یبغی للحسن والحسین ع اخیه ولا لاحد من اهل بیته غائلة سرا و جهرا ولا یخیف
احدا منهم فی افق من الآفاق ولا یقیم عنده شهادة و یوصل کل ذی حق حقه وان یفرق بین
اولاد من قتل مع امیر المؤمنین ع یوم الجمل والصفین الف الف درهم وان لا یسب امیر المؤمنین
علی المنابر و قنوت الصلوة و یصلون علیه و در هر سال هزار هزار درهم بر حضرت امام حسن ع و هزار
هزار درهم به حسین ع از بیت المال برساند و هزار هزار درهم بر عبد الله ابن عباس و عبد الله بن
جعفر و سایر بنی هاشم از اخوان در قرباء و شیعیان که حقوق ایشانرا مطابق
معمول هر سال برساند و اجابه معویة و اعطا الله معویة من نفسه عهدا و اشهد الله
بذالک و کفی بالله شهیدا و شهد بذالک عبد الله بن حارث و عمرو بن ابی سلمة و عبد الله
بن عامر و عبد الرحمن بن سمرة و دیگران را در آن نامه اسامی ایشانرا نوشتند
و امضاء نمودند تا آنکه صلح خاتمه یافته واسط کار صلح که با معویه صلح را با تمام رسانیده و نسخه‌ها را
بامضاء طرفین و شهود رسانید پسر عم امام حسن ع عبد الله بن حدیث بن نوفل بن
حارث بن عبد المطلب شخص امین و بردبار بود معویه لعنه روز جمعه بیست پنجم ربیع الاول
سال چهل یکم هجری امر مصالحه استوار شد معویه از مسکن کوچ نموده آمده وارد
نخیله شده و امر کرد مردم حاضر شدند و معویه بالای منبر رفته خطبه خواند منجمله از فقرات آن این
است والله انی ما قاتلتکم لتصلوا ولا لتصوموا ولا لتحجوا ولا لتزکوا وانما قاتلتکم لأتأمر علیکم
وقد اعطانی الله ذالک وانتم کارهون الا وان کل ما اعطیت الحسن ع تحت قدمی هاتین
لا افی به و این خلافت از بنی امیه بدست ابو مسلم خراسانی در ذی حجه سنه صد و
سی و دو بقتل مروان حمار محمد بن مروان بن حکم که به آخر خلفاء بنی امیه و بنی مروان بود خاتمه

یافت خلافت بنی امیه و بنی مروان نود و یکسال و هشت ماه بود تقریبا و از این مدت
هشت سال چهار ماه خلافت امام حسن ع و خلافت عبد الله زبیر بود الباقی از برای
خلافت بنی امیه شد و سه سال چهار ماه که تحقیقا مطابق میشود با هزار ماه که در قرآن مجید
فرموده لیلة القدر خیر من الف شهر و خلافت بنی العباس از ابو العباس سفاح بن
عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب و آخر خلفاء بنی العباس
المستعصم بالله عباسی بود در سنه ششصد و پنجاه و شش که تاریخ خون باشد
بدست هلاکو خان مغول منقرض شد و مدت خلافت بنی العباس بعد از خلفاء بنی امیه
و بنی مروان تقریبا پانصد و بیست چهار سال بود بنا بر این خلافت ظاهریه حسن مجتبی
سلام الله علیه شش ماه چند روز بود بعد از صلح از کوفه کوچ فرموده بمدینه آمد با خانواده خود در مدینه
ساکن شد ولی معاویه کارها کرد که فرعون و شداد نکرده اولا بر تمامی بلاد و حکام امر داد
و در منابر و مساجد و قنوتها نماز بر امیر المؤمنین ع سب و لعن آشکارا کردند و زیاد بر حسنین ع و
حقوق معینه مندرجه در صلح نامه را قطع نمود ٣ در نسخه واحده در تمامی بلاد و امصار از معاویه
بجانب حکام و عمال بدینگونه منشور رفت انظروا من قامت علیه البینة انه یحب علیا و اهل
بیته فامحوه من الدیوان و اسقطوا عطائه و رزقه و شفع ذالک بنسخة اخری من اتهموه بموالاة
هؤلاء القوم ولم تقم علیه بینة فاقتلوه عمال و حکام معویه بقتل و غارت شیعیان پرداختند
و بسیار کسی را بتهمت نا تندرست و گمان سست باتیغ در گذرانیدند و خانهای ایشانرا
خراب کردند چه بسیار اتفاق افتاد که مردی بی آنکه بیندیشد و معنی کلمه را سنجیده باشد
سقطه در کلام او افتاد حمل بر حب اهل بیت کردند سر شرا با تیغ از تن برداشتند
٤ احادیث کاذبه کثیره وضع کردند علی ع و اهل بیت را هدف بهتان و تهمت بیاختند
تا رسید کار بجائی فقهاء و قضات و دلالت این قانون را بدست کرده بجعل احادیث پرداختند
آنرا وسیله قربت و ولاة و حکام دانستند اخیرا دینداران و مقدسان ایشان این
مجعولات را حق دانستند نقل شده در عهد عبد الملک که مردی بروایت جد اصمعی بود
در پیش روی حجاج لعه فریاد برداشت ایها الامیر ان اهلی عقونی و سمونی علیا و انی فقیر و
بائس و اناصلة الامیر محتاج حجاج بخندید او را در موضعی عمل گذاشته و خشنود ساخت
٥ در بلاد و امصار فرمان داد که بر ثبت الذمه ممن روی شیئا من فضل ابی تراب و اهل بیته

زیاد بن ابیه لعنه الله در این وقت حکومت کوفه و بصره داشت چه مرد و چه زن همه را می شناخت
چون خودش سابق در عداد شیعیان بود و منزل و مأوای آنها نیک میشناخت دست
ظلم و ستم بگشاد و همه گاه نزد سنگر ساخت و با تیغ در گذرانید جماعتی را بچشم ایشان
میل آتشین کشید تا بنیاد ساخت و گروهی را بریدو از شاخهای نخل دار
آویخت و گروهی در مغاکهای صحاری و شکافهای کهسارها متواری شده از گرسنگی و تشنگی
و سرما جان سپردند ۶ و نوشت معاویه بجمیع عمال خویش لا تجیزوا لاحد من شیعة علی و
اهل بیته شهادة ۷ و انظروا من قبلکم من شیعة عثمان و محبیه و اهل ولایته و الذین یروون
من فضائل عثمان فادنوا مجالسهم و قربوا و اکرموهم و اکتبوا الی بکل ما یروونه و اسم
ابیه و عشیرته و هر کس از فضایل عثمان نقل میکرد چون وحی آسمانی استوار
همیداشتند تا اینجا از ناسخ التواریخ نقل شد جلد حسنیه ایضاً فیه ۸ زیاد بن
ابیه چون حکومت کوفه یافت سمرة بن جندب لعنه الله را در بصره بنیابت گذاشت سمرة بن جندب لعنه الله
هشت هزار تن از مردم بصره و بیرون بصره گردن بزد و در میان ایشان چهل هفت تن
حافظ قرآن بتمامه داشت جرم و جریرت اینجماعت حب علی بن ابی طالب علیه السلام بود و قتیله زیاد
بر سمرة بن جندب ملاقات نمود گفت بیم دارم که از این جماعت کسی مقتول ساختی
کسیرا بی جرم کشتن باسنی سمرة گفت من چنان دانم که اگر یک چندان دیگر بکشم خطا نکرده
باشم تمام شد مکتوب ناسخ و کسی اگر این مطالب را در این اوراق بخواند میداند حکمت صلح
امام حسن را اگر آن بزرگوار با بنیکونه صلح نمیکرد و معویه با قهر غلبه بر شیعیان مسلط میشد یک نفر
از بنی هاشم و شیعیان باقی نمیگذاشت در کتاب منتهی الآمال از احتجاج طبرسی نقل میکند
بعد از اتمام صلح مردم ریختند امام حسن را ملامت کردند حضرت فرمود وای بر شما نمیدانید
که من چه کار کرده ام برای شما بخدا سوگند آنچه من کردم برای شیعیان بهتر است از این عمل من برای
شما از آنچه آفتاب بر آن طلوع میکند آیا نمیدانید که من امام واجب الاطاعه شمایم و یکی از جوانان
بهشتم فرمود آیا آنچه خضر کرده بود عین حکمت و صواب بود ولیکن موجب سخط حضرت موسی شد
مردم همه که علم نداشتند و این نالهای مظلومان بر در امام حسن بلند میشد یکی میگفت پدر مرا
کشتند و یکی میگفت برادر مرا کشتند زنها داد میزدند و ناله میکردند و حضرت حسن مجتبی
نمیتوانست از خانه بیرون بیاید از آه زاری بینوایان و زنان و معاویه آدمها تحریص و تعیین کرده بود

هر جا

هر جا دست بیابند امام حسن را بکشند و با تیر آماج کنند از پس دیوار ما و اخیرا از خانه خود آن بزرگوار
زن خود را وادار نمودند آن بزرگوار را زهر داده چه زهر در میان شیر زهر طاهل و قتیکه امام صائم بود
و هوا گرم و دفعات کثیره ستم خورده بود ضعیف بود و باین ضعف چهاری روزه بود آن ملعونه زهر را
بشیر قاطی نموده فوری داد که شیر ضایع نشده بخورد امام حسن داد فلما شرب احس السم فی حلقه
و جسمه فقال یا عدوة الله قتلتنی قتلک الله اما و الله لا تصیبن منی خلفا و لا تنالین من عدو الله
خیرا ابدا و در عرض این ده سال آن جگر که خون شده بود قطعه قطعه از دهن او برآمد طشت پر خون
در مقابل جگر ها پاره پاره میان طشت در بخار است بعد از این امام حسن ۴۸ دور روز ماند از دنیا رفت
و هر کس این چند اوراق را مطالعه کرده ملاحظه کند میداند مظلوم آل محمد علیهم السلام امام حسن
شاهد این قضیه رؤیای آقا سید محمد نائب کلیدار نجف الاشرف است و بخود
حقیر بلا واسطه نقل فرمودند که من در حجرات صحن مقدس خوابیده بودم دیدم در خواب یک نفر
سید عالیمقام که من از وصفش عاجزم وارد حجره من شد بی اختیار من بلند شده بر پا ایستادم
سلام کردم فرمود سید محمد مرا میشناسی عرض کردم قرابت نمیشناسم فرمود
من امام حسنم یعنی پسر مظلوم فاطمه من هستم بعد قسم خورد فرمود من از برادرم حسین
مظلوم ترم قطع نظر از اینکه من در دنیا چها کشیدم فعلا مظلوم برادرم حسین حرم و بارگاه و رواق
و خادم و زوار بیحد و احصا دارد من مظلوم هم نه زوار و نه حرم و نه خدام هیچ چیز ندارم کسی مرا یاد نمیکند
اقلا شما یاد کنید باسم من یک مجلس در هر هفته روضه بخوانند حتی وقت جان دادن
وصیت کرد که در جنازه من نگذارید یک مجمره خون بریز شود و میدانست بنی امیه آن زن را که دشمن
علی ۴۸ و اولاد علی ۴۸ بود وادار میکنند اگر دعوا و قتال و جدال واقع شود و از بنی امیه چند نفر کشته
شود و احتمال دارد خود ایشان آن زن را بکشند و خون آن زن را بهانه کرده باز بنی هاشم
و عموم شیعیان را بعوض خون عایشه از روی زمین بردارند و خون ایشان را پر قیمت از
خون عثمان بدانند و عنوان کنند و بنی هاشم و دوستان ایشان یک مرتبه از زمره
اسلام خارج دانسته و بر خود پیغمبر دشمن معرفی کرده شرق و غرب عالم را اعلان
کنند که بنی هاشم ام المومنین را کشتند چنانچه در قتل عثمان گفتند مومنین شرق
و غرب باید خون مادرشان از بنی هاشم و از دوستان علی ۴۸ بگیرند حتی وصیت
چنین نمود و نگفت مرا در جوار جدم دفن کنید عبادت بخاری و سایر کتب و معالی الطین

همین طور است یا اخی فاذا قضیت نحبی فغسلنی وکفننی واحملنی علی سریری الی قبر جدی ثم لا تجد به عهدا ثم ردنی الی قبر جدتی فاطمة فادفنی هناک وستعلم یا بن الاثم ان القوم یطلبون انکم تریدون دفنی عند رسول الله ص ویمنعونکم منه وبالله اقسم علیک ان تهریق محجمة دم فی امری ثم وصی الیه باهله ثم عرق جبینه وسکن انینه وغمض عینیه ومد رجلیه نحو القبلة وقال اشهد ان لا اله الا الله واشهد محمدا رسول الله ص قضی نحبه ومات مسموما وشهیدا مروان ملعون سوار قاطر شده آمد نزد عایشه گفت ابنت امام حسن را آورده نزد قبر جدش دفن کنند برای پدر شما شرافت نماند عایشه را سوار قاطر کرده عموم بنی امیه واعوان ودوستان ایشان حاضر کرده سر راه را بر جنازه امام حسن ع گرفتند در حالتیکه نزاحمت الرجال والنساء خلف الجنازة وکان کیوم مات فیه رسول الله ص فعند ذالک صاحت عایشة بخوا ابنکم عن بیتی فانه لا یدفن فیه شئ ولا یهتک علی رسول الله حجابه فقال الحسین علیه السلام قد یما هتکت انت وابوک حجاب رسول الله ص وادخلت بیته من لا یحب رسول الله ص وکانت تؤذی الناس وبنی امیة علی الحسین ع وعرضهم علی منعهم مما هم فیه فلما قربت من قبر رسول الله ص فرمت بنضحها عن البغلة وقالت لا یدفن والله الحسن ع ههنا ابدا اوتجزهذه وادمت بیدها الی شعرها فاراد بنو هاشم المجادلة فقال الحسین ع آلله آلله لا تضیعوا وصیتی واعدلوا الی البقیع فقال ابن عباس یا حمیراء یوم علی جمل یوم علی بغل لترتدین اطفاء نور الله والله متم نوره ولو کره المشرکون آبا بنت ابی بکر لا کان ذا ولا کنت لک البسع من الثمن ففی الکل صرفت تجملت تبغلت وان عشت تقلبت فضاحت یا القوم یا ویلکم انهم وقوف وبنو هاشم هکذا یخاصمون معی امنعوهم حتی فلما سمعت بنو امیة ذالک وضع کل واحد منهم سهما فی کبد قوسه ورموا جنازة الحسن ع فعند ذالک عرجت بنو هاشم وجردوا سیوفهم وهموا علی ان یحاربوهم فقال الحسین ع آلله آلله لا تضیعوا وصیة اخی فانه اقسم علی واعدلوا به الی البقیع ودفنوه عند جدته **وفی** خبر عند اقترب ساعة قال الله الحسین ع وقلبه لما وضع الجنازة علی الارض سل من الاکفان سبعین بتلا فلما انزله الحسین ع علی لحده **وفی** زیارة السلم علی الشهید الذی قد شبکت اوشکت بالسهام اکفانه سید الشهداء علیه السلام آن تیر ها را از کفن وبدن امام حسن چه طور کشید وداخل قبرش شد کفن را کناره کرد روی امام حسن را بگذارد وبروی خاک واز قبر خارج شد واهل علیه التراب همه برادران

وبنی اعمام ناله میکردند وروی قبر را با خاک انباشتند ووضع الحسین علیه السلام راسه علی القبر وانشا یقول عاد هن راسی ام اطیب محاسنی وراسک معفور وانت سلیب بکائی طویلا والدموع غزیره وانت بعید والمزار قریب فما زلت ابکی ما تغنت حمامة علیک وناحت صبا وجنوب همه بنی هاشم هم آواز شده ناله میکردند آقا سید الشهداء صریح گفت الان انکسر ظهری این کلمه را در کنار نهر علقمه گفت وقتیکه دید بدن عباس دست بریده افتاده وکسی نیافت کمک باشد برای حمل جنازه واز هر طرف خواست بردارد دید بدن از یکدیگر واعضا بند بند از یکدیگر جدا میشود فرمود عباس الان انکسر ظهری الا لعنة الله

ملخص فهم بسم الله الرحمن الرحیم اذا ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما فعززنا بثالث فقالوا انا الیکم مرسلون الی آخر الآیات منظور اینست که در تمامی تفسیرها نوشته اند بیضاوی و صافی ومجمع البیان وغیرها که حضرت عیسی دو نفر از حواریین خود را سوی انشان یونس یحیی نام فعززنا بثالث وهو شمعون الی آخر الآیه وحکایت ایشان در شهر انطاکیه مشهورات مقصود اینست که مرسول حضرت مسیح را خداوند بخود نسبت میدهد ودر حالتیکه آنها را حضرت عیسی فرستاده بود حضرت پروردگار بخودش نسبت میدهد پس از اینجا معلوم میشود که نواب خواص امام عین نائب خداوند است مثل حضرت مسلم بن عقیل سلام الله علیه که حضرت سید الشهداء ع آن جناب را بکوفه فرستاد پس خدا فرستاد او را حضرت مسلم بن عقیل نائب ابی عبد الله است پس عین نائب خدا است وباید دانست که حضرت مسلم جوان بیست و هشت ۲۸ ساله بود ولی معلوم میشود که این بزرگوار خلقة فوق العاده بوده از حیث از جهة علم وتقوی وعمل وشجاعت تالی مرتبه امام بوده و شرافت انسان بلکه حتی شرافت انبیاء واولیاء باین اوصاف است اگر سید الشهدا او را عالم بجمیع احکام دین اصول وفروع وحلال وحرام واحکام دیات وحدود وفصل الخطاب وغیره نمیدانست او را نائب خاص نمیکرد چون تمام فعل قول او حین فعل قول امام است اگر سید الشهداء سلام الله علیه وتکیه نمیدانست که حضرت مسلم جاهل است ونمیداند ای بسا سهو کند ویا خطا کند امام او را نائب نمیکرد ودر آنزمان کتب احکام ورساله عملیه وسایر تالیفات فقهی که نبود باید حضرت مسلم حافظ تمامی احکام اصول وفروع بوده باشد وعلم حلال وحرام وغیره مثل امام در نزد او

حاضر بوده و همه را عالم بوده باشد والا محال بود او را نایب خاص فرماید آنهم بر یک مملکت عظیم
دوسیع و عریض و مختلف العقاید و این قدر مسلمین را در تحت حکم او قرار بدهند و عین دست خط
مطابق تمامی کتب اینست که انی باعث الیکم اخی و ابن عمی و ثقتی من اهل بیتی و هو بمنزلة
والمفضل عندی من اهل بیتی مسلم بن عقیل سلام الله علیه لازمه این عبارات اینست
که حضرت مسلم اعلم اهل بیت بود بر جمیع علوم از اینجا پی توان برد ان چه آشوبیست در دریا مقام
حضرت ابوالفضل و حضرت علی اکبر چه مقام بوده چون وجود آنها در خدمت امام لازم بود
فلهذا حضرت مسلم را اختیار فرمودند و جمیع احکام دین را حضرت مسلم حامل بود فظفا والا
محال بود که حضرت او را نایب خاص خود و در فرمان او این عبارت را بنویسد که این از طرف من
محل وثوق است یعنی بیعت او بیعت من و دست او دست من و زبان او زبان من حکم او حکم من
و حرمت او حرمت من و مخالفت او مخالفت من است الی آخره از اینست که پیغمبر خاتم صلعم در
حق آن یگانه دوران فرمود تبکی علیه عیون المؤمنین و تصلی علیه ملئکة المقربین ثم تبکی رسول الله
حتی جرت دموعه علی صدره قال الی الله اشکو ما تلقی عترتی من بعدی در وصف این بزرگوار
لسان شریف علماء ربانیون باین عبارت جاری شده ان للمسلم علیه السلام مقامات
کثیره و مناقب سنیة لا یسعها الطوامیر فکیف لا و العرق صحیح و المنشاء کریم و الشان عظیم
و العلم جسیم و العلم کثیر و اللسان خطیب و الصدر رحیب در حق بعضی کمتبین اصحاب و حاملین
اسرار مثل مشیم تمار و رشید هجری رض و امثال اینها از توجهات حجج اللهی علم بلا باب و منایا را
عالم بودند مگر مقام حضرت مسلم از آنها کم بود یقیناً در اثر توجهات امامین سبطین حضرت امام
حسین علیهما السلام حضرت مسلم از این گونه ها بالاتر عالم بود بلکه غیر از علوم ظاهری و فقهی و
به ضروری عامه عالم علوم معنوی و سری هم بوده اما عمل و تقوی مگر تقوی و پرهیزکاری چه اندازه میشود
انفاق در بیت المال مسلمین صندوقها پر و ابو تمامه صایدی خزینه دار و مسلم بن عوسجه از اصحاب
کبار رسول الله صلعم در بان آن بزرگوار و خودش هم در خانهای چنین اشراف و اعیان باید سفره
شام و نهار این شاهزاده عالیمقام و این نایب خواص امام چه طور بوده باشد معلوم میشود
در خانه کسی نان و شام نخورده و از بیت المال هم خرج نکرده روزها صائم و شبها قائم و وقت
شهادت وصیت فرمود مقتصد در هم من در این شهر مفروض هم اگر رزه و لباس من کفایت
نکند باید بفروشند فاقضوها عنی علی عالی یا المدینة دیگر اشراف بعلم و تقوی این علم را

دانستی و این هم عملش و تقوا و دیانت و حقانیت اما شجاعتش بس است که دو
و یا سه دفعه بر قشون دولتی هزاران نفوس بلکه اهالی یک شهر که از هر طرف بر تنه و سنگ
باران میکنند و از پشت بامها را آتش زده بسرش میریزند با وجود این
و خمانی کثیره همه شکست خورده حتی ابن زیاد سفارش داد که بر ابن اشعث لعنة الله
قوهلک رجل واحد بقتل هذا القتلة العظیمة و قال فی جوابه نظن انک ارسلتنی الی بقال من
بقا قیل الکوفة او الی جوهقانی من جوامقة الحیرة و انما وجهتنی الی بطل همام و شجاع ضرغام
و سیف حسام فی کف بطل همام من الخیر الأنام ص قال اعطه الأمان فانک لا تقدر علیه
الا به و هو یرتجز اقسمت لا اقتل الا حرا و ان رایت الموت کاسا مرا کل امرء یوما ملاق
شرا ای موتا اخاف ان اخدع او اتمرا امان داد و ند قبول نکرد یاخذ الرجل بیده فیرمی به فوق
البیت فاستغاث ابن اشعث الی ابن زیاد ادرکنی بالخیل و الرجال فقد قتل مسلم مقتلة
عظیمة **معالی السبطین** عن عقد الفرید فجعل الناس یرمونه بالاجر من فوق البیوت
فضربوه بالسهام و الاحجار حتی اعیی فاستند حایطا فقال مالکم ترمونی بالاحجار کما ترمی
الکفار و انا من اهل بیت الأنبیاء الأبرار **بالآخره** همه شهر از جنگ او عاجز شده
و دولت و ملت بی عار بی غیرت چاه عمیق در میان راه کندند مطابق روایت منتخب
و اخفوا راسها بالدغل و التراب ثم انظروا من بایدیه فوقع فیها و احاطوا به فضربه ابن الاشعث
اللعین علی حاسن وجهه فاوثقوه اسیرا و اخذ و اسیفه از بسکه از جراحاتش خون رفته
بود هم تشنه بود هم صائم بود و کر سنه و هم خسته و ضعیف قادر بر پیاده رفتن نبود هر چه
زدند دیدند نمیتواند قدم بردارد و حملوه علی بغلة و اجتمعوا حوله و نزعوا سیفه فعند ذالک
یئس من نفسه قد معت عیناه فقال انا لله و انا الیه راجعون یک نفر آشنا و ارحام ندارد
یک نفر از روی سرزنش گفت کسی که مثل این کار بزرگ را کردن گیر شود در همچنین محل گریه
نمیکند فرمود والله بر نفس خود و بر اسارت و ذلت خود گریه نمیکنم ابکی لاهل المقبلین
الی ابکی للحسین و آل الحسین علیهم السلام و لما اوا بمسلم الی باب القصر رای جرة فیها ماء
بارد فقال اسقونی یک نفر ملعون ابن عمر و البابلی آن بزرگوار را تا لاین گفته طعنه زد نائب الحکومه
عمر بن حریث لعنه الله بر این نامهوار قصر پرون شده حضرت مسلم را بآن حال دید فبعث غلاما
له بغلة علیها مندیل فصب القدح ماء بارد افقال اشرب فلما اخذ لیشرب فامتلاء دما ففعل ذالک

ثلاثا وفی الثالثة سقطت شاباه فی القدح فقال لو کان من الرزق المقسوم لشربته ودر آن حال
امر مقدرات خدا را ذکر میکند ثم ادخل القصر علی بن زیاد فلم یسلم علیه فقال الحرسی سلم علی الامیر
مهی فقال اسکت ویلک واللّٰه ما هو لی بامیر فقال ابن زیاد سلمت ان لم تسلم فانت مقتول
فقال مسلم ثم فلقد قتل من هو شر منک من هو خیر منی یعنی ابن زیاد در انگه جوابها گفت گفت
وازجوابهای حضرت علیخبر شد درحالتیکه لبهایش مجروح بلکه دماغش پاره خون میریخت
وخودش هم بآن نشئگی وضعف ابن زیاد را عاجز نمود فجعل اللعین یشتم علیا والحسن
والحسین علیهم السلم فقال له مسلم انت وابوک احق بالشتم فاقض ما انت قاض معالی السطیلی
عن المسعودی فلما انقضی الکلام ومسلم یغلظ له فی الجواب امر به فاصعد فوق القصر وهو
یسبح اللّٰه ویستغفره ویصلی علی النبی ص رو کرد بمجلس غیر از عمر سعد کسیرا نشناخت که قابل
این وصایا بوده باشد صدا کرد یا شمش بینی وبینک قرابة ولی الیک حاجة تا برابن زیاد رسید
عمر لعین بلند شده وصیت مسلم را گوش داد سه وصیت کرد اول قرضش ۷۰ درهم بود فرمود
واستوهب جثتی ودارها وابعث منها برده الی الحسین ع رو کرد بمکه معظمه السلم علیک یا اباعبد اللّٰه
این شعر خیلی مناسب است در روز عرفه بود حضرت هم از مکه روز ترویه حرکت کرده بود.
مرا بعشق تو نام میکشند غوغائی بیا ببام نظر کن عجب تماشائی نظر باطراف فرمود
از هر طرف مرد وزن تماشا میکنند و پشت قصر بازار کفشه وزنان بود مردم بالای بازار
تماشا میکردند میدیدند یک نفر سردار بلند قامت جلد و نادست بسته میخواهند برای
ذبح اول قربان حسین ع روز عرفه بعد از ظهر در کوفه ذبح شد هر چه فرمود بگذارید نماز دو رکعت
نخواهم مهلت نداد و ندادند این شعر نامازآن حضرت در آن حین نقل شده جزی اللّٰه قوما شرا ما جزی
شرار العبید بل اعق واظلما بروایت مفصل ابی مخنف اهم منعونا عضا ونظاهروا علینا واموالنا
نذل وتر غما غادروا علینا یسفکون دمائنا ولم یرقبوا فینا ذماما ولا دینا در کتاب معالی
السبطین مینویسد مردم شمشه بودند در سایه قصر صحبت میکردند ومنهم من یقول
یساق الی الشام ومنهم من یقول بانه یحبس حتی یاتی الخبر من یزید ومنهم من یقول تقتل
فبینما هم کذالک فاذا بجثة الشریف التی من اعلی القصر بلا راس فان کنت عاقلا دین
بالموت فانظر الی من اشعار فرزدق الهاشمی فی السوق وابن عقیل الی بطل قد هشم السیف

وجهه واخر یهوی من جدار قتیل اصابهما فرج البغی فاصبحا احادیث من یرمی بکل سبیل
تری جسدا قد غیرته الموت لونه ونضح دم قد سال کل مسیل الا خزی اللهوف فنزل
القاتل لم مدعوا فقال ابن زیاد ما شأنک فقال ایها الامیر رئیت حین قتلته رجلا شنیع
الوجه حمار ای عاضا علی اصبعه ففزعت منه فقال لعل دهشت ولکانه الحسین علیه السلام
جاء علی راسه کما جاء زکریا علی راس کل من قتل یا بن بدیه فادرة فی المعالی عن قتبات
الشیخ درویش علی بغدادی لما قتل مسلم بن عقیل وجری علیه ما جری وربطوا برجلیه حبلا
وجروه فی اسواق الکوفة قال الشعبی فمر به رجل اعرابی من اهل الوافصة یقال له حنظلة بن
مرة الهمدانی وکان من شیعة علی ع علی مطیته له فقال من هذا المقتول فقالوا الخارجی خرج علی
الامیر یزید لعنه فقال ما اسمه قالوا مسلم بن عقیل ابن عم الحسین فقال ویلکم اذا علمتم انه ابن عم
الحسین الامام علیه السلام فلم قتلتموه وسحبتموه علی وجهه ثم نزل عن مطیته ودنا منه علی سفه
وسله وحمل علیهم وهو یقول لا خیر فی الحیوة بعدک یا سیدی فلم یزل یقاتل حتی قتل اربعة
عشر رجلا فتکاثروا علیه حتی قتل عجل اللّٰه بروحه الی الجنة ورطوا برجله حبلا وسحبوه علی وجهه
حتی رموه علی کناسة الکوفة بجانب مسلم بن عقیل وهانی بن عروة فقال شعبی فلما دجی
اللیل جائت زوجة میثم التمار وحملت مسلم بن عقیل وهانی بن عروة وحنظلة حملتهم الی
جنب المسجد الاعظم ودفنهم بدمائهم بمصاحبة زوجة هانی بن عروة رحمة اللّٰه علیهم
ورضوانه الا لعنة اللّٰه علی القوم الظالمین

منبر دهم — سه منبر از خصایص خاصه امیر المؤمنین علیه السلام

منوالیا بسم اللّٰه الرحمن الرحیم قوله تعالی — قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا للّٰه مثنی
وفرادی فی سورة السبا فی الصافی عن الکافی والفقیه عن الباقر علیه السلم قال انما اعظکم
بواحدة ای بولایة علی ع هی الواحدة التی قال اللّٰه تعالی وفی تفسیر برهان مثله وفی تفسیر صافی
السعادة قال قد ورد فی اخبار کثیرة ان المراد بالواحدة ولایة علی علیه السلم فان الولایة هی
القیام للّٰه مستلزمة لتوحید اللّٰه فضایل مختصه امیر المؤمنین ع که کسی از اهل عالم از اولین وآخرین
وانبیاء والمرسلین با و شرکت ندارد وحتی خاتم الانبیاء ص ولادت آن حضرت در خانه خدا
غیر از تواریخ خاصه وخاصه از صدر اسلام تا امروز تمام کتب اولین وآخرین مشحون
خصوصا از چهار نفر امام معصوم نقل شده ومملو است از چهار نفر معصوم نقل شده از خود

آن حضرت که در حین وفاتش صعصعة بن صوحان از آنجناب پرسید یا امیر المؤمنین ع تو افضلی یا آدم صفی الله تو افضلی یا حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی نار سید حضرت عیسی علیهم السلام فرمودند تزکیة المرء لنفسه قبیح چون سؤال را جواب لازمت میگویم چنانچه در کتاب الأیام فی الاحوال شهر الصیام للمؤلف الفاضل الکامل التامی الحاج میرزا علی خیابانی التبریزی قدس سره ص ۵۸۳ نقلا از کتاب منهاج الحق والیقین للعلامه سید ولی الله بن سید نعمت الله الحسینی قدس سره ثم قال انت افضل ام عیسی بن مریم فقال علیه السلام عیسی ع کانت امه فی بیت المقدس فلما حان وقت ولادتها سمعت قائلا یقول اخرجی فان هذا لیس بیت عبادة لا بیت ولادة واما امی فاطمة بنت اسد لما قرب وضع ولادة حملها کانت فی الحرم فانشقت حائط الکعبة وسمعت قائلا یقول ادخلی ودخلت فی وسطه وانا ولدت فیه ولیس لاحد هذه الفضیلة غیری لا قبلی ولا بعدی شنیدم در زنجان از یک نفر نقل کردند که بر خودش مجتهد میگوید واین فضیلت شایع را که در معنی از متواترین متون احادیث واخبار وتواریخ است صریحا انکار نموده دلیل او اینست که این قضیه از یزید بن قعنب که یک نفر مجهول الهویه نقل شده از آداب ایام جاهلیت وعلاوه گفته که ولادت وخون نفاس در مکه منافی حرمت بیت است چون یک مقدار از کتابهای فقه اصول خوانده نمیدانم چند سال در نجف اشرف بوده بلکه یک نسخه اجازه اجتهاد بهمان طریق که معلوم است گرفته آمده در مثل شهر زنجان باین ادعای واهیه اظهار وجود میکند بلکه فقه خوانده امثال او از اخبار وآثار همه خبر ندارند اشتباه ندارد ولادت ائمه اثنی عشریه خواص ولادت دارند وسایر خصایص امامت دارند لازمه این قول تکذیب جمیع اخبار وکتب شیعه است ودر یک کتاب تاریخ خوانده که جمعی از قریش در مسجد الحرام حاضر بودند من جمله یزید بن القعنب وعباس ابن عبد المطلب وغیره یزید بن قعنب میگوید فاطمه آمد در مقابل بیت شریف ایستاده عرض نمود ومناجات مفصلی نمود من جمله عرضه داشت اللهم انی مؤمنة بک الی آخره اول خبر را ندیده یا ملتفت نشده که این قضیه را حضرت امام جعفر صادق میفرماید که فاطمه آمد نزد بیت الله واین مناجات مفصله را مناجات نمود واین مردمان حاضر بودند ومی شنیدند من جمله یزید بن قعنب میگوید من حاضر بودم فاطمه آمد مناجات کرد بهمان تفصیل که در مناقب ودر بحار ومدینة المعاجز وعوالم وغیره وغیره منقول است این بیچاره غافلست چنان می فهمد که راوی این مطلب یزید بن قعنب است یزید

که امام صادق است که غایت الأمر اینست که امام میفرماید این جماعت حاضر بودند بیت مشرف شد فاطمه داخل شد وسه روز شب در بیت خدا بود هیچ کس جرئت نکرد بیت را بشکافد وکلید دار حاضر نبود یا حاضر بود قفل کعبه باز نشد ونتوانستند در را باز کنند چون حرمت بیت محفوظ است وفا در نیستند روز چهارم باز همان محل شق شد فاطمه بیرون آمد در حالتیکه قنداقه حضرت در دست او بود وبا صدای بلند فرمود من مثلی فی النساء النساء بقات الخ **وفی** روایة مدینة المعاجز قال ابن شاذان حدثنی ابراهیم بن علی باسناده عن ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام عن آبائه علیهم السلام قال کان العباس بن عبد المطلب ویزید بن قعنب جالسین ما بین فریق من بنی هاشم وفریق من بنی عبد العزی باذاء بیت الله الحرام اذ انشقت فاطمة ام امیر المؤمنین ع کانت حاملة بعلی لتسعة اشهر وکان یوم التمام توقفت باذاء البیت وقالت ای رب انی مؤمنة بک وبما جاء به من عندک الخ الی ان قال فلما کان بعد ثلاثة ایام انفتح البیت من الموضع الذی کانت دخلت فیه فخرجت فاطمة وعلی ع علی یدیها ثم قالت معاشر الناس ان الله اختارنی من خلقه واکرمنی وفضلنی علی المختارات ممن مضی من قبلی الخ **وفی** کتاب انوار البهیه للشیخ عباس قمی ره قال روی عن علی بن الحسین علیهما السلام قال ان فاطمة بنت اسد ضربها الطلق وهی فی الطواف فدخلت الکعبة الخ **وفی** کتاب روضة الواعظین لابن فتال روی محمد بن الفضیل الازدی عن ابی حمزة الثمالی **قال** سمعت علی بن الحسین ع یقول فاطمة بنت اسد رضی الله عنها لما ضربها الطلق وهی فی الطواف فدخلت الکعبة فولدت امیر المؤمنین ع **فیها** ومثل ذلک روی عن الباقر ع فی امالی الصدوق ره **وفی** ذلک یقول السید اسمعیل حمیری ره

ولدته فی حرم الاله امه والبیت حیث فناؤه والمسجد بیضاء طاهرة الثیاب کریمة طابت وطاب ولیدها والمولد **وفی** مدینة المعاجز قال الشیخ محمد بن علی بن شهر اشوب اجمعت الشیعة علی انه یعنی علی علیه السلام ولد فی الکعبة وذکره العامة کثیرا فی کتبهم واقروا بذلک الخ

فی جوف یک نفر بیچاره در نجف الأشرف چند سال مانده واز بعضی آقایان گرفته اجتهاد اخذ کرده وچند نفر در دورش جمع شده ودو سه جلد کتاب از کتب احادیث واخبار وتاریخ دیده باندیده فعلا زحمت نکشیده وکتابخانه هم ندارد ومیخواهد اسمی در بیاورد پیدا کند در میان مردم شهرت کند میگوید یزید بن قعنب را من نمی شناسم

نزد

نزد من معتبر نیست و شاگردانش هم تصدیق میکنند آقا ما هم نمی شناسیم
از آدمهای جهالت است و نمیداند این قضیه باو مربوط نیست در معنی تمامی علماء شیعه
را تکذیب میکند و قاطبهٔ شیعه براین قضیه افتخار میکنند کو یا کان میکند این قضیه
را کلینی و مفید و صدوق و سید بن طاوس و علم الهدا و سید رضی تا الی الآن رضوان الله علیهم
هیچ کس ملتفت نشده من فهمیده ام در ایام اخیره مردم روی زمین با شیعه دشمنند
میخواهند اوضاع علماء شیعه را بهم بزنند بلکه بعضی از متجددین دورش را گرفته مشهورش کنند
مثل آن متسید خوب است در قصص العلماء تنکابنی ره نقل میکند روزی علامه حلی قده در بالای
منبر بر آل محمد علیهم السلام بالخصوص صلوة فرستاد یکنفر از جابر خواسته صورتا سید بوده
گفت این چه بدعت است که در دین اسلام احداث میکنید بچه دلیل بر آل محمد صلوة
و سلام بالخصوص ادا میکنید علامه ره این آیهٔ مبارکه را خواند الذین اذا اصابتهم مصیبة
قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئك علیهم صلوات من ربهم و اولئك هم المهتدون سید
گفت بر آل محمد علیهم السلام چه مصیبت وارد کشته علامه از تمامی مصیبت از
قتل و حبس و ستم ایشان از بنی امیه دیده و از بنی عباس کشیده اند اعراض
نموده فرمود در حق مظلومیت ایشان بس است که شما خودتان را بآنها منتسب
میدانید و این شعر را گفت رحمة الله علیه و رضوانه اذا العلوی تابع ناصبیا بمذهبه ✤
فما هو مذهب لبس من ابیه و کان الکلب خیرا منه طبعا لان الکلب طبع ابیه فیه
خوب است این چند شعر را بنویسم اذا کنت من ستر الجواهر خالیا فما انت من علم الصناعة
حالیا تمنی رجال من ذوی الجهل علمنا و ما کل ذی علم ینال الأمانیا سالها باید که
تا یک کوتکی از لطف حق عالمی کامل شود یا فاضل صاحب سخن قرنها باید که تا یک سنگ
اصلی ز آفتاب لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن قال السید دامادقدس سره
در کعبه قل تعالوا از مام که زاد از بازوی باب خیبر که کشاد بر ناقه لا یؤدی که نشست بر دوش
شرف پای گرامی که نهاد و له ایضا در مرحلهٔ علی نه چونست نه چند در خانه حق زاده بجایش سوگند
بی فرزندی که خانه زادی دارد شک نیست که باشد بجایش فرزند در بجار از مناقب
خوارزمی نقل میکند که متولد نشد در جوف خانهٔ کعبه قبل از حضرت امیر ع احدی و این فضیلت
ولادت در جوف کعبه از خصایص حضرت امیر است چون اشرف اماکن حرم الله است

و اشرف بقاع حرم مکه است و اشرف بقاع مکه معظمه مسجد الحرام است و اشرف
مواضع مسجد کعبه است بس امیر المؤمنین در سیدا یام روز جمعه وقت طلوع صبح در
شهر الحرام که ماه رجب باشد در جوف کعبه بیت الله متولد شده و سوای امیر المؤمنین
کسی در آن مکان شریف متولد نشده و نمیشود این جمله عین مضمون عبارت مناقب
ابن شهر آشوب رضوان الله علیه است خوب است و مناسب است عین فرمایش
مادرش که در وقت بیرون آمدن از کعبه بعد از سه روز برای اهالی منبر عرضه میدارم عین
عبارت را بخوانند التمسدعا انفتح البیت من الموضع الذی کانت دخلت فیه فخرجت
فاطمة بنت اسد و علی ع علی یدیها ثم قالت معاشر الناس ان الله عز و جل اختارنی من
خلقه و فضلنی علی المختارات من مضی قبلی و قد اختار الله اسیه بنت مزاحم فانها عبدت الله
سرا فی موضع لا یحب الله ان یعبد فیه الا اضطرارا و مریم بنت عمران هانت و لقیت
علیها و لادة عیسی ع فهزت الجذع الیابس من النخلة فی فلاة من الارض حتی تساقط علیها
رطبا جنیا و ان الله اختارنی و فضلنی علیها و علی کل من مضی من قبلی من نساء العالمین
لانی ولدت فی بیت العتیق و بقیت فیه ثلاثة ایام اکلت من ثمار الجنة و ارزاقها فلما اردت
ان اخرج منها هتف هاتف و قال یا فاطمه سمیه علیا فانا علی الاعلی و انی خلقته من علی
و عزتی و جلالی و قسط عدلی و اشتققت اسمه من اسمی و ادبته بادبی و هو اول من یؤمن
فوق بیتی و یکسر الاصنام و یرمیها علی وجهها و یعظمنی و یمجدنی و یهللنی و هو الامام بعدی
حبیبی و نبیی و خیرتی من خلقی محمد رسولی و وصیه فطوبی لمن احبه و نصره و الویل لمن عصاه و جحد
حقه فلما اراه ابو طالب ابوه سر و قال علی ع السلم علیك یا ابه و رحمة الله و برکاته ثم قال
دخل رسول الله ص اهتز له امیر المؤمنین ع و ضحك فی وجهه و قال السلم علیك یا رسول الله
و رحمة الله و برکاته قال ثم تنحی باذن الله و قال بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون الذین
هم فی صلوتهم خاشعون الی آخر الآیة فقال رسول الله ص قد افلحوا بك انت و الله امیرهم
تمیرهم من علومك فیمتارون و انت و الله دلیلهم و بك یهتدون تا اینجا عین عبارت
مدینة المعاجز لسید هاشم بحرانی ع است ناسخ التواریخ جلد حضرت علیی بعد از آنکه حضرت
امیر پیغمبر را شناخت و بر آغوشش گرفت پیغمبر باز بان خود بر آن حضرت شیر
داد از زبان مبارک پیغمبر ص دوازده چشمه جاری شد بعدد دوازده امام تا بحضرت

اثنتی عشرة عینا بعد شهادت برو حدانیت و رسالت و بر ولایت خود ادا نمود
فردای آن روز پیغمبر آمد وقتیکه آن حضرت را دید شناخته و خود را بر کنار پیغمبر
انداخت اشاره نمود باز مرا سیراب کن باز زبانش ورد مان علی داخل نمود مثل
دیروز دوازده چشمه از شیر و عسل جاری شده سیرابش فرمود و شب ابو طالب دست
فاطمه را گرفته علی را بآغوش کشید بالطبع آمده این اشعار را بطریق مناجات مذابر آورد
یا رب لیل الغسق الدجی والقمر المبلج المضیء بین لنا من علمك المقضی ماذا تراه
فی اسم ذی الصبیّ و در این اثنا سحابی پدید آمد ابو طالب را فرو گرفت و همچنان علی
در سینه او بود صبح کرد لوحی بیافت در سینه بچه پیدا این شعر و این خط بر آن نگاشته
بود خصّصنا بالولد الزکی والطاهر المنجب الرضی ان اسمه من شاخ علی علی اشتق من
العلی ❁ و در کتاب مدینة المعاجز و اذن ابو طالب اذنا عاما جامعا و قال هلموا الی ولیمة ابنی علی و شرفه
ثلثمائة ابل و الف راس بقر و غنم و اتخذوا ولیمة عظیمة و قال معاشر الناس من اراد من طعام
ولیمة علی و ولدی فهلموا الی ان طوفوا بالبیت سبعا و ادخلوا و سلموا علی ولدی فان الله
شرفه چند روز باین طریق ولیمه دادو هم روز سیم پیغمبر آمد علی را بآغوش کشید باز همان
سیرابش کرد پس بعد از شهادت بر وحدانیت و بر رسالت پیغمبر باذن پیغمبر شروع
نمود بر خواندن صحف انبیاء و المرسلین ابتدء با الصحف الذی انزلها الله علی آدم ثم تلا
صحف شیث ثم تلا صحف نوح ثم صحف ابراهیم ثم قرء التوراة ثم قرء الانجیل ثم قرء القرآن
من اوله الی آخره اگر حضرت موسی و عیسی و سایر انبیا حاضر بودند تصدیق میکردند
که علی از ما حافظتر و افصح تر و اعلمتر هست ثم قال رسول الله ثم خاطبنی علی و خاطبته ثم عاد
الی الطفولیة بلی همچون پسری و ولدی در خانه کعبه متولد شود و بعد بیرون شده مادرش
در آغوش گیرد و پیغمبر از زبانش سیراب نماید و دوازده چشمه عسل و شیر از زبان پیغمبر
جاری گردد و سه روز منوالیا قبل از مادرش سیراب فرماید جان عالم قربان بشیر خواره حسین
وقتیکه زینب آورد بآغوش پدرش داد فجعل یقبله و یقول ویل لهؤلاء القوم اذ کان
جدك المصطفی خصمهم فرماه حرملة بن کاهل الاسدی بسهم فذبحه یقول السید حیدر
حلی ره له الله مفطورا من الصبر قلبه ولو کان من صم الصفا لتفطرا و منعطفا اهوی لتقبیل
طفله فتقبل منه قبله السهم منحرا یعنی خدا بفریادش برسد قلب حسین مفطور بر صبر بود

یعنی خلقتش و قلبش فطرتا مجبول بر صبر بود و الا اگر از سنگ سخت محکم بود باز منشق و پاره می شد
و در حالتیکه سرش را باین آورد که از لبهای آن شیر خواره ببوسد تیر حرمله ملعون رسید
قبل از اینکه لب حضرت بر لبش برسد حلقوم آن طفل معصوم را پاره کرد و ظاهر عبارت
سید بن طاوس و مفید مرحوم اینست که از اسب باین آمد جلس امام الفسطاط فاتیه
بابنه و هو طفل فاجلسه فی حجره و اقام لیقتله اتاه السهم قال لزینب خذیه ظاهرا تیر چنان
حلق نازنین و نازک لطیف را چنان ذبح کرده بود حضرت ملاحظه نمود و بآغوش زینب داد که
مبادا سر طفل بریده شده از تنش جدا شود بیفتد تیر را آهسته کشید ثم تلقی الدم بکفیه
فلما امتلاء تا رمی به نحو السماء ثم قال هون علی ما نزل بی انه بعین الله قال الباقر ع فلم
یسقط من ذالك قطرة الی الارض ❁ و در معالی السبطین فی روایة الخراء عن ابی مخنف فاخذ
الطفل و توجه نحو القوم و قال یا قوم قتلتم اخی و اولادی و انصاری و ما بقی غیر هذا الطفل
له ثلاثة ایام ماذاق الماء و هو یتلظی عطشا من غیر ذنب اتاه الیکم فاسقوه شربة من الماء
اذا اتاه سهم مشوم من ظالم غشوم حرملة اللعین فذبح الطفل من الودید نزع السهم جعل
یقول اللهم انی اشهدك علی هؤلاء القوم کانهم نذروا ان لا یترکوا احدا من ذریة نبیك
فی ذالك الزمان قال یا نفس اصبری و احتسبی فیما اصابك الهی ترمی ما حل بنا فی العاجل فا
جعل ذالك ذخیرة لنا فی الاجل الی آخره و لعنة الله علی الظالمین ❁

سیزیازدهم بسم الله الرحمن الرحیم ❁ در سورة فاطر ۲۸ و الذی اوحینا الیك
من الکتاب هو الحق مصدقا لما بین یدیه ان الله بعباده لخبیر بصیر ثم اورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله ذالك
هو الفضل الکبیر جنات عدن یدخلونها یحلون فیها من اساور من ذهب و لؤلؤا و لباسهم
فیها حریر و قالوا الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور الذی احلنا دار
المقامة من فضله لا یمسنا فیها نصب و لا یمسنا فیها لغوب ❁ در مجمع البیان الطبرسی ره عن ابی اخبرنا هم عن الباقر
و الصادق انهما قالا لنا خاصة و ایانا عنی عز اسمه و هذا اقرب لانهم احق الناس بوصف
الاصطفا و الاجتبا و ایراث علم الانبیاء اذهم المتعبدون بحفظ القرآن و بیان حقایقه و العارفون
بجلائله و دقایقه فیه و فی الکافی و فی الصافی و فی بیان السعادة و فی تفسیر البرهان و فی منهج
الصادقین عن الصادق انه قال الظالم لنفسه منا من لا یعرف حق الامام و المقتصد منا العارف

بحق الامام والسابق بالخيرات هو الامام ع الخ **و** بيان السعادة عن النبي ص يذكر فيه ما اعد الله
لمحبي علي ع يوم القيمة انهم اذا دخلوا منازلهم وجدوا الملائكة يهنونهم بكرامة ربهم قبل لهم اهل وجدتم
ما وعدتم حقا قالوا نعم ربنا رضينا فارض عنا قال الله برضاي عنكم وبحكمكم اهل بيت نبي حللتم داري
وصافحتم الملائكة فهنيئا هنيئا عطاء غير مجذوذ ليس فيه تنغيص فعند ذلك قالوا الحمد لله الذي اذهب عنا
الحزن الآية **وفيه** عن الباقر وساق الحديث الى ان قال المجتبى لآل محمد ص فاذا دخل الى
منازله في الجنة وضع على راسه تاج الملك والكرامة والبس حلل الذهب والفضة والدر والمنظومة
في الاكليل تحت التاج قال والبس سبعين حلة بالوان مختلفة منسوجة بالذهب والفضة و
اللؤلؤ والياقوت الاحمر فذلك قوله يحلون فيها من اساور من ذهب ولؤلؤا ولباسهم
فيها حرير الخ **و** مجلس سابق عرض شد كه مختصات امير المؤمنين ع چند خصلت است
كه از مختصات آن بزرگوار است اولش ولادت آن حضرت در جوف كعبه اين فضيله متواتر
لفظي و معنوي است در ميان عموم اسلام كسي از عامه و خاصه منكر اين فضيله نيست مگر اشخاص كه
قابل مذاكره نيست ناصبهاي ايشان مثل منكر شهادت سيد الشهداء است در كربلا
انيست كه ابن شهر اشوب رضوان الله عليه فرموده اجمعت الشيعة باسرها على ان
عليا ع ولد في بيت الله واقر بها جمهور العامة وكتبوا في تصنيفاتهم الخ از خصايص مخصه اول
من امن وصدق في الميثاق واشهد في حين ولادته كما مر في منبر السابق مجلسي رضوان الله
عليه در جلد نهم بحار آيات علاوه ذكر نموده وقال باب سي و پنجم ان
امير المؤمنين ع اسبق الناس الى الاسلام والايمان ايضا و اول اجابت كننده
در ميان بني هاشم در روزيكه اين آيه نازل شد وانذر عشيرتك الاقربين در عموم تفاسير و
مجمع البيان كه متقن تفاسير عامه و خاصه و مصدق كل است عبارت او اينست كه علا
الكش ورج يثوب لما نزلت الآية جمع رسول الله ص بني عبد المطلب اربعون رجلا
فاتخذ لهم طعاما يسيرا فاكلوا حتى شبعوا ثم دعا ع بقعب قدح من لبن فجرع منه ثم جرعوا
حتى رووا فقال ابو لهب هذا ما سحركم به الرجل فسكت ثم دعاهم من الغد مثل ذلك
من الطعام والشراب ثم انذرهم فقال ع يا بني عبد المطلب اني انا النذير اليكم من الله و
البشير فاسلموا اهتدوا ثم قال من يواخيني و يوازرني الى آخره وسكت القوم فاعادها ثلاثا
من يواخيني ويوازرني ويكون ولي ووصي بعدي وخليفتي في اهلي ويقضي ديني وسكت

القوم فاعادها ثلاثا فقال وكل ذلك سكت القوم ويقول علي ع انا يا رسول الله فقال انت فقال
يا قوم انتم عشيرتي ورهطي وان الله لم يبعث نبيا الا وجعل له من اهله اخا ووزيرا ووارثا
ووصيا وخليفة في اهله فايكم يقوم فيبايعني انه اخي ووارثي ووزيري ووصيي ويكون مني
بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي فسكت القوم فقال ليقومن قائمكم او ليكونن
من غيركم ثم اعاد الكلام ثلاث مرات فقام علي ع فبايعه فاجابه ثم قال ادن مني فادنا منه
ففتح فاه ونفث في فيه من ريقه فتفل بين كتفيه وتد بيه فقال ابو لهب بئس ما جوبت بهذا
عمك فقال النبي ص ملأه حكما وعلما الخ بين تفاوت ره از كجاست تا بكجا پيغمبر خاتم ص در نزول
آيه وانذر عشيرتك الاقربين چهل نفر از بني اعمام خود چند روز مهماني ميكند از آنها باري ميطلبد غير از
امير المؤمنين ع كسي از آنها جواب نميدهد اما اصحاب سيد الشهداء بآن حالت تشنگي
وگرسنگي ميان صد هزار لشگر از اهل وعيال وجان در گذشته لبسوا القلوب على الدروع
واقبلوا يتهافتون على ذهاب الانفس السابقون الى المكارم والعلى والحائزون غدا
على حياض الكوثر لو لا اصوارمهم ووقع بنالهم لم يسمع الاذان صوت مكبر التسليم
على ايها الربانيون السلام عليكم ايها الطاهرون من الدنس السلام عليكم يا مهديون
السلام عليكم يا ابرار الله الى آخره حضرت سيد الشهداء عليه السلام در ميان
ايشان در شب عاشورا اخوت قرار داد و ابو الفضل را با خودش برادر نمود اينست
حين افتادن از اسب صدا كرد يا اخي ادرك اخاك اين صداي يا اخا اظهار ميداشت
برادري شهادت را اظهار ميداشت من با تو غير از اخوت پدري برادري شهادتم
ص ٤ از ٢٧ يعني حضرت رسول خدا ص چند روز بر عشيره خود اطعام نمود واز شير لذيذ آنها را
سيراب نمود حضرت سيد الشهداء ع هم اصحابش را از روي معجزه آب داد
چنانچه در كتاب **مدينة المعاجز** از حضرت رضا ع منقول است روز عاشورا يكروز قبل
هبط اليه ملك قد شكا اليه اصحابه العطش فقال الملك ان الله تعالى يقرئك السلام و
يقول هل لك من حاجة فقال الحسين ع هو السلام ومن يرد السلام وقد شكا الى اصحابه
ما هو اعلم به من العطش فاوحى الله تعالى الى الملك قل للحسين ع خط لهم باصبعك
ظهرك يرووا فخط الحسين ع باصبعه السبابة فجرى نهر ابيض من اللبن واحلى من العسل
فشرب منه اصحابه فقال الملك يا بن رسول الله ائذن لي ان اشرب منه فاذن لكم من الورد

المحترم الذی ختامه مسك فقال الحسین عجل ان کنت تحب ان تشرب فدونك ومثل این
قضیه برای خودش هم واقع شد چنانچه در همان کتاب نقل شده حاصل خبر از حضرت امام
رضا علیه السلام اینست که وقتیکه چهار نفر ملك نازل شد آن حضرت را مخیر نمودند میان دنیا وها
فیها با سرها ومکنه من عدوه یعنی بر آنها مسلط فرمود همه او آنها را هلاك نماید یا برخدا و پیغمبر
ملاقات کند اختیار نمود ملاقات خدا ورسولرا همان چهار نفر ملك دفعوا الیه شربة ماء
فشربها غیر از اینها هم روایت شربت وسقایت از آب دارد ومحتمل است این قضایا
بر آب روحانی شود ویا اینکه بکدفعه یادو دفعه آب خوردن در آن روز گرم میان گرد وغبار روز
شدید وآن تنگ بود وحرکتهای عنیف وشدید جنگی میان صد هزار دشمن وجریان خون
از زخمها موجب التهاب معده وسوختن جگرها واثرات سوزش ریه وحرارت زیاد غریزیه و
عارضیه پی در پی بر قلب وارد متصل شده ایجاب عطش میکند بلکه صد دفعه آب سرد
تناول نمایند وسیراب شوند باز عطش میآید وآن غباریکه از زیر سم اسبها بلند میشود مثل
زبانه آتش بلکه تیز تر وحرارتش از شعله آتش بیشتر خواهد شد خوب گفته مخمسه
زآن تشنگان هنوز بعیوق میرسد فریاد العطش ز بیابان کربلا الخ قاسم از میدان
درحین غلبه بر دشمنان وبعد از کشتن ازرق وچهار پسرش بی اختیار دوان دوان
آمده فریاد میکند یاعم العطش احمد بعد از حملات سه گانه وقتل نود وهشت نفر از
اشقیا میآید عرض میکند یاعم العطش مطابق روایت مقتل منسوب به ابی مخنف
غارت عیناه فی رأسه من شدة العطش بهمه اینها امام میفرماید قبل از غروب پیغمبر
شمارا سیراب میکند اما حضرت علی اکبر میدانست که آب ندارد باز اظهار
میکند هل لی الی شربة من الماء سبیل اتقوی بها علی جهاد الأعداء قال الأمام واغوثا
یا نبی یعز علی محمد المصطفی وعلی علی المرتضی وعلی ان تدعوهم فلا یجیبوك وتستغیث
بهم فلا یغیثوك یا نبی ارجع الی القتال قاتل قلیلا حتی یسقیك جدك یا نبی هات
لسانك فمصه یعنی ببین عطش من زیاد است یاعطش تو باز قلبش آرام نشد واعطاء
خاتمه وقال امسك فیك فارجع الی قتال فانی ارجو ان لا تمسی حتی یسقیك جدك
بکاسه الأوفی شربة لا تظمأ بعدها ابدا باید دانست تبصرة عموم اهل خیام از زن و
مرد واصحاب وبنی هاشم وآقا ونوکر حتی خود سید الشهداء اظهار عطش کردند

فریاد العطش بلند نمودند مگر برادر دوجنبر یعنی برادری نسبی وبرادر شهادتی سید الشهدا
حضرت ابوالفضل کسی نشنیده ودر یك مقتلی نه نوشته اند که آن بزرگوار العطش گفته
باشد حتی وارد فرات شد آب را از دست صد هزار دشمن گرفته منصرف شد
آب را آورد در مقابل لبهایش فذکر عطش الحسین فرمی الماء فقال والله لا اشرب
الماء وسیدی الحسین عطشان مثل پدرش امیر المؤمنین در نزول آبه واندر عشیرتك
الأقربین همان طور که ذکر شد بیعت او هزاران دفعه جان خودرا بر پیغمبر نثار کرد وهیچ اظهار
رنجش ننمود شتری مرحوم می فرماید لازمه رأفت ولایت امیر المؤمنین بود که عموم
شهدارا وقت جان دادن آب آورده سیراب کند گمانم اینست که وقتیکه
برای ابوالفضل آب آوردند بهشت که سیرابش کند عرض کند یا آبه تا برادرم حسین
تخورده من آب نمینوشم عذر مرا قبول فرمائید از اینست که سید الشهدا شب عاشورا
فرمود ابوالفضل بنفسی انت یا اخی کما فی ارشاد المفید الا لعنة الله علی الظالمین

منبر دوازدهم

بسم الله الرحمن الرحیم سورة آل عمران ص ۳ قال الله تعالی
وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ
لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ الی آخر الآیه

فی الصافی عن القمی والعیاشی عن الصادق ما بعث الله نبیا من لدن آدم فهلم جرا
الا وقد رجع الی الدنیا وینصر امیر المؤمنین وهو قوله لیؤمنن به یعنی رسول الله ولینصرنه
یعنی امیر المؤمنین **وفی** مجمع البیان مثله **وفی** تفسیر بیان السعادة عن امیر المؤمنین و
الباقر وعن الصادقین علیهم السلام مثله بالزیاده **وفی** مدینة المعاجز عن الصفار عن ابی
عبد الله **فی** قوله تعالی واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم
علی انفسهم الست بربکم وان محمدا نبیکم وان علیا امیر المؤمنین فسماه الله والله امیر
المؤمنین **فیه** عن الباقر عن ابیه عن جده قال ان الله بعث جبرئیل الی محمد ان
یشهد لعلی بالولایة فی حیوته ویمیه بامرة المؤمنین قبل وفاته ودعا بنی الله سبعة
رهط فقال اتمادعوتم لتکونوا شهداء لله فی الأرض اقمتم ام ترکتم ثم قال یا ابابکر قم
فسلم علی علی بامرة المؤمنین فقال عن امر الله ورسوله نسمیه امیر المؤمنین قال نعم
فسلم علیه بامرة المؤمنین ثم قال یا عمر قم فسلم علیا بامرة المؤمنین فقال عن امر الله ورسوله

قال نعم قال قام عمر فسلم علیا بامرة المؤمنین ثم قال مثل ذالك للمقداد بن اسود الکندی ثم قال لابی ذر الغفاری مثل ذالك فسلم ثم قال لعمار قم فسلم علی علی ع بامرة المؤمنین قام فسلم ثم قال لعبد الله بن مسعود هکذا ثم قال لبریدة مثل ما قال لهم فسلم علی امیر المؤمنین ع ثم قال رسول الله اتمادعوتکم لتکونوا شهداء والله اقمتم ام ترکتم **فیه** عن ابن عباس قال کنا جلوسا مع النبی ص اذ دخل علی ع فقال السلام علیك یا رسول الله وقال وعلیك السلام یا امیر المؤمنین ورحمة الله وبرکاته الی ان قال انت یا علی خلفت باعلی امیر من فی السماء وامیر من فی الارض وامیر من مضی وامیر من بقی فلا امیر قبلك ولا امیر بعدك لانه لا یجوز ان یسمی بهذا الاسم من لم یسم الله **فیه** عن ابن شهر آشوب فی المناقب عن الباقر ع سئل عن قول الله نعم فسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلك فقال قال رسول الله ص لما اسری بی الی السماء الرابعة اذن جبرئیل واقام وجمع النبیین والمرسلین والصدیقین والشهداء والملئکة ثم تقدمت وصلیت بهم فلما انصرفت قال لجبرئیل قل لهم بهم تشهدون قالوا نشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله وان علیا امیر المؤمنین **فیه** باسناده عن الرضا ع عن آبائه ع عن علی ع قال قال رسول الله ص لما اسری بی الی السماء کنت من ربی کقاب قوسین او ادنی فاوحی الی ربی ما اوحی ثم قال یا محمد ص اقرء علی علی امیر المؤمنین السلام فما سمیت بهذا احدا قبله ولا اسمی به احدا بعده من دون علی ع الا اناثا **فیه** عن الصادق ع دخل علیه رجل قال السلام علیك یا امیر المؤمنین فقام الامام علی قدمیه فقال مه هذا اسم لا یصلح الا لجد الا لامیر المؤمنین سماه الله به ولم یسم احدا فرضی به الا یکون منکوحا فی دبره وان لم یکن به ابتلی به وهو قول الله فی کتابه ان یدعون من دونه ای من دون علی ع الا اناثا وان یدعون الا شیطانا مریدا الخ خلاصه کلام در کتاب **مدینة المعاجز** للسید هاشم بحرانی ره بیست و شش خبر از عامه و خاصه راجع باین قضیه که این لقب از مختصات امیر المؤمنین است نقل میکند ومن جمله در وقت ولادتش در آغوش پیغمبر که شروع کرد بقرائت قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون قال رسول الله ص انت والله امیرهم تقدمهم من علومك فیمتارون وانت والله دلیلهم وبك یهتدون الخ ودر کتاب شفاء الصدور فی شرح زیارت عاشورا در این خصوص نوشته وجود امام سبب رزق جسمانی وروحانی کل موجودات است ودر این خصوص آیات واخبار کلا دلالت

دارد

دارد واخبار خیلی وارد شده اگر امر واذن امام نشود باد نمیوزد وابر نا حرکت نمیکند ویک نفر ملك از آسمان بزر زمین نمیآید واز زمین بر آسمان نمیرود وهیچ فیض از طرف پروردگار بر زمین وآسمان نمیآید خصوصا علم حتی وحی الهی بموجب احادیث کثیره حین نزول جبرئیل وقت آمدن بر پیغمبر ص از حضرت امیر اجازه واذن میگرفت ومیآمد ووقت برگشتن هم باذن آن جناب بآسمان عروج میکرد اینست که فرمود پیغمبر ص انا مدینة العلم وعلی بابها هر کس وارد شود بر شهری از درش وارد میشود ووقت رفتن نا از در خارج نمیشود مباحثه علم الهدا آن شخص سنی که پرسید جبرئیل بر حضرت امیر چند دفعه نازل شده الخ پس رزق جسمانی هم از آنهاست که اولش امیر المؤمنین است **اما** انکه این لقب بر سایر ائمه سلام الله علیهم اطلاق نمیشود سبب آن از این خبر کافی معلوم است در تفسیر آیه مبارکه مثل کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء توتی اکلها کل حین پیغمبر فرمود انا اصلها یعنی اصل شجره منم وعلی فرعها والائمة اغصانها وشیعتنا اوراقها وعلومنا اثمارها پس ریشه درخت همه رشحات وقوای زمینی را بر تنه درخت میرساند که شاخه فرو بزرگ منفصل بر ریشه است از همانجا شاخهای دیگر قسمت میشود از آنجا بر برگها قسمت میشود اصول علم از امیر المؤمنین است بواسطه پیغمبر ص که مثل ریشه است از و بر سایر ائمه رسیده اینست که محقق شده که از مار بمرد وخاد جستما از علم امیر المؤمنین است بر همه اهل عالم هر کس هر علم از کسی غیر از حضرت امیر ع اخذ کرده علم باطل وضلالت میشود اما برای پیغمبر این لقب گفته نمیشود وجهه در صفحات سابق این خبر ذکر شد ص ٥ لئن شئت ان ترضی لنفسك مذهبا ینجیك یوم الحشر عن لهب النار فدع عنك قول الشافع ودع مالك واحمل والمروی عن کعب الاحبار فخذ من اناس دینهم وحدیثهم. روی جدنا عن جبرئیل عن البادی چون اهل این خانواده در تحت تربیت معصومین زیست نموده اند راه عبودیت را از معصوم یاد گرفته اند وراه خلوص را کاملا از حالات واخلاق معصومین علیهم السلام استشراق واستنزاق نموده اند طبق خبر نبوی من اخلص عمله صباحا ظهرت ینابیع الحکمة عن قلبه علی لسانه مثل حضرت سلیمان ومیثم التمار وکمیل ابن زیاد واویس قرنی رحمة الله علیهم علم بلا باو منایا میدانستند از برکات نوجهات معصوم علیهم السلام از اینجا پی توان برد چه آشوبی است در دریا این شعر خیلی مناسب است رق الزجاج

ورقت

وقعت الخمر فتشابهت فتشاكل الأمر از بعضی علما نقل شده که حضرت رسول الله صلعم رویا
کرده در خواب سئوال نموده که چه جهة چیست از علماء سابقین کرامات بی نهایت نقل شده
از علماء این عصر دیده نمی شود مثل آنها آن حضرت فرمود علماء سابقین مستحبات را
مثل واجبات حفظ نموده عمل میکردند اما علماء عصر آخر فقط واجبات را حفظ کرده عمل میکنند
از این جهة کرامت از اینها کم دیده میشود پس معنی فرمایش امام سجاد ع در بارهٔ حضرت
زینب علیها السلام انت عالمة غیر معلّمة و فهمة غیر مفهّمة ان البکاء و الحسین لا یردان
من ایادة الدهر و قتیکه خاتون معظم آن خطبهٔ مفصله را در کوفه بیان نمود و این اشعار را
مطابق روایت بحار ادا فرمود یا هلا لا لم استم کالا غالها خسفة فابدی غربها همت
باشقیق فؤادی کان هذا مقدرا مکتوبا اخی قلبک الشفیق علینا مالة تدفنی
و صار صلیبا معنی مفهومی ظاهرا اینست که فضایای کربلا و مظلومیت خودم و شما را
من خبر داده بودند و میدانستم چنانچه حدیث ام ایمن و غیره را خانم از پدر شنیده بود
احتضارش کاملا شنیده بود اما این را که سرت بالای نیزه من بالای شتر می
دانستم و قلب شما برادر جان بر من خیلی مایل بود و محبت داشت چرا از من اعراض
نمودی و مرا در میان اعدا تنها صحرا گذاشتی و خودت اختیار نمودی شهر را من
بیچاره با این عیالات و بچه های کوچک در شب تار بی نان و آب میان اعدا این مطلب
بر واضح است که اگر برادر صاحب ثروت و دولت بوده باشد اما خواهر پریشان
و بی چیز و فقیر بوده باشد چنین برادر را از این خواهر اعراض کند اگر یکزمان موقع ایجاب
کند زبان گله مندی بگشاید میگوید درست است من پریشان کهنه لباس فلک
زده هستم اما همشیره شما هستم یعنی حسینجان تو رفتی عالم بالا در اعلا علیین
ملائکه مقربین و انبیاء و مرسلین همه در حضور تو جان نثاری میکنند اما من بیچاره
در دست شمر و سنان و هزاران اشقیا گرفتار زیر تازیانهٔ اعدا مبتلا
بسیار بی چاره هستم ای چاره ساز بیچاره گان تو باین عزت و شوکت از
مثل من بیچاره خواهر روگردان باشی و اعتنا نفرمائی بر حال من که دادرسی
میفرماید اسیرم بنگر سیم ذلیلم حسین بوبی یاره رحم ایت دخیلم حسین
اگر من لایق توجه و رأفت نباشم فاطمة الصغیرة کلمها فقد کاد قلبها ان یذوبا

اگر آنرا هم توجه نفرمائید پس بعبارت نگاه فرمائید لو تری علیا الذی العبرة مع الیتم لا
یطلق جوابا گویا در این اثنا سر مبارک برادر را نظاره کرده خاک و خاکستر آلوده دیده از ستم این
مصایب گذشته در اثر مصیبت آن حضرت بی اختیار شده فنطحت جبینها بمقدم
المحمل قال رأیی رادی رایت الدم یجری من تحت قناعها

منبر سیزدهم بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۱ سورهٔ بقره الٓمّٓ ذٰلِكَ الْكِتٰبُ
لَا رَیْبَ فِیْهِ الی هم یوقنون **فی** الصافی عن الاحتجاج عن امیر المؤمنین ع ما حاصله و خلاصته
ان اقر والله بالشهادة ان لا اله الا الله و محمد الرسول الله ص فلما انقادوا لذلك فرض
علیهم الصلوة ثم الصوم ثم الحج ثم الجهاد ثم الزکوة ثم الصدقات فقال المنافقون هل بقی
لربك علینا شیئ آخر فتذکره لنسکن انفسنا فانزل الله فی ذلك قل انما اعظکم بواحدة یعنی
الولایة فانزل الله انما ولیکم الله و رسوله الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت الخ ثم نزل قل ما
سئلتکم من اجر و هو لکم یعنی ثوابه لکم **فی** الکافی عن الباقر فهو لکم تهتدون به و تنجون من عذاب
یوم القیمة **و فی** تفسیر بیان السعادة فانه نافع لکم لانکم ان اتبعتموهم نجوتم من عذاب الآخرة
و بورکتم فی دنیاکم و انعم علیکم فی عقبیکم کما قال لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم
برکات من السماء بحسب الآخرة و الارض بحسب الدنیا و لیس الایمان الا قبول الولایة
فلذا فی کل ما فرض الله صاحب اعذار و عند عدم الطاقة الا الولایة من اهل الارض و السماء
من السابقین و الانبیاء و المرسلین و من الاحقین الی یوم القیمة الخ لم یکن فی الخلق المستثنی
صنف الارض و السماء **ایمان چهار مرتبه است** ایمان از ارباب افعال از من
است و حقیقت او ایمن کردن نفس است از عذاب مخالفت خدا یا از ملکات رذیله و
رد به بواسطهٔ علم اما ایمان را بر چهار قسم قرار داده علماء اخلاق مصطلح نموده اند قشر
قشر و قشر و لب و لب لب او وجود لفظی است صرف و آن ایمان اقرار لسانی اگر
چند در قلب ابدا راه نیابد و غیر از کفر در باطن چون مضر نباشد مثل منافقین سابقین
این امت معاویه یزید و عمر عاص و زیاد و ابو سفیان و غیره و سایر منافقین که مستحق قرآن
از عذاب اخروی ایشان خبر میدهد فایده این ایمان همان حفظ مال و جان و طهارت
صوری است قشر و عبارت از اعتقاد فی الجمله بتوحید و نبوت با انکار شروطه که قصور
در مقام ولایت باشد و امامت و خلافت با فصل را مستکر دست و این با اول شریک

است واگر ثوابی داشته باشد برای اعتقاد آنها راجع بقائلین بولایت است تسلیم اعتقاد
باصول خمسه است برطبق مذهب امامیه اگرچه مقرون بعمل صالح نباشد مثل عموم فساق
شیعه که در دنیا و آخرت برای ایشان فایده میدهد اما در دنیا از توسلات و زیارات
ایشان از جهة قضاء حوایج دینی بر مطالب دنیوی و سایر فوائد عاید میگردد و در آخرت
از شفاعت ایشان نتیجه می بینند و از عذاب ابدی خلاص میشوند اگرچه در برزخ قبل از فنا
بموجب اخبار کثیره در جزای دکیفر معاصی خود عذاب خواهند دید چهارم همین مرتبه است
با علم کامل که موجب انشراح صدر و نورانیت ضمیر شود فضل این طایفه بر طایفه اول مثل قمر است
بر سایر نجوم بلکه مثل پیغمبر است بر سایر امت و این در اصطلاح مشار الیه لب لب
است ان النجوم فی ارتفاع قدرها لیس سهاها فی السنا کبدرها بعد از مقام مقربین و
صدیقین از این جهة فخر الشیعه والعلماء الملة خواجه نصیر الطوسی قدس الله کبره القدوس
مراتب یقین در مثل آتش سه قسمت نموده یکی آتش را هیچ ندیده و آثارش خبری ندارد
بمحض شنیدن ایمان آورده و یقین کرده منطبق است بر طایفه دویم که فرزند ۲ آتش را
شنیده و آثارش و دود و شش و حرارتش هم دیده و این طایفه سیم است که
صاحبان علم الیقین هستند اولیها صاحب علم الیقین هستند که اهل عبادت و ریاضت
و یقین هستند ۳ آتش را دیده و از حرارتش استفاده نموده بلکه شعله او بر او
اثر کرده و سوزاننده انیت برای ایشان انشراح صدر و نورانیت قلب حاصل آمده
و از طایفه اول که منافقین است اسم نبرده و نمیبرد چون آنها منافق هستند ابدا اعتقادی
بر خدا و رسول و ائمه و آخرت را ندارند ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار **در** کافی
از حضرت صادق ع نقل شده بجابر جعفی فرمود ما من شیء اعز من الیقین **و** در روایت
یونس بن عبد الرحمن از آن جناب است که فرمود الیقین التوکل علی الله والتسلیم لله والرضا
بقضاء الله والتفویض الی الله **در** بحار از حضرت امام رضا ع منقول است که این چهار صفت
که علامت یقینند ارکان ایمان هستند یعنی یقین بر این چهار صفت مزبور معلوم میشود
اینکه امیر المؤمنین لقب خاص اللهی بر علی ع بوده و دیگران خود را بی استحقاق باین لقب
ملقب داشتند اولش عمر بن خطاب ۲ عثمان بن عفان و چهارده نفر از خلفای

بنی امیه و شش نفر از خلفای جناسیین در حالتیکه متفق علیه عامه و خاصه است
که این لقب مخصوص بر امیر المؤمنین است غیر از شیعه آن قدر اخبار کثیره در صحاح معتبره
خود ایشان نقل شده سید بن طاوس قده در کتاب خود که بر این قضیه تالیف
نموده که جمیع اخبار آن کتاب را از کتب معتبره و طرق معتمده آنها روایت فرموده که
عدد اخبار منقوله در آن کتاب دویست و بیست حدیث است که در آن کتاب نقل کرده و
خود او اعتراف کرده بانکه که استقصاء جمیع اخبار نفرموده ۵ **و حدیث** ضربه علی
یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین است ع ترویج حضرت زهرا در آسمان
میان ملائکه مقربین بر آن بزرگوار **و** در کتب فریقین این مسئله ترویج متواتر است
مثل حدیث غدیر خم کم کتابیست در میان عموم امت تالیف شده این قضیه دو و
مذکوره نقل نشده باشد **فی** الکافی والمناقب والبحار عن الصادق ع لولا ان الله تعالی امیر
المؤمنین لفاطمة ماکان لها کفو من آدم فمن دونه **بحار** ان الله جمع الملئکة فی بیت المعمور
وخطب واجیل افصح الملئکة بخطبة لم یسمع بمثلها اهل السماء والارض ثم نادا لمناد من قبل
الله الحمد ردائی والعظمة ازاری والخلق کلهم عبیدی واماءی زوجت امتی فاطمة من علی
صفوتی اشهدوا ملائکتی ثم نادا مناد الیوم ولیة علی بن ابی طالب رضا منی بعضها
لبعض ثم نادا مناد الا یا ملئکتی وسکان جنتی وبارکوا علی علی بن ابی طالب حبیب محمد ص
وفاطمة بنت محمد ص فقد برکت علیهما فقال راجیل وما برکتک فیهما باکثر مما رایتنی اجنانک
ودارک فقال عز وجل من برکتی علیهما ان اجمعهما علی محبتی واجعلهما حجة علی خلقی وعزتی وجلالی
لاخلقن منهما خلقا ولانشان منهما ذریة اجعلهم خزانی فی ارضی ومعادن لعلمی وداعاة
الی دینی بهم احتج علی خلقی بعد النبیین والمرسلین **فی البحار** والعاقد بینهما هو الله
والقابل جبرئیل والخاطب راجیل والشهود حملة العرش وصاحب النثار الرضوان وطبق
النثار شجرة طوبی والنثار الدر والیاقوت والمرجان والرسول هو المشاطر واسماء ضامنی
الحجلة ولیدها هذا النکاح الائمة ع **فی** البحار فی المناقب والبحار قال رسول الله مهر فاطمة فی
السماء خمس الارض فمن مشی علیها مبغضا لعلی وولدها مشی حراما الی ان تقوم الساعة
وامهر الله الجنة والنار تدخل اعدائها النار واولیائها الجنة وهی صدیقة الکبری وعلی
معرفتها دارت القرون الاولی وجعلت لها فی الارض اربعة انهار نیل مصر وفرات

دنهر بلخ یعنی جیحون والفرات همان فرات که دریاکی چوله آخاجان حسین اولنده اونا سو
دیوب دونوب باخاجان فی المناقب عن النبی ص امر الله رضوان خازن الجنان فغرز شجرة طوبی
فنثرت رقاعا بعدد محبی اهل البیت وجعت الملئکة ورفع کل صک علی اهلها یوم القیمة و
کانت الصک هذه برائة من الله العلی الجبار لشیعة علی و فاطمة من النار از درتای
نثار شجرة طوبی یکی درزمین حسین حضر بنای مسجد کوفه پیدا شده چنانچه معروف است این چهار
بیت در او مرقوم بود انا درة من السماء نثرونی یوم تزویج والد السبطین کنت اصفی
من اللجین بیاضا صبغتنی ودماء نهر الحسین چند خون بالا رفته باسمان وبابر بشت رسیده
یکی روز عاشورا حضرت سید الشهدا تیر ابی الحتوف را از حلق مبارکش کشید آن خون را
برآسمان انداخت ظاهرا از آن خون به این در رسیده رنگ او را فرمزنموده حضرت
سید الشهداء ع روز عاشورا چند خون را برآسمان پاشید یکی این بود خون حلق مبارکش
ودیگری خون قلب مبارکش وقتیکه تیر سه شعبه رسید فاخذ السهم فاخرجه من قفاه فا
نبعث الدم کالمیزاب دست مبارکش را گذاشت سر زخم فلما امتلاء دعا دمی برا الی السما
ثم وضع یده ثانیا فلما امتلاء دعا الطخ بها راسه ولحیته فرمود همچنین میروم نزد جدم السلام علی
المقطوع الوتین سیمی خون حلقی علی اصغر شیرخواره بود چنانچه در مجلس سابق ذکر شد
چهارمی خون حلق علی اکبر ع چنانچه در کتاب تحفة الزایر مجلسی ره در زیارت علی اکبر سلام الله
علیه مجلسی ره در زیارت اول مطلقه که خیلی مفصل است این زیارت را از حضرت صادق ع
روایت میکند در مقابل قبر حضرت علی اکبر ایستاده میگوید السلام علیک یا بن رسول الله
مضاعفة کلما طلعت شمس او غربت بابی انت وامی من مذبوح ومقتول من غیر جرم
وبابی انت وامی دمک المرتقی الی حبیب الله یعنی رسول الله ص وبابی انت وامی من مقدم
بین یدی ابیک یحتسبک ویبکی علیک محترقا علیک قلبه یرفع دمک بکفه الی اعنان
السماء لا یرجع منه قطرة ولا تکن من ابیک زفرة ووداعک للفراق ظاهر عبارت نشان
میدهد که وقتیکه حضرت شهزاده از میدان کارزار مراجعت نمود وقد اصابته جراحات
کثیره از پدر مهربان آب خواست حضرت بعد از گفتگوی دلسلی خاطرش مأیوس فرمود
نوردیده ظاهرا که من از جهة آب خجلم وبر آن آب که چشم داشت را دارد از آب اخروی
شما را سیراب کنم بر آن مکلف نیستم وشما را هم نمیتوانم همین طور تشنه بینم پس مراجعت

کن برجهاد اعدا قاتل قلیلا حتی یسقیک جدک حضرت شهزاده بعد از مایوسی مراجعت نمود و
ظاهرا نیست برخیمه گاه و مادر و عمه و همشیره گان و سایر اهلبیت را طاقت آمدن نداشت
وآنها هم طاقت دیدن علی اکبر نداشتند بعش شهادت از مقابل پدر روگردانیده
خدا حافظ نمود حضرت طاقت نیاورده از عقب علی اکبر دوباره رسید جوان خون
آلود را به آغوش کشیده دید از حلق علی اکبر مثل ناودان خون جاری میشود بعد از بوسیدن
روی غبار آلود وخون آلود دست خود را بهمان خون حلق علی اکبر پر کرده برآسمان انداخت
خون علی اکبر از آسمانها گذشت نارسیده بحضور پیغمبر ص در اعلی علیین بسمع المرتقی
الی حبیب الله وحضرت سید الشهدا از علی اکبر جدا شده واماند متصل زمزمه میزد یعنی
نفس سخت باصدا از سینه میکشید لا تکن من ابیک زفرة تا آن زمان صدای علی اکبر آمد
ابتاه هذا جدی رسول الله ص قد سقانی بکاسه الاوفی لا اظماء بعدها ابدا از زفره سید الشهدا
ساکت شد آمد بر سر بالین علی اکبر محض که علی اکبر را بهمان حالت دید فریاد کرد
ما اسرع لحوقک بابک از هر کس به پرسی میگویند رفت مادر بیشتر وحرفت دل مادر زیاد
میشود باوجود این لیلا بعد از علی اکبر سالها ماند ناله مبکرا نا نمیدانم عالم حسین ع با علی اکبر
چه عالم بود ما اسرع لحوقی بک گفت ورسید آنجا که جان سپارد واین مسئله را کسی ندانست
غیر از زینب علیها بآن رابطه وعلاقه معنوی که با حسین داشت دانست که نزدیک شده
که حضرت جان سپارد انیست که معجر از سر انداخت سر برهنه فریاد کرد وا اخیاه وا
اخیاه حضرت را از مصیبت علی اکبر منصرف نموده مشغول مصیبت ناموس کردفوری
حضرت از علی اکبر دست کشید باسرعت آمد بالای سر زینب انداخت الا لعنة الله علی القوم
بر چهاردهم بسم الله الرحمن الرحیم فی تفسیر سورة الکوثر وفضل فاطمة ع
انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر ان شانئک هو الابتر فی مجمع البیان الکوثر فوعل
صیغة المبالغة من الکثرة وهو الشیئ الذی من شانه الکثرة والکوثر الخیر الکثیر والاعطاء
الکثیر والاعطا الکثیر علی وجهین اعطاء تملیک واعطاء غیر تملیک فاعطاء الکوثر اعطا
تملیک کالاخبر والثانی المبغض والابتر وهو المقطوع من الحمار مقطوع الذنب نزلت
فی العاص بن وائیل السهمی وذالک انه رای رسول الله ص ورسول الله عند باب المسجد
وثمة ثاوانا س من صنادیة قریش جلوس فی المسجد فلما دخل العاص قالوا من الذی

كنت تحدث معه قال ذالك الأبتر وكان قد توفى قبل ذالك عبد الله بن رسول الله وكانوا من
ليس له ابن فسمته قريش ابتر وانزل الله هذه السوره **وفى** الصافى والكوثر الخير المفرط الكثير
فسرها بالعلم والعمل وبالنبوة والكتاب وبشرف الدارين وبالذرية الطيبة **وفيه** عن على ع هو
نهر فى الجنة اعطاه الله نبيه عوضا من ابنه عبد الله **وفى** بيان السعادة قد فسر بنهر الكوثر فى الجنة
وهو حوض النبى ص عليه آنية عدد النجوم السماء يذود عنه ويحمد وعلى عليهما السلام عنه اعدائهما و
يسقيان شيعة على ع عنه والكوثر فى اللغة الكثير من كل شئ والكثير الملتف من الغبار والاسلام
والسيد المطلق ونهر فى الجنة يتفجر من جميع الأنهار فى الجنة اعلم ان الولاية هى الكوثر باكثر معانيها
وهى التى اعطاها بتمام حقيقتها محمدا ص وبسببها اعطاه النبوة والرسالة والعلم والحكمة والانبيا
الكثير والأولاد الكثيرين من فاطمة والقرآن ودين الأسلام والصيت والسلطنة والخير
الكثير فى الدنيا والأخرة وهى التى تصورت بصورت النهر والحوض فى الأخرة وهى التى تصورت
بصورت على ع فى الدنيا وقد اعطاه الله محمدا ص ومن عليه به **وفى** البحار عن العكبرى عن ابن عباس
قال رئيت النبى ص يوم الفتح متعلقا باستار الكعبة يقول اللهم البعث الى من بنى عمى من
يعضدنى فهبط جبرئيل كالمغضب يا محمد ص اوليس قد ايدك الله بسيف من سيوف الله محمد
على اعداء الله هو على بن ابيطالب ع خلاصه وفاصل اينست از يكنفر دختر اين قدر كثرت
ذريه بعدد نجوم السماء **فى** انوار البهيه للشيخ عباس قمى ع كانت فاطمة من اهل العباء والمبا هلة
والمهاجرة فى اصعب وقت وكانت فيمن نزلت فيهم اية التطهير وافتخر جبرئيل بكونه منهم وشهد
الله لهم بالصدق ولها امومة الأئمة وعقب الرسول الى يوم القيمة ولها مصحف الذى كان عند
الأئمة وكانت اشبه الناس كلاما وحديثا برسول الله صلى الله عليه وآله مخلى شمته وعاشر
مشيتها مشيته وكانت اذا دخلت عليه رحب بها وقام بها وقبل يديها واجلسها فى مجلسه
فاذا دخل عليها خلق حسن قامت اليه فرحبت به وقبلت يديه وكان ص يكثر تقبيلها وكلما اشتاق
الى رائحة الجنة يشم رائحتها وكان يقول فاطمة بضعتى منى من سرها فقد سرنى ومن ساءها
فقد ساءنى اه مشكاة نور الله جل جلاله زيتونة عم الودى بركاتها فيه لما حان وقت
حملها ولادتها هبط جبرئيل فى صورته العظمى قد نشر اجنحته حتى اخذت من المشرق الى المغرب
فناداه يا محمد ص العلى الأعلى يقرء عليك السلام وهو يامرك ان تعتزل عن خديجة اربعين
صباحا لعل اعتزال النبى ص عن خديجة اربعين يوما كان للتاهب لتحفة رب العالمين فلما

كان

فلما كان فى كمال الأربعين هبط جبرئيل فقال يا محمد ص العلى الأعلى يقرئك السلام وهو يامرك
ان تتاهب لتحفة ربك وتحفة فقال النبى ص يا جبرئيل وما تحفة رب العالمين وما تحفتنا النبى
ص اذ هبط عليه ميكائيل ومعه طبق مغطى بمنديل سندس او قال استبرق فوضعه بين يدى
النبى ص يا محمد يقرئك ان يجعل الليلة افطارك على هذا الطعام الخ وهمان شب لطفه حضرت
زهرا از ميوه هاى بهشتى منعقد شد مثل الأئمة ع لانها حجة الله والصديقة والمعصومة الطاهرة
فى البحار عن الصادق ع لفاطمة تسعة اسماء عند الله فاطمة والصديقة والمباركة والطاهرة والزكية
والراضية والمرضية والمحدثة والزهراء حتى صورتا در طايفه نسوان نمام اوصاف حسن وجمال
از اول دنيا بلكه فى اليوم الآخره يعنى نسوان آخره از حور العين وغيره سى وشش صفت
است كه اوصاف حسن ظاهرى زن است بعضى زنها مثل حوا و سارا و زليخا بر كثرت
اين اوصاف متصف بودند بعضى از زنها ده صفت بعضى بيست وبعضى زياد وكم وهما
٣٤ صفت در هيچ زن جمع نشده مگر فاطمة زهرا سلام الله عليها اينست كه سيدة زنان
دنيا و آخرت شده اگر در خلقت آن حضرت نقصانى در ظاهر و باطن ميبود سيدة نساء
العالمين نمى شد و ترجيح بلا مرجح ميشد واين قبيح است حتى در بهشت سيدة تمام
حوريان بهشتى است العيا سيدة حورا براى خدمت فاطمه بر قابله كى از اعلا
عليين وقت ولادت پسرش حسين ع نازل ميشود با هفتاد هزار وصيفه وخادمة
خود وتمامى اين اوصاف بعد از نبى نبى علم در خوانواده آن خواتون معظمه ظاهر ميشد فصاش
بجنهاد دختر سيد الشهداء ع در سكينه خواتون كانت فصيحة الهاشميات
وعقيلتها ودر دختر ديگرش كه فاطمه است حسن وجمال آن خواتون معظمه نمايان شد
قال سيد الشهداء ع فى حقها انها تشبه باحمى ميكفتند آنها تشبه بالحور العين
كه اين خواتون را به پسر برادرش امام حسن ع يعنى حسن مثنى ترويج فرمود سادات
طباطبائى از نسل اين مخدره است باز تمامى اوصاف ظاهرى وباطنى در اينها جمع نشد
بعد از حضرت زهرا جميع اين اوصاف در جنبه عصمت حضرت زينب سلام الله عليها
جمع شد اين مخدره آئينه تمام نماى حضرت زهراء سلام الله عليها شد چنانچه بر
مادرش وارثه شد علما وعملا وعقلا وقداسا وعصمتا وجمالا وكمالا حتى حاية تها
بر تمامى مواريث مختصة خواتون قيامت از قبيل مقنعه وكوشواره وگردن بند وغيره

وغيره

وغیره چنانچه وفات وفاتش بر حضرت امیر ع وصیت نمود فی انوار البهیه بعد از سپردن اولاد ش
در حق زینب خواتون چنین گفت بعد ان ضمت الیها ام کلثوم ام کلثوم کنیه حضرت زینب ع
است فقالت یا بن العم فلها ما فی المنزل اذا بلغت ثم الله لها ظاهرا معنی این کلمه ثم الله لها
یاد میدهد از مصیبت زینب علیها یعنی خدا بداوش برسد در مصائب که براو وارد
میشود در آخر خبر عبارت اینست فلما توفیت فعل ذالک امیر المؤمنین ع **تبصرة**
حضرت زینب سلام الله علیها زایدا برابنها بر چهار صفت بعد از مادرش متصف شد
هیچ زن در عالم بر آن اوصاف متصف نشده حتی مادرش حضرت فاطمه سلام الله علیها
۱ مجتبش بر حضرت سید الشهدا چنانچه محقق است ۲ حامل اسرار و علوم و نیابت
خواصه را و کفیل فرمود بر عموم اهل بیت حتی بر امام سجاد ع از اینست که برای آن بزرگوار در
میان آن محشر کبرای عاشورا میان صد هزار اعداو اشقیا مقابل بدن پاره پاره برادر در میان
این قدر زنان داغدار بی پرستار می بیند که امام از این مصیبت بیقرار شده میان انبقدر
بلاها بالای شتر که آن حضرت قادر بر پائین آمدن بنود هم از کثرت و شدت مرض و عطش
و هم پاهایش را در زیر شکم شتر بسته بودند در آن حین آمد مقابل برادر زاده امام زین
العابدین قالت مالی اراک تجود بنفسک یا بقیة جدی و ابی و اخوتی و قال الامام کیف لا
اجزع و اهلع و قد ارای سیدی و اخوتی و عمومتی و ولد عمی و اهلی مصرعین و بد
قائهم مضرجین الی آخره بموجب حدیث من سن سنة فلها ثوابها و ثواب من عمل علیها
حضرت علیا زینب سبب حیات امام شد در چهار موضع و امام سبب حیات
جمیع اهل زمین و آسمان ثواب و عبادت اهل زمین و آسمان بر زینب عاید گردد ۳ صبر
و تحمل بر تمامی مصیبت دنیا اول مصیبت جدش پیغمبر ۲ مصیبت پدرش در کوفه
۳ مصیبت مادرش فاطمه ع ۴ مصیبت برادرش امام حسن ع ۵ مصیبت کربلا
که با سید الشهداء شریک اعظم بود در هر مصیبت و سر بر شهادت و مصیبت
دو قسمت بود قسمت اولی را حضرت حسین ع خودش حامل بود و قسمت دومی را
زینب علیا حامل بود بعد از شهادت حضرت هر دو قسمت را زینب علیا حمل نمود یعنی
بسنم و شماتت و تازیانه هزاران اشقیاء بر سر زینب تواردو مینمود کوههای عالم
بلکه زمین و آسمان بر آنها طاقت نمیاورد ۴ مقابله و مبارزه با تمامی اشقیاء مثل ابن

زیاد

زیاد لعه و سایر اشرار اعراب در راه شام چهل منزل بالای شتر لاغر و ضعیف و
مصیبت شهر شام و مجلس یزید در دفعات کثیره در هر دفعه مصیبت علاحده از طرف
یزید شقی لعه آخر بجائی رسید در میان هزاران اشقیاء الهوت علی جنبها فشقتها
قالت سکینه ع والله ما رایت افتی قلبا من یزید لعه ولا رایت کافرا ولا مشرکا شرا منه ولا
اجفا منه کار مجلس یزید بجائی رسید شامی بلند شد احمر و اشقر فقال یا امیر المؤمنین
هب لی هذه الجاریة اشاره الی فاطمة بنت الحسین قالت فارعدت و ظننت ان ذالک
جایز لهم فاخذت بثیاب عمتی زینب فقالت عمتی للشامی کذبت والله و لؤمت و الله
ما ذاک لک و لا له فغضب یزید فقال کذبت والله ان ذالک لی و لو شئت ان افعل
لفعلت قال والله ما جعل الله ذالک لک الا ان تخرج عن ملتنا و تدین بغیرها الی آخره فرمود
اشتم امرا و تقهر بسلطانک الخ فی نفس المهموم للشیخ عباس ره الا لعنة الله علی الظالمین
منبر پانزدهم راجع بسید الساجدین ع قول الله تعالی **فی** سوره البقره بسم الله الرحمن الرحیم
وکذالک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا **فی** الصافی
عن الکافی و العیاشی عن الباقر ع نحن امة الوسط و نحن شهداء الله علی خلقه و حجته فی ارضه و سمائه
وفیه عن شواهد التنزیل عن علی ع ایانا عنی بقوله لیکونوا شهداء علی الناس و رسول الله
شاهد علینا **وفیه** عن علی ع انما انزل الله وکذالک جعلناکم امة وسطا الی آخره و من الائمة
ع السجاد الامام الرابع و من اشهر القابه زین العابدین اسمه علی بن الحسین ع کنیته ابو الحسن
ابو محمد اما ابو الحسن چون در زمان حضرت امیر متولد شده حضرت امیر اسم و کنیه خود را
بایشان و بر علی اکبر عطا فرمودند هر دو بزرگوار در عهد حضرت امیر از مادر متولد شدند
اسم هر دو نوآده گرامی خود را علی و کنیه هر دو را ابو الحسن قرار داد اما ابو محمد ع بواسطه
فرزندش امام محمد باقر شهرت یافت مادرش شاه زنان بنت یزدجرد
شاهنشاه ایران آن بزرگوار را ابن خیرتین میگویند چون از پیغمبر خدام نقل شده
ان الله من عباده خیرتین فخیرته من العرب القریش و من العجم فارس **فی** الکافی عن الباقر ع
لما اقدمت بنت یزدجرد علی عمر اشرف لها عذاری المدینة و اشراف المسجد بضوئها المادة
فلما ادار عمر النظر الیها غطت وجهها و قالت اف بیزدج بادا روی هرمز یا پروین فقال عمر
شتمتنی هذه و هم بها فقال امیر المؤمنین لیس ذالک لک خیرلها رجلا من المسلمین و احبها

بقیه

بقیهٔ فخر قرها در میان آن قدر جوانان زیبای عرب آمد آمد دست خود را بر سر حسین ع گذاشت قال ما اسم اخی سمّاها شاه زنان امیر المؤمنین ع رسید صبای خود را برای او پرده قرار داد که دیگر کسی قامت او را نه بیند فقال ما اسمك قالت جهان شاه فقال بل شهربانو معروف است میان خلق ثم قال ما حفظتِ من ابیك قالت انه یقول اذا غلب الله علی امرٍ ذلّت المطامع دوند و اذا انقضت المدّة یکون الحتف فی الحیلة قال علی ما احسن ما قال ابوك تذلل الامور لنا ابر حتی یکون الحتف فی التقدیر قال یا ولدی یا حسین لیلدن لك منها خیر اهل الارض فولدت علی بن الحسین و کان یقال لعلی بن الحسین ع ابن الخیرتین فضیرته الله من العرب هاشم و من العجم فارس و لذا لك قال ابو الاسود یلحی فیه و ان غلا ما بین کسر و هاشم لاکرم من ینطت علیه التمائم این محذره در کتاب فتوح شام لمحمد بن عمر واقدی مذکور است در مرج حلوان بدست هاشم میر قال اسیر شد فالتقی هاشم بکتیبة من اهل فارس با العدد و السلاح و الهوادج و الخدم و الجواری و الممالیک و قد عدت المجفة من العود الرطب و کانت المجفة لشاهزنان ابنة الملك یزدجرد و کان الساریان بها و قد حفها من هر مزد و علیها من الثیاب المذهبة و سائر المخصوص من الذهب مرصعة بالجواهر و هی تأخذ بابصار الناس فلما رای هاشم کر علیهم برجاله و کتیبة و قتلوا جمعا منهم و قتل سافر بن هرمزد و تسلم هاشم المجفة و ما حوتها و انوبذ الملك الی سعد و قاص و اعلموه انها بنت الکسری فقرء سعد قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك اه فقلت تلك الروایة بعبارتها از کتاب فتوحات شام و ایران لمحمد بن عمر واقدی مورخ زمان مأمون **بنجار** قالت شاه زنان رایت فی النوم قبل ورود عسکر المسلمین کان رسول الله ص دخل دارنا و قعد مع الحسین ع و خطبنی له و زوجنی منه فلما اصبحت کان ذالك یؤثر قلبی و ما کان فی خاطری غیر هذا فلما کان فی اللیلة الثانیة رأیت فاطمة ع بنت محمد ص قد اتتنی و عرضت علی الاسلام فاسلمت ثم قالت ان الغلبة تکون للمسلمین و انك تصلین عن قریب الی ابنی الحسین لا بصیك لسوداحد قالت الی الحال ما مس یدی انسان بی و چون شاه زنان در دود مان نبوت شرف عروسی پیدا کرد در زمان خلافت حضرت امیر امام سجاد متولد شد و حضرت امیر اسم و کنیهٔ خود را باو عطا کرد در روز عاشورا بیست چهار ساله با بیست دو ساله بود و مادر شش اهم مطابق روایت شیخ مفید ره و سایرین در حین نفاس

فوت کرد بعد از خلاصی از اسیری بمدینه آمد تمام املاك موروثی پدری و باغهای صدقات پیغمبر ص و باغهای صدقات حضرت امیر و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن مطابق وصیت ایشان بابن بزرگوار منتقل بود مرمت نموده آباد کرد از عواید آنها این قدر فقرای مدینه را اداره فرمود چون اهل مدینه بعد از قضیهٔ وقعهٔ حرّه پریشان شد مسلم بن عقبه لعنه بامر یزید با صد هزار لشکر بعد از قتل عبد الله بن حنظله غسیل الملائکه وارد مدینه شد قتلای حرّه از قریش و الأنصار و المهاجرین و وجوه الناس هزار مقتصد نفر و از سایر الناس غیر نسوان و صبیان ده هزار نفر غیر از خانهٔ امام سجاد تمامی شهر را تخت تاراج نموده و سه روز بامر یزید حکم اباحه دادند هر کس هر چه میکند از قتل و غارت و زنا و غیره بر عهم مباح و حلال است خانهٔ امام سجاد سالم ماند اولا یزید سپرده بود چون حضرت در امر آنها شرکت نکرده بود و در ثانی خداوند متعال ملکی بحفظ خانهٔ آن بزرگوار فرستاده دم کوچه ایستاده هر کس از لشکریان میآمد نهی میفرمود در صورت عدم اعتنا لاش میکرد تمامی رجال و نساء بنی هاشم و شیعیان در خانهٔ حضرت متحصن بودند و در باقی شهر مدینه هر کس را یافتند کشتند و لخت کردند و زنها را بی عصمت نمودند بعد از زنا لخت و عریان میکردند هزاران زنها از زنا اولاد زائیدند بعد از خروج لشکر شام حضرت جمیع مقتولین را دفن کرده و باقی ماندگان را از گرسنگی و برهنگی نجات داد و بعد از آن تا آخر عمر خود فقراء مدینه را اداره فرموده بعضی را علنا بعضی را اخفاءً نبشها تمام خانها با تغییر لباس طعام آورده بالباس و سایر لوازمات کفالت مینمود و هیچ آن بزرگوار را نمیشناختند شبها در دم در بچه ها و زنها حضرت را دیده صدا میکردند جاء صاحب الجراب **میگفتند مناقب و بجار** انه کان یقوت ثمانمائة بیت فی کل بیت جماعة من الناس و کان فی المدینة ناس یعیشون لا یدرون من این معایشهم فلما مات علی بن الحسین ع فقدوا ما کانوا یؤتون به باللیل ثم علموا عن الباقر ع کان علی بن الحسین ع قاسم ماله الله مرتین عن الزهری انه کان یستفی الضعف جهرا نه باللیل و قتیکه فرزدق ره شاعر قصیدهٔ معروفه میمیه را در مقابل هشام بن عبد الملك انشاد نمود یا سائلی این حل الجود و الکرم عندی بیان اذا طلاب ابرقدموا هذا الذی تعرف البطحاء وطاته و البیت یعرفه و الحل و الحرم الخ هشام گفت چرا در حق

من مثل این اوصاف وتعریف ما هیچون کلمات انشاد نمیکنی گفت هات آبا مثل ابیه وجده
مثل جده واما مثل امه حتی اقول مثل ما قلت له هشام امر کرد اسم فرزدق را از دفتر محو کردند
وقتیکه حضرت این را شنید دوازده هزار درهم فرستاد معذرت خواست هشام
فرزدق را حبس کرده وحبسش طولانی شد وتوقعده بالاقتل حضرت از روی معجزه فرزدق را
از حبس خلاص فرمود بعد از خلاصی از حبس آمد عرض نمود مواجب مرا قطع کرده اند فرمود
عطاء تو چه قدر بود عرض کرد هر سال هزار دینار حضرت امر کرد چهل هزار دینار عطا دادند دفعه
واحده فرمود اگر میدانستم تحتاج اکثر من ذالک لاعطیتک در سال چهل فرزدق از دنیا
رحلت نمود چهار خصلت معروف ومشهور از حضرت طلوع کرد تا اینکه دودمان نبوت وامامت
وخوانواده بنی هاشم را احیاو آباد نمود فرمود چون بنی امیه تمامی بنی هاشم را در کربلا کشتند
وباقی را مستاصل نمودند که دیگر از بنی هاشم آثاری نماند مردم وعالم اسلام از این خوانواده
مأیوس شده اعتراض نمایند چنانچه غیر از چهار نفر در اول ورود کسی بخانه امامت تردد و آمد
شد نمیکرد ابوخالد کابلی وسعید ابن مسیب یحیی ابن ام الطویل جبیر ابن مطعم در اوایل
امرش بعد از ورود مدینه کسی غیر از این چهار نفر نمیآمد حتی روزی فرمودند در مکه ومدینه بیت
خوانوار ما را دوست نمیدارد بواسطه آن چهار خصلت مردم کم کم رو آوردند بخانواده رسالت
گویا بر بنی هاشم نقصانی وارد نگشته تمامی مردم از دوست ودشمن امیدوار شدند
والا بمصداق الناس علی دین ملوکهم غیر از بنی امیه وسلطنت ایشان مردم عالم و
اسلام از کسی امیدوار نبودند بلکه اوایل ورود اکثر جهال ونادان ودولت خواهان بنی امیه
بر آن بزرگوار وخانواده اش انواع اقسام توهین میکردند چهار خصلت خانواده امامت
را احیا فرمود اول سخاوت آن حضرت چنانچه گذشت واحیاء اهل مدینه بعد از تخت تاز وقتل
غارت مسرف بن مسلم بن عقبه لعین یکدفعه مردم رو آوردند بآن جناب قال امیر المؤمنین ع
رایت الناس قد ذهب الی من عنده الذهب ومن لا عنده الذهب فعند الناس قد ذهب
املاک وباغات وزراعات بنی هاشم را آباد ومرمت نمود از عایدات بقاهای نسوان
وایتام وبیوتات مخروبه بنی هاشم را آباد نموده وهمه را کفالت فرمودند وهم اهل مدینه وفقرا
وضعفا وایتام را فی سفینة بحار حکی عن ربیع الابرار زمخشری انه قال لما وجه یزید مسلم بن
عقبه لاستباحة اهل المدینة ضم الستجار ع الی نفسه اربعة بنین ع وسایر تابعین واهل

علم ومحدثین وشعراء بلکه قاطبه ناس را کفالت فرموده بالتمام مردم از آن حضرت چشم داشت
داشتند از هر حیث **دوم** معجزات آن بزرگوار عموم عالم را احاطه نموده از هر قبیل خارق
عادات مردم میدیدند ضائنة بحشمهن بعولهن الی ان تهوض الجیش فقالت امرئة منهن ای
ما عشت والله بین ابوی مثل هذا وحیرت میکردند مثل خبر زهری که گفت جاء رجل من اصحابنا
قال یا ابن رسول الله اصبحت وعلی اربعماة دینار دین لیس شیء عندی لقضائها ولی عیال
فقال لیس لی ما اعود علیهم لما سمع ذالک فبکا بکاءً شدیداً یأس الرجل وذهب ما حصل
در عرض راه شما تست مرد مناقفرا شنیده مراجعت نمود وقضیه گفتار مناقفرا عرضه داشت
حضرت سه قرص نان جوین فسطور وسبوخود را بآن مرد داد وبواسطه آن سه قرص نان جوان مرد
بدولت بی پایان رسید وآن سه قرص را دوباره بحضرت برگردانید واین قضیه شهرت نمود
چنانچه **در جلد الی نجار** نقل شده تفصیلا اینجا خلاصه اش ذکر شد وقضیه
مرد بلخی از متمولین آنها که هر سال تحفه میآورد در یکی سفرهایش زن مرد بلخی گفت این
قدر تحفه میبری امام ما هیچ چیز عوضاً بر شما عطا نمیکند در دفعه دیگر حضرت دستش را شست
آن مرد آب ریخت طشت باسه قرص جواهر پر شد زمرد احمر ودر ابیض ویاقوت احمر نهانها
را حضرت بآن مرد عطا فرمود وگفت بر زن خود ببر سان وبگو دیگر ما را تنقیص نکند سال
آینده باین جهة زنش آمده در قرب مدینه وفات میکند وحضرت آن زن را احیا میکند تا آخر
معجزه **در مدینة المعاجز** ومعجزه ابوخالد کابلی وشفاء دادن دختر یکنفر از متمولین شام
الی آخره در مدینة المعاجز تنها در کتاب مدینة المعاجز یکصد وشش معجزه بطرق کثیره وعدیده
نقل میکند خصلت سیم علم آن بزرگوار تمامی بقیة اصحاب وتابعین وعلماء آن عصر جمیع مشکلات
علوم اولین وآخرین بآن حضرت رجوع میکردند از علم وعمل واخلاق آن حضرت استفاده میکردند
فی السفینة عن زرارة بن اعین قال سمع سائل فی جوف اللیل وهو یقول ابن الزاهدون
فی الدنیا الراغبون فی الآخرة فهتف به هاتف من ناحیة البقیع لیسمع صوته ولا یری شخصه
ذاک علی بن الحسین به وکان یقال له آدم بن الحسین لانه تشعب منه افنائهم وتفرعت
عنه اغصانهم **خصلت چهارم** ان حجة هذا عباده فوق الطاقة بشری آن بزرگوار
بود یصلی فی الیوم واللیلة الف رکعة وکانت الرکعة تمثل بمنزلة السبلة وکان اذا توضاء
للصلوة یصفر لونه فیقوله اهله ما هذا الذی یعتادک عند الوضوء فیقول اتدرون بین یدی

من ادیان اقوم فقد سئلت عن مولاه عنه عن حالاته وخلواته وعباداته قالت اطنب او
اختصر گفتند مختصر بگو فقالت ما اتیته بطعام نهارا قط ولا فرشت له فراشا لیلا قط از عالم
بشریت وطاقت عموم مخلوق خارج بلکه از تصورات بنی آدم بعید مینماید وضعیات و
گذارشات یک نفر که جمیع خانواده بی پرستار واین قدر زن وبچه میشود بی پدر در خانهای
خراب بنی هاشم از قبیل تقلی ولباس وطعام اداره کند وآن قدر املاک وباغات
وآنها واشجار وصدها غلام کنیز را اداره نموده هر کس را بر یک کار مخصوص معین فرماید واین
مقدار علماء واشراف وسادات واهل دین را مطابق شئونات هر کس وهر نفر
رفتار کرده بتعلیم علم واخلاق نماید واین قدر ایتام وضعفا ووظیفه خوار از بنی هاشم
وغیره اداره فرماید یعطی کل ذی حق حقه یطلبه بلسان استعداده وظواهره وبواطنه وباکثرت
این قدر اعداد اشقیاء وحکام وادارات بنی امیه وحساد واهل شهر ومراجعین
خلاصه کلام از خانواده بنوت وولایت وامامت یک آفتاب طلوع نمود هزاران مرتبه
شعاع فیوضات او از آفتاب عالمتاب بالاتر گردید مناسب است این چند بیت
وفائی وله رحمة الله الباری گرفته ز آدم نوح خلیل هود شعیب ز انبیا همه تا اوصیاء
وپس امثال - بقدر حوصله زین جام جرعه نوش شدند نه چون محمد چون آل او بحر کمال
خصوص سید سجاد مفخر ایجاد دلیل راه هدایت امیر قوم ضلال پیمبر است گرفتار چنگ
صد هزار قریش هم حیدر است شده مبتلا دائما قتال جدال گرفته ز عالم آدم زملک تا ملکوت
بجان نعمت اوریزه خار غم نوال مثال ذرهٔ خورشید قطرهٔ دریاست بلا ومحنت او گر
زنم بسر چه مثال منش خدای ندانم ولی روا باشد زحلم او بخدایش کرد استدلال
باین اوضاع چنانی وابتلات ظاهر وپنهانی لا یشغله شان عن شان ولا یفعله شئ عن
عبادت ربه العلی ٭ في البحار عن الصادق ع ولقد دخل ابو جعفر ع علی ابیه فاذا هو قد بلغ
من العبادة ما لم یبلغه احد وقد اصفر لونه من السهر ورمضت عیناه من البکاء وورمت
جبهته من السجود ورمت قدماه من القیام في الصلاة فبکیت رحمة له واذا هو یبکی
ویفکر فالتفت الی بعد هنیئة فقال یا بنی اعطنی بعض تلک الصحف التی فیها عبادة
علی بن ابیطالب فاتیته فقرء فیها یسیرا ثم تزکها من یده تضجرا وقال من یقوی علی عبادة
علی بن ابیطالب باوجود اینها هر سال بمکه معظمه برای حج حاضر می شود بیست دو سفر

بایک شتر حج فرمود یکتا زیانه بآن شتر نزد حتی یکدفعه شتر را نو برزمین نزد حرکت نکرد
پائین آمده تازیانه را مقابل چشم شتر گرفته فرمود من تازیانه دارم ومیترسم ترا آما از حساب
روز جزاء میترسم شتر حرکت کرده رفت یکدفعه پیاده رفت آن شتر حاضر بود سوارش
چون ضعیف تخفیف شده بود بیست چند روزه بمکه رسید تنها وبی زاد راحله حتی در یکی سفرها
پیش خواهرش سکینه خواتون یک سفره طعام برای سفر راه آن حضرت تهیه نمود وصد
دینار مایه گذاشته نمیدانم چند اسم گوسفند بریان ومرغهای کباب وسایر خوراکی
رنگ رنگ همه آنها را به حجاج وضعفا قسمت فرمود باوجود اینها این قدر مناجات ودعای
بیحد وبی احصا از آن بزرگوار نقل شده مثل صحیفه که زبور آل محمد معروف شده وصحایف دیگر
تا هفت صحیفه غیر از دعاهای متفرقه از آن بزرگوار نقل شده ومناد به شبهامیان نماز وداود
شب ها مترنم بود کما في البحار یا نفسی حتی الی اللحواه تسکونك والی الدنیا وعمارتها تطوقك
اما اعتبرت ممن مضی من اسلافك ومن وارثة الأرض من الآنك الخ بسیار طولانی
حتی شیطان لعنه حیرت کرد وعرض کرد الهی یارب انی قد رایت العابدین لك من عبادك
فی اقل الدهر الی عهد علی بن الحسین ع فلم ار فیهم اعبد لك ولا اخشع لك منه فاذن
لی ان اکیده لاعلم صبره فنهاه الله ولم ینته فتصور لعلی بن الحسین ع وهو واقف له عشرة
رؤس محدودة الأنیاب منقلبة الأعین من الحمرة وطلع من جوف الأرض من مکان
سجوده ولم یرعه ولا نظر الیه بطرفه الیه فانخفض الی الأرض وله عشر رؤس وقبض علی
اصابعه واقبل یکدمها بانیابه وینفخ علیها من نار حمومته ولا ینکسر طرفه علیها ولا یحرك قدمیه
عن مکانهما ولا یختلجه شدة ولا وهم في صلوته فلم یلبث حتی انقض علیه شهاب محرق من السماء
فلما احس بذلك ابلیس خرج ورد وقام الی جانب الامام في صورته الأولی وقال یا علی بن
الحسین انت سید العابدین کما سمیت بهذا ابلیس والله لقد شاهدت من عبادة النبیین
والمرسلین من لدن آدم الی الیك فما رایت مثل عبادتك لودت انك استغفرت لی
فان الله کان یغفر لی فولی وهو في صلاته لا یشغله کلامه حتی قضی صلاته علی تمامه
ممکن است گفته شود از عالم غیب ندا آید انت زین العابدین این روایت نقل شد از کتاب
روضهٔ صدوق ره واز کتاب مدینة المعاجز از این جهة گویا باین اسم بود فیما من از طرف
حق تعالی منادی ندا میکند کما روی ٭ في المنتخب طریحی ره عن الصادق ع في خبر طویل الی ان قال

باسدیر اذا کان یوم القیمة جمع الله الاولین والآخرین بنادمناد من قبل الله این علی بن
الحسین این زین العابدین ویوقف به فی ازار وبردین فیقول الله تم انطلق الی الجنة فمالی
قبلك مظلمة فیمضی حتی یقف علی باب الجنة فیبعث الله ملکا فیقول وما وقوفك ان الجنة
قد فتحت ابوابها ونشرت وموائدها ونصبت سرائرها وزینت حورها وقصورها فیقول حتی
یدفع الی اولیائی فادخل الجنة بهم فیوقف لحبائه فیدفعون الیه فیدخلهم الجنة ثم یدخل
فی اثرهم هر کس استقراء اخبار آل محمد ص در اوضاع قیامت ومقامات او کرده باشد
درجات هریکی از ائمه ع ملاحظه کند می بیند هریکی از ائمه ع مقام مخصوص دارد ویوم ندعو کل اناس
بامامهم شاهد مطلب است این مقام عزت امام ستجاد در عوض آن ذلت است که
ایستاد با برهنه در مقابل یزید ملعون در مجلس عام چنانچه میفرمایند خدا عوض میدهد هر عملرا در طی
آن عمل واین عزت در جزای آن ذلت است میفرمایند انونا الی یزید لعنه الله فی معالی البلاد
عن المنجب طریحی ره قال علی بن الحسین لما وفدنا علی یزید لعنه الله انونا بجمل وربقونا مثل
الاغنام وکان الجمل بعنقی وعنق ام کلثوم ویکتنف زینب وسکینة والبنات وکلما قصرنا
عن المشی ضربونا حتی اوقفونا بین یدی یزید لعنه الله چه میشود حال اسراء ویک نفر بیمار
صاحب اهل عیال وناموس بکربات وخودش خسته وعلیل میان گرد وغبار سر برهنه
وپا برهنه مثل اغنام میفرمایند چون گوسفندان در گرمی هوا با قطار میروند سر هریک در
بغل دیگری می شود باین حال فرمودیا یزید انا ذن لی فی الکلام الی آخره فی نفس المهموم الا لعنة
الله علی القوم الظالمین ✻

منبر شانزدهم بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تبارك وتعالی ویوم نحشر من کل
امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون از جملهٔ اجماعیات سلسلهٔ شیعهٔ اثنا عشریه
بلکه ضروریات مذهب فرقه حقه حقیقت رجعة است باین معنی که پیش از قیام قیامت یعنی
در زمان حضرت خاتم اولیاء جمعی از نیکان وجمعی از بدان بدنیا برمیگرداند برای آنکه بدین دولت
ائمهٔ خود دیدهای ایشان روشن گردد وجزای نیکی آنها بانتها برسد وآن گروه بدنفس که
نمی خواستند این دولت باطل بمیرند انتقام کشیده می شوند وسایر مردمان در
قبر میمانند تا در قیامت محشور شوند واکثر علمای امامیه دعوی اجماع کرده اند مثل محمد بن بابویه در
رسالهٔ اعتقادات وشیخ مفید وسید مرتضی وشیخ طبرسی وسید بن طاوس

ودر میان علما این مسئله مطرح مشاجره ومنازعه بوده است که بسیاری از علماء محدثین
شیعه کتابهائی در این باب تالیف کرده اند چنانچه ارباب رجال هم متعرض اند وابن بابویه در
کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق ع نقل میکند کسیکه ایمان برجعت ندارد نباید
ومتعه را حلال نداند از ما نیست چنانچه در کتاب بحار متجاوز از دویست حدیث در این باب
ذکر شده رجعت بمعنی برگشتن وبازگشتن است مثل لفظ رجوع چنانچه فقها در کتاب طلاق
میگویند رجعت بقول وفعل هر دو می شود یعنی رجوع کردن شوهر بزن خود که او را طلاق داده ومیگویند
فلان بسفر رفت وبرگشت یعنی رجوع کرده وشاید بمشایعت برگشت پس عود روح بسوی بدن
ودوباره زنده شدن رجعت است خواه بعد از زنده شدن بدنیا بیایند مثل آنهائی راکه باعجاز
زنده کرده اند یا بصحرای محشر بیایند مثل همه خلایق که در قیامت زنده می شوند ولی نکته این است
که در آیات لفظ رجوع هرجاکه بمعنی آخرت است بلفظ الی ذکر شده مثل افحسبتم انما خلقناکم
عبثا وانکم الینا لا ترجعون هرجاکه برگشتن بعالم دنیا است لفظ الی ندارد مثل وحرام علی قریة
اهلکناها انهم لا یرجعون یعنی آنهائی راکه هلاک کردم دیگر در رجعت برنمیگردانند بخلاف اینکه عذاب آنها
شده است وهمچنین ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون وچون این
لفظ رجعت هم برجوع در آخرة هم رجوع در دنیا هر دو گفته می شود بجهة تمیز لفظ رجعت را در معنی
بازگشتن بدنیا غالبا استعمال نموده اند وزنده شدن در قیامت را بلفظ معاد وعود وامثال نموده
اند وهر کس منکر رجعت باشد منکر معاد است مگر بعضی از عوام که مسئلهٔ رجعت بگوش
ایشان نرسیده واین مسئله از مخصوصات شیعه است عامه ومعاندین این رجعت
را منکرند وظهور امام زمان رجعت نیست زیرا که هنوز از دنیا نرفته بلکه رجعت حضرت بعد از شهادت
حضرت است از جملهٔ آیات رجعت این است ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین یعنی گفتند
کافران ای پروردگار ما میراندی ما را دوباره زنده کردی ودوبار که یک زنده کردن در رجعت
است یکی در قیامت است مأمون از حضرت رضا ع پرسید چه میگویند در مسئلهٔ رجعت
وفایدهٔ رجعت همان سر حالم قیامت است وکسی گمان نکند که اهل عذاب بعد از بدن
سکرات وسئوال قبر چون بدنیا بازگشت کنند خواهند ایمان آورند زیرا که اگر ایمان
بیاورند ایمان اضطراری است وهیچ ایمان ثمری ندارد زیرا هر کس حین سکرات یقین بحق
وباطل پیدا میکند ولاکن دیگر نمی پذیرند چنانچه از فرعون نه پذیرفتند وقتیکه یقین بغرق کردن تو

گرد جبرئیل بحن بدهن او زد یعنی حالا دیگر توبه فایده ندارد زیرا اهل جهنم هم همین ایمان را می آورند و همیشه
میگویند ربنا اخرجنا منها ابدا نمی پزیرند از جمله آیات رجعت این است و در سوره ابراهیم که می
فرماید و لقد ارسلنا موسی بآیاتنا ان اخرج قومک من الظلمات الی النور و ذکرهم بایام الله منذکر نما
بایام الله ایام الله مراد روزها و زمان ظهور و زمان رجعت است قیامت که ایام نیست یوم است
و علت اینکه زمان رجعت را ایام ایام الله سه روز است کارها از دست خلایق و سلاطین خارج
شده مخصوص بر خدا و حجج او خواهد شد ۱ ظهور امام ۲ ایام رجعت ۳ یوم قیمة است امر در دست
علتش غلبه حق و ظهور قدرت مطلق است در زیارت جامعه اشاره دارد که راوی بامام علی
النقی ۴ عرض کرد که بمن تعلیم نما سخن کامل بلیغی که در زیارت هر یک از شما بخوانم حضرت زیارت
جامعه را تعلیم فرمود که یک فقره او این است که دیروز کره ایامه یعنی یاری من برای شما آماده
است تا خدا دین خود را بشما زنده کند و برگرداند شما را در ایام خود تا آنکه فرمود دیگر فی رجعتکم یعنی
خدا مرا از آنان گرداند که رجعت میکنند در رجعت شما و از آن جمله در زیارت وارث که
میفرماید و اشهد ان الائمة من ولدک کلمة التقوی تا آنجا میفرماید الی بکم مؤمن و بایابکم موقن یعنی
بدرستیکه من شاهد میگیرم خدا و رسول را که من ایمان آورده ام بشما و یقین دارم برجعت شما
و شکی ندارم در رجعت شما و از این قبیل در زیارات و ادعیه بسیار است و دیگر از جمله آیات
قرآنی که خلاف متقابل بتوسط جبیب اشش از رجعت خبر داده این آیه است و یوم نحشر من کل امة
فوجا ممن یکذب بآیاتنا یعنی روزیکه مبعوث گردانیم از هر امتی فوجی از آنها که تکذیب میکنند
بآیات ما و در جای دیگر میفرماید و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس
کانوا بآیاتنا لا یوقنون یعنی چون واقع شود عذاب خدا بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوریم
از برای ایشان دابة الارض را که سخن گوید با ایشان بدرستیکه مردم بودند که بآیات ما یقین
نداشتند و مراد از این دابة امیر المؤمنین ع است که در عالم رجعت ظاهر می شود با عصای
موسی و انگشتر سلیمان عصای موسی را بر دو دیده مؤمن میگذارد و نقش خواهد گرفت که هذا
مؤمن حقا و انگشتر را بر میان دو دیده کافر خواهد زد نقش خواهد گرفت که هذا کافر حقا معاویه
پرسید از یکی از علماء یهود که شما کی را دابة الارض میدانید و در کتب خود چه نام دارد گفت
ایلیا که مراد اسم علی است و قول خدا انا الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد یعنی بدرستیکه
واجب گردانیدم بر تو قرآن را هر آینه تو را بر میگرداند بسوی معاد یعنی محل عود که مراد رجعت است

و قول دیگر و لنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون یعنی میچشانیم ایشان را
از عذاب نزدیک تر غیر از عذاب بزرگتر عذاب نزدیک مراد عذاب رجعت است و بزرگتر
عذاب قیامت است و شیطان از خدا خواست که او را مهلت دهد خدا تا رجعت فرمود تو را
مهلت دادم تا روز معلوم چون آن روز شود نزدیک بکوه ابری بزیر آید که پر شده از ملائکه و در سوراخ
حربه از نور بدست دارد نظر حضرت بر شیطان افتد حربه در میان دو کتفش بزند که هلاک
شود بعد از آن تمام مردم خدا را به یگانگی بپرستند و امیر المؤمنین ع چهل چهار هزار سال سلطنت
کند که از یک نطفه از مردان شیعیان آن حضرت هزار فرزند از صلب او متولد شود و امام حسن ع
آن قدر پادشاهی خواهد کرد که از پیری موهای ابروهای او بر روی دیده اش بریخته شود و حق تعالی
وعده داده پیغمبر را که هم چنانچه موسی را مخفی گردانیدم و بعد ظاهر کردم و غلبه دادم بر فرعون
و فرعونیان قائم را و ولادت او را پنهان خواهم کرد و او را از نظرها مخفی خواهم داشت تا مدتها بر آنحضرت
چنان غالب خواهم گردانیدشان را بر دشمنان که انتقام خود را از دشمنان خود بگیرند
حضرت صادق ع در توحید مفضل میفرماید مگر نشنیده سخن چند مار سوراخ خانه را
مارا که مکرر خبر داده ایم از رجعت آقا آنهائی را که خدا هلاک گردانیده بعذاب بعد از رجعت نخواهند
برگشت چنانچه خدا خبر میدهد و حرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون زیرا علت برگشتن کفار
در رجعت چشیدن عذاب است و آنها بهلاک شدن عذابرا چشیده اند لا آنهائی
را که هلاک نکرده بر میگرداند که سختی عذاب دنیا را چشند مؤمنین هم رجعت میکنند که شاد
و خوشی این عالم را به بینند هر گور در زمین گبری که باشد خدا بلا هارا از او دفع میکند حق تعالی
برکت را از آسمان بر زمین فرستد بمرتبه یکه شاخهای درختان میوه از بسیاری
میوه بشکنند و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید یعنی
جمیع میوها در جمیع فصل ها باشد حیوانات حرام گوشت از میان بروند غیر از حلال گوشت نماند
اما درندگان هستند ولاکن اذیت نخواهند کرد اگر چه خبر دیگری دارد که جمیع درنده گان هم
از میان میروند گیاهای مضر و تلخ و بد بو و خار و خاشاک جمیعا بر طرف شوند کوفه و حیره هم وصل
می شود و در شهر حیره مسجد ساخته می شود که برای او پانصد دو میل باشد و در مسجد کوفه
دوازده هزار عادل نماز میگذارند و غرض از مسئله رجعت و غرض از هر عبرای بنگاه
و بدان است زیرا که بعد از موت اول عالم عالم جزا است زیرا بعد از مردن تکلیف نیست

وبلکه عالم برزخ وجزای وسط است تا برسد زمان رجعت اینکه میفرماید وانفقوا مما رزقناکم
من قبل ان یاتی احدکم الموت یعنی هرچه میکنید پیش از مردن کنید که بعد از مردن جز ندامت
وحسرت نماند وراه تلافی مسدود گردد وعذاب برزخ عذاب وسط است ومن العذاب الادنی
عذاب رجعت است وعذاب اکبر در قیامت است وهمهٔ خلق در رجعت برمیگردند
برگشتن همه مان قیامت است مگر کسیکه ایمان محض یا کفر محض داشته مثل سئوال قبر
می ماند که از مؤمن وکافر سئوال میکنند وباقی را وامیگذارند واعتنا بآنها نیست وسر
این مسئله اینکه لازمهٔ پادشاهی وعدل وداد وحکیم این است که اول شروع کند بتوازش
وزراء وخدمت گذاران کامل وبه سیاست عذاب دشمنان بزرگتر وهمگذار رفته رفته تا بآخر مرتبه
رسد واز همین جهته است که اول از همه زودتر عمر وابابکر را از قبر درآورند وبردار کشند و
دیگر رجعت را شباهت تامی ثبت بقیامت زیرا در هر دو عود روح است به بدن ودیگر
تمام جمادی ودهٔ روز رجب باران عجیبی ببارد همین است سر حدیث العجب ثم العجب بین
الجمادی والرجب که بروایتی خدا آنان گوشتها وبدنهای مرده گان را برای رجعت ومثل همین
باران قبل از قیامت کبری خواهد بود چنانچه در تفسیر صافی در ذیل آیهٔ فصعق که در سورهٔ زمر است
از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود وقتیکه خدا میخواهد مبعوث نماید خلق را ببارانی آسمان بزمین چهل صباح تا اینکه جمع شوند رگهای وپیوندها وبروید گوشتها دیگر اینکه در رجعت
حساب گشته مثل صحرای قیامت چنانچه در خبر دارد که حساب رجعت با امام حسین ع است
پس رجعت قیامت است صغری وقیامت رجعت ثبت کبری اما برزخ شباهت
به بهشت ودوزخ دارد نه بقیامت یعنی در هر برزخ تقاصی ثبت تلافی نیست بلکه دار ثواب
وعقاب الهی است یعنی جزای وسط است مثل جزای قیامت کبری نیست امام هفتم در خبری
میفرماید علت رجعت اینکه ارواح مؤمنان با ارواح دشمنان بسوی بدنها باید برگردد تا
مؤمنین حق خود را از دشمنان خود بگیرند وهرکه ایشان را عذاب کرده انتقام بکشند واگر
ایشان را بخشم آورده به خشم آورد حضرت صادق ع فرمود اول کسیکه بدنبار رجعت
کند حسین مظلوم است بجهة انتقام از قاتلین خود واول انتقامیکه میکشد از حرمله است
زیراکه حرمله آن قدر دل حسین ع را بدرد آورد در قیامت کبری اول از خون محسن سقط
شده فاطمه زهرا سئوال کند اما در رجعت اول از خون علی اصغر سئوال میکند وحرمله

را زنده میکنند ومی کشند حدیث منهال هم مؤید این است که وقتیکه در مدینه خدمت سید
سجاد ع مشرف شد حضرت فرمود منهال مختار آبا حرمله را گرفته است عرض کرد آقا
مخصوصا شما چرا اسئوال حرمله را پرسیدید گفت دیدم اشک امام زین العابدین ع
جاری شد فرمودند منهال حرمله آن قدر دل پدرم را بدرد آورد آن وقت میکند حسین ع
این بچه را مثل قرآن روی دست گرفت بلند کرده بود حرمله دو بچهٔ صغیر را با تیر در کربلا کشت یکی
از امام حسن ع یکی از امام حسین ع از امام حسن ع عبدالله از امام حسین ع علی اصغر آنوقتیکه
حسین ع این بچه را چنان بلند کرد که سینهٔ زیر بغل آقا نمایان شد کماروی فی کتاب نفس
المهموم عن سبط ابن جوزی فاخذ الطفل علی یده وقال یاقوم ان لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل فما
رجل منهم بسهم فذبحه فجعل الحسین ع یبکی ویقول اللهم احکم بیننا وبین قوم دعونا لینصرونا فقتلونا
فنودی من الهواء دعه یا حسین فان له مرضعا فی الجنة ثم قال رماه حصین بسهم فوقع فی
شفته فجعل الدم یسیل من شفیته وهو یبکی ویقول اللهم انت تکوالیک ما یفعل بی وباخوتی
وولدی واهلی **وفیه** عن محمد بن طلحة فی کتاب مطالب السئوال نقلا عن کتاب الفتوح
فرتل الطفل به ه وحفر له بسیفه وصلی علیه ودفنه وقال هذه الابیات کفر القوم اه

منبر هفدهم

بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی فلا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون از جملهٔ حکم الهیه که در رشتهٔ حکمت افراد انسانیه بکار
برده است یکی این مسئله است که خداوند عالم وجودی هر فردی از افراد آدم را ذو جنبتین
ومرکب از دو جهتهٔ متضاد قرار داده است که یکی از آنها جنبهٔ عالم ملکوت ثبت این انسان
است که نفس ناطقهٔ قدسیه وعالم تجرد علوی است واحسن تقویم باشد ویکی دیگر مرتبهٔ
عالم حیوانیت وعالم جدائی است که از مواد ظلمانی عالم اجرام کثیفه دنیویه است وازبرای
هرکدام از این دو جنبه متضاده خدا احکام متضاده قرار داده است اولا احکامیکه متعلق بعالم
ارواح ملکوتیت است انجا حکمش حکم نورانیت محضه است ومقام حیات ابدیه است که
تجرد حرف است وعدم احتیاج بمکان لطیفیت است وآن احکامیکه متعلق بعالم ابدان واجساد
است حکم آنها حکم ثقالت وسنگینی است حکم کثافت ومحدودیت است احتیاج بمکان
است واین دو ذاتا وصفاتا با یکدیگر ابدا نسبتی ندارد وخدا نظر به حکمت بالغه کامله نظر باین
موجودات متضاده چنان جمع وترکیبی انداخته وانسجاد وتالیف میانه آنها قرار داده است با اینکه

این بدن بهیچ چیز نیست مع ذلک لا ینقطع دم از ادعای نیست میزند و در مقام نیست برمی
آید که مال من خانهٔ من ملک من علاقهٔ من زن من بچهٔ من لا ینقطع من است که در ترازو میگذارد
و قوت بازو میدهد و حال آنکه روح مقام امریست و بر این مملکت است از این مرتبه که
حرکت کند من که ندارد نیم من هم ندارد سیر که ندارد مثقال هم ندارد قیراطی هم از خود ندارد چنانچه
محسوس است و مشهود است که وقتیکه روح از بدن او بیرون رود بفاصلهٔ دور و نزدیک
او کم می شود با وجود اینها خداوند حکمت ثانوی در مراتب آنها داده است که احکام جنبهٔ عالم آنجا
نیست در مرتبهٔ احکام روحانیت او معقول می شود که حکم روح از این بدن جاری می شود و اگر
نباشد انسان شرف خود را نگاه ندارد و حد آدمیت را از دست بدهد کم کم آنوجه نورانیت
ملکوتیت در طبن کثافت و ثقالت بدن مبتلا می شود سنگین می شود با سفل السافلین میرود
که انسان صورت و حیوان سیرت بلکه پائین تر قدم میگذارد که چنان پائین میرود که از مرتبهٔ
حیوانیت و نباتیت و بر جزو طبیعت جمادات می شود که خداوند خطاب می فرماید ثم قست قلوبکم
من بعد ذالک فهی کالحجارة او اشد قسوة وَاِنَّ مِنَ الحجارة لما یتفجر منه الانهار وان منها لما یشقق
فیخرج منه الماء که دلهای آنها سخت تر می شود دلهای آنها سنگ می شود بلکه از سنگ بدتر
می شود و سخت تر میشود ای آدم زاده توچه دلی که ابدا ترس خدا در عالم دل تو پیدا نمی شود این
است که گاهی مثالشان را به نباتات خشک میزند که میفرماید کانهم خشب مسندة که گویا
آنها چوب خشکیده اند که ابدا ثمرات خداشناسی و اوراق سیر کمالات نفسانی و
اخلاق حسنه از وجود آنها بروز نمیکند و گاهی مثل آنها را به حیوانات و سباع و درندگان
میزند که میفرماید اولئک کالانعام بلهم اضل سبیلا لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون
بها و لهم آذان لا یسمعون بها صم بکم عمی فهم لا یعقلون میفرماید عقل ندارند گوش ندارند زبان ندارند
گانه چهارپایانند اینها حیوانند پس توچه جانوری گر خدا بی خبری این مرتبهٔ منزل این بنی آدم است اما
وقتیکه روح را در تسخیر بدن و بدن را در تسخیر روح در آورد کم کم احکام جسمانیت
در تحت ملکات نفسانیت او مضمحل می شود چنانچه امیر المؤمنین ع در مراتب سیر ارباب
یقین میفرماید لقد صار موجودا بما هو انسان دون ان یکون موجودا بما هو حیوان فقد دخل فی الباب
الملکی الصوری و لیس له عن هذه الغایة مفر که انسان در سیر ترقیات کمالات علمیه و عملیه
بجائی میرسد که جنبهٔ حیوانیت و قوای نفس امارهٔ اش کم کم در ظل ملکات انسانیت چنان

اضمحلال پیدا میکند کانه این آدم ملک مجسم است لهذا در عالم خلق با این مردم معاشرت میکند ظاهرا
و صورتا صورت جسم است و قیام بجسم میکند اما باطنا قیام به حقیقت روحانیت میکند لهذا
شهویه و غضبیه محفوظ می شود که فقد دخل فی الباب الملکی الصوری که مشارکت با اوائل علل
سبع شداد پیدا میکند که فرموده علی ع خلق الانسان و انفس ناطقة ان ذکاها بالعلم و
العمل فقد مشابهت جواهر اوائل عللها و اذا اعتدل مزاجها و فارقت الاضداد فقد شارکت
بها السبع الشداد لهذا آن حیات جنبهٔ روحانیه از تمام شرار شر وجودش طالع می شود آن
مقام احاطهٔ کلی از بدنش ظاهر می شود زیرا که روح در جوهر ذاتی خود حرکت کرده این است که امیر
المؤمنین ع در یک شب چهل جا مهمانی میرود با همین بدن میرود صبح که می شود از باب افتخار او میگوید
علی دیشب خانهٔ من بود او میگوید دیشب علی مهمان من بود پیغمبر ص می فرماید علی مهمان من بود
زهرا سلام الله علیها میگوید علی دیشب در خانهٔ من تشریف داشت جبرئیل عرض میکند علی دیشب
در عرش بود حالا خیلی که دست و پا بکند میگوید علی با بدن مثالی حرکت کرده است اولا عرض
می شود که یک نفر آدم یک قالب جسمانی بیش ندارد یک قالب مثالی هم بیشتر ندارد
که روح واحد در قوالب متعدده حرکت بکند چونکه میگویند روح واحد در قوالب متعدده حرکت
میکند که یک قالب جای متعدده برود در قالب مثالی هم همین جاری می شود این از کم نظریست
از کم فکریست چنین نیست بلکه این بدن گردیده روحانی صفت این بدن حال روح را پیدا کرده
که اگر بخواهد تمام فضای آسمان و زمین را از خود پر کند میتواند این بود که عایشه دید پیغمبر نشسته
گوشهٔ عباء او خالی است خواست به نشیند دید بدن پیغمبر تمام عبا را گرفت خجالت کشید رفت
دو مرتبه آمد همین قسم تا سه مرتبه تا اینکه امیر المؤمنین ع وارد شد و رفت گوشهٔ عبا نشست
هم چنین پیغمبر آمد برود عایشه دست انداخت کمربند پیغمبر را گرفت یک مرتبه دید سر کمربند بدست
او است کمربند از کمر پیغمبر بیرون آمده است این است فناء روح در جسم و جسم در روح چنانچه
روحش سایه بر نمیدارد بدنش هم سایه بر نمیدارد این است علت اینکه بدن پیغمبر
سایه ندارد معجزات ایشان در جنبهٔ نورانیت آنها است علی ع در جنگ احزاب در کنار خندق
این آیه را میخواند یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا هم در کنار خندق ایستاده بود و هم در عقب هفتاد
فرقه جنگیده قرار میدهد و در جنگ صفین بالای هر کشته یک امیر المؤمنین بود راوی گفت از
هر طرف نگاه میکردم علی ع را میدیدم امام محمد تقی ع وقتیکه با محمدی خلاد میآید با اسب دوانی

اب را که بحرکت در میآورد میگوید از هر طرف نگاه کردم یک امام جواد دیدم صد هزار حضرت
جواد در صحرا اب روانی میکند حضرت امام عصر عجل الله بعد از ظهور در سوار اب جولان الظهور
میکند بحیث براه کل اهل بلد فی بلده کما فی الجار حضرت امیر تما با یهودی همراه شد روی آب
حرکت میکند یهودی خواست که افتخار کند برگشت نگاه کرد دید علی باندازه یک قدم بالای آب
راه میرود و در هوا حرکت میکند عرض میکند این مقام را از کجا داراشدی حضرت فرمود تو این مقام را
از کجا داراشدی عرض میکند من اسم وصی پیغمبر آخر الزمان که اسم اعظم است یاد گرفتم
ام در هر مشکلات بگویم آسان شود آن اسم را گفتم این مقام برآیم معین شد فرمود والله
آن وصی من خودم هستم وصی پیغمبر من هستم این است مقام جمعیت روح که هر کار یکه
بخواهد بکند میکند و قتیکه بدن در حیطهٔ نفس کلیه الله تعالیه در آمد حکم روح را از بدنش جاری
می شود هم می شنود هم می فهمد هم می بیند تمام قوای ظاهره او در جسدش مثل روح است که
از حیطهٔ تحدید زمانی بیرون آمده این است که احکام روح از بدنش سر میزند حالا این بدن که
باحکام روح قیام کرده حضرت سلمان بعد از وفات بر پیغمبر ما امیر المؤمنین سلام میکند حضرت
میفرماید عدالی مونتک و سر سعید جیر بعد از جدا شدن از بدن تکلم میکند از حضرت حسین ع
بعد از شهادت شهدا ایشان را صدا میکند یا حبیب یا ظهیر آه همه جواب میدهند
مردن ندارد که فلا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا که آزمودم نفع من در مرده ای
از پس این مردن آخر زندگی است اقتلونی اقتلونی یا ثقات ان فی قتلی حیات فی حیاتی
این است که سر شش بالای نیزه حرف میزند تعجب ندارد اگر سر حسین در مجلس ابن زیاد
یا پسر اکیده حرف زده باشد حیرت ندارد چرا که بدن حسین فانی در روحش شده است
لهذا مقام جمعیت کمالات الله تعالیه از حقیقت لا اله الا هو الحی القیوم از تمام سرش سرش
جاری است این است که کار هائیکه در حیات از او ظاهر می شود در ممات هم از او سر میزند
که الآن سر در مانده و بیچاره که بگوید حلقه در گرمش را البته بداد شش میرسد قبض میرساند
کور را شفا میدهد فلج را چاق میکند فقیر را غنی میکند مریض را صحیح میکند بدشمن محبت میکند
بدوست مرحمت میکند ای حسین جان دوستان را کجا کنی محرومند تو که با دشمنان نظر داری
از این مسئله است که در زیارت او میخوانی اشهد انک تسمع کلامی و ترد سلامی
این خطاب بروح است یعنی این بدن جسمانی که زیر خاک کربلا خوابیده است باعتبار

مرتبهٔ جنبهٔ جمعیت روح در بدن و بدن در روح این است که این سر را از کوفه حرکت دادند
گمان میکنی آنرا آرام آرام بردند هر جا که پست و بلند بود پائین آوردند که راحت کنند نه خدا
قسم اول صبحی که حرکت کردند یک منزل عقب تر شمخ بود عیال پیغمبر با هم گریستند هم
خسته در بین راه که رسیدند خبر دادند بسلیمان اعمش که اسرای آل محمد را
آوردند جمعی را حرکت داد که بیایند این سرها را بگیرند آنها دیدند که از عهدهٔ سر کردهٔ این جمعیت
برنمیآیند گفتند میرویم در دیر راهب آمدند کنار دیر راهب بزرگ نصاری دید جمعیت
زیادی ایستاده است مقابل دیر این راهب سر شش را بالا کرد دید قریب ۱۸۰
سر بریده قریب هفتاد و هشتاد نفر زن و بچه ها تمام اسیر و دستگیر یعنی سوار شتر اند در جلو
آنها یک علیل بیماری را سوار کرده اند تعجب کرد که اینها کیستند از کجا آمده اند سئوال
کرد جواب دادند که بحکم امیر المؤمنین یزید اینها را اسیر کرده ایم حالا میخواهند از ما پس
بگیرند پناه آورده ایم آن راهب گفت تمام شما را که جا نمی شود در دیر پس لاشما
بگذارید در دیر سرها را پائین آوردند توی صندوق گذاردند علیل بیمار را پایین آورد
از شکم شتر باز کردند بردند همه را در خانهٔ زیر دیر منزل دادند در دیر در بالست اول
مغرب شده بود خانه او روشن است تعجب کرد که این روشنی از کجاست
از یک طرف نگاه میکند می بیند علیل بیمار یک جا سرش را روی زانو گذاشته دیده بالای
آن صندوق امانت چند زن سیاه پوش نشسته میانهٔ آنها یک زن مجلله است که
برخواستند او را احترام کردند آن آمد نشست همچه که نشست یکمرتبه دستش را برد در
این صندوق را باز کرد یک امانت از صندوق بیرون آورد دست گرفت هی می بوسید
آن وقت بنا کرد با این امانت حرف زدن السلام علیک یا مظلوم یا غریب سلام
من بتو ای مظلوم ای غریب مادر حسین جان غصه مخور خدا انتقام تو را از ظالمین میکشد همه
چه که در دلش را کرد بعد رویش را با این زنها کرد فرمود مریم به بین با حسینم چه کردند
آسیه به بین با حسینم چه کردند ای حوا به بین با حسینم چه کردند آن وقت سر را گذاشت
در صندوق را بست حرکت کردند آن راهب با خود گفت باید این سر سری بزرگ
باشد سر از زیر شد آمد خدمت امام زین العابدین ع عرض کرد آقا جان اذن بدهی
این سر امشب مهمان من باشد فرمود اجازه دادم آمد آن سر را برد در غرفهٔ خوابگاه

اش چین کرد مقابل بیت المقدس در کمال ارادت عرض کرد آقای من تو پیغمبری
یا پسر پیغمبری یا وصی پیغمبری که اگر این نشان را نداشتی آسیه و مریم و حوا بدیدن تو
نمی آمدند خودت را معرفی کن من ترا بشناسم یک دفعه دیدلهای بخون خشکیده
مثل غنچه گل باز شد اول تعریفی که از خودش کرد میفرماید نصرانی انا العطشان انا العطشان
عرض میکند آقا جان از لبهایت معلوم است که تشنه هستی میفرماید نصرانی انا الشهید
انا الشهید انا الغریب عرض میکند آقا جان همه اینها از حالت اش معلوم است بگو به
بینم پدرت کیست مادرت کیست فرمود نصرانی انا بن محمد المصطفی انا بن علی
المرتضی انا بن فاطمة الزهرا نصرانی که اسم زهرا را شنید نصرانی از همه جا بی خبر مطلع از تواریخ
میداند که فاطمه دو پسر مبتلا بمداشت حسن اش را به زهر معاویه شهید شد پیش آمد یک نگاهی
از روی حسرت حیرت بسر کرد آقا حسینی الخ فی کتاب نفس المهموم عن تذکرة السبط
عن سلیمان بن یسار وجد حجر علیه مکتوب هذین البیتین لا بدان نزد القبة فاطمة وقبصها
بدم الحسین ملطخ وهل لمن شفاؤه خصماؤه والصور فی یوم النفخ

منبر هیجدهم بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی افرایتم النار التی تورون ءانتم انشاتم
شجرتها ام نحن المنشئون نظر باستنباط عقول سلیمه و افهام مستقیم ارباب
حکمت و صاحبان انظار دقیقه افعالیکه از فواعل خود در عالم بصدور و ظهور می آید یعنی هر فعلیکه
در عالم از فاعلی ظاهر می شود بر حسب قسمت اولیه منقسم بچند قسمت است یا اینکه صدور آن فعل
از فاعل خودش بر حسب اقتضای طبیعت است که آن فاعل در اصدار آن فعل ابدا بهیچ
وجه قدرتی ندارد بر ترک آن فعل این گونه افعال را از برای فواعل آنها و بجا آورنده آنها اختیاری
نیست افعال طبیعیه و قسریه میخوانند و این قسم افعال منقسم بر دو قسمت می شود یا اینکه
اصل فعل و منشاء او از طبیعت آن شخص بجا آورنده است آثار طبیعیه میگویند یا خارج
است از طبیعت افعال قسریه و اضطراریه میگویند یا اینکه این فعل که صادر می شود طبیعی و اضطراری
نیست بلکه بر حسب اختیار است و واقع در تحت قدرة است که شخص بر ترک او قدرت
دارد حالا میخواهیم این مطلب را واضح کنم امور اینکه از مامردم صادر می شود و دائر مدار سنخط بار حمت
واقع می شود که اسباب نجات یا هلاکت ما است این امورات کدام است تحریر اینکه از آنها
بایش میکند این از طبیعت ناریه او است ابدا اختیار در فعل و ترک ندارد و بر حسب طبیعت او

او است و برای او اختیاری نیست که اگر بخواهد نسوزاند نمیتواند یا بسوزاند بهمین قسم است
فعلیکه از اسم القادر صادر می شود این فعل بر حسب طبیعت او است مثل سنگیکه از هوا رها
کنند که میل طبیعی او این است که بمرکز خود برساند که اگر بخواهد نرساند نمی تواند از اینگونه افعال خدا
در وجود انسانی بسیار قرار داده مثل اینکه قد او بلند می شود هر قدر بخواهد کوتاه باشد ممکن
نیست یا رنگ او سیاه است یا سفید است اینها امورات است که بر حسب طبیعت آنها
می شود این قسمش امور طبیعیه است اما امورات اضطراریه مثل اینکه انسان سنگ را بالا
می اندازد و از روی اضطرار میل سنگ بعالم سفلی است و رفتن سنگ بالا بر حسب
طبیعت نیست با اینکه هوا را به برند در شیشه و در زیر آب کنند بر حسب قسر و اجبار است
این است که اگر شیشه را بر حسب حال خود بگذارند بالا میآید اینگونه افعال که در وجود انسان
است و از انسان صادر می شود دائر مدار امر تکلیفی و نهی تکلیفی واقع نمی شود مثلا اگر کسی دست
انسانی را بگیرد و بقوت خودش بزند بصورت یتیمی در صورتیکه دست مجبور است و از عمده
اختیار خارج است مناط ثواب و عقاب اینگونه امور واقع نمی شود ولی آن قسم افعالیکه
اختیاریه است یعنی در تحت قدرت او است یعنی بخواهد بنویسد بنویسد بخواهد ننویسد
قلم را بر زمین میگذارد که قادر مختار است در فعل و ترک این امر تکلیفی الهی است که تکالیف
خمسه الهیه از وجوب و حرمت و اباحت و کراهت و استحباب تمام بر افعال اختیاریه
ما وارد شده مثل اینکه فرمودند نماز بخوان یا زنا مکن یا خمس بده قدرت بر فعل و ترک هر دو
داریم یا شراب نخور قدرت بر خوردن و نخوردن هر دو داری مکن می توانم شراب
نخورم یا می توانم خمس بدهم می توانی نمیدهی اگر اینمسئله معلوم شد این را هم در خزینه دل
بسپار که سلسله ارباب حکمت کلیتا موجودات را بر حسب قسمت خود بدان
بر چند قسمت کرده اند بر پنج قسمت کرده یا خیر محض اند که ابدا شائبه شریت در آنها نیست
یا شر محض اند که ابدا جنبه خیریت در آنها نیست یا غالب خیریه است یا غالب الشریه
یا متساوی الطرفین و موضوعیکه معین کرده اند این است که میگویند آن موضوعیکه عنوان
خیریه محض است که شری در او اصلا نیست او وجود واجب الوجود است شر محض
شیاطین و مظهر آنها از قبیل ابی جهل و ابی لهب و بنی امیه و بنی عباس که شر آنها
چنان شده و پیدا آمده که جنبه خیریه آنها مضمحل شده لهذا شر محض شده یا جنبه خیریه او

غالب آمده مثل وجودات محمد و آل محمد ص که چنان مضمحل شده لهذا خیر محض شده اند و تمام
مؤمنین اما مصداق غالب الخیریه کاملین محمد و آل محمد اند اما مصداق غالب الشریه که از
اول عمرش همه را بشر قدم میزند مؤمن است اما هرچه میکند شر است با اینکه کافر است
اما اعمال خیریه از او سر میزند شرش که کفر او است غلبه دارد بر افعال خیریه اش با اینکه
متساوی الطرفین فردای قیامت جنهای معامله حق که می شود برحسب تقسیمات معامله
میشود اما آنجائیکه متساوی الطرفین اند اگر عذابشان کند بعدل است اگر عفو شان
کند بفضل است که ان الله لیس بظلام للعبید پس آنکه غالب الشریه است ایراد وارد نمی آید
که خدا چرا او را خلق کرد زیرا چون خدا خیر محض است از خیر محض صادر نکرد مگر خیر محض وجود
ابوجهل از حیث وجود خیر است لاکن شر یکه از او صادر شده که در تحت قدرت او بوده
واز فعل اختیار بوده که میتوانست ترک کند و نکرد او شر بوده وجود ابولهب بالنسبه بعالم گرچه
خیر بوده حالا که افعال شریه از او صادر شده و در شر خیر اش مضمحل آمده ایراد بر خدا وارد
نمی آید شمر هم همین قسم وجود شمر از حیث وجود خیر بوده از خیر خیر حاصل میشود لاکن این شر که
از شمر صادر شد که در تحت اختیار خود شمر بود از روی اختیار این کار را کرد که میتوانست
نکند و کرد این فعل شر بوده فعل او را و را اهل عذاب کرد و همچنین پس نگو خدا که میدانست من بدی
میکنم و اهل عذاب می شوم چرا مرا خلق کرد خدا ترا خوب خلق کرد واز فیاض فیض که خوبی است
باید صادر بشود و بتو هم رساند که بدی نکن و ترا هم فاعل مختار قرار داد و رساند بتو که اگر بدی
کردی در دنیا و آخرت بدی بینی اتمام حجت کرد حالا باز بدی کردی این تقصیر خدا است که
چرا ترا خلق کرد صد و بیست چهار هزار پیغمبر آمدند و گفتند ای انسان ای عاقل حرام نخور
آتش است تو میگوئی من میخورم حالا که خوری البته اقتضایش عذاب است و در
عالم هرچه تصور نمائی همین قسم است که جهان چون خط و خال و زلف و ابرو است که هر جزئی
بجای خویش نیکو است وجود آن مرد خیر بوده اما افعال شریه او که از او بروز کرد در شر او خیر
مضمحل شد که اگر هم ضد واقعی را مقابل نور علی قرار نداده بود کما لا ینکه در گوهر نفس علوی محتجب
شده بود بروز نمیکرد اگر سیلی بصورت دختر پیغمبر نمیزد شرش غالب نمی آمد
پس اگر فرد اخدا پدرش را در آورد و بسوزاند او را ایراد ندارد زیرا خلقت او خیر بود فعل
اختیاری او شر بود که من ترا خیر خلق کردم تو چرا به جنبه شری عمل کردی یعنی تو خودت

از روی اختیار خودت چرا تخته در به پهلوی زهرا زدی که خودش نوشت برای معاویه
که چنان سیلی بصورت آن دختر یکه محمد او را سیده النساء نام نهاده بود زدم که جفت
گیسوارهٔ ما از گوشش بیرون آمد گی زد آن روز یکه زهرا بعلی عرض کرد او نمیدیده بروم در خانهٔ پدرم
بگریم شاید ترحم کند بچه نامیم پیغمبر اسما بنت عمیس شوهرش را خبر کرد زهرا تشریف آورد
الطاف باین روزگار باز فاطمه آمد شست اول سلام کرد بعد نشست و شروع کرد
گریه کردن ابابکر از جایش اسماء پرسید این زن کیست گریه میکند گفت این فاطمه
است گفت دختر پیغمبر چه مطلب داری فرمود ابابکر هیچو تصور نمیکنم خداوند فدک را بمن داده بچه
فرض میکنم مال تست آخر تو اد عای خویش را پدر من میکنی بچه های من سه روز است گرسنه
باشند ابابکر دلش سوخت نوشت فدک را رد کنید بعمال زهرا خبر رسید بامر دیگه آمدو
رسید که دید زهرا از خانه بیرون میآید نوشته را روی دست گرفته خوشحال است برای
فدک نه والله اگر بدانی چه دردی در دل زهرا است یک مرد اجنبی اگر یک حرف سرد بیک زن
عفیفه بزند بدتر است یا او را بکشد بدتر است والله حرف سرد سخت تر است از گلوله یک
عالمی چوب بزنند سخت است یا بگویند باو که مال یتیم خوراست مردن از این حرف برای او بهتر
است فاطمه دختر پیغمبر است نجیب زاده است عالمه است یکوقت آمد حقش را خواست که
چهارده نفر نامنجیب زاده گفتند زهرا دروغ میگوید حالا که خوشحال است نه برای فدک
است برای آن است که آن روز دروغ اگر میگفتم پس این نوشته چه است برای همین بود
که آن آمد مقابلش چه شده نمیدانم همین قدر میدانم کاغذ پاره شد و فاطمه افتاد روی زمین
وگوشش پاره شده الخ **در** کتاب جامع النورین واعظ سبزواری حاجی ملا اسمعیل
بعد از اینکه ابابکر نوشت مال فدک املاک حضرت فاطمه است خانم بیرون خواست از خانهٔ ابوبکر فرحا
بیرون آمد فلقیها عمر لعم **و** قال ما معك هذا الكتاب منازعه و خصومت تو در حضور خلیفه بکجا
رسید قالت هذا كتاب كتبه لي بردك فدك انيست فدک مال من شد قال لعم هلميه فاعطته
فابت ان تدفعه اليه كاغذ را زیر چادر پنهان کرد فلطم على وجهها فانكسر قرطها صدای ناله فاطمه
بلند شد يا ابتاه يا محمداه كانى في حيوتك معظمين واصبحنا بعدك من الذلين صدای فاطمه را مردم
شنیدند از اطراف دویدند چه خبر است تغیر عمر بیشتر شد که فاطمه مرا می ترساند
فتقدم اليها و دفعها برجله و كانت حاملة افتاد و خانم بر روی زمین حامله پهلو و شکمش در گرفت

عمر کاغذ را گرفت آب و منش بکاغذ انداخت و حکم را دید و ریخت گفت این حکمها مختلف
چه چیز است یکروز حکم میدهد فلان صدقه مال فقیر است یکروز به فاطمه ع و امیکند و چون حضرت
زهرا بجوش آمد پاره‌های کاغذ روی زمین ریخته دید قالت مزق الله بطنک کما مزقت کتابی
رخواست یک دست بدیوار گرفت و یکدست بپهلوی دردناک بابرزمین کشید نجاه
آمد افتاد روی زمین صد از مرمر اشت جناب امیر ع دوید ببالینش دید حالتش را قال یا فضه
علیک بها القدیمها الی الخ بعد از ساعتی فضه آمد عرض کرد آقا این طفل شهید را در
کجا دفن کنیم قال دار یعنی فناء البیت دیگر فاطمه نتوانست برخیزد و لم تزل صاجبة للفراش
حتی اخرج علی ع جنازتها الخ

منبر نود و نهم بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی الله نور السموات والأرض
فی المنظومه سبزواری ره عنایة و قلم ثم القضا و قدر بعلل کون برتضا برصاحبان عقل سلیم
ورای مستقیم پوشیده نماند که مراتب تجلیات که آنرا مظاهر اشیاء کلیه خوانند شش
مرتبه است اول مرتبه وحدت حقیقی است که در او ظهور ذات است اعیان و اشیاء
دوم مرتبه منفی است که کان الله ولم یکن معه شیئ و قد افاد و اذالک بقولهم تجلی ذاته بذالک
که مرتبه دویم عالم معانی است که در او ثبوت اعیان است سیم عالم ارواح است که
مقام اسماء و صفات است که بفیض مقدس ظهور نمود که مقام اقتضا است مرتبه
چهارم عالم مثال است که در او ظهور مرکبات لطیفه است و خیال هم از این عالم است
مقام قدر است پنجم مرتبه عالم اجسام کثیفه که قابل تقسیم و تجزیه است که آنرا مرتبه
حس و عالم شهادت گویند مرتبه ششم حقیقت انسانیت است که جامع
جمیع مراتب است بعضی ششش عالم غیب است بعضی شهادت و بعضی جامع
از هر دو و هر چه پشت است صورت است و اعلی و معنی است و هر چه محسوس است
صورت معنی غیبی است چنانچه هر چه در خواب دیده میشود تعبیر به چیز دیگر میشود نه بظاهر
آن و ظل وجود حقیقی است که ممتد است بر اعیان ممکنات بواسطه از نور که آفتاب
عالم ظهور است که الم تر الی ربک کیف مد الظل اما بنظر اخص خواص ظل متوهم بلکه در
عدم است چنانچه سایر ممکنات که هنوز بروز نکرده و موجود نیست مگر وجود حقیقی که
منبع است در اعیان ممکنات پس اعیان عالم در غیب ذات شانی است

از شئون ذاتیه حق و صورت عالم وجودی است ظاهر در خصوصیت مظاهر اعیان
ثابته و حقیقت وجود مطلق است پس عالم غیب از روی حقیقت عین وجود حقیقی
و از روی اختلاف هیئت مستتبع به عالم است و مراتب خلق در شهود مختلف است
بعضی شاهد یقین و نکثر ند که ایشان محجوبند از حق بخلق در عدد اولئک کالأنعام بل هم
اضل هستند که لا عین رات ولا اذن سمعت قلوبهم کالحجارة او اشد قسوة میباشند
و بعضی شاهد وجود واحد حق اند بخلق و شاهد خلق در حق همه را یک حقیقت بینند
و ایشان عارفان بالله هستند که بکمال معرفت رسیده اند و در مقام بقاء بعد الفناء
و الجمع بعد الفراق و جمع الجمع رسیده اند و انمقام مقام استقامت است که مراد
از فاستقم کما امرت و قول حق در حق فمنهم ظالم لنفسه و منهم سابق بالخیرات و قول او که
صراط الذین انعمت علیهم اشاره بهمین اوصاف است و اول تعینات محمدیه ص
است که او را عقل اول و ام الکتاب و قلم خوانند که اول ما خلق الله نوری و اول ما خلق و
عقول تسعه گروبیان و ارواح علویه و ارواح کاملان و اولیا جمله تعینات اویند و او مقوم و
ممد ایشان است و او ست نفس کلی و لوح محفوظ هم گویند و نفوس سماویه که
ظاهر است در مظاهر افلاک و کواکب تفصیل تعینات اویند بلکه ملائکه و نفوس فلکیه نیز
تحت قهر و سیاست و تصرف ارادی ایشانند و خانواده محمد و آل محمد مری ارواح
جزئیه اند مثل سلاطین حشم خود را و بسته قول رسول که گفت کنت نبیا و آدم بین الماء
و الطین و بسته اطاعت نمودن جن و انس سلیمان را و اطاعت اهل عالم ذوالقرنین را
ستر امداد ملائکه پیغمبر را چنانچه در خبر است ان الله تعالی خلق اول ما خلق درة بیضاء فنظر
الیها بعین الجلال فذابت حیاء فصار نصفها ماء و نصفها نارا و کان عرشه علی الماء و ان درة
بیضاء عقل است و البحر المسجور اشاره باو است و از نصف ماء تکون اجساد است که
و کان عرشه علی الماء و جعلنا من الماء کل شیئ حی عبارت از آن است و از نصف نار ی تکون
ارواح است بر تعینات نوریه و این جمله اجساد است و ارواح تجلیات وجود مطلق است
در صور اعیان عالم و تعینات او است و حجاب او است و عباد او است از آنکه محتاج ند بسوی
او و فاعل حقیقی او است و مدبر او ست فهو الکل که فرمود اللهم لک الکل و بک الکل و منک الکل
و الیک الکل و انت الکل انتهاء آمال و امنیه هر کس او ست مقلب القلوب او است

یا منتهی اعالی و درجائی یا الهی و سیدی و مولای واسطهٔ فیض او امام زمان است ای امام
زمان تا کی در پس پردهٔ غیب صبر میکنی این یک مشت دوستانت گرفتار چنگالهای
گرگان و روبهان هستند و اینها ضعیفان اند تا کی می پسندی ذلیل باشند ای خدای
مهربان امام زمان را واسطهٔ درگاه تو میکنم که بهایت کن ما را ای مولا تا کی در پس پردهٔ غیب
هستی آقا اگر میخواهیم اسم ترا ببریم دشمنان ما میخندند میگویند چه خدائی چه کتابی اینها
موهومات است مردم بی فهم شده اند حاجت بدین و شریعت و کتاب و مذهب ندا
باز بارک الله بفرنگی ها که معتقدند یک مسیح پسر خدا هستند معتقدند یک کتاب انجیل هست
معتقد به حلال و حرام و مال مردم نخوردن هستند زن خود را زن خود زن مردم را زن مردم
میدانند بارک الله یهود بهارا که در این گرانی نشنیدیم یک یهودی از گرسنگی بمیرد زیرا رحم
بیکدیگر میکردند ما را مسلمان ای مسلمان ای شیعهٔ نژاد اسلامی ای مسلمان
زاده ها حالا خدا هیچ پیغمبر هیچ امام هیچ احکام هیچ علما هیچ عقلا تعصب باطنی کجا رفت دین را
تکمیل کردید تکمیل گردید بارک الله روی شما سفید باد خوب امانت خدا را بمنزل رسا
خوب وصیت پیغمبرتان را عمل کردید ای اغنیاء امت مرحومه خوب بیچاره ها را یاری کرد
ای فقرا خوب صبر کردید ای زنها مرحبا بر شما دین اسلام را شما بر دا شتید این
و این بی حجابیها و این بی حیائیها را شما در عالم احداث نموده تمام احکام خدا را تکذیب
زنهای سابق خدا رحمتشان کند از حسین ع باز مرحبا با غط از حسین ع دست
کشیدند ای امام زمان ای آقا دشمنان بما طعنه میزنند بس است دیگر آقا وقت
است که بیائی و تقاص کنی آقا بیا زبان واعظین را قطع کن که دیگر نگویند زینب را تازیانه
بیمار را زنجیر کردند دیگر نگویند یزید با جدهٔ غریبت چه کرد آقا تا نیائی و انتقام نکشی دوستانت
آسوده نخواهند شد یزید گفت بروید عیال پیغمبر را بیاورید امام زین العابدین ع فرمود که
نصف ما را با یک ریسمان بسته بودند چنان محکم بسته بودند که یزید گریه کرد پنجه بپنجه بزنند
کردیکی وقتیکه چشمش بعیال افتاد که باین سختی آنها را بسته بودند یکی وقت
نوعروس دامن زینب را گرفت و میلرزید و عرض کرد عمه تا بحال کنیزی نکرده ام کار د
السید الجزایری فی کتابه الانوار النعمانیه قال روی ان الحریم لما ادخلن فی السبی الی یز
معاویه لم کان یطلع فیهن ویسئل عن کل واحدة بعینها وهن مربقات بحبل طویل وزجرن

یجرهن حتی اقبلت امرئة کانت تستر وجهها بکمها لانها لم یکن لها خرقة تستر بها وجهها
فقال من هذه التی لیس لها ستر قالوا سکینة بنت الحسین قال انت سکینة فسالت دموعها
علی خدیها واختفت بعبرتها فسکت عنها حتی کادت ان تطلع روحها من البکاء فقال ما
یبکیک قالت کیف لا ابتکی من لیس لها ستر تستر وجهها ورأسها عنک وعن جلسائک فبکی
یزید واهل مجلسه قال لعن الله عبید الله بن زیاد ما افتی قلبه علی آل الرسول الی ان قالت
یا یزید انک لم انم منذ قتل ابی الحسین ع لانی لم اتمکن من الرکوب علی ظهر اد براعجف وکلما
عثر بی یقهرنی هذا زجر بن قیس بوشحنی بالسوط اه مجروح الظهر لاغر

منبر بیستم بسم الله الرحمن الرحیم یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات
و لکل درجات مما عملوا قال الله تعالی خداوند عالم از روز یکه بنای خلقت آدم و آدم زاده کان
را در این عالم فرمود کمالات را خداوند در میانهٔ سلسلهٔ افراد انسان بر حسب تفاوت
قرار داده که هر فردی از افراد این مردم در یک درجه از درجات کمال نیستند و در یکمرتبه
جلال پر و بال باز نکرده اند و اعظم این نوع انسانی در سیر و طیران این مراتب او ج کمال
سلسلهٔ انبیاء و اوصیاء اند و خداوند بر تفاوت مدارج و معارج ایشان نیز
میفرماید و تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض اینکه پیغمبران مثل اند که بعضی را بر بعضی دیگر ترجیح
دادم و بعضی از آنها کمالات ظاهریه بدنیه آنها بر مرتبهٔ روحانیتشان غالب بود و بعضی کمالات
روحانیه بآنها وارد آمد چنانچه یوسف ابن یعقوب در مسئلهٔ محسنات صوری ظاهره و
در مراتب کمال بدن مشهور است که من آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم
که آوازهٔ پردهٔ عصمت پروین آرود زلیخا را بعضی از انبیاء از جهة جنبهٔ روحیه اشتهار پیدا میکنند
چون کمالات نفسانیه حد محدود ندارد لهذا هر کدام در بعضی از این کمالات اشتهار یافتند
وجود مبارک ابراهیم در کمال خلت وجود کلیم ع در شجاعت نفسانیه و قوهٔ بازو در تهذیب اخلاق
نفسانیه همین طور هر یک یک راه پوشیدند و یک قدمی برداشتند و حلقهٔ در خانهٔ محبوب
را کرمیدند تا وقتیکه نباشد کمال آنها پیدا نشود بوجود محمد خاتم انبیاء ص نظر بحکم ولایت
مطلقه و اوج رتبهٔ ولایت در وجود صاحب رفعت خصیت خداوند آنچه را که از درجات احسن
اعتدالی صورت و کمالات معنوی بهر یک از انبیاء معظم و اوصیاء ایشان نظر بلطف
و عنایت ربانیه مرحمت داشته بود همهٔ اینها را ختم رشتهٔ آنها را در وجود این حضرت بر شته

کمال و حسن جمال ختم کرد و تماماً با وجود این پیغمبر خاتم جمع آمد ید و بیضاء عصای موسی حسن
یوسف دم عیسی و آنچه همه عالم از خوبیها داشته اند محمد بن عبد الله ﷺ تنها داشته بر
حسب حسن ظاهر و مقام اعتدال در صفات تزکیه و صورت جسمانیه قطع نظر از مقام و
رفعت حسن یوسف میفرماید انا املح من اخی یوسف قطع نظر از حسن یوسف نمکین تر
ملیح ترم فرمود اگر زنان مصر که یوسف را دیدند و دست از ترنج نشناختند اگر مرا در کمال خود
میدیدند بدیدن من می مُردند و قبض روح می شدند که زنان مصر که دست از ترنج نشناسند
روا بود که ملامت کنند زلیخا را لهذا اگر چشم آنها به جمال محمد عربی باز می شد روح آنها از
قفس عالم تن پرواز میکرد لهذا بر حسب کمالات موهبه که عبارت از حسن و اعتدال و ترکیب
اعضا باشد در وجود پیغمبر نهایت آورد از حیث حکمت در علم و عمل و قدم گذاشتن در این
دو مرتبه که مرتبه انبیاء همان مستفید در مکتب خانه محمد بن عبد الله شده این است
که امام حسن عسکری ﷺ در آن رقعه توقیع دست خط آفتاب فقط مینویسد فالکلیم الیس جلیس
الا اصطفالما شاهد نا منه الوفا و روح القدس فی جنان الصاغوره ذان من حدائقنا البا کوره
که تاج کرامت و کرمنا بر سر موسی گذاشته نشد مگر بالقای ولایت که روح القدس در
بهشت های کوچک ماست که چشیده است قوره از باغهای نارس ما که از کمالات سرشار
فلل شاخه محمد و آل محمد یک قطره برده و از باغستان نخل محمد و آل محمد یک میوه نارسی
خورده صاحب عقول فعاله آمده پس جبرئیل امین که از مرتبه انبیاء مستفید میشود از خاتم
النبیین است پس خداوند جمیع رشته کمالات را صورتاً و معناً و قلباً و قالباً و روحاً
بدناً سِراً و علانیةً غیباً و شهوداً همه را در وجود محمد محمود جمع کرده است که ظاهر بلند پروازی
بعالم عقول مجرده از ادراک حقیقتش هم پر و بال عجز بزمین گذاشتند و سائیدند که ما عرفناک
حق معرفتک و خداوند رشته را ختم کرد بوجود مبارکش و در رشته بنی آدم این همه اهل کمال
مطلقه و امامت محققه و تاجداران بعد صاحب رتبه خمیمت آمدند هیچ کدام آینه مثال در ترازوی عقل
با او نشد الا یک نفر که آن یک نفر عبارت از وجود مبارک امام عصر عجل الله فرجه باشد چنانچه
خداوند ختم رشته کمال نبوت را بوجود حضرت ختمی مرتبت کرد این نیّر اعظم شمس فلک
رسالت همه جا طلوع کرد تا وقتیکه رسید بماه برج حوت و بحر لاهوت آن صاحب قدر
و تاج ملکوت یعنی فرزند امام حسن عسکری ﷺ که صورتش صورت پیغمبر که سیرتش سیرت

پیغمبر اعتدال قد و بالای او با اعتدال قد و بالای پیغمبر هیئت اعتدالیه حسن ظاهرش تماماً
آینه نماینده پیغمبر خاتم در سایر صفات تمام الشباهه به پیغمبر خدا مهر ختم نبوت را بالتمام
بی نشانه او میزند همذا با امام عصر هم میزند آنجا مینویسد ماکان محمد ابا احد من رجالکم ولکن
رسول الله و خاتم النبیین اینجا مینویسد و تمت کلمة ربک صدقاً و عدلاً لا مبدل لکلماته که امید او ام
از برکت کمالات و توسلات ذیل جلال فاطمه سلام الله علیها تمام ما را چشم به جمالش
روشن شود انه اللهم ارنا الطلعة الرشیده و الغرة الحمیده خدایا چشم ما را به جمال مبارکش
روشن کن خدایا آن طلعت زیبا را ظاهر آور خدایا سایه لطفش را از سر ما کم مکن خدایا
نشانه اش را از دین و آئین برداشته مدار ای امام زمان آقا شما باد همه بیچاره ها
میرسید ما بیچاره شده ایم دین جدت ضعیف شده آقا بیا ترویج کن آقا همه ما ها
مطلب داریم متوسل بشما ئیم خودت بداد ما برس نمیرسد اگر نمیرسد پس پسر ابداد این همه بیچاره
رسیده است غرض اینست که یکنفر وجود محترم و شخص معظم همه جا نظر خاتم انبیاء بوده مدح او
حیف است اندر دهان گویم اندر مجلس روحانیان اگر نبودند خلق محجوب و کثیف
اگر نبودی سینه ام تنگ و ضعیف در حق او داد معنی داد می یک نفر دیگر هم آینه تمام نمای محمد
عبد الله شد معلوم می شود آشنائی داری محب و دوستی داری معلوم است تو که مصیبت اش را
شنیده چرا باز گردن کشیده بشنوی آن همان جوان است فعممه بعمامة رسول الله عمامه
پیغمبر بسرش میگذارد برای اینکه بفهماند جوهر عقل اش جوهر عقل نخستین است و قوه فکریه اش
قوه فکر صادر اول است مقام عقلش مقام عقل محمد بن عبد الله است و الا هر سری طاقت
حمل عمامه پیغمبر را ندارد مگر آن سر که در جوهر عقل نخستین است لهذا بعد از پیغمبر عمامه پیغمبر را کسی بسر
نگذاشت بجز علی و بعد از علی ؑ کسی نگذاشت بسر بجز امام حسن ؑ و بعد از امام حسن حسین این است
که این کله محمد بن عبد الله است این همان ظرف اولین مبارک است شمشیر پیغمبر بکمرش می
بندد و برای چه برای اینکه فتح بصر بصیرت او را بمرتبه قابلیت مقام امامت حیدریه و حسنیه و حسینیه
اظهار کند شمشیر شمشیری بود که براو نوشته بود من قتل غیر قاتله او ضرب غیر ضاربه فهو ملعون
کسیکه این شمشیر را دست بگیرد باید درک کفر و ایمان را و سعادت شقاوت نماید چشم او همه جا
را مشاهده نماید و این چشم نیست مگر چشم امام حالا که شمشیر بدستش میدهد میخواهد بگوید چشمهای
دل این جوان را باز کرده است اگر شنیدی که در مرتبه اول فرمود صد و بیست نفر را کشته

شجاعت او اینست باید این جوان باز طبیعت و فطنیکه خود را بکشتک میزند و بر میگردد اولا باید دوست
هزار نفر را کشته باشد ولی چون آن شمشیر در دستش است باید نگاه در باطنهای مردم کند و درجات
کفر و ایمان را بمیزان فتح بصیرت بسنجد ای بسا باشد صد نفر را رد میکند یکنفر را میکشد و
قتیکه بر میگردد عرض میکند یا ابتاه العطش قد قتلنی حجاب چهره جان میشود غبار تنم خوشا
دمیکه از این چهره پرده برفکنم که این قفس نه شایسته ای چه من خوش الحان است روم بروضه رضوان
که مرغ آن چمنم خوب دیگر این هیجده ساله نمیدانست از اول شب عاشورا بچه دشش ماهه
شان مثل ماهی دست و پا میزند بقدر یک مثقال آب بنوشد رفع عطش شش ماهه میشود این
آب را از کجا سراغ کرد که از پدر میخواست چه خوش گفت آنمرد حکیم که عطش محبت بود عطش عطش
عشق بود که در جان علی افتاده است این است که عرض میکند بابا تشنگی جمال معشوق و تشنگی
ملاقات خدا چنان مرا از پا در آورده که دیگر نمیخواهم یک دقیقه زنده بمانم اما بابا باین زره نمی توانم
جنگ کنم و ثقل الحدید اجدنی میفرماید حضرت علی جان مات تشانک حالا که میخواهی که میدان
بروی جلو بیا چنانچه پیغمبر علی را بزبان تربیت کرد علی حسن را بزبان تربیت کرد حسن حسین را
بازبان تربیت زبان خود را بدهان او گذاشت فرق نمیکند اسرار الهیه را ودایع اللهیه را
در فاموس محیط آن جوان هیجده ساله جاری میکند این است که در مرتبه اول که رفت بجنگ
طرف دست راست خود را نگاه میکند طرف چپ خود را نگاه میکند اما در مرتبه دوم ابدا لم
یلتفت یمینا و شمالا ابدا به یمین و یسار توجه ندارد گفت من مستقیم آیم کشد گرچه میدانم
ایم حی کشد اقتلونی اقتلونی یا ثقات ان فی قتلی حیات فی مماتی زد خود را بدریای لشکر و ابدا
نگاه نمیکرد چنان مست محبت خدائی شد که میخواهد سمند را رخود را در آتش بیاندازد تا برسد
بمقصودش از اینجا است که ابدا جز بجذا آن جوان هیچ چیزی توجه نداشت اگر به یمین و یسار
توجه داشت پس چرا منقذ بن مرة چنان شمشیری بر فرقش زد که تا ابرو شکافت صدا
زد بابا خدا حافظ آقا آمد ببالینش یک نگاهی باین قد و بالا کرد خواست خودش را تسلی دهد
اول فرمود علی جان راحت شدی دید قلبش آرام نگرفت فرمود علی جان خدا رود مرا برک
و دید قلبش آرام نشد حالا میخواهد روحش از تنش برود آرام باشد تجربه نکرده انسان
وقتیکه یک ضعفی برایش دست میدهد دو نفر که نشسته اند هی میگویند بابا گلابش بزنید
عطر بابت بدماغش بزنید گاه گاه بدهید آقا دید الا آن روحش پرواز میکند و هنوز

بارش بمنزل نرسیده گفت اقلا این گلم را ببویم فوضع خده علی خده دست آورد این خونها را
از چشمها پاک خونها را از لب و دندانها پاک کرده صورتش را روی نازنین گذاشت اما سرش
بلند کرد و تجربه کرده اگر خدائی نخواسته پدری بالین جوانش بیاید به بیند جوان روی منگاست اما
بدن ضعف دارد در حال جان دادن است سر جوان را بر نمیدارد مبادی این جان دادن
بر این جوان سخت باشد مسلم بدان آقا سر علی اکبر را برنداشت بلکه صورتش را
گذارد بصورت علی دو لب بدو لب علی اکبر گذارد قوت پیدا کند دید قلبش آرام نشد
آدمیکه بغض میکند غصه فوق العاده احاطه میکند او را نگویند گریه کن گریه را میکند غمش زایل میشود
اگر گریه نکند میمیرد یا دق میکند حسین بار شهادت را هنوز بمنزل نرسانیده اینجا هم حالا اگر
جوان میکشد او را حالا چکند نعشش را بر زمین گذارد رو بروات و شروع کرد نعره کشیدن
واشگ ریختن ولدی ولدی ولدی یابابا یا علی جان علی جان نمیدانم دیگر چه شد همین قدر میدانم
دانم یک وقت آقا نگاه کرد دید علی از دنیا رفت ولدی راحت شدی حضرت فرمود جوانها
بیائید احملوا جنازة اخیکم الی الخیام الخ

منبر بیست و یکم سر راه گرفتن حر بن یزید ریاحی بر حضرت

بسم الله الرحمن الرحیم وتلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا
والعاقبة للمتقین حکمتی است خداوند در خلقت نفوس ناطقه بنی آدم مقرر داشته و آن این
است که بدو خلقت ارواح بنی آدم را در محل عالی و عالم ملکوتی عالیه خلق کرده است چنانچه در
مقام خلقت آنها با حسن تقویم تعبیر میکند که لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم همان ارواح این
مردم در عالم احسن تقویم بیافریدیم و از عالی تنزل در اسفل السافلین دادیم چون نقطه
مقابل اسفل السافلین یعنی پست ترین مراتب بواسطه نقطه مقابل او است این است که
اشاره است که شیخ رئیس میفرماید نزلت الیک من المحل الارفع یعنی از عالم بلند ترین مراتب
نازل شده بودی تو گوهر نفس ناطقه در حدیث علل الشرایع شیخ صدوق است راوی
از حضرت صادق ع سئوال میکند علت چیست با آنکه ارواح در ارفع محل خلق شده اند علت
تنزل آنها در عالم اسفل السافلین ابدان کثیفه چه بوده است این است که جواب میدهد
مولا که ان الله علم ان هذا لو ترک یعنی خدا میدانست که آن ارواح در مقام علم خود که مخلوق شده
اند اگر بحالت خود باقی مانده بودند بعلت نافعه خود نبوده بلکه ادعاء الوهیت و ربوبیت میکردند

چون خودشان را مستغنی میبینند لهذا خداوند آنها را مقهور کرده که در عالم کرفتار بدنشان آورد
بعد مولا شاهدی میاورد که نمی بینی که غالب مردم طبیعت آنها مایل بلندی است و نمی بینی این
مردم ادعاء خدائی میکنند بدون حق و ادعاء نبوت و امامت و ولایت میکنند بدون حق
علت این ادعاء بواسطه آن است که روح داری بوده انداخواهد در عالم دنیا و زمان که آمده است
فوق جمیع دنیا قرار بدهد اسباب خلقیه که دستش نیست باز ادعاء بلند ادعا میکند که فهم آن یک
اندازه است که می فهمد اولا عنوان صغرای قیاسی این است که بنی آدم طالب بلندمرتبه است
این مسئله کانه فطری و جبلی تمام مردم است در واقع مقتضای ذات مردم شده است که
هر کس میخواهد بالای دست او کسی نباشد و از آنجائیکه رسیدن بمراتب عالیه و ریاست
خلیفه گی موقوف باسبابی است که خداوند در عالم خلق کرده که ابی الله ان یجری الأمور الا باسبابها
که از روز اول کارهای مردم را بواسطه اسباب قرار داده است نه اینکه العیاذ بالله بدون اسباب
نمی توانست بلکه حکمت این قسم آمده والا مقام قدرت اللهیه یک مسئله است که بدون
سبب میتواند بدون علت میتواند حالا ریاست مردم کردن موقوف است باسبابیکه بر حسب
کلی باید آن اسباب ریاست معین شود چه آنکه تا کسی محل احتیاج کسی واقع نشود بیهوده مردم دورش
او را نمیگیرند تا وقتیکه دورش را نگیرند صاحب ریاست نمی شود حالا اسباب این مسئله را متعدد
قرار داده است یکمرتبه اسباب شریفه است یکمرتبه اسباب ضعیفه است مثلا خداوند کسی را
محل احتیاج مردم قرار نمیدهد مگر بچند واسطه وقتی که یک نفس از نفوس بنی آدم متصف بکمالات
علمیه و عملیه شد میرسد در مرتبه انسانیت هرچه بالاتر میرود احتیاج مردم باو زیادتر می شود مثلا
سلسله انبیاء بعد مثل علماء اعلام و فقهای کرام و حکمای فخام که علت اینکه اینها دارای صاحب
اسم و رسم ریاست و سیاست شدند همان جهت کمالات آنها است که در خور کمالات
آنها ثابت شده لهذا نفس ناطقه آنها در عرض و طول خودش پرباز کرد و بالا کرفت و علم ریاست
را بلندتر کرد احتیاج مردم باو بیشتر آمد انیت که یکی از جمله اسباب ریاست قرار داده است
که بواسطه این سبب سر بزیر دستان خود تفوق پیدا نمایند و یکی دیگر از جمله اسبابیکه اسباب
ریاست صنایع اعضا و جوارح بدی باشد که مسئله متصف امر شریفی است که هر کس دارا
باشد محل رجوع عامه واقع می شود مثل اشخاصیکه دارای طب و جراحی هستند که مردم باینها
احتیاج دارند و مثل اشخاصیکه سایر صنایع را دارند یا این است که صاحب ثروت باشد که بواسطه کثرت

اموال مردم محتاج باو هستند با اینکه عین و عرق جبین اینها چیز با ثبات است که توجه عموم مردم می شود حالا
وقتیکه بنا شود یک کسی از جمیع اسبابهای دنیا فاقد باشد نه صفت عمل بدی نه قوه بازوئی نه علمی
داشته باشد مسلم وقتیکه نفس این انسان در مقام برآید که تفوقی بر امثال و اقران خود پیدا
کند چاره او این است که بیاید میانه مردم یک ادعائی نماید وقتیکه نباشد در مقام ادعا برآمد
که توجه باو نمایند ادعائیکه میکند این ادعا را میکند که من زرگر خوبی هستم یا نجار خوبی هستم یا من
دارای ثروت هستم که بگویند بیا اموالت را بنما یا زرگریت را بنما یا بگویند من عالم هستم بگویند
بسم الله چهار مسئله برای ما بگو حکیمی پس بیا جراحی کن اینها چیز با ثبت است که هر کس ادعا کند کذب
او معلوم می شود این است که هر قدر کمال بالا گیرد و عظمت او در انظار مردم بیشتر خواهد بود
ناچار است که ادعائیکه میکند که چندان امری منظور عام نباشد اگرچه خواص بطلان او نظر داشته
باشد لهذا وقتیکه مردم را احمق می بیند و دست را از اسباب دنیا کوتاه می بیند دست
بجائی میزند که مردم میدانند که این مرد کاذب است ولی از آنجائیکه علم ندارند تا ادعاء خدائی میکند
یا امامت یا نبوت ادعاء میکند تصدیق او را میکنند و وقتیکه نباشد ادعا کند باندازه نیکه داند
عقلهای آنها رفته است که اینقدر مردم بردست از او بگیرند لهذا بهم چه ادعائی حوزه خود را گرم میکند
ولی از آنجائیکه در دوره ما مردم اعتقاد باندازه است که بتوحید نا رسیده که اگر کسی ادعاء خدائی بکند مسلم
است میدانند دروغ میگوید و میدانند که اگر ادعاء امامت کند امامت انحصار بدوازده نفر دارد
لهذا امر مشبه را پیش میاورد که من آن امام موعود هستم که مردم چندی سال است انتظار او را
کشیده اند کسیکه او را ندیده و شمایل او را ندیده است لهذا بفریب او کرکس خو نداد او را نزد
ترمی بینند خلافی این دعوی بلا طائل این است که هیچ یک از اینها مثل علم نیست که در قرآن
مجید سر اسر علم خود را تعریف و بیان میکند که خداوند عالم است بماکان و مایکون و ماکائن که علم
باشیاء از جواهر و اعراض آنها علم محیط دارد پیغمبریکه در میان مردم برای هدایت فرستاده
وجود آن پیغمبر آینه نماینده خدا است و آنانیکه بمنزله نشاینده است او آینه نماینده پیغمبر
است لهذا بتمام جواهر و اعراض مردم علم دارد که شاهد این مسئله قول علی است که دستها
را بسینه جفت میکند و میفرماید ایها الناس عندی علم ماکان و مایکون و ماهو کائن الی
عندی علم المنایا و البلایا و فصل الخطاب که علم تمام زمین و آسمان در نزد من است همین طور
اشخاصیکه بعد از علی علم را از او اخذ گرفتند و قدم برای ارشاد عباد پیش گذاشتند

دارای یک هیچ علمی هستند و اصل بعثت آنها برای هدایت مردم است برای حفظ مردم است
الی یوم القیمه برای اخراج مردم است که از عالم ظلمانی کفر آنها نجات یابند پس در اینصورت
با این دو مقدمه برهانی که عرض شد نتیجه این است که بعد از اینکه غرض آنها این باشد و دارای
هیچ علمی باشند و قتیکه مردم را منتظر یک ثالثی نماید بر آنها واجب است که راه ضلالت را
بمردم بنمایند که هر کس که گمراه می شود از روی بینه گمراه و هلاک شود و اگر ایمان پیدا کند از روی بینه پیدا
کند پس برای آنها لازم است که فتح ابواب هدایت را بنمایند و سد ابواب ضلالت را
بنمایند و راه این مسئله چه چیز است که جمیع حالات متعلق بآن امامیکه موعود است که با مارت
و سیاست سلطنت او را بیان نمایند که این مردم با حوال امثال زمان او علی بصیره منتظر باشند که
بدانند انتظار چه کس را می کشند چه قسم باید منتظر باشند و او چه آدمی است این است که نظر باین
عمل و آگاه شده ملاحظه خداوند و پیغمبر این اسباب را فراهم آوردند و همه انبیا فتح ابواب بصیرت
نموده و سد ابواب ضلالت نمودند امروز اگر کسی با یک هیچ بنده گمراه شود این آدم بخودش
ظلم کرده است نه این است که خدا او را گمراه کرده است این بود که روز اول حسب و نسب امام
را معین کردند که فرمود با آن امام که خداوند عالم در پس پرده غیب کرده است اولا امام دوازدهم
دوم است که در مرتبه عدد در مرتبه دوم زده است و نسب اش به حسن عسکری است و ثانیا
که اولاد نهمی سید الشهداء است و رابعا از طرف مادری نسبت بفاصره است
که اسم او نرجس است که اسم او ملیکه است صقیل است غرض انیست که چند اسم
برای مادرش و مشهورترین آنها نرجس است از طرف مادر بشمعون صفا میرسانند
و شمایل او را و اخلاق او را معین کردند آثار سنی انبیا را در او معین کردند چنانچه در اخبار متواتره
و متظافره است که از سر تا پای قدم شبیه به پیغمبر است مخصوصا پیغمبر میفرماید که برای من از اولاد
نهمی حسین او شبیه من است شبیه بموسی بن عمران است معلوم می شود که این مسئله
از بابت کمال او است که بسر حد کمال باشد و غالبا انبیا شباهت باهم داشته اند ابراهیم
شباهت بنوح موسی با براهیم عیسی شبیه بموسی بوده است که اینها در مراتب کمالات
علمیه و عملیه بسر حد اعتدال خلق رسیده بودند و تا او امامیکه در اعتدال خلق بنا شد بسر حد اعتدال
همی رسانند این است که هم شکل بوده اند این است که میفرماید او شبیه بعیسی بن مریم یا موسی
ابن عمران گاهی شبیه با براهیم خلیل در اخبار متعدده دارد که صاحب شمایل پیغمبر بود در کتب

اخبار قطع نظر از حسب و نسب و قطع نظر از شباهتش با نبیاء برای او از چند پیغمبر علامت
قرار داده اند این احادیث را بعضی انداخته اند و تمسک باو کرده اند در حدیث دیگر دارد که شبیه
پیغمبر داشته بنوح داشته بموسی و خضر داشته در حدیث دیگر دارد که از هفت پیغمبر شباهت
داشته نوح یوسف موسی یکی ابراهیم یکی از خود پیغمبر یکی از او و یکی از آدم و از این انبیا سبعه
تفصیلا سنت قرار داده است که راوی سئوال از آن سنتی میکند میفرماید که علامت
آدم که در او بوده است حسن صورت او است که در میانه بنی آدم به نیکوئی آدم خلق نگردیده است
شباهت یوسف باو بوده است یکی شباهت پیغمبر باو بوده که پیغمبر میفرماید اشبه یوسف
آدم بوده که میفرماید انا ابن یوسف در مقام خوشگلی آدم پیغمبر است و آن سنتیکه از نوح
قرار داده است که قوم نوح را بواسطه ساختن کشتی برای آنها می آورد همین طور بطول غیبت
امام زمان مردم را امتحان میکند و آن سنتی از یوسف دارد که در سلطنت مصر مقرر شد
برادرهای یوسف که اولاد یعقوب بوده او را نشناختند تا وقتیکه خودش پرده برمیدارد
که انا یوسف و هذا اخی قسمش دادند که تو را بخدا یوسفی بلی من یوسفم آن وقت شناختند
او را همچون سنتی قرار داده است و در امام زمان همین قسم که میاید در مسند های آنها می نشیند
و با آنها هم صحبت می شود ولی او را نمی شناسند تا وقتیکه پرده برمیدارد که من امام زمان
هستم که شما بیائید من امام زمان هستم دیگر خداوند سنتیکه از موسی قرار داده در او چنانچه حمل
مادر موسی را مخفی داشت خداوند حمل مادر امام زمان را پنهان داشت برای اینکه فراعنه زمان
او اطلاع پیدا نکنند و یک سنت از عیسی در او قرار داده و این است که مردم درباره او مختلف شدند
که بعضی ابن الله گفتند بعضی درباره امام زمان همه مختلف می شوند که بعضی گویند امام حسن عسکری
مرده و اولادی برایش نماند و بعضی گویند که روح امام حجه در بدن غیر امام حلول کرده و بعضی گویند تفویض
بدیگری نموده و دیگر سنتی است که از خضر و الیاس دارد که عبارت از طول عمر زمانی بدنی جسمانی
دنیوی باشد همین طور که آنها زنده اند هم زنده اند و آن سنت است که از پیغمبر دارد که با شمشیر قیام
کرد و فرمود قولوا لا اله الا الله تفلحوا بگویند این کلمه را رستگار شوید همین طور امام زمان که بیاید با شمشیر
قیام میکند این است که در حدیث است هشت ماه تمام شمشیر شان بغلاف نمیرود مثل شعله
جواله حرکت میکند از هر طرف حرکت میکند قلوب مردم تزلزل می شود در این هشت ماه اصلا
فارغ نمی نشینند تا وقتیکه صفحه زمین را از لوث کفر پاک نماید و خوف و ترس مومنین را

مبدل به تسکین نماید وحقیقت هوالذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین
کله ولوکره المشرکون در جمیع نقاط عالم تجلی کند انشاء الله امیدواریم که همه را روزگارش را دیدیم این
فرج بعد از شدت را هم ببینیم که بیاید آن خون مظلومیرا که فردا وارد میشود بکربلا از قرار معلوم امروز
امام ما مهمان داشته که هزار نفر امروز وارد شدند که نزدیک بود بعد از شدت عطش همه
بمیرند حکم کرد آنها را همه سیراب کردند اسبهای شان را آب دادند تا اینکه سه مرتبه آنها و مان
باب میکذاشتند تا امروز عصری بود که خواستند حرکت نمایند پیش از حرکت حر بن یزید
ریاحی را میخواهد میفرماید من که باختیار خود بطرف شما نیامدم دوازده هزار کاغذ نوشتید عرض
کردم من از این کاغذ ها خبر ندارم وحق هم داشت در میان دوازده هزار کاغذ کاغذی را آنوقت امر
کرد رفقه ویک خورجین کاغذی را آوردند فرمود الیس هذا کتبتم عرض کردم خبر ندارم فرمود مسئله
نشده همین طور که آمده ام برمیگردم عرض کرد مامور نیستم بگذارم بروی مامورم تو را بسمت کوفه
ببرم فرمود معاذالله مرگ برای تو نزدیک تر است که مرا مجبوراً بکوفه ببری سوار شد قافله را ببر
گردانید هزار نفر سوار جلوگیری کردند که نه بسمت مدینه نه بکوفه برود چه راهی باشد این را هیکه خدا
وپیغمبر از روز اول شرط کرده است امشب را تا به صبح از آن راه حرکت کرده رفته ولی حر بن
یزید با آن سواره ها از دور حرکت میکردند ونزدیک حرم نیامدند خدا میخواهد هر کسی را که نگاه داری کند
وعاقبت بخیر نماید اینطور بکند روزیکه سوار شد سر راه بگیرد بکوفت در و دیوار و درختان
صدا میزنند یا حر ابشر بالجنة این صدا در گوشش بود اسباب تعجب او بود تا وقتیکه آمد میان
میدان ایستاد فرمود ام حللتم حراً ام حرمتم حلالاً آیا حلالی را حرام وحرامی را حلال کردم یا بدی
در دین گذاشتم این بود که رکاب باسبش میزند پسر شیر بچه اش را برداشت آمد بسمت
پسر پیغمبر از دور صدا میزند السلام علیک یا اباعبدالله حسین جان گناه کارم دل اهل وعیالش
را بدرد آوردم من ترا باین سرزمین آوردم با این همه روسیاهی پشیمان شده ام قبول
میکنی توبه مرا فرمود بسم الله حاجب وربان در این درگاه نیست ملتفت شد که آقا توبه او را
قبول کرده گویا وقت حرکت نذر کرده بود که اگر توبه اش قبول شد قربانی نماید این بود دور او را کرد
به جوانش که پسر جان من نذر کرده ام که تو کشته شوی من نعش تو را بیاورم مقابل آقایم بگذارم
بچه اش آمد بمیدان بعد از آنکه بچه ۸ نفر کشته آن بدن را به سینه چسبانید آمد جلو آقا
عرض کرد این پسر من است که قربان شما کردم حالا خودم را هم اذن بده که فدای شما نمایم

نطفه پاک بباید که شود قابل فیض

منبر بیست و یکم

بسم الله الرحمن الرحیم ماکان محمد ابا احد من رجالکم و
لاکن رسول الله وخاتم النبیین ص نظر به براهین عقلیه و ادله نقلیه آنچه مستنبط و مستفاد می شود
این است که غرض اصلی از خلقت و ایجاد این عالم و آدم جلب منافع و دفع مضار بوده زیرا همین
است که واجب الوجود غنی بالذات است و در هیچ کمالی بغیر محتاج نیست بلکه غرض از ایجاد ممکنات
این است که این افراد قابله مخلوق را بکمالاتی فائز گرداند و ظاهر است که کمالات نوع انسانی
بتحصیل کمالات و رفع نقایص می شود و علت غائی انیمسئله رتبه خاتم الأنبیاء است که اشرف
مکونات است تا اینکه رتبه ابوجهلی که آخس موجودات است بروم معرفی نماید و مردم را مستحضر بر
خیر دارد زیرا بدیهی است که طبایع بشریت باعتبار و عادی شهوات ولذات راغب
به بدیهای و سرکشیها است و امور فیجه در انظار آنها مستحسن است و معلوم است که این
امور بدون وعده ثواب و ترساندن عذاب ثمری نمی بخشد و واضح است که عقل انسانی
بدون وحی ربانی احاطه بجمیع جهات ثواب هر عملی و عقاب هر معصیتی نمیکند پس ناچار شخصیکه
از جانب حق تعالی باشد که حسن و قبح را بسبب وحی الهی بداند که خلق را بدان ارشاد
فرماید باید خدا از باب لطف که بر او واجب است بفرستد که یکی الخلق و ولی الحق داشته باشد
که با همه مکلفین مصاحبت و عطوفت کند و هم مستعد فیوضات نامتناهی باشد که ایشان مدام
کننده گان و نهی کننده گان از قبیل حکیم علیم موافق حکمت و علم بمصلحت در میان
خلق اما اثبات وجود پیغمبری محمد بن عبدالله ص هر که بخواهد میخواهم اثبات آفتاب نمایم جای خجالت
است اگر ماهی بخواهد بیاید شمارا آب رسانم مستحق ملامت است کسیکه خدا در حق
لعمرک فرماید وولی الله مطلق در شان جلالش انا عبدٌ من عبید محمد ص بر زبان راند دیگران چه جویند
در سوره احزاب میفرماید ولاکن رسول الله وخاتم النبیین ص خبر داد که حضرت خاتم و آخر پیغمبران است
و بعد از او تا قیامت پیغمبری نخواهد آمد ببین چه قدر گذشته از قرنها که این خبر داده و دشمنان
در میان خود شان هم نتوانستند یکی را بدروغ پیغمبر قرار بدهند و دور او جمع کردند علاوه بر
رتبه اینکه خدا در کتب سماویه بشارت آمدن آن حضرت را میدهد از آن جمله در باب هفدهم
در سفر تکوین آیه بسم تو زیه که در حق اسماعیل و تعیین اسم حضرت رسول ص و بشارت
دوازده امام از آن حضرت نسبت به حضرت ابراهیم میدهد بلسان عبرانی که می فرماید و

لیشمعیل شمعتم هنی بر بحتی اتودد هر بحتی اتو بمادمادشیم اسار نسی ام وانا یلتوالکوثر

کادل یعنی ابراهیم دعای تورا در اسماعیل مستجاب کردم واینکه اورا برکت دادم
واورا بزرگ گردانیدم بمادمادکه دوازده امام از نسل او هستند که مراد از مادمادد رعبرانی
حضرت محمدتم و در سریانی طاب طاب اسم آن حضرت است ومراد از مشیم اسار
نسی ام دوازده امام هستند پس مقصود از این بشارت داون اسم مبارک آنحضرت
است که در سه جای آن سوره است در این معجزه بزرگ دائمی که قرآن مجید است میفرماید
ماکان محمد ابا احد من رجالکم محمد نه از شما و عالم شما بود لکن رسول خدا و خاتم النبیین بود که تمام
عالم را از نور او روشنائیت داد او را بآب وگل چه آشنائیت آدم طینتی محمد بوده تا طین
نبری که ما زادم بودیم کاندم که بنود آدم نه ندم من بودم بی زحمت عین وشین وقاف وکاف
دل معشوقه وما وعشق باهم بودیم که اگر شهبازی از دست شاه پرواز کند وبطلب
صید رود ودر بین راه بر دیوار پیره زالی نشیند پادشاه بدان سبب براو خشم گیرد
چون صدای شاه بشنود بیک پروازی بدست شه باز شود باشمع رخت دمی چو دم بساعت
شوم چو پروانه مستمند جان باز شوم وآن روز یکه این قفس بیاید انداخت چون
بازی بدست شه باز شوم مالی وللدنیا انما مثلی کمثل راکب راح فی یوم صائف قزل
فاستراح فی ظل الشجرة ثم رکب وراح من از کجا دنیا از کجا من آنکسم که در مقام صدره
هرچه در خزانه غیب جواهر ونفایس ملک وملکوت بود جمله بر من عرضه کردند من نسبت
خود را از دنیا وآخرة بریدم لهذا هرچیزیکه نسبت ببرچیزی دارد منقطع شود اما نسبت
من منقطع نگردد وکه کل حسب ونسب ینقطع الا حسبی ونسبی زیرا اول ماخلق الله من بودم
در روز قیامت اول گوهری که از صدف خاک سر برآورد من باشم که انا اول من تنشق
عنه الارض یوم القیمه اگر در مقام شفاعت جوئی اول کسیکه غرق گشته کان بحر
معصیت را بشفاعت دست گیری کند من باشم که انا اول شافع واگر پیش وای
صراط جوئی من باشم واگر بصاحب منصبی در صدر بهشت کسی منشور گردد من باشم که
انا اول من یفتح له ابواب الجنة واگر میرد عاشقان نکوی اول صادق عاشق من
باشم که انا اول من ینجلی له الرب وعلت اینکه وجود محمد بر اساسیه بنود همین است که
مقام سلطنت را دارای بود النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وسلطان خود سایه است

وشاید که سایه ندارد وکه السلطان ظل الله نسبت به حضرت حق سایه بود نسبت بدیگران
آفتاب فلهذا که بغیر شده وجودش بشمس که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا
نبی مرسل وچون که فهم کمالات آن حضرت ومعجزات وشیرینی سخن وخوشخلقی ودلسوزی
آن حضرت را درک کردند زود محبت را پیدا میکنند وچون محبوب خدا بوده دوست آن حضرت
بجمله محبت با آن حضرت محبوب خدا شود ولذا بعد از توحید هیچ عمل بهتر از محبت محمد وآل محمد نیست
وبغض ودشمنان ایشان که اگر لباس بشریت وجسمانی وزحمات ایشان نبود
با ایشان ما را هم آشنائی نبود ما نظیر اهل سرحد دور از پای تختیم که حاکم را سلطان دانند واورا
پرستند ولی از اقرار او که من نوکرم تعبداً قبول کنند بلکه وارد که ملائکه همچنین اند ودر حق ایشان
گمان خدائی برند میفرماید ما تسبیح کردیم ایشان کردند تا آخر احادیث وخدا ایشان را
مبتلا نمود که مردم ایشان را خدا ندانند واین است سر اخبار که ایمان نیست مگر حب وبغض
در زیارت عاشورا نخوانده یا اباعبدالله انی اتقرب الی الله والی رسوله والی امیر المؤمنین والی فاطمه
والی الحسن والیک بموالاتک وبالبرآئة ممن قاتلک ونصب لک الحرب ای حسین ای
عزیز فاطمه من تقرب می جویم بسوی خدا وپیغمبر وامیر المؤمنین وفاطمه والحسن وتو بدوستی تو و
بدشمنی آنان که با تو جنگ کردند سلمان گفت که پیغمبر دعا میکرد این قسم الهی ان حب
حیدرا الکرار جنة بارت خفف به اوزاری یعنی اوزار امتی ومحبت فرع اعتقاد است واعتقاد
فرع معرفت است ومعرفت فرع تصفیه نفس است این است که در زیارت امام
حسین ع که این همه ثواب دارد حال کسیکه عارف بحق حسین ع باشد عارفا بحقه
پس مولا محبت است اصل محبت است خدایا ما را از محبین محمد وآل محمد قرار بده بمن صاحب
حسین ع چه قدر محبت به حسین ع داشتند وقتیکه آنحضرت خص کرد آنها را شب عاشورا
عباس بن شبیب شاکری عرض کرد آقا خدا منت بر ما گذارده که حضور شما پسر پیغمبر
بدهیم اگر هزار مرتبه مرا به قتل برسانند وبسوزانند دست از یاری شما بر نمیداریم الخ مثل مسلم بن
عوسجه که وقت احتضار گفت یا حبیب اوصیک بهذا فاشار الی الحسین ع همین قسم یاران جابر بن
سیف بن حارث بن سریع ومالک ابن عبدالله بن سریع وهمدان ابن عم آمدند نزد آقا هر دو گریه
میکردند قال یا بقی اخی ما یبکیکما فوالله انی لارجو ان تکونا قرة العین عن ساعة قال فالا جعلنا الله قداحطنا
نفس المهموم ص ۱۴۹ عن الطبری ومثل جوانی عازم میدان شد که بدنش شهید بود دو تعه آنرا قال

جاست که عابد چندین ساله تمحض یک گفتن از او بس لایشغل عما یفعل و هم یسئلون او کی
چرا امروز هوا گرم است مستحق آتش می شود اگر این قسم است پس حال با کجا خواهد رسید
منصل قول ما است که چرا همچون شد و دیگر خدا متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات میکند در
جسم بدون آنکه او عضوی باشد یا دهانی باشد چنانچه بقدرت کامله ایجاد سخن در درخت کرد
که حضرت موسی شنید و گاهی در آسمانها ایجاد میکند که از آنش جبه صدای ملائکه می شنوند
یا ایجاد در قلوب انبیاء و اوصیاء میکند وحی که بر انبیاء می آید چهار قسم است یا ملک می آید یا در خواب
می بیند یا از عقب دیواری می شنود یا ایجاد سخن در قلوب آنها میکند نسبت بغیر انبیاء الهام است
باهل ریاضت کشف است با نبیاء وحی است و تکلم از صفات فعل است و حادث است و قدیم
بر ایجاد قدیم و از صفات ذات است و کلامیکه در قرآن و تمام کتب سماوی است تماماً حادث
است و علم حق تعالی با نها قدیم است و یکی از صفات الهی صادق و راست گو بودن او است
زیرا دروغ قبیح است و در دروغ مصلحت آمیز که بر ما روا است باعتبار ارتکاب اقل قبیح است
و این از عجز ما است که قادر نیستم مفسدهٔ کلام راست را دفع کنیم و حق تعالی بعجز موصوف نمیشود
صفات کمالیه اللتیه عین ذات او است یعنی صفت موجودی نیست که قائم بذات او باشد بلکه
او قائم مقام جمیع صفات است چنانچه در ما ذاتی است و صف قدرت موجودی که این صفت
عارض آن ذات شده در خدا ذات او قائم مقام جمیع صفات او است و هم چنین در سائر صفات
کمالیه ذات قائم مقام همه است و بغیر از ذات محیط بسیط مطلقا چیزی نیست این است که امیر
المومنین علیه السلام میفرماید کمال التوحید نفی الصفات عنه لشهادة کل صفة انها غیر الموصوف و شهادة
کل موصوف انه غیر الصفة من وصفه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه و من جزاه
فقد جهله یعنی هر کس وصف کند خدا را بصفات زائد پس بتحقیق که مقارن گردانیده است او را
با صفات دهر و هر که وصف کند او را با صفات دهر اعتقاد کرده است بدو خدا و یا دوئی در ذات
خدا قائل شده و هر که این باشد اعتقادش خدا را صاحب جزو و نادانسته است و هر که
این باشد عقیدهٔ او خدا را نشناخته که اول الدین معرفة الله و کمال شناختن خدا آن است
که او را یگانه داند و کمال یگانه دانستن او آن است که صفات زائد را از او نفی کند که لیس کمثله
شیئی خدا بتعالی نظیر ندارد کی میتواند او را بشناسد حق شناختن قدر و الله حق قدره اند ازه
نکرده اند خدا را و تعظیم او نکرده اند چنانچه سزاوار است بنا بر این صفات افعالیه او حادث است

هذا شاب لعل [illegible] فقال سیدی امی امرتنی بذالک لا والله ما علی [illegible] بذلک ولکنا بذلک
حلیلک نزاک بذالک و مادرش تحریص میکرد الخ وزیعه ص ۱۱۱

منبر بیست و سیم

بسم الله الرحمن الرحیم یا من اسمه دواء و ذکره شفاء و طاعته غنی
اسماء الله بر سه قسم است یکی ذاتیه اسماء ذاتیه آن اسمائیکه باذات معتبر باشد مثل
اول و آخر و لفظ الله که بمعنی معبود بحق است و حق و واجب الوجود و حی و قیوم الخ دویم اسماء صفاتیه
است و اسماء صفاتیه دو قسم است یکی آن است صفت او موقوف است بتعلق بغیر یعنی
عقب او باید چیزی باشد مثل علم و قدرت که عالم است باشیاء و قادر است بجا آوردن
عقب این صفات یک چیزی هست و دویم صفاتیه که عین ذات اوست سیم اسماء افعالیه
که یقیناً باید موقوف بر وجود غیر باشد مثل خالق و رازق در وقتی خالق است که مخلوق داشته باشد
و در وقتی رزاق است که رزق برساند قدرت بر خالقیت و رازقیت از اسماء صفاتیه
است که عین ذات او است اما خالقیت و رازقیت از اسماء افعالیه است که بجا آوردن
او است مثل غفاریت در وقتی امر زنده است که بیامرزد و اصول و امهات صفات اللتیه که
بعضی اطلاق مفاتیح الغیب بر او کرده اند حیوة و علم و قدرت و ارادة است و حیوة خدا عبارت
است از دوام ادراک و علم خدا حضوریست چون علم خدا بذات خود و ارادة در حق خدا بوجه وجوب
تواند بود نه چون اختیار ما که مسبوق است به تردید میان دو امر ممکن الوقوع بر ترجیح احدی
بجهة مصلحتی و مزیدفایده زیرا که خدا احدی الذات و واحد الصفات است علم او بذات خود و
بحقائق اشیاء یک علم است اراده ممکن الوجود این است که اول اراده میکند بعد بجا می آورد
اما اراده خدا بمعنی ایجاد است اراده کرد یعنی بجا آورد و اینکه گویند بر محال قادر نیست معنی اش
این است که محل قابلیت تاثیر قدرة ندارد نه اینکه در قدرت قصوری باشد و چون حکمت او
تقاضای ترتیب مسببات بر اسباب کرده تاثیر قدرت مشروط بقبول شد و اتمام امر بشیئ
ان نقول له کن فیکون هر حقایقی از حقایق ممکنات که بوجود آمده آن کلمه کن بگوش قابلیات
استماع نموده با متثال آن امر بجان سپاری میکنند و نزد خدا دفعة واحده موجود شده و نزد زمانیات
ظهور هر یکی بمناسبت مخصوصه مشروط بزمان خاص گشته واحداً بعد واحد از ممکن غیب بر عالم
ظهور جلوه گری میکنند و دوام افعال الهی بارادة و اختیار موافق حکمت و مصلحت صادر می شود
و در افعال ابداً مجبور نیست پس اگر کسی بگوید چرا این فقیر است یا آن غنی کفر است از این

مثل خالق ورازق وفتی خالق است که خلق کند وچیز برا در خور قابلیت ماده مصلحت نظام کل بهره
مند ساخته مثلاً ابر را سیفر ستد که تقطیر باران کند چون تقطیر باران میشود بهمه چیز بیکو می بارد از
دُرّه بیضا تا مادّه دریا می بارد باعتبار اختلاف مواد وقابلیت در یک زمین گل وسنبل می روید
و در یک زمین خار وغیلان می روید از یک زمین اشجار و آثار روید از یک زمین آبها و انهار
می جوشاند از آمدن باران یک خانه خراب میشود یک خانه آباد می شود همه اینها از باران است
پس باران باران است علت اینکه بواسطه او از یک زمین گل می روید واز یکی هندوانه ابوجهل استعداد
وقابلیت آن زمین است باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید در شوره زار خس
زمینکه ولایت علی را قبول نکرده شوره زار میشود زمینکه قبول کرده پاکیزه میشود میان بنی
نوع انسان هم همین تفاوت است در نیکی و بدی محل و ماده واصل مدخلیت دارد و چرا یکی سعید
می شود یکی شقی بجهة استعداد و قابلیت است پس هرچه هست از قامت ناسازی بی اندام ماست
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست وحکمت وضع مستحبات غالباً بجهة این است که محل و
جود انسانی قابلیت پیدا کند بسا هست عملی صادر میشود محل قابلیت پیدا کند عمر سی ساله اش
نود می شود یا عمل بدی میکند محل را از قابلیت می اندازد عمر نود ساله سی ساله میشود مثل ترک صلهٔ رحم
و هرچه خداشناسی بیشتر باشد ثواب عبادت بیشتر است عبادت بی معرفت فایده ندارد مثل
عابدی که در جزیره که همیشه به عبادت مشغول بود ملکی گفت خدایا میخواهم مقام این عابد را بفهمم الخ

در کتاب معدن الاسرار

مسطور است باید عمل با معرفت باشد عبادت
امیر المومنین علیه السلام از روی محبت بود نه ترسی جهنم و احتیاج بهشت فقط محبت به خدا میان
مخلوق بسیار فرق است یکی آباد زمیشود که میفرماید زمین برنداشته و آسمان سایه نینداخته بر
کسیکه راستگوتر از اباذر باشد یکی ابولهب باشد که آیه میاید تبت یدا الخ ابولهب اهل مکه
است کسان پیغمبر است هچه می شود سلمان اهل فارس است هچو می شود حسن زلبصر
بلال از حبش صهیب از شام زخاک مکه ابوجهل انچه بوالعجب است از اهل مکه باشد محاش
قابلیت ندارد چون یک خون است به بدن دختر یهودی که میچکد شفا میدهد و بر آن ابن زیاد که میرسد
سوراخ میکند ابن زیاد دید خون سر مثل بنزه را نش را سوراخ کرد در تو دلش بپچید سر را انداخت
بر زمین و دست برد یک شمشیر کوچک برداشت الخ تمام غرض ام این است که اول چیزیکه برای
انسان واجب است معرفت خدا است و تمام فسادها و بدیهای خلق علتش این است که

خدا را نشناخته است اگر بداند خدا حکیم است راضی میشود برضای خدا اگر بداند عمل حکیم است میداند
تمام نهیات از روی حکمت است دیگر معصیت نمیکند تمام اوامر از روی حکمت است ونفع
خود انسان است عمل میکند چنانچه آنانیکه معرفت داشته عمل میکردند آنکه عمل ندارد معرفت ندارند
اینکه زنا میکند ربا میخورد دروغ میگوید خدا می شناسد اگر بداند خدا می بیند خدا می داند ضرر برای
خودش دارد نمیکند واگر کسی بخواهد بعقل ناقص خود راهی پیدا کند وچشم از هدایت انبیاء واوصیا
بپوشد داخل در کفر و زندقه شود چنانچه بسیاری کردند و شدند زیرا که اگر کسی در همه کار ها حق
یابد و خطا نکند معصوم است و بر خداست که او را پیغمبر یا امام کند که فرمودند آنچه از مادر آید حق است
و آنچه از غیر ما بیرون آید باطل است و امام ع فرمود که حسن بصری دلش میخواهد برود بدست یمین
و شمال حق و علم را نخواهد یافت مگر در نزد ما لهذا با ایمان کسیکه خود را تابع شرع نماید و مذهب
اهل بیت این که خدا دارای هر کمال است و کمال او عین ذات او است و اعتقاد عوام بهمین دو
کلمه کافی است زیرا آنچه در مقام تفصیل فرموده اند شرح و تفصیل همین دو کلمه است چه از صفات
هستی چه از نقائص نیستی مثلاً شریک و ضد داشتن و مرکب بودن چه ترکیب خارجی چه ترکیب
عقلی و جاهل بودن و عاجز بودن و ظالم بودن و خلف وعده کردن و داد مظلوم از ظالم نگرفتن و راضی
بظلم بودن و محل حوادث و تغیر بودن و ازلی و ابدی و سرمدی نبودن و مرده بودن و زنده نبودن و
جسم و مرئی بودن و مضطر و مجبور بودن و مختار نبودن و بینا و شنوا و گویا نبودن و صفات بشریه
کمالیه مغایر ذات بودن و کار های لغو و عبث و بی فایده و بی حکمت کردن و مردم را مجبور
کردن و بلا تکلیف عتاب نمودن و همکذا تا آخر تمام از اثبات یا نفی راجع بآن دو کلمه است و تمام
اینها شیر اکه فهرست دادم هر کس میداند که نقص است و در خدا ابداً نیست و ضد و مقابل
اینها کمالست و خدا دارد و پس از اینکه از مسئله معلوم شد شبهات اینکه خدا چرا همه
موجودات را انسان و ملک نکرده و چرا انسان را معصوم نیافریده و جبراً باید کافر مخلد در
عذاب باشد و چرا شیطان را آفرید و چرا کافر زاده در طفولیت نمیرانند باجماع همه پیغمبران خدا
عادل و حکیم است چنانچه خود در جواب شبهات شیطان را بهمین طور وارد که اگر مرا عالم
و غنی بالذات ازلی و ابدی و قادر و حکیم میدانی غلط است این جسارت که اگر مرا حکیم میدانی
چه اعتراض ثبت میکنی تمام از روی حکمت و مصلحت است و هر کدام جواب جلی روشن و
آشکار دارد و اگر کسی خدا را نشناخت البته میداند هر چه میکند از روی حکمت و مصلحت است

لهذا انیست که تمام کار ما در قبضهٔ قدرت و کف باکفایت اوست و از اینجا است که خیر از
طرف خداست و شر از طرف انسان خلقت آلت رجولیت خیر است بجهت نسل
است حالا این خیر را شر کرد و در غیر محل بکار زد و لواط کرد از طرف خدا نیست خودش از روی
اختیار کرده خدا فرموده بود لکن شما را خدا خوب خلق کرد خودش از روی اختیار عالماً عامداً امام
را کشت و بعضی گفتند خیر و شری در عالم نیست تمام خیر است این خیر در یک مقام خیر میشود
باقتضای قابلیت آن محل مثل وجود امام برای مؤمنین و برای کفار بقیت الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین و
قتیکه شیر در عوالم امکانیه میکنم همه را عاجز و بیچاره می بینم و فی الواقع احدی بمقام خداشناسی
نمیرسد مگر بسبب زهد و تقوی چنانچه نبودند اصحاب خواص و حواریین و الله مگر صاحبان زهد و تقوی و
پشت پا زدند بدنیا البته معلوم است که هر کس زهد و تقوی او زیاد تر است خدا را بهتر شناخته از اینجا
است انما یخشی الله من عباده العلماء عن النبی ص اعلمکم بالله لخشیکم که حبیب ابن مظاهر پیر مرد
هشتاد ساله تا جان دارد دست از یاری پسر فاطمه برنمیدارد زیرا مقام یقین دارد و معرفت علی
و آل علی دارد خدمت پیغمبر کرده خدمت علی ع کرده خدمت امام حسن ع کرده چشم باطن او باز شده
در آخر از خون خلقش ریش سفید خود را خون آلود کرد و هم چنین مسلم بن عوسجه که وقتیکه حسین ع
و حبیب آمدند بالین مسلم حبیب گفت مطلبی داری گفت مطلب من این است که تا جان داری
دست از یاری پسر فاطمه برنداری الله اکبر محبت که میوه درخت معرفت است چه میکند حبیب
و مسلم که جای خود دارند غلام سیاه را تماشا کن آن وقتیکه آمد خدمت آقا عرض کرد حسین
جان آن وقتیکه شما دستگاه داشتید من کاسه لیس شما بودم حالا که غریب مانده اید
من دست از شما برداریم آقا میخواهم این خون کثیف خود را مخلوط خونهای طیب و طاهر بنی هاشم
کنم گر سیاهم ننهم رو بگریز از درت روز پریشانی تو گر فدایت نشوم میکشدم غصه بیسر و سامانی تو
والله باین بوی متعفن و رنگ سیاه دست از دامن همت نخواهم کشید آقا با این صفات زشت
منت گذار بر من بد خول بهشت معین الدین در روضة الشهداء مینویسد این غلام حافظ قرآن
بود قاپوچی در خانهٔ حسین بود للّه الطفال بود عرض کرد آقا نفسی لنفسک الفداء آقا جان من فدای
تو باد آقا احسان شما فراموش نکرده ام دست از یاری شما برنمیدارم حضرت یک نگاهی
به غلام کردند فرمودند تو مرخصی هر جا میخواهی بروی بروز یرا تو بر ما تابع شده بودی از جهة غنیمت
حالا از جهة ما مبتلا میباشی ادب را بین معرفت را تماشا کن عرض کرد یا بن رسول الله من در

آسوده گی ریز خوار خوان احسان شما بودم حالا که زینب غریب مانده حالا که حالت سخنی
به شما دست داده کجا رو را باشد که دست از شما بردارم گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر
این مهر بر که افکنم این دل کجا برم نام زکار خانه عشاق محو باد گر خیر محبت تو بود شغل دیگرم باز
حضرت اذن نداد فرمود انت فی حل من بیعتی من بیعت خود را از گردن تو برداشتم جائی برو
که جانت سلامت باشد عرض کرد آقا بعد از شما در خانه کدام آقا بروم خدمت کنم آقا بعد از شما
زنده گانی بیکار من آید آقا مرا از کعبه امید منع راه مکن که گفته است که قربانی سیاه مکن اگرچه در
نظر خلق بنده گان خوارند ولی برای فدا یش نگاه میدارند حالا آقا فهمیدم چرا اذن نمیدهی آن
لونی لأسود و ریحی لمنتن و حسبی للئیم فتنفس علی بالتجنة فطیب ریحی و یشرف حسبی و یبیض وجهی آقا علت
اینکه اذن جهاد نمیدهید من سیاهم بو یم بد است خلق مرا حقیر می شمارند آقا بخدا قسم دست از
شما برندارم تا این خون خود را مخلوط خونهای پاکیزه کنم که حسب من شریف شود روی من سفید
گردد حالا حضرت چه کند فرمود من ترا بفرزندم زین العابدین ع بخشیدم اختیار تو با او است غلام
بتجیل وارد خیمهٔ امام بیمار شد شروع کرد دور بستر بیمار گردیدن و قدمهای حضرت را بوسیدن
بیمار دیده ما را باز کرد غلام ترک را دید فرمود غلام برای چه گریانی عرض کرد آقا پدرت غریب است
میخواهم بروم جانم را قربان حسین کنم آقایم حسین مرا به شما بخشیده بیمار دانست که دیگر
از برای پدر یاوری نمانده فرمود غلام آفرین بر تو من ترا بخشیدم آزاد کردم غلام خدا حافظ کرد بیرون
آمد باز آمد خدمت حضرت کیفیت را عرض کرد حضرت او را اذن داد غلام آمد در خیمهٔ آقا خدا حافظی کند
غلامشان بوده خدمت کرده للّه بوده صدا زد مسافران دیار بلا خدا حافظ حرم سرای رسول خدا
خدا حافظ منم غلام سیاه شکسته بال شما که بود بر سر من لطف لایزال شما مصمم سفرم مرده ام
خیال کنید بخدمت از غلطی کرده ام حلال کنید خانم آقا غلام سیاه خود را دیدند به یاری آقای
خود میرود که یکمرتبه بچه ها از خیمه ها بیرون آمدند دور غلام را گرفتند حالا تصور کن بچه تا چه حالی دارند غلام چه حالی
دارد غلام روانهٔ میدان شد امام زین العابدین علیه السلام فرمودند دامان خیمه را بالا زنید که طرف
محاربهٔ غلام را به بینم و جان نثاری او را تماشا کنم غلام شمشیر را زد بلشگر گاهی بزبان عربی گاهی بزبان
ترکی تکلم میکرد و بارک الله باین غلام ترک که روی ترکهای عالم را سفید کرد در جزر میخواند البحر من طعنی
سیفی بعطلی و الجو من سهمی و نبلی یمتلی اذا حامی فی یمینی یجلی نیشو قلب الحاسد للتجلی
گاهی بر ترکی حرف میزدند مبارز که میآمد بدست او فوراً کشته می شد تا بسیاری را به قتل رسانید

اما صد هزار حیف خیلی حیف و افسوس لب تشنه شکم گرسنه است طاقت ندارد
تشنگی سخت براو غلبه کرد آمد به نزدیک خیمهٔ زین العابدین علیه السلام حضرت مژدهٔ بهشت باو دادند
برگشت زینب علیها آمد امام بیمار را در بغل گرفت که جنگ غلام را به بیند که یک مرتبه رنگ
بیمار پرید آن وقتیکه دید متصل دشمن ضربت برآن غلام میزنند غلام بیطاقت شد
سروش غیبی بگوش هوش او رساند یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
اما میدانم دوازده زخم باو وارد شد که یکمرتبه فریادش بلند شد آقا حسین جان بالین همه
رفتی این غلام جان نثار تو هم توقع دارد آقا حسین جان ما غلامان هم آدمیزاد داریم و آدمیزادی ما این
است دم رفتن بالین ما بیائی که نفس آخر چشمان بجمال شما بیفتد آقا خودرا رسانید
بالین غلام غلامش گفتم غلط کردم سیاهش خواندم خطا کردم بگو غلام که این خواجه هزار آزاد
بگو غلام که این درس عشق را استاد برای جوانان بنی هاشم همه کس میگوید محبت شیعه
وقتی معلوم باشد که برای غلام سیاه حسین بگرید ما همه میگوئیم غلامان حسین هستیم حالا برای
غلام حسین یک آهی بکش حسین آمد بالین غلام تا چشمش به غلامش افتاد شروع کرد گریه
کردن فوراً زشت صورتش را گذارد بصورت غلام چون وقتیکه میخواست بمیدان میاید عرض
کرده بود آقا علت اینکه اذن نمیدهی رویم بد است رنگم سیاه است حالا آقا بجهة خواطر او فوراً
صورت را گذارد بصورت غلام اللهم بیض وجهه وطیب ریحه وحشره مع الابرار خدایا رویش را
سفید کن امام محمد باقر علیه السلام میفرماید پدرم فرمود وقتیکه آمدم بدن آن غلام را دفن کنم که آهش
جوان بود بعد از ده روز دیدم بوی مشک از او ساطع است وصورتش مثل ماه است حضرت بالین
دو نفر گریه کردیکی غلام سیاه یکی علی اکبر صورت بصورت دو نفر گذاشت یکی غلام یکی علی اکبر عبود بیت
است سیاه و سفید ندارد دیگر حسین چه کرد سر غلام سیاه را برداشت بسینه چسبانید از این
هم ترمی دهد یا نگذارد غلامش خدمت کرده بود صورت بصورتش گذارد غلام چشمها را باز کرد
چشمش بصورت آقا افتاد یک تبسمی کرد و مرد آقا بدن غلام را در بر گرفت برداشت آورد در
خیمه بیمار گذارد روی زمین بیمار خود را گشایند بالین غلام پاهای غلام را در بر گرفت بیمار گریه
میکرد حسین گریه میکرد اهل حرم فهمیدند حسین کشته غلام را در خیمه آورده چنان صدا بگریه بلند کردند
غلام کجا جوان هجده ساله کجا اگر بگویم حسین نعش علی اکبر را آورد در خیمه راوی گفت دیدم
یک زن بلند بالائی هی فریاد میکند واعلیا واعلیا واحسیناه گفتم این کیست گفتند عمه اش

زینب است اما حسین از جلو جنازه علی اکبر با رنگ پریده بتعجیل به خواهرش سکینه را جلو گری کند
به تعجیل خود را رسانید به خیمه سکینه مبادی خواهر کشتهٔ برادر را به بیند شاید بمیرد آمد که جلو
گیری از خواهر کند سکینه دید بابا خیلی مضطرب است گاهی بآسمان میکند گاهی بزمین رنگ
پریده سکینه مضطرب شد گفت شاید برادرم طوری شده گفت بابا برادرم علی اکبر چه شد
حالا حسین چه کند فرمود سکینه کشتند او را که سکینه آشکر بزان و رنگ پریده نعره زنان خواهر
از خیمه بیرون آید آقا دامنش را گرفت فرمود دختر من صبر کن عرض کردبا چشم بصعف فصل اخره

منبر بیست و چهارم در صلوات

بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تبارک وتعالی ان الله
وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما هر چیز را سیدیست
سید به زبان فارسی یعنی آقا و بزرگ و در زن خانم سید دو معنی دارد و صاحب مجمع البیان
میگوید این معنی امامت و ولایت است میان زنها فاطمه زهرا است سیدهٔ نساء آن مخدرهٔ است
میان مردمان پیغمبر و انا سید ولد آدم و امام است سید اسماء الله اسم اعظم است سید تمام
اذکار صلوات بر محمد و آل محمد است و بالاتر تعظیم خدا بمحمد و آلش صلوات است زیرا قابل فیض آلهی این
خانواده هستند که فیض از حق با محمد و آل محمد میرسد از آنها بسائرین خلق تر شح میکند از انجائیکه
هیچ سعادتی بدون واسطهٔ پیغمبر حاصل نمیشود زیرا که همه کی جزو آن حضرت اند معلوم میشود که خلاص از
عذاب و حصول نجات منحصر در توسل بآن حضرت و هر فردی از افراد است که رابطهٔ خود را از پیغمبر قطع
کند البته هالک خواهد بود و عمدهٔ چیزیکه اسباب توسل است صلوات بر آن حضرت است صلوات
یکوقت از طرف خداست ان الله و ملائکته یصلون علی النبی الخ مراد رحمت خداست از ملائکه یعنی
استغفار است از مؤمنین بمعنی طلب رحمت و دعاست صل علی محمد یعنی معظم گردان محمد را
در دنیا با بقای شریعت و در آخرت بزیادی ثواب و قبول شفاعت و علت فرستادن این
ذکر توسل بآنحضرت است زیرا باین ذکر اثبات میشود محبت امت بآن حضرت و این محبت طبیعی
نیست این محبت محبت اختیاری است که حاصل میشود از صفای اعتقاد و خلوص نیت مردی از
رسول خدا پرسید قیامت کی خواهد شد حضرت فرمود برای آنروز چه عمل کرده عرض کرد نماز و
روزه و صدقه بسیار آماده نکرده ام اما رسول خدا را بسیار دوست میدارم حضرت فرمود تو با
آنکس خواهی بود که او را دوست میداری عامه و خاصه **در فضیلت** صلوات رساله ها نوشته
اند بعضی چهل و نه فایده بزرگ برای صلوات بیان کرده اند یکی دعائیکه با او صلوات بنا شد مستجاب میشود

علتش این است که لیاقت ندارد این مطلب باو برسد اینده عاکه طلب رحمت برای محمد و آل
محمد باشد یقیناً مستجاب است اینکه مستجاب شد آن دیگری هم مستجاب است اگر دو جنس یکی
فروختن یا باید هر دو را قبول کند یا هیچکدام را نمیشود بعضی را قبول کند بعضی را قبول نکند بعض صفقه
میشود اینجا مثلی دارد و اگر یکنفر لوری کردی از صحرا باید مهمان سلطان شود اگر سلطان چنین ندارد
بگیرد و لیاقت و مناسبت ندارد عقلاً تقبیح میکنند اما اگر یکی از مقربان سلطان باید سلطان بچنین
احترام و آنچه مناسب شان اوست فراهم میکند در این ضمن کرد صحرانشین هم باید گوشه بفره
نبشیند چه ضرر دارد آن وقت سلطان را ملامت نمیکنند بلکه اگر این کرد را بیرون کند
ملامت میکنند که این همه اسباب که هست این یکنفر بیچاره هم باشد از این جهة است
کما در باب فضل و دستور العمل داده اند که اگر میخواهید دعای شما مستجاب شود اول و آخر
دعا صلوات قرار بدهید در زیارت جامعه است که وجعل صلواتنا علیکم یعنی قرار داد خدا صلوات
ما را بر شما پس دعا مستجاب میشود یک ذرة از گناهان این آدم هم باقی نمی ماند زیرا خود پیغمبر
فرمود من صلی علی مرة لم یبق من ذنوبه ذرة این آدم خوشبخت میشود پیغمبر او را شفاعت میکند
مخصوص میشود بحضرت بتحفه مخاص عبادت پروردگار را کرده نفاق را بر طرف میکند اعمال
را پاکیزه میکند عاقبت دست میدهد این عرایض فهرست است عرض میکنم بر طبق هر کدام
اخبار زیاده و در درک رحمت آلهی میشود سبب توانگری و غنا میشود فراموش شده ها بخاطر
میاید ثواب هفتاد شهید در نامه عملش نوشته میشود روزی قیامت نورانی میشود میزان
حسناتش در قیامت سنگین میشود نور بر صراط میشود قبرش نورانی میشود چراغ در
قبرش میشود در قیامت نشنه نمیشود در قیامت باو از آب سلسبیل میدهند از هول
قیامت آسوده میشود از سختی جان کندن آسوده باشد باعث خواری سلطان میشود بصقیل
صلوات زنگار قلب بدتر از آئینه دل پاک میشود نقش فرمان برداری منقش میشود جوهرة دل همین
است سبب دوام محبت به پیغمبر میشود محبت تمام در دل پیدا میشود و بر دوام محبت آن
حضرت نتایج مفید است سبب برکت اموال میشود حالا به بینم در چه موضع باید صلوات
فرستاد حالا این صلوات و ورود مقام واجب است یکی در تشهد نماز است که به ترک
او عمداً یا سهواً نماز باطل است علمای اعلام نامی بر وجوب صلواة در تشهد اتفاق
دارند دویم وقتیکه کسی اسم آن حضرت را بشنود پیغمبر خدا فرمود هر کس اسم مرا
بشنود

بشنود و بر من صلواة نفرستد بر من جفا کرده این قسم صلواة را بعضی واجب میدانند
اما آنچه از اخبار ظاهر میشود هر جا اسم آن حضرت ذکر میشود خواه خود شخص بگوید یا بشنود باید
آن حضرت صلواة بفرستد ابن بابویه در خصال از امام ششم نقل میکند که صلواة بر آن حضرت
واجب است در وقت ذریدن باد و در وقت عطسه زدن همین حدیث را از امام رضا
نقل کرده که صلوات واجب است در جمیع مواطن مراد از مواطن مواضعیکه در شریعت
در صلواة فرستادن رسیده یا بر سبیل وجوب یا استحباب علماء زمان ما در غیر از نه
واجب نمیدانند ولکن مستحب قال شیخنا البهائی فی مفتاح الفلاح فی باب الأذان
عند ذکر اسم النبی ﷺ فی الشهادة علیه ﷺ وصل علی النبی ﷺ عند ذکره فقد روی شیخ الطایفة فی الفقیه
بسند صحیح عن الباقر ﷺ انه قال صلی علی النبی ﷺ کلما ذکرته او ذکره ذاکر عندک فی اذان وغیره ولا یخفی
ان ظاهر الحدیث یدل علی وجوب الصلوة علیه علی کل ذاکر سمع کلما ذکره او سمع ذکره وذهب
بعض العامة الی وجوبها فی العمر مرة وبعضهم الی وجوبها فی کل مجلس مرة وبعضهم الی وجوبها فی کل
کلما ذکر وهو مذهب رئیس المحدثین قدما وقد وافقه صاحب کنز العرفان وهو شیخ [illegible] علی الوجوب
کلما ذکر وهو الاصح وقد یستدل علی ذلک وبقوله تعالی ولا تجعلوا دعاء الرسول کدعاء بعضکم بعضاً
وکما روی عنه ﷺ انه قال من ذکرت عنده فلم یصل علی فدخل النار فابعده الله وبما روی عنه ﷺ سئل عن
قول الله ان الله وملائکته اه فقال هذا من العلم المکنون ولولا انکم سئلتمونی عنه ما اخبرتکم به ان الله
وکل بی ملکین فلا اذکر عند مسلم فیصلی علی الا قال ذالک الملکان غفر الله لک وقال الله وملائکته
آمین ولا اذکر عند مسلم فلا یصلی علی الا قال ذالک الملکان لا غفر الله لک وقال الله وملائکته آمین

در کتاب شرح اربعین فی نقله از شیخ طوسی بروایة از امام صادق ﷺ که پیغمبر خدا ﷺ فرمود

بوده که آب دهان خود را می انداخت بدهان کودکان شیر خواره از اولاد فاطمه در روز عاشورا و میفرمود
تا شام چیزی با آنها نخورند و سیراب میبودند از آب دهان مبارک و فرمود وحشی های بیابان
روزه میداشتند روز عاشورا در جوهة الجوان نیز مرویست زنبور عسل در روز عاشورا امتناع مینمودند
از خوردن علف در کتاب بحار و [illegible] از مصباح شیخ طوسی از عبد الله بن سنان قال
دخلت علی سیدی ابی عبد الله ﷺ فی یوم عاشورا وهو کاسف اللون ظاهر الحزن دموعه
تتحدر من عینیه الی ان قال فلیکن افطارک بعد صلواة العصر بشربة من ماء فی مثل
ذالک الوقت تجلت الهیجاء عن آل رسول الله وانکشفت الغبرة عنهم وثبت الارض منهم

تلثون صریعاً فی موالیهم یعز علی رسول الله مصرعهم ولو کان حیا لکان هو المعزی بهم
و بکی ابو عبد الله ع حتی اخضلت لحیته بدموعه الخ

وبدر این خبر صحیح صریحست که سی نفر از آل هاشم در کربلای معلا شهید شدند
چنانچه در کتاب عاشورا در زندگانی حضرت سید الشهداء محمد علی خلیلی کرهٔ در جدولی اسامی
شهداء بنی هاشم که در کربلا شهید شده اند اسمار باسم همه را از کتب معتبره استخراج
نموده سی نفر هکذا در کتاب معالی السبطین اسامی اینها را درج کرده سی نفرند
روایاتیکه وارد است که هفده یا هجده نفر در بنی هاشم شهید شده اند محتمل است برادران
و افاضل آنها و الا سی نفر با خود امام علیه السلام محقق است مثل اینکه هفتاد و دو نفر عدد شهدای
کربلا معروف بوده یقیناً از صد نفر زیاده اند چنانچه اسامی هشتاد و چهار نفر در زیارت ناحیه ذکر
شده الخ حتی سی نفر بموجب اخبار و اکثر مقاتل معتبره از لشگر عمر بن سعد لاحق شدند
شب عاشورا شهید شدند.

مؤکداست حالا در نمازی اسم حضرت را شنیدی میتوانی صلوات بفرستی بلی هر جای نماز
هستی صلواة بفرست به نیت قرائت مطلقه عقب هر نماز مستحبات صلواة فرستادن
یعنی هر نماز واجب بخصوص نماز مغرب و صبح دیگر در خطبهٔ جمعه و عیدین و استسقاء دیگر در هر روزی
و در هر شبی مستحبات عصر پنجشنبه شب جمعه روز جمعه مستحب است ماه رجب و شعبان و
رمضان و در وقت بوئیدن گلها و بوئیهای خوش و نزد ذکر خدا و در کاریکه میخواهد برود و کاریکه اهمیت
دارد صلواة بفرستد ابن بابویه نقل میکند که در روز جمعه هیچ عملی بهتر از ذکر صلوات نیست و کسیکه
در جمعه صد صلواة بفرستد گناه هشتاد ساله او آمرزیده میشود عامه از امیر المؤمنین ع روایت کرده اند
که اذا مر تم بالمسجد صلوا علی النبی یعنی هرگاه داخل مسجد شدید صلواة فرستید اقا علمای شیعه
حدیثی در این باب ندارند جز اینکه در وقت دخول و خروج از مسجد چند دعا رسیده و تا صلواة نفرستید
دعا مستجاب نمیشود حالا صلواة را باید آهسته فرستاد یا بلند بلند بهتر است تا دیگران بفهمند
آنها هم بفرستند ثواب بیشتر است چند چیز است نقلاً و عقلاً بلندش خوب است یکی اذان
است تا مومنین بشنوند آنها میگویند دو ثواب دارد پیغمبر فرمود اللهم اغفر للمؤذنین اللهم اغفر للمؤذنین
اللهم اغفر للمؤذنین عمر گفت یا رسول الله ما ما میرویم شمشیر میزنیم جهاد میکنیم این قسم دعا نمیکنی آما مودیگر
این قسم دعا میکنی فرمود بلی مؤذن کارش بجائی میرسد که بقفراء امت من واسیکذارند میان

حیوانات خروس مؤذن است این است که فرمودند خروس سفید دو تاج نگه دارید خروس
باسکی رفیق شدند میاندر رسیدند پای درختی نزدیک صبح شد سگ خوابید جهة بخبیثی یک
یکی این است که بین الطلوعین میخوابید خروس قدم میزد که شغالی پیدا شد چشمش به خروس
افتاد قصد او را کرد خروس پرید بالای درخت شغال آمد پای درخت صدا زد مؤذن شما
بیاید بزیر وقت نماز است عقب شما میخواهم نماز کنم خروس گفت به چشم اما اذانم را
هنوز نگفته ام اذان بفرمائید اذان بگویم و بیایم شروع کرد خواندن اذکر الله ایها الغافلین
خروس که فریاد کرد سگ بیدار شد چشم شغال به سگ افتاد فرار کرد خروس صدا زد
کجا میروی بیا نماز بخوانم صدا از دخدا مسجدی را به سرت خراب کند من نماز میخواهم
چکنم گریه بر حسین را باید بلند کرد بلند گریه میکنی ما ثواب آنها هم گریه کنند حسین
مظلوم میفرماید سکینه جان بدوستانم بگو برای من بلند گریه کنید در دعای ندبه امام ع
میفرماید برای حسین لغره بکشید ضجه بکنید چند چیز است که باید بلند بجا آورد سلام را
جهراً باید صلواة را بلند بفرست صحیح بفرست حالا صلوات را چه طور باید فرستاد اللهم
صل علی محمد و آل محمد و اگر کسی صلوات بفرستد اما بر آل نفرستد بوی بهشت را
نمی شنود بوی بهشت پانصد سال راه میرود اما بمشام این آدم نمی رسد خطاب
میرسد ملائکه دعای این بنده را بالا نیاورید تا بر آل پیغمبر من صلواة نفرستد حالا فرستاد
این صلواة را خدا در روز قیامت همان صلوات را اجر کند میاید تا دست آن صلواة
گور اگر فته از صراط گذرانیده داخل بهشت کند حالا مراد از آل کیست بنا بر مذهب شیعه
آل فاطمه زهرا دوازده امام ع هستند بنا بر حدیثی که عمار از امام ع روایت میکند
معلوم میشود که شیعیان داخل آل هستند بعضی از عامه نقل کرده اند که مراد از آل اصحاب
عبا هستند که پنج تن اند بعضی از علما مثل حجة الاسلام رشتی میفرماید تمام سادات
از آل اند اگر کسی آل نگوید نمازش باطل است بجهة تعظیم آل است یا آل بیت رسول الله
جبکم فرض علینا فی القرآن انزله من لم یصل علیکم لا صلواة له کفی فی عظیم القدر انکم مراد تعظیم
امیر المؤمنین ع است در اخبار دارد کسیکه تعظیم کند علی را بقدر مو لی خدا آنقدر در بهشت
مملکت باو دهد که هزار سال مسافت او باشد بلی در عوض این تعظیم و احترام یکر بسمان
بگردن امیر المؤمنین ع بستند و الفاذین امامهم بنجاده و الطهر تدعوا خلفهم یزینن آن و قتیکه

یک ریسمان آوردند بگردن علی اکبر خستند اینقدر این طناب بلند بود که یک سرش رسید
به خرابهٔ شام آنوقتیکه امام زین العابدین ع را با دوازده نفر از عمه ها و خواهرها بیک طناب
بستند امام بیمار فرمایید یک سر ریسمان بگردن من بود یک سری ریسمان ببازوی عمه ام
زینب بود کما روی فی المنتخب عن السجاد ع انه قال لما وفدنا علی یزید بن معاویه لعنه الله اقونا بحبال
ودبقونا مثل الاغنام وکان الحبل بعنقی وعنق ام کلثوم وبکتف زینب وسکینة والبنات و
ساقونا وکلما قصرنا عن المشی ضربونا حتی وقفونا بین یدی یزید لعنه فتقدمت الید وهو علی
سریر مملکته وفی روایة اخری فی الزریعة فقال ع یا یزید اتأذن لی فی الکلام فقال لعنه قد رفعت
تقل هجرا قلت لقد وقفت موقفا لا ینبغی لمثلی ان یقول الهجر ما ظنک برسول الله لو رآنی
فی الغل فقال لعنه من حوله حلوه شنیدم از آقا سید حسن استرابادی حایری رحمه الله
خوان کربلا و بلدهٔ مقدسه کربلا علی ساکنها سلام الله کرارا میگفت وقتیکه اسرا را
از ریسمان باز کردند چون بعضی بلند قامت و بعضی کوتاه بودند خصوصا خانم و بچه ها صغیره و
کوچک بودند وقتیکه ریسمان را بگشادند دیدند یکی از کودکان خفه شده جان داده
تمام اهل مجلس گریه کردند الخ

منبر بیست پنجم

بسم الله الرحمن الرحیم ربک یخلق ما یشاء ویختار لهم الخیرة (ماکان) در فتح
باب این است که از وی هزار باب مفتوح شود و شکوک و شکوک و چون و چرا باو مقطوع گردد بدانکه چون
اندک تامل در طریقهٔ انبیاء و ائمه ع شود اشکالات چندی ظاهر آید که رفع آن مشکل و از تطبیق آن با
ظاهر شرع پای ادراک در گل میماند مثلا حضرت خلیل یکبار بتان شکند و تبر بر دوش بت
بزرگ استوار کند و چون از او پرسند بل فعله کبیرهم گوید و به تعلیق ان کانوا ینطقون تعلیق
بر محال نماید و از کذب احتراز جوید و راه صدق و صفا پوید و جان خود را حفظ نماید و یکبار او را منجنیق
گذاشته که در آتش گذاری اندازند مع ذالک هر چند ملائکه خواهش کنند که تو را بخات دهیم التفاتی
نکند و بمثل جبرئیل اما الیک فلا گوید و حضرت کلیم با آنکه میدانست که حضرت هارون ع معصوم است
سر و ریش او گیرد و هارون ع فرماید لا تأخذ بلحیتی و لا برأسی نماید و حضرت خضر ع بیگناه را به قتل
آورد و خشینا ان یرهقهما طغیانا و کفرا در جواب موسی ع آرد و حضرت ختمی مآب ص کفر و نفاق را
از جمعی هویدا بیند باز با ایشان وصلت و مدارا نماید و با آن شوکت و قدرت ایشان را به قتل نیاورد
ورد و حضرت امیر المؤمنین ع نماز را عمدا ترک نماید تا آفتاب غروب کند پس آفتاب را برگردانند

و نماز را ادا نماید و ابن ملجم ملعون کافر را خود آن بزرگوار خبر داد و میدانست که از خوارج و کفار
است به قتل نیاورد و فرمود که قصاص قبل از جنایت روا نیست و کرد خوارج نهروان آنچه کرد
و سید الشهداء ع روحی له الفداء مانند حضرت امام حسن ع صلح و بیعت نه نمود و شهادت
را بر حفظ جان اختیار نمود و حضرت قائم عجل الله فرجه مردان بنی امیه را میکشد و شکم زنان حامله
ایشان را می شکافد و بچه های ایشان را بر سر نیزه ها نصب میکند چنانچه در بحار از حضرت
باقر ع است و تمام ائمه ع گاهی باشاره حاجت برآورند و اینکه خزائن خدا با ایشان است
فرمایند و گاهی از سائل اظهار خجالت نمایند و همچنین و همکذا و جواب از اینگونه شبهات بر چند وجه
است اول جواب اجمالی که عین صدق و مطابق واقع است و در همه جا ریست باین نحو که بلا
شک هر نبی و هر وصی معصوم است و معصوم هر چه نماید عین صدق و صواب است اگرچه سر
آن مخفی و در حجاب است دویم آنست که شخص احتمالاتی القاء نماید که بر فرض آن احتمالات
افعال معصوم ع با ظاهر شرع درست و موافق آید نظیر آنچه شیخ رحمه در جمع مابین اخبار بکار برده
و القاء احتمالات نموده ولابد در هر فعلی که محل اشکال است محتاج بذکر احتمالات مخصوص آن است
چنانچه علم الهدی قدس سره چنین پیموده در کتاب تنزیه الانبیاء در افعال معصومین علیهم السلام و آنها
سید الشهداء ع را بکربلا ی معلی از قاعده و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه خارج نموده و بر تو ظاهر
است که همان جواب اول هزار مرتبه از این طریقه بهتر است و از برای رفع شکوک و شبهات
سالم تر است سیم آنست که گفته شود که ایشان را تکالیفی است مخصوص ایشان که دیگران
را در آن شرکتی نیست چنانچه مجلسی قدس سره باین جواب تکیه نموده و ظاهر است که این عبارت دیگر
جواب اول است که آنچه معصوم میکند بامر خدا میکند و عمل او از حکم خدا هرگز تجاوز نمیکند پس حاصل جواب
علماء قدهم دو چیز شد یکی آنست که ما مسلم داریم که اینها با ظاهر شرع موافقت ندارد ولکن نظیر شبهه
مقابل بدیهی است زیرا که ما را شکی در عصمت ایشان نیست و اگر سر این افعال را می پرسی نمیدانم
و یکی دیگر آنکه ما قبول نداریم که از ایشان امری صادر شده که موافق ظاهر و احکام شرع نیست بلکه همه
موافق است باین احتمال و ما بیاری قائم عجل الله فرجه میخواهیم تا این مطلب را آشکار نمائیم و جواب ثالثی
در میان آریم حال بیاری قائم عجل الله فرجه گوئیم شکی نیست که پروردگار عالمیان را دو عالم یکی عالم ایجاد
تکوین و یکی عالم ارشاد و تشریع و مراد از عالم تکوین هر چیزیست که از اختیار و تکلیف بیرون است
مانند خلق و رزق و احیاء و اماته و عزت و ذلت و مرض و صحت و همکذا و مراد از عالم تشریع هر

چیزیست که متعلق اختیار و تکلیف است و تمام این عبارت از جمیع شرایع انبیاء و مرسلین
است و ایضاً شکی نیست که خداوند عالم جمعی را به هریک از این دو عالم موکل نموده و هریک را
را براه داری سپرده مثلاً حضرت عزرائیل را بر قبض روح موکل نموده و خدام و اعوان بسیاری
بجهة او قرار داده و ملائکه دیگر را بر خلق و رزق و احیاء موکل نموده و حضرت جبرئیل را امین وحی خود قرار
داده و هکذا و ظاهر است که عالم ارشاد و شرایع را بانبیاء و ائمه سپرده و ایشان را بر این
موکل نموده و چنانچه ظاهر است که ارشاد و تعلیم معصومین اول به علماء و کملین و بعد بمتوسطین و هکذا
تا در آخر بمرتبه آخرین میرسد و مدام از بساطت و جمع رو به تنزل و ترکیب و بسط و تفصیل میآورد و هم
چنین عالم تکوین که چون از ملائکه مقربین بدست اعوان و انصار افتد رو بکثرت و بسط آورد و طوایف
بسیار و شغلهای بیشمار پیدا شود جمعی موکل باد و گروهی موکل خاک و هکذا تا آنکه بهر قطره از باران
ملکی موکل شود و آیات و احادیث در این باب ظاهر و هویدا است مثل والذاریات ذروا فالمقسمات
امرا و مثل والمرسلات عرفا فالملقیات ذکرا عذرا او نذرا و مثل والنازعات غرقا فالمدبرات
امرا و چون نظر بدستگاه سلاطین نمائی این مطلب را واضح و آشکار بینی و ایضاً شکی
نیست که اطاعت و تقرب هر کسی بهمان است که او را امر نموده اند و آن شغل را از برای او مقرر
داشته اند و ایضاً شکی نیست که شغلهای موکلان عالم تکوین با موکلان عالم تشریع در بسیاری
تضاد و تنافی دارند و مدام با هم در کشاکش و گیر و دارند پس بر ماست که بدون رضای مالک
دانه بر نداریم و کف خاک از ملک او بکف نیاوریم و بر فرشتگان است که زراعتها بر باد
دهند و به تگرگ و سرما میوه ها ضایع نمایند و بر ایشان نه کنای و ضمانی و نه مذمتی و خیانتی و حضرت
ملک الموت هزار هزار قبض روح نماید و باین عمل بسوی خدا تقرب جوید و بر او نه قصاصی و نه جنایتی
و بر ما است که از خدشش نیز احتراز نمائیم و ارش او را واجب شماریم و علاوه بر این نفوس
محترمه را بقدر امکان حفظ نمائیم و تکاهل و تساهل را در عهده شناسیم بلی از شیر حمله خوش بود
واز غزال رم هم آن مطیع باشد و هم این بنابراین هم و ایضاً شکی نیست که چهارده معصوم صلوات
الله و سلامه علیهم اجمعین اقل ما خلق الله و اشرف ما سوی میباشند و ملائکه از ایشان عجالة
و طریق بندگی یاد گرفتند و جمیع ملائکه و انبیاء امت ایشانند و امر ایشان بر همه ساری و نهی
ایشان در همه جاری و مثل جبرئیل امین به خادمی ایشان فخر میکند و هر پیغمبری برای تکمیل و
تقرب بایشان تاسی میجوید پس این بزرگواران که مشیة الله و ید الله اند از هر دست

ایشان بحری جاری و از هر انگشت ایشان نهری سار است پس یک بحر را که مجرای
تکوین است بطائفه دهند و باذن الله ایشان را بر وی موکل سازند و یک بحر دیگر را که مجرای
تشریع است بسلسله عطا کنند و ایشان را بر وی موکل نمایند پس اگر خود شان آنچه
بغیر واگذاشته اند نمایند و یا بتوسط خدمتی از جهة تکوین رجوع فرمایند و تو را قابض ارواح هزاران
طفل سازند و امر بکشتن ایشان نمایند بر ایشان چه بحثی و تو را چه تاملی و اگر تامل نمائی همانا جاهل
منافقی و ایضاً شکی نیست که انبیاء را نیز کلاً تصرف در عالم تکوین بوده بلکه بنای معجزات و خوارق
عادات بر آن آمده پس اگر حضرت خضر یا غیر او از انبیاء کشتی سوراخ نمایند و یا طفل را به قتل آورد و
قابض روح او شود چه بحثی و یا کسی را به نفرین مسخ یا هلاک نماید چه اشکالی و چون بنظر بلند بنگری
هر دو را یکی بینی پس تکوین نیز عین تشریع است و تشریع نیز عین تکوین و هر دو طریقة خدا است سنة
الله التی قد خلت فی عباده نهایت امر این است که هر فرقه را تکلیفی است که فرقه دیگر از آن ممنوع
اند چنانچه مسافر کند آنچه حاضر نکند و جاهل کند آنچه از عالم نپذیرند بلی عاقبت این کشاکش تمام شود و
تشریع بتکوین برگردد و دوار عمل دار حجز اشود و از برای کسی تکلیف و اختیار طاعت و معصیت نماند
آنگاه معنی مالک یوم الدین و الملک یومئذ لله و امثال او ظاهر شود بل انکه هر چه سلطنت
و جلال الهی در او بیشتر و اختیار خلق در او کمتر اختصاص و انتساب او بخدا بیشتر است و این است
که عیسی را کلمة الله و روح الله نام نهاد و ماه رمضان را ماه خود خواند و یوم قائم و یوم رجعت و یوم
قیامت را مستمی بایام الله گردانید و هکذا و در عرف و لغت نیز همین طریقه جاریست و این انتساب
و اختصاص در همه جا سار است دقت کن بفهم و مثل این مطلب را در رساله فارسی ببیان
واضحتر از این پسندیده نیست و زبرک اهل را اشاره کافی است

آیا روز عاشورا از ایام الله است یا نه روز عاشورا روز بست بنی امیه آن روز را عید میکنند
و یکدیگر را در این خصوص جعل کرده اند که این روز توبه آدم قبول شده و کشتی نوح نجات یافته یکفر
ناصبی ایند عا را جعل کرده و در بعضی نسخها چاپ کرده اند جهال شیعیان روز عاشورا میخوانند بلکه
بعضی از جهال شیعیان آن روز شربتها و حلویات صرف میکنند بلکه طعامهای لذیذ تهیه و خورشهای
گوارا مهیا نموده اسمش را حسان امام حسین گذاشته مهمانی میکنند شربتهای شیرین مینوشند
مانند بنی امیه عید میکنند اسمش را عاشورا گذارند هذا یوم تبرکت به بنو امیه حضرت صادق علیه السلام
میفرماید آن روز طعام مخورید و آب ننوشید بلکه وقت نزدیک غروب بگشرید به آب بخورید و الی

آخر خبر منبر بیست ششم بسم الله الرحمن الرحیم ان ذکر الخیر لکنتم اوله واصله اه
تمام عالم امکان کنایه از عرش است در اثبات ذالک فرمایش صدوق است در کتاب
اعتقادات میفرماید فاما العرش فهو جملة الخلق کله فیض مرحوم میفرماید در کتاب قرة العیون
ارکان العرش وقوائمه عبارة عن ارکان العالم اعنی ماکان بناء الخلق علیه وهی الحیوة والموت
والرزق والعلم التی وکل بها اربعة املاک هی اسرافیل وعزرائیل ومیکائیل وجبرائیل وفعل الاول
نفخ الصور والارواح فی قوالب المواد والاجساد واعطاء القوة والحرکة لانبعاث الشوق والطلب
وله ارتباط مع المفکرة ولولم یکن هولم تبعث الشوق والحرکة لتحصیل الکمال فی احد وفعل الثانی تجرید
الارواح والصور عن الاجساد والمواد واخراج النفوس من الابدان وله ارتباط مع المصورة ولولم
یکن هولم یکن الاستحالات والانقلابات فی الاجسام والاستکمالات والانتقالات الفکریة فی
النفوس ولا الخروج من الدنیا والقیام عند الله للارواح بل کانت الاشباح کلها واقفة فی منزل واحد
ومقام اول وفعل الثالث الغذاء والانماء علی قدر لایق ومیزان معلوم لکل شیء بحسبه وله ارتباط
مع الحفظ والامساک ولولم یکن هولم یحصل النشو والنماء فی الابدان ولا التطور فی الاطوار الملکوت
فی الارواح ولا العلوم البحمة للفطرة وفعل الرابع الوحی والتعلیم وتادیة الکلام من الله سبحانه الی عباده
وله ارتباط مع القوة النطقیة ولولم یکن هولم یستفد احد معنی من المعانی بالبیان والقول ولم یقبل
قلب احد الهام الحق والقائه فی الروع وحملة العرش عبارة عن الارواح الموکلة بتدبیرة علی المعانی
الاول وعن حملة العلم من الاخرین ظاهرا انهما در تحت یالت ملک روح وملک روح در تحت
حکم حضرات ائمه معصومین چنانچه در زیارت عاشورا ودر زیارت جامعه کبیره حجا علی بریته الخ

در شرح زیارت جامعه کبیره عرش که مجموع مخلوقات است بنابر اعتقاد صدوق ره وچهار
رکن عرش عبارت از حیات وقدر رزق وموت کابینه حیات رئیس آن اسرافیل وکابینه علم
رئیس آن جبرئیل ورئیس کابینه رزق میکائیل ورئیس اداره موت عزرائیل علیهم السلام کار اسرافیل نفخ
صور ونفخ الارواح در قالبهای مواد والاجساد والمواد وکل بحسبه واعطاء القوة والحرکة لانبعاث الشوق
واشتیاق چون او رابطه دارد باقوه فکریه اگر این ارتباط نباشد برای هیچ کس ترقی وکمالات نباشد
فعل جبرئیل الوحی والتعلیم والقاء الکلام از طرف خدا از برای بندگان خداوند متعال ورابطه دارد باقوه
نطقیه یعنی ناطقه اگر همچنین نباشد هیچ استفاده از علوم ودانش نمیباشد قلب هیچ کس برای الهام
ووحی وتنظیم کلام وشعر یا اسطره جودت کلام واستعداد قریحه نمیباشد اما کار میکائیل الانفیاد والترزق

هر چیز بقدر استعداد خود از اعلا به پائین یعطی کل مستزرق برزقه بحسبه این ملک رابطه دارد باقوه
خیالیه وحافظه وناسکه اگر این روابط نباشد برای هیچ کس شوق تحصیل رزق نمیباشد ونماء بدن وترقی از
بچگی وجنین وجوجه وتحصیل رزق وجنبه حشرات کل بحسبه نمیباشد اما شغل حضرت عزرائیل تجرید الارواح
از قوالب ومواد واخراج النفوس از ابدان این ملک ارتباط دارد باقوه متصوره وخیالیه ومفکره اگر این
هیچکس در فکر آخرت وار تحال از دنیا دفانی الی الدار الباقی القیام عند الله للحساب وتحصیل ترقیات اخروی
نمیباشد تبصرة اعلم برای هریک ازاین چهار ملک اعوان وعمله وارد وحی گفته اند در زیر دست هریک
از اینها صد هزار اعوان وارد ودر زیر دست هریک از آنها صد هزار ها کومک واعوان ودر زیر حکم هریک
از اینها صد هزار ها عمله واعوان وارد وبهر جزییات عالم موکلند بعضون کل فی بحر حقه یطلبه بلسان الاستعداد
از زیر ثری از تخوم ارض الی فوق السموات العلی ولا یعلم جنود ربک الا هو وقال الفیض قدس سره وحمله العرش
عبارة عن الارواح الموکلة بتدبیره ظاهرا انهما یعنی این چهار ملک اعوان خود در تحت حکم ملک روح اند
یقوم الروح والملئکة صفا وملک روح در زیر حکم حضرات ائمه علیهم السلام ودر هر عصر بامام عصر سلام الله
علیهم اجمعین ومصداق ذالک کله حدیث شریف معتبر از بصائر الدرجات الصفار بسنده الی مشایخه
رفعه الی مولانا الجواد ابی جعفر ثانی علیه السلام نقل کرده صاحب اربعین فتی میرزا محمد رضوان الله علیه خلاصه
اینست هر امامی که از دنیا میرود در حین دفن کشف حجاب میشود برای امام لاحق وحج پروردگار سابق
همه حاضر میشوند وبر دفن وکندن قبر وسایر امورات لازمه دفن با ملئکه سماوات از فوق عرش ها وبرزخیین
بر آن امامیکه پدر شرا دفن میکنند در جمیع طبقات سموات عرضه میدارند که خداوند ذوالجلال همه ما را در تحت
حکم شما قرار داده فاحکم لنا بعد هذا الیوم وهذه الساعة کیف شئت باذن الله چنانچه در دفن حضرت مظلوم ارضا
برای حضرت نجاد سلام الله علیه حضرت خاتم انبیاء وامیر علیه السلام وحضرت امام حسن حاضر شدند ودر کندن
قبر ودفن شرکت کردند وتمامی ملئکه سماوات از فوق عرش الی تحت ارضین السبع همه تسلیت عرضه
داشته عرض نمودند ای علی بن الحسین ع همه ما را خداوند در فرمان برداری تو قرار داده از این ساعت
بعد هر چه اوامر از تو صادر شود همه ما باذن خدا در حضور تو حاضر بامر تو قیام نموده ودوائما ایستاده ایم بعد از
پدر مظلوم تو والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته ودر اثر ملاحظه این قدرت همه آن مصائب براین بزرگوار
سهل وآسان شد وشیخ مفید مرحوم میفرماید ولم یکن علی بن الحسین علیهما السلام یکلم احدا من القوم
کلمة فی الطریق حتی بلغوا بدمشق پایش باز بخیر در زیر شکم شتر بسته هر چه تکان میدادند ومیزدند یک کلمه
حرف نزده وممکنست که من فرار نخواهم کرد وشنیده میشد وگرسنه میشد وهر چه نازیانه میزدند حرف نمیزد

وزبان نمی گشاد وعلتش هم معلوم است اولاً بعالم خود مشغول بود این اوضاع عالم
در نزد عوالم آن حضرت بمنزله پر پشه نبود مشغول عوالم خود بود از ملکوت اعلا و تا ماسوت
سفلا مشغول تربیت جمیع عوالم و فیض رساندن این همه عوالم بود ندحتی بر تمامی
اعدا و اشقیا و اگر حضرت امام سجاد در توی گرفتاریها و این فشار تا و عذابها هر یکی
اشد از موت بود یکجا هش مینمود اعتنا نمیکردند مسهل است بلکه در عوض میدوشد
و سخره میکردند فرمایش آن حضرت را عکس العمل میکردند تا رسید بر شام بمیدانم
کثرت بلا و مصیبت شام کجا رسید ایجاب کرد آن بزرگوار ناله اش بلند شده
فرمود بروایت مقتل ابی مخنف افاد ذلیلا فی دمشق کانی من الترنج عبد غاب عنه
نصیره فرمود ای مردم شام بدانید وجدی رسول الله فی کل مشهد وشبلی امیر المؤمنین وریزه
فیالیت امی لم تلدنی ولم اکن یرانی بریدفی بلاد اسیره ملاحظه فرمود مردم در سایه جهالت
بروایت کامل بهائی پانصد هزار از دروازه شام زن و مرد و دوست ایشان وقت
طبنور با کمال فصاحت و جسارت بر پیشواز آمده انواع اقسام رقص و هتک اهل بیت
اظهار بودند الی آخره در لازمه رافعت امامت که اینها برای خودشان عذاب خدا را
فراهم میکنند میفرمود کاش من نبودم اینها به جهنم نمیرفتند الخ

منبر بیست و هفتم

بسم الله الرحمن الرحیم فاسئلوا اهل ذکر ان کنتم لاتعلمون اهل الذکر
الائمة علیهم السلام ثم العلماء الذین تسلموا من علومهم خلفا عن سلف الی ان ینتهی الی الائمة
فی کل عصر و زمان اما اقسام علوم الائمة لایعد ولایحصی افضل علومهم القرآن اما علوم
مخالفیهم لیس عندهم علم الا القرآن واحادیث النبی ص فقط هردو ناقص است اما علم قرآن امر
کرد ابو بکر و عمر بعد از جنگ یمامه که اکثر محافظین قرآن در آن جنگ شهید شدند بر زید بن
ثابت که قرآنرا جمع کند من المتفرقات مجمعه من الرقاع والعسف واللخاف یعنی خرف و
شانه و من صدور الرجال فکانت الصحف عند ابی بکر حتی مات ثم عند عمر حتی توفی ثم عند
حفصه بنت عمر فلما کان زمان عثمان حذیفه یمان آمد نزد عثمان و گفت ادرک هذه الامة
قبل ان یختلفوا فی الکتاب مثل اختلاف الیهود والنصاری عثمان فرستاد نزد حفصه که قرآن
را بده فنسخها بالمصاحف ثم ردتها الیک وارسلت بها الیه امر کرد عمر بر زید بن ثابت و عبد الله
بن زبیر و سعید بن عاص و عبد الرحمن بن حارث فنسخوها فی المصاحف وارسل عثمان

الی کل افق یعنی به هر بلاد یک نسخه فرستاد از همان قرآن که جمع کرده بودند و امر کرد عثمان غیر از
این قرآن در هر جا از آیات قرآن یافته باشند پاره کنند از میان ببرند اما امیر المؤمنین
عبارا بر دوش بیفکند مگر در نماز تا قرآن را جمع کرد بین الدفتین آورد در زمان ابی بکر ابو بکر
گرفت بدست عمر سپرد و عمر قدر مطالعه کرد دید اکثر آیات یا کثیری از آیات بر حقانیت
امیر المؤمنین و اهل بیت پیغمبر علیهم السلام و بر خلاف و بطلان آنها گفت یا ابا الحسن این
قرآن برای ما لازم نیست حضرت باز گرفت بعد از این دیگر کسی آن قرآن را ندیده و نخوانده
مگر ائمه دین سلام الله علیهم همان طور مانده در نزد امام عصر عجل الله فرجه بعد از ظهور آن حضرت
آن قرآن ظاهر خواهد شد و بر جمیع تنزیل و تاویل و جمیع حقایق و بواطن عمل خواهد شد اول
تکلیف آن زمان تعلیم علم قرآن خواهد شد حتی زنها والمرئة تجلس فی بیتها و تحکم علی کتاب الله
و سنة رسول الله صلی الله علیه و آله شعر جهد کن تا نور تو رخشان شود تا سلوکت ممکنت
آسان شود گوهر علم عمل جوداولین گوهر بود هر کرا این هر دو نبود شاخ بی بر بود اطلبوا
العلم ولو بالصین علم هم درجات دارد علم مثلش گلاب است که گلاب در حقیقت گل است
یک سیر و حرکت زحمتی لازم است تا از حقیقت گل گلاب بیرون آید مثل گره میماند که در حقیقت
ماست است بواسطه حرکت به عالم ظهور میرسد علم گور حقیقت در هر کسی مختفی و پنهان است
باید زحمتی بکشد تا آن حقیقت بظهور و لیس العلم فی الثریا حتی ینالوا الیه ولیس فی تحوم الارض
حتی تهبطوا الیه بل فی قلوبکم تخلقوا باخلاق الروحانیین حتی یظهر لکم وجلوه آید آن وقت
انسان دارای مقام میشود بیست مثقال آهن وقتی که زحمت باو وارد می شود چقدر قوی میشود
که یک اشرفی قیمت او است بیست مثقال آهن قیمت او سی دینار است حالا بواسطه
زحمت یک اشرفی شده عارف رومی گوید جهد کن تا نور تو رخشان شود تا سلوکت ممکنت
آسان شود کودکان را می بری مکتب بزور زانکه هستند از فواید چشم کور چون شود واقف
بمکتب میدود جانش از رفتن شکفته میشود جهد کن تا مزد طاعت در رسد بر مطیعان آنکه
آید حسنه حالا ثمرات علم بسیار پس بیاید این پول تا بیکه بعد از شما پسران شما خرج میکنند پولهای
خودشان را حالا قدری خرج خودشان کنید آنها را بتعلیم علم نفرستید که ثوابش بی
اندازه است اگر پدری اولاد را درس خوان نکند واقعاً ظلم باولادش کرده واقعاً مثل آنکه او
لادش را کشته است بچه پدری او عاق محبت با فرزند را کند جناب سید الشهدا پسری دا

که اسمش جعفر بود او را فرستادند نزد من میگویم ملا عبد الرحمن وقت شام که برگشت حضرت
فرمود امروز چه خواندی عرض کرد یک بسم الله الرحمن الرحیم تعلیم من کرد بنا بر خبر دیگر یک
سورهٔ الحمد حضرت فرمودند بروید عبد الرحمن را بیاورید وقتیکه آمد فرمود دهن او را پر از لؤلؤ
و مروارید کردند و هزار دینار طلا و هزار حُلّه باو دادند خدا یا دانیکه یک بسم الله الرحمن الرحیم
تعلیم کند جزایش اینهمه احسان است اما دانیکه غالب اوقات تلاوت قرآن میکرد و دانیکه
غالب اوقات تعلیم علم میکرد و دانیکه پیغمبر می بوسید علی و فاطمه می بوسیدند جزای این لب
و دهن را دادند آری چه جزا اول جزائیکه دادند یک تیر زهر آلوده گی حسین اب را راند میان
فرات دیگر ذو الجناح بود یا مرتجز بود یا اسب دیگری بود نمیدانم آقا اشاره فرمود جبر
دیگر این است ذو الجناح که وارد آب شد رطوبت آب که باو رسید احساس
کرد آب است عبارت ابی مخنف این است فلما احس الفرس برودة الماء یعنی رسید
احساس کرد میخواست بنویسد دید چرا نوشت احساس کرد علتش
این است که از بسکه ذو الجناح تشنه بود چشمش جائیرا نمیدید بدان قدر علاوه خون گرد و
غبار و زخم رسیده بود چشمش نمیدید آب که آمد زیر شکمش احساس کرد که آب
است حضرت فرمود یا جواد انت عطشان وانا عطشان والله لا اذوق الماء حتی تشرب
ذو الجناحا تو بخور آب که من خونجگرم نخورم آب بیا دلب خشک پسرم عطش امروز مرا گرچه
مشوش کرده نخورم آب که حابذ عطش عیش کرده ذو الجناح آب بخور حالت
من مضطرب است که سکینه به حرم خون جگر و تشنه لب است آن حیوان انسان
صفت سر بالا کرد کنایه از اینکه آقا تا شما آب نیاشامید من آب نمیخورم آقا
بجهت تسلی دل حیوان دست آورد زیر آب کفی از آب آورد نزدیک دهان نمیدانم
چه شد آقا آب را بر نجست و نخورد و نمیدانم خبر مسیر الأحزان ابن نما را نخواندم یا خبر سایر
کتب را همینکه آقا آب را آورد نزدیک دهن ای خدای کریم اسباب استجابت
دعا را فراهم خودت بیاور مسلمانان یک مرتبه یک ظالمی یک تیر زهر آلودی برد دهان
حضرت زد به عوض آب دهان حسین پر از خون شد ظالمی صدا زد یا ابا عبد الله تلذذ
بشرب الماء وقد هتک حرمتک عبارت ابی مخنف این است که ادرک خیمة النساء
فانها قد هتکت ای حسین تو آب میخوری و لشگر و عیالات رفتند تا این حرف را

شنید آهسته میان دست داشت ریخت با لب تشنه از شریعه بیرون آمد یک
جهتش این بود که خواست غیرتش را بفهمانند که نگویند شنید لشگر و عیالش
رفته باز ایستاده است میان آب و آب میخورد علاوه حضرت در امور عادیه مکلف
بظاهر بود و تفحص صدق و کذب مقتضی قوهٔ بشریه است علاوه کفار قائل به علم امام بنودند
هرگاه آنزمان روانه خیمه نمی شد میگفتند حسین صاحب غیرت نیست لذا با وجودیکه
میدانست که این خبر اصل ندارد با لب تشنه برون آمد جهت دیگر خیال کرد که از وفاداری
عباس و علی اکبر و قاسم تشنه شهید شده اند و خودش آب بیاشامد
جهت دیگر بملاحظهٔ مقام امامت دور بود که اطفال خورد سال در خیمه با لبهای تشنه نشسته
باشند این بزرگوار آب بیاشامد جهت دیگر ملاحظه فرمود که لب تشنه باید در راه خدا
شهید شود جهت دیگر میخواست آگاه کند اهل کفر را که اهل بیت پیغمبر محترم اند میخواست بفهماند
که رعایت حفظ ایشان از رفع عطش خودم مقدم است زیرا با وجودیکه امام رشد است
عطش را داشت و با آن همه زحمت خود را به فرات رسانیده بود باز دست کشید
و حفظ عیال را مقدم داشت میخواست شدت مجنتش را نسبت به عیال پیغمبر به ظالمان
بفهماند حسین جان اینقدر این بچه های پیغمبر را دوست میداشتی کجا بودی راه شام آنقدر
تازیانه آن قدر کعب نیزه بر خواهران و دختران است زدند که بدنهای ایشان سیاه
خوب دیگر چه جزا بدنان آقا دادند کجا و کجا همه بماند اما آنوقتی که یزید گفت بروید یک چوب
خیزران بیاورید علم داری یک قطره اشک ثواب دهد شهید دارد علم داری که اشک
میریزی حسین دست تو را میگیرد و داخل بهشت میکند علم داری که متوسل به حسین
دردهای بزرگ دوا میشود بیا متوسل شو عبارت یضرب دار دینک دار دنیا مثلث
دار و زینب میفرماید بطل فی بنانه فضیت خیزرانه بنکت فی اسنانه قطعت الأقاتل
فرمود مردم بنودید آن وقتیکه یزید با چوب خیزران الخ

ملنبر بیست و هفتم در فضیلت علم و علماء و آیات اخبار و ... این باب

بسم الله الرحمن الرحیم اقرء باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق اقرء وربک
الأکرم الذی علم بالقلم علم الانسان مالم یعلم افتتح کلامه بذکر نعمة العلم شهد الله انه لا اله الا هو والملئکة واولوا العلم اه یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین

اوتوا العلم درجات ان الله خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن يتنزل الامر بينهن
لتعلموا ان الله على كل شيء قدير وان الله قد احاط بكل شيء علما و در اين آيه شريفه
علم را خالق قرار داده بر خلق عالم امكان كما اينكه در آيه شريفه ديگر معرفت قرار داده
و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون اى ليعرفون و در حديث قدسى فرمود
كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكى اعرف علم و معرفت مرادف
يكديگرند محققا و لو لا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا
رجعوا اليهم لعلهم يحذرون هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون ومن يؤت
الحكمة فقد اوتى خيرا كثيرا لئالى الاخبار ص ۲۱۰ عن السجاد ع لو يعلم الناس ما في
الطلب العلم لطلبوه ولو بسفك المهج وخوض اللجج ان الله اوحى الى داود ع ان اصفف
عبادى الى البحاهل المستخف بحق اهل العلم التارك للاقتداء بهم وان احب عبادى
الى المتقى الطالب للثواب الجزيل اللازم للعلماء التابع للحكما عن ابن عباس ان الله خير
سليمان بن داود ع بين العلم والملك فاختار العلم فاعطاه الله بركة العلم المال والملك
العظيم الذى لا ينبغى لأحد من بعده حيث قال عز وجل ففهمناها سليمان وكلا آتينا حكما وعلما
حيث يعلى الله ويؤدب بنيته الخاتم ص قل رب زدنى علما عن الصادق ع ان الناس رجلان
عالم ومتعلم وساير الناس غثاء غثاء بالضم وبالمد ما يحمل السيل من حشيش عن النبى ص
اغد عالما او متعلما او مستمعا او محبا لهم ولا تكن الخامس فتهلك قال على ع يا كميل حين
اخرجه الى الجبان احفظ ما اقول لك الناس ثلثة عالم ربانى ومتعلم على سبيل نجاة وهمج
رعاع اتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح لم يستضيئوا بنور العلم الى الخير يهج بالتحريك جمع
همجة وهى ذباب صغير كالبعوض يعنى حشيش كه در روى آب و فيتكه سيل بيايد وبياورد قال
على ع العلم ميراث الانبياء والمال ميراث الفراعنة عن النبى ص من تعلم بابا من العلم و لو
حديثا واحدا كتب الله له اجر سبعين نبيا قال ص يا باذر من خرج من بيته يلتمس بابا من العلم
كتب الله له لكل قدم ثواب نبى من الانبياء واعطاه الله لكل حرف يسمع او يكتب مدينة في الجنة
فيه عنه ص يا ايها الناس ان في القيمة اهوالا وافزاعا وحسرة وندامة بغرق الرجل في عرقه
الى منخره اذنه الى ان قيل يا رسول الله ما النجاة من ذلك قال اجثو على ركبتكم بين يدى
العلماء تنجوا منها ومن اهوالها عن الصادق ع وما اجتمع اثنان على ذكرنا الا باهى الله

ع بهما الملئكة الى ان قال خير الناس من بعدنا من ذاكرنا ودعى الى ذكرنا عن النبى ص يا اباذر
الجلوس ساعة عند مذاكرة العلم احب الى الله من قرائة القرآن كله اثنى عشر الف مرة ومن
الف غزوة وقال ص النظر الى وجه العالم خير لك من عتق الف رقبة وزيارة العلماء احب الى
الله من سبعين حجة وعمرة فيه عن النبى ص ص ۲۱۳ فان حضور مجلس عالم افضل من حضور
الف جنازة ومن عيادة الف مريض ومن قيام الف ليلة ومن صيام الف يوم ومن الف درهم
يتصدق بها على المساكين ومن الف حجة سوى الفريضة ومن الف غزوة الى ان قال ان
الله يطاع بالعلم ويعبد بالعلم وخير الدنيا والاخرة مع بالعلم وشر الدنيا والاخرة مع الجهل
فيه ص ۲۱۴ سئلت امرئة عن فاطمة ع عشر مسائل مكررات ثم خجلت فقالت لا اشق عليك
يا بنت رسول الله ص فقالت هاتى وسلى عما بدء لك الى ان قالت اكنت انا الكل مسئلة باكثر
من ملاء ما بين الثرى الى العرش لوء لوء فاحتجان لا يثقل على ايضا فيه عن النبى ص من علم
مسئلة قلده الله يوم القيمة الف قلادة من نور عفى عنه الف سئة وبنى له الف مدينة
من الذهب في الجنة وكتب له بكل شعرة في بدنه ثواب حجة وعمرة فيه ص ۲۱۵ عن الصادق ع
اذا مر العالم على الصراط نودى من قعر جهنم اغثنى فيشفع له عند الله فيقول الله ادم طرف
ردائك الى جهنم فاخرجه فبرميه في جهنم فيتشبث بكل سلك منه سبعون من اهل العذاب
فيخرجهم ثم ينادى اخر فيقول في انت فيقول انا الذى كنت معك في سفر كذا ثم ينادى اخر
بعد اخر هكذا ثم ينادى اخر فيقول العالم من انت فيقول انا الذى لم ادرك في دار الدنيا الكفى
سمعت اسمك فاجببتك غيابا فيخرجه العالم فينجيه فيه ص ۲۱۶ عن الهادى ع لولا من يبقى
بعد غيبة قائمنا من العلماء الداعين اليه والدالين عليه والذابين عن دينه بحج الله والمنقذين
لضعفاء عباد الله من شباك ابليس ومردته ومن فخاخ النواصب لما بقى احد الا ارتد عن دين
الله ولكنهم الذين يمسكون ازمة قلوب ضعفاء الشيعة كما يمسك صاحب السفينة سكانها اولئك
هم الافضلون عند الله ع در كتاب نجم ثاقب علامه نورى در ص ۲۳۳ در باره
شيخ مفيد محمد بن محمد بن نعمان رحمه الله عبارت توقيع مبارك حضرت ولى عصر
سلام الله عليه وعلى آبائه الطاهرين است كه ميفرمايد اما بعد سلام عليك ايها الولى
المخلص في الدين المخصوص منا باليقين الخ اين كلمات بعد از عنوان توقيع است كه در
عنوان توقيع ميفرمايد للشيخ السديد والمولى الرشيد الشيخ المفيد ادام الله اعزازه الخ و در

نسخه دیگر میفرماید هذا کتابنا الیک ایها الأخ الولی المخلص ودّنا الصفی الناصر لنا الوفی حرسک
الله بعینه التی لا تنام ایضاً ای ص ۲۳۸ این چند بیت منسوب بآنحضرت ولی الاولیاء
وخاتم حجج الله ع که در مرثیه جناب شیخ مفید ره گفته اند که در قبر او نوشته که باخط
مبارک خود نوشته بود سلام الله علیه لاصوت الناعی بفقدک انه یوم علی آل الرسول اعظم
ان کنت قد غیبت فی جدث الثری فالعلم والتوحید فینا مقیم والقائم المهدی یفرح کلما
تُلیتْ علیه من الدروس علوم یکفنه امام هم بر قبر یکنفر عالم که تمامی علوم علماء اولین وآخرین
من اول الدنیا الی یوم الدین غیر از علم خاتم النبیین وائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین از علم
او منسب ومقتبس شده چیزی نوشت الی یوم القیمة تمام اهل عالم را آتش میزند قبر کدام
عالمیست آن قبر حسین بن علی مظلوم شهید است نویسنده پسر علیش زین العابدین
است که بعد از دفن بر روی قبر شریفش نوشت هذا قبر حسین بن علی بن ابی طالب الذی
قتلوه عطشانا ولی فرقی هست که اینست در نماز وتشییع شیخ مفید مرحوم بنا بروایت
اهل سنت وجماعت هشتاد هزار نفر حاضر شده براکرام وتجلیل جنازه آن جناب
که اول در خانه خودش در بغداد دفن کردند بعد از برکاظمین علیهما السلام جنازه آن
بزرگوار را نقل نموده ورنزد استادش ابن قولویه وابن حجاج شاعر اهل بیت علیهم
السلام در پایین پای امامین همامین علیهما السلام دفن نمودند اما جنازه حضرت ابی
عبدالله کسی نشد برای کفن وغسل ودفن اینست که امام سجاد در هیچ مصیبت بحالت
احتضار نرسید مگر در این مصیبت بعد از آنکه سوار ناقه اش کردند یک زینب علیها
سلام الله علیها رسید دید آقا نزدیک شده جان از قفس تن بیرون آید
چنانچه در کتاب کامل الزیاره ابن قولویه مرحوم نقل فرموده کما اینکه خودش در حدیث
مزبور قدامه ابن زایده از پدرش زایده نقل مینماید وحضرت سجاد ع بزایده میفرماید
تا میرسد اینجا میفرماید فجعلت انظر الیهم صرعی ولم یوار وفیعظم ذالک فی صدری فجئتهن
لما ادی منهم فلقی فکادت نفسی تخرج فتبت ذالک متی عمتی زینب فقالت مالی اراک تجود
بنفسک یا بقیة جدی والی واخوتی فقلت وکیف لا اجزع واهلع وقد اری سیدی واخوتی
وعمومتی وولد عمی واهلی مصرعین بدمائهم مرملین بالعراء مسلبین لا یکفنون ولا
یوارون ولا یقربهم بشر کانهم اهل بیت من الدیلم والخزر الخ

منبر بیست وهشتم مجلس اول در علم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین حمداً ازلیاً بابدیة وابدیاً بازلیة سرمداً باطلاقة متجلیاً
فی مرایا افاقة حمد الحامدین ودهر الداهرین صلوات الله وملائکته وحملة عرشه وجمیع خلقه من
ارضه وسمائه علی سیدنا ونبینا اصل الجود وعین الشاهد والمشهود اول الأوائل ودلیل الدلائل
ثل مبدء انوار الأزلی ومنتهی العروج الکمالی محمد صلی الله علیه واله الطیبین الطاهرین ولعنة الله
علی اعدائهم اجمعین من الآن الی یوم الدین حافظ ستاره بدر خشید وماه مجلس شد
دل رمیده ما را انیس ومونس شد نگار من که بمکتب نرفت وخط ننوشت بغمزه مسئله
آموز صد مدرس شد طرب سرای ومحبت کنون شود معمور که طاق ابروی یارم خمش
هندسی شد ببوی اودل بیمار عاشقان چو صبا فدای عارض نسرین وچشم نرگس
شد خیال آب خضریت وجام کیخسرو بجرعه نوشی سلطان ابو الفوارس شد
فقد قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ووصینا
الانسان بوالدیه احساناً ظاهر آیه شریفه بیان لزوم بار جحان احسان ونیکی بوالدین
است وبیان وجه استحقاق ایشان باحسان ابوت بر دو قسم است ومجازی
حقیقی بر سه قسم است تکوینی وتشریعی روحانی مراد از آب تکوینی وجود مبارک
محمد بن عبد الله ص که سبب کون وجود تمام ماسوی الله شده است که لولاک
لما خلقت الأفلاک آب تشریعی هر پیغمبری نسبت باامت خودش وپیغمبر
خاتم ص نسبت باامت خودش پس پیغمبر خاتم ص دو جنبه دارد هم آب
تکوینی هم آب تشریعی اما آب روحانی پیغمبر وامام ع آب روحانی است
نسبت بخلق زیرا که حیات خلق ونجات تمام از علم است ومرجع تمام علوم ایشان
بامام علیهم السلام است حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود یا علی انا وانت
ابوا هذه الأمة والدین روحانی هم دو قسم است یکی امام است که عرض کردم ویکی علماء
هستند والدین مجازی وجسمانی هم دو قسم است یکی برادران بزرگتران وعمومی
شخصی وعمه وخاله که بمنزله آب وام مجازی هستند ویکی همین پدر ومادر ظاهری است
بهر انداز یکه روح از بدن بهتر است ومقام اش بیشتر است والدین روحانی از
والدین جسمانی بهتر ومقام شان بیشتر است زیرا که آنچه تصور میشود یا موجود است

یامعدوم و معین است که موجود بهتر است از معدوم افضل را التفضیل هم ندارد و زیرا
معدوم نیست که موجود از او بهتر باشد و آنچه موجود است او هم دو قسم است یا جماد
یا نبات و معین است که نبات بهتر است از جماد از جمادی مردم و ناهی شدم زیرا هم
روحی جمادی را دارا است و هم نمو نباتی را نبات هم دو قسم است باحساس است
یا غیر حساس و البته حساس بهتر است حساس هم دو قسم است یا عاقل است یا غیر عاقل و معین
است که عاقل بهتر است از غیر عاقل عاقل هم دو قسم است یا عالم است یا جاهل و البته
عالم بهتر است از جاهل که فضل العالم علی العابد کفضل البدر علی النجوم نور عالم از عبادت بود
آن چنان علمی که مستنبط بود علم دریا نیست بیحد و کنار طالب علم است غواص بحار گر هزار
سال باشد عمر او می نگردد سیر کو از جستجو کان رسول حق بگفت انذر بیان اینکه منهومان
هما لا یشبعان طالب الدنیا و توفیر انها طالب العلم و تدبیر انها العلم زین و تشریف لصاحبه -
فاطلب هدیت فنون العلم والأدبا العلم کنز و ذخر لا نفاد له نعم القرین اذا ما عاقل صحبا لا خیر فی
لداصل بلا ادب فاقال المعالی والأموال والنسبا یا جامع العلم نعم الذخر تجمعه لا تعدلن به درا
ولا نقبا ردای علم است خدا بدوش آدم انداخت و علم آدم الاسماء کلها علم
میراث انبیاء گردید علم است که بلوط کرامت شد که ولوطا آتیناه حکما و علما و در حق سلیمان
بن داود فرمود ولقد آتینا داود و سلیمان علما بیعقوب فرمود انی اعلم من الله ما لا تعلمون
در حق موسی فرمود و علمناه من لدنا علما با وجود آنکه خاتم النبیین صلعم علوم اولین و آخرین را
دارا بود باز خطاب آمد قل رب زدنی علما این علم قطره ایست از بحر محیط که آن صفت پاک
خداوندست و از باب لطف و فضل علماء را از این علم نصیبی داده علماء مظهر اسم
یا علیم خداوند عالمیان مرات آگاهی حق پادشاهان مظهر شاهی حق علم بدو قسم
بر خلق نازل شد یکی بعطای محض یکی بسبب کسب قسم عطای نصیب انبیاء آمد قسم کسی
بعموم ز سائر آدم اگر انسان معرفت پیدا بکند خدا را بحجة علم است اگر بحث میرود بحجة
علم است اگر آمر زنده باشد بحجة علم است خداوند علم را در قرآن تجلیل فرموده شهد الله انه
لا اله الا هو والملائکة و اولوا العلم اهل علم را پهلوی ملائکه مقربین بیان فرموده قل هل یستوی الذین
یعلمون والذین لا یعلمون البته عالم و جاهل مساوی نیستند افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع
ام من لا یهدی الا ان یهدی انما یخشی الله من عباده العلماء خشیت و خشوع تعلق بقلب دارد

خضوع تعلق به بدن دارد هر جا خشوع بوده باشد خضوع هم میشود آدم بتعلیم علم بملائکه
نمود و طریق عبادت و خضوع و خشوع را کاملا دانستند اگرچه عالم بود ندانست علم و تعلیم حضرت
آدم کاملتر شدند گوهر علم عمل خود اولین گوهر بود هر کرا این هر دو بنود شائبه بی بر بود
و در هر جا قرآن ایمان و علم را ذکر فرموده در عقبش و عملوا الصالحات فرموده است
اصحاب سید الشهدا همه عالم و عامل بودند امام و در حق ایشان فرمود لم یسبقهم
سابق و لم یلحقهم لاحق اکثر اشخاص از حالات اصحاب سید الشهدا غافلند
گمان میکنند اینها عالم نبودند همه اینها علماء زمان خود بودند جیب علم بلایا و منایا میدانستند
بر یزید در قرائت قرآن سید القراء بود حتی غلام سیاه حضرت فرمود من نزد او
کردم برود در مدینه نزد قبر پیغمبر قرآن بخوان تا برسد بر بنی هاشم همه آنها مجتهد عصر
بودند حضرت مسلم آنقدر علم دانست سید الشهداء علیه السلام او را نائب خاص
فرمود امورات دین و دنیای عموم مملکت عراق را بعهده آن حضرت واگذار نمود اگر میدانست
در یک مسئله خطا کند او را نیابت خاصه نمیداد و زیاده از سه ماه در کوفه نماند در خانه
کسی از اعیان کوفه افطار نفرمود هفتصد درهم قرضدار بود آنقدر طلا و نقره بیت المال
بود یکدرهم خرج نکرد روز ها روزه بود شبها مشغول عبادت بود ابو ثمامه صائدی
خزینه دارش بود وقت شهادت بر عمر سعد لعین وصیت کرد شمشیر و زره مرا
بفروش قرض مرا ادا کن اگر مانع شوند در مدینه فلانی املاک من است بفروشند قرض
مرا ادا کن و فتنه مکنید ابن زیاد امر کرد به بریدش بالای قصر سرش را از تن جدا کنید
و هو یسبح الله و یستغفره و یصلی علی النبی و روکرد بمکه مرا بعشق تو ام میکشند عوغائی
بیا به بام نظر کن عجب تماشائی الا لعنة الله

مجلس و یم در علم

منبر بیت مهم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی قصرت ارحام العارفین عن ادراک ذاته و انحصرت افهام العالمین عن عرفان کنه صفاته
و کل السنة الناطقین عن عد الائه و نشهد ان محمدا عبده المنتجب و رسوله المصطفی و امینه المرتضی و
صفیه المجتبی و نشهد ان اوصیائه صلوات الله علیهم اقطاب الولایة و انوار الهدایة و اعلام البلاغة
و لعنة الله علی اعدائهم و مخالفیهم و غاصب حقوقهم من الآن الی یوم الدین قرر نها باید که تا
یک کودکی از لطف حق - عالمی کامل شود یا فاضل صاحب سخن - سالها باید که تا یک سنگ صلی از آفتاب

لعلگرد و در بدخشان یا عقیق اندر یمن - ماهها باید که تا یک پنبه دانه ز آب و خاک - شاه
هدیر احله گردد یا شهید انر الکفن - هفته ها باید که تا یک مشت پشم از پشت میش -
صوفی را خرقه گردد یا حمار بربرسن - ساعتی بسیار می باید کشیدن انتظار -
تا که در جوف صدف باران شود در در عدن - صدق و اخلاص و عمل می باید و عمر دراز -
تا قرین حق شود صاحب قرآنی در قرن **و بعد** فقد قال الله تبارك وتعم ووصينا الانسان
بوالديه احسانا مسلم است که حقیقت انسان این هیکل محسوس و کالبد ظاهر نیست بلکه
حقیقت انسان گوهری است و جوهریست از عالم ملکوت که باین عالم جسمانی آمده - که
ای بلند نظر شاه باز سدره نشین - نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است - ترا ز کنگره
عرش میزنند صفیر - ندانمت که در این خاکدان چه افتاده است پس هر انسان از دو چیز
آفریده شده است این هیکل که آن را تن گویند که اصل آن مرکب است از عناصر اربعه و یکی نفس
که آن را روح و عقل و جان و دل گویند که آن جوهریست از عالم ملکوت و بدو چیز از برای
این نفس ترقی حاصل میکرد دو یکی علم و یکی عمل بسم الله الرحمن الرحیم والعصر ان الانسان
لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات خدا درجه علم را رفیع دانسته شرف علم از
همه چیز بهتر است کمیل ابن زیاد نخعی که از اعاظم خواص خواص اصحاب امیر المومنین علیه السلام بود
که حجاج او را کشت و حضرت او را اخبار باینکه قاتل تو حجاج فرموده بود این کمیل میگوید بودم
خدمت امیر علیه السلام در مسجد کوفه و نماز عشا را با امیر گذاردیم آنگاه حضرت دست مرا گرفت
و از مسجد بیرون رفتیم تا به پشت کوفه رسیدیم و بهیچوجه ما من مکالمه نفرموده نا داخل صحرا
شدیم یکوقت دیدم حضرت یک نفس بلندی کشید و آه و رنا کی از جگر بیرون آورد
بعد از آن فرمود یا کمیل بدرستیکه دلهای بنی آدم ظروف و حمال علوم است پس بهترین
دلهای دلیست که حافظ تر و جامع تر باشد مر علوم را ای کمیل حفظ نما از من آنچه بتو میگویم
الناس ثلثة عالم ربانی و متعلم علی سبیل النجاة و هم رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح
و لم یستضیئوا بنور العلم و لم یجیئوا الی رکن وثیق مردمان بر سه قسم است یکی عالم ربانی
است یعنی علم او از خداوند است و متعلق بخدا است و او عارف بخدا است و قسم دیگر
عالم ایست که علم او از کتاب و افواه الرجال است و مرتبه او پس تر از عالم ربانی است و لکن
صاحب این علم بر طریق نجات است چونکه قصد او از تعلم نجاة اخرویه است نه حفظ و مشتبهات

دنیویه و قسم دیگر جهله و عوام و سفله هستند که از شدت حقارت ایشان حضرت
تشبیه فرموده ایشانرا بهیج که مگسهای ضعیف اند بر روی حیوانات می نشینند طالب و
فضلات اطران چشم حیوانات هستند اقار عاع عوام را گویند که مبفرماید روشن
نشده است دل ایشان بعلم و اعتماد نموده اند بر کن محکم مراد آن است که هر روز طالب
چیزی هستند آنگاه میفرماید ای کمیل علم بهتر است از مال العلم یحرسك وانت تحرس المال
علم نو را نگاه میدارد و مال تو باید او را حراست نمای میفرماید مال از انفاق نمودن کم میشود
علم از انفاق نمودن زیاد میشود ای کمیل مردند و می میرند آنهائیکه مال دنیا جمع نموده اند و العلماء
باقون ما بقی الدهر بجهة آنکه گرچه اشخاص آنها از نظرها پنهان میشود لکن آثار و حکم و مواعظ ایشان
در دلها مانده است و موجود است باین سبب گویا نمرده اند بعد از آن حضرت دو مرتبه آه کشید
و اشاره بسینه مبارک خود نمود که بدرستیکه در اینجا هر آینه علم فراوان و بیحد میباشد
یکاشکی از برای او حاملی و قابلی می یافتم و تعلیم میکردیم و از اینجا است که امام زین العابدین علیه السلام
میفرماید من پنهان میدارم جواهر علم خود را و امام حسن علیه السلام فرمود چه بسیار جواهر علوم ایست
که اگر آن را بروز و هم نسبت کفر ابن میدهند - الفتش حرف با غیار نمی باید گفت - زیر لب
گفت که بسیار نمی باید گفت - آنگاه میفرماید روی زمین خالی نیست در هر جا جاهل و قابل علم
می باشد هر چند قدر و کم یاب باشد و خدا خالی نمی نماید زمین را از شخص که بر پا دارد حجت
خداوند را و او یا ظاهر مشهور است مثل ائمه و شیعیان خلص ایشان و نوابان آنجنابان
که پیش از غیبت بودند و یا پنهان و مستور است مثل صاحب العصر عجل الله فرجه و نوابان
و شیعیان خلص آنجناب که مراد علماء هستند مثل سید مرتضی شهید اول
و شهید ثانی شیخ مفید علامه اول علامه دویم صدوق در زمان ما جناب حاجی
میرزا حسین و میرزا خلیل و سید بن طاوس و شیخ مرتضی و امثال ذالك کثر الله
امثالهم و لله الحجة البالغة خداوند حجت را بر خلق تمام کرده روز قیامت از نادان سئوال
میکنند چرا نرفتی تعلیم بگیری عالم حالت ملکیت پیدا میکند علماء امامیه همه خوبانند علما
بد علماء اهل تسنن هستند که میدانند خلیفه بلا فصل هست و کتمان میکنند تا جری از
یهودی چهل تومان قرض خواست یهودی گفت میدهم بشرط اینکه اگر سر وعده ندادی یک
چارك از گوشت بدنت الخ قولی دارد و ده نفر گفتند میرویم از امیر المومنین علیه السلام یک مطلب سئوال

میکنیم اگر یک فتم جواب دادیک چیزی نیست اما اگر هر کس جواب غیر از دیگری داد که میدانم
که او از جانب خود ش نیست یک یکی آمدند از علم سئوال کردند و مال اولی گفت علم بهتر
است یا مال حضرت فرمود علم بجهة اینکه مال میراث فرعون است اما علم میراث انبیاء است
دویمی آمد علم بهتر است یا مال علم بجهة اینکه مال نالب قبر است اما علم نا قیامت است که او را
داخل بهشت کند سیمی آمد فرمود علم زیرا از مال سئوال میکنند بعلم می بخشد چهارمی
آمد علم بجهة اینکه ترا حفظ میکند اما تو مال را باید حفظ کنی العلم یحرسك وانت تحرس المال پنجمی آمد علم
بجهة اینکه مال بخرج کردن تمام میشود اما علم بخرج کردن زیاد میشود ششمی آمد علم بهتر است
یا مال علم بجهة اینکه مال دشمن پیدا میکند اما بواسطهٔ علم دوست پیدا میکنی هفتمی علم بواسطهٔ
آنکه علم سعادت می آورد و مال شقاوت هشتمی علم بهتر است یا مال علم بواسطهٔ آنکه تواضع میاورد و
مال تکبر تا قیامت نوشد دیگر خدا بنده نیست خیال میکند. مجرب خدا همین یک آدم است
چرا دنیا جیفه چهار روز روی باو کرده خیال میکند قیامت از اطلس و فاشون زرع بیت
نومان میرسد دیگر نمیداند بچاه جاگیر است چرا تکبر کرده با شیطان محشور میشود - یک شغالی
رفت اندر خم رنگ - اندران خم کرد یک ساعت درنگ - پس برآمد پوستش رنگین شده - که منم
طاوس علیین شده شغالها جمع شدند گفتند تو هم جنس مائی اگر با وزنداری مثل طاوس چرا
نمیتوانی راه بروی تو همان شغالی بلباس زرد و سرخ فریفته نشده باطن را به بین هر چیز را دستور
العمل داده اند سر مشق داده اند تواضع پیغمبر را به بین تواضع علی را به بین که با زیردستان چطور
سلوک کردند ابو الفضل از شدت تواضع مدت عمر خود به حسین برادر خطاب نکرد مگر یک جا
طاقت نیاورد آنجائیکه پریشان شد که صد از دبرادر آنوقتیکه بدن پر از تیر شد آنوقتیکه آبها را بسته
شد امیدنا امید شد سه مرحله آنوقتیکه یک ظالمی با یک عمود آهن الخ اکثر اهل منبر از شئون
کتب مقاتل بی خبر است از دهان یکدیگر میگیرند در هیچ مقتل نه نوشته اند که حضرت ابو الفضل
با سید الشهداء سلام الله علیه صحبت کرده وصیت نموده که جنازهٔ مرا بخیمه گاه حمل مکن بلکه از
بالای اسب بزمین آمد در آن زمان هم جان سپرده منتخب التواریخ میگوید از کثرت تیر
بدن ابو الفضل مثل مرغ پر برآورده با فرق شکافته و دو دست قطع شده از بالای اسب بزمین
واقع شد آیا سر بتر تا یا اعضای باطنی آنحضرت چه کرده بدن از شمشیر و نیزه و نوک تیر تا ریزه ریزه شده
الخ منبر سی ام بسم الله الرحمن الرحیم یرفع الله الذین امنوا والذین اوتوا العلم

درجات چون اسلام بمنزله قلعه است حصنش علماء است عالم مثل شبان است عوام
مثل گوسفند شیطان مثل گرگ وقتیکه گرگ گوسفند را بی شبان بیند حمله میکند هامن اجل
موشش اگر اشخاص گمان میکنند - باری اسلام بمنزله حصن و قلعه محکم است علماء دیوار آن قلعه
اند اگر دیوار خراب شود دشمن بآسودگی وارد میشود بقلعه عالم مثل شبانست و عوام گوسفند
و شیطان گرگ وقتیکه گرگ گله را بی شبان به بیند خوشحالی میکند این است که
در اصول کافی وارد و ما من احد یموت من المؤمنین احب الی ابلیس من موت فقیه هذا
هر کس در موت عالمی خوشحال شود شریک شیطانست حسن بصری را شیطان
نگذاشت بجنگ جمل برود مبادی کشته شود اما عالم را می تواند فریب دهد باین جهة فرمود
اندکن عالما او متعلما او محبا لهما ولا تکن رابعا عالم بهر حرفیکه نوشته است از علم یک شهر
که بزرگ او هفت برابر دنیا است باو میدهند و هر چیزیکه فراوان شد ارزان می شود مگر علم
صاحب ولی بمدرسه آمد از خانقاه - بشکست عهد و صحبت اهل طریق را - گفت میان عالم و عابد
چه فرق بود - تا اختیار کردی از آن این فریق را - گفت آن کلیم خویش بذلی بروز موج -
و این جهد میکند که بگیرد غریقی را علم از همه چیز اشرف است حضرت سلیمان با آن سلطنت
روی زمین فخر نکرد اما بعلم فخر کرد که یا ایها الناس علمنا منطق الطیر احتیاج سلیمان به هدهد
بجهة علم او بوده میدانست آب کجا است اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم او
الامر پادشاه نیز عالم است بجهة آنکه اگر مسئله بسلطان مشکل شود از عالم می پرسد
هر چه حکم کند سلطان از آن قرار عمل میکند هارون الرشید زبیده را سه طلاق کرده رو
پشیمان شد خواست محلل واقع نشود جمیع علمای آن عصر را طلب کرد که ممکن میشود محلل
محلل رجوع شود تمام گفتند بنا بر مذهب جعفری نمی شود یک طلبه فقیری صدا زد خلیفه آنوقتیکه
شما سه طلاق کردی اعدلین حاضر بودند گفت نه طلبه گفت طلاق باطل است و بعمل نیامده
هارون یکبار طلاق از جای آورده بودند گفت شیر را با بار باو دهید خبر بهند بیده رسید
خلوا سبیل عشری در ظرف طلای خورد ضرف را ببرد داشت گفت همین طور بده بهمان عالم
این عالم وقتیکه میخواست از خانه اش بیرون آید در کوچه بنا بنائی میکرد و طلبه گفت است
این سر در کوتاه است قدری بالا تر بساز استاد گفت برو بگو اگر شتر تو از این راه
آید من خراب میکنم بالای سازم آخوند حالا آید مهار شتر را بر دارد چون راه سد شده

بهمان کوچه صدا زد استا نترم آمد سر در را بالا باز این ثمرهٔ علم است در قرآن میان
هفت طایفه تفرقه است یکی خبیث و طیب لا یستوی الخبیث و الطیب دوم اهل بهشت
و جهنم مساوی نیستند لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة سیم آدم چشم دار و کور
لا یستوی الأعمی و البصیر چهارم ظلمت و نور یکی نیستند و لا الظلمات و لا النور پنجم سایه و آفتاب
یکی نیستند و لا الظل و لا الحرور ششم حیات و موت یکی نیستند و ما یستوی الأحیاء
و لا الأموات هفتم عالم و جاهل یکی نیستند لا یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون نوم
عالم از عبادت به بود علم دریائیست بی حد و کنار طالب علم است غواص بحار هر کسی یکدرهم
بعالمی بدهد خلاق عالم هفتصد عوض میدهد هر کس عالمی را دیدن کند ثواب هفتاد حج و عمره در
نامهٔ عملش مینویسند اگر گذر عالمی بر قبرستان افتد تا چهل روز اهل آن قبرستان را عذاب
نکنند هر کس یک نماز با عالمی گذارد چنان است که با پیغمبر خاتم کرده هر کس امانت بعالمی کند
چنانست که برسول الله صلعم کرده اگر اینطور است وای بآنها نیکه پشت سر علماء بد میگویند
امیر اسماعیل سامانی پادشاه خراسان بود عالمی را هفت قدم مشایعت کرد در
خواب رسول الله را دید فرمود از خدا نخواستم خدا ترا ذلیل نکند و عوض هفت قدم مشایعت
هفت نفر اولاد تو سلطنت کنند آسمان برای فوت عالم گریه میکند آقا برای حسین
خون گریه چهل شبانه روز علماء در فتوی تجدید رای پیدا میکنند مثلاً در سن چهل سالگی
یک قسم فتوی میدهد در پنجاه سالگی قسم دیگر هر دو درست است بجهة اینکه زحمت خود را
کشیده آنوقت آن قسم فهمیده حالا این قسم یکی از مردم آمد نزد آقائی عرض کرد من دیدم
فضلهٔ موش در میان ظرف پلو بود حالا تکلیف چیست فرمود آن فضله را بردار با قدری
از برنجهای اطراف او بریز دور باقی را پاک عرض کرد این فضله با برنجها جوشیده شده فرمود
شاید وقتیکه مجموعه را میآوردی از طاق فضله افتاده باشد عرض کرد در باغ بود و طاق
آنجا بود فرمود شاید از پهلوی دیوار که آورده افتاده باشد عرض کرد باغ دیوار نداشت هرچه
آقا فرمود و کرد آخر آقا فرمود شاید از ریش تو افتاده باشد مرید بدش آمد تا عقب سر
آقا بنماز حاضر نشد یک روزی شانه بدست گرفت که شانه کند دید هشت فضلهٔ موش از
ریشش افتاد روی زانو آنوقت آمد پیش آقا بعذرخواهی حالا علم حافظه میخواهد و دواء حافظه چند
چیز است یکی قرآن خواندن یکی صلوات فرستادن شرافت انسان به علم است ابهای

عزلی با وجود لاغری بسا میشود قیمت او هزار لیره آما یابو بیست تومان زیرا اسب عربی دو
سه علم دارد از دشمن فرار میکند صاحبش را نجات میدهد اگر صاحبش از بالای او بیافتد اسب
بالای سر صاحبش میایستد در حین دویدن تا صاحبش فرمان ایستادن میدهد فوراً میایستد از این
پائین تر بروسک با وجود اینکه نجس العین است بواسطهٔ یک علم که علم شکار باشد ذبیحه اش حلال
میشود اگر کسی او را بکشد دیه دارد و چرا یک علم میداند حالا این انسانیکه اتزعم انك جرم صغیر
و فیك انطوی العالم الأکبر که آنچه در تمام عالم است نمونه اش در این یک هیکل است خلاصه
تمام عالم است اگر دارای علم شد ببین چه مقامی پیدا میکند بواسطه علم همین علم است که مقام
رضا پیدا میکند که با وجودیکه میداند کشته میشود از روی رضا بگریلا میآید هر کس مانع میشود و
اعتنا نمیکند تا آنوقتیکه میان گودال میافتد بر میخیزد می نشیند میگوید رضا بقضائك الخ اگر
کسی گوید من اعتقاد بمجتهد ندارم چنین کسی کافر است و زن او هم بنجانه اش حرام بعضی از خلق
تازه فرنگی مآب شده اند میگویند مجتهد این حرفها یعنی چه میگوید مسلمانم خوراک خوراک فرنگی
لباس لباس فرنگی در خانه شاید نان شب ندارد تا ابد باید پای او قندار و تعلیمی
یا چیز در دست گویا هزار سال در فرنگستان مشق کرده گوی فرنگی بخلقت ای بی انصاف
بیمروت تو موش انبار شریعتی پندارم چشمهایش را چه قسم زاق کرده ص و قتیکه
امام یازدهم از دنیا رفت معتصد میخواست امام زمان را به قتل برساند جعفر کذاب
که عموی حضرت است بآن حضرت دشمن بود آن بزرگوار پنج ساله بود پس از آن غیبت
صغرا کرد و هفتاد و چهار سال بعد از آن بنواب خود فرمود من غیبت کبری کنم شیعیان
نوشتند ما چه کنیم در غیبت کبری شیخ طوسی هزار سال پیش از این روایت میکند
که حضرت جواب نوشته و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی
علیکم و انا حجة الله علیهم هر امری که روی بدهد رجوع کنید بمجتهدین و مجتهد کسیکه حدیث
پیغمبر ص و قرآن را بداند و چیز باید با مجتهد باشد یکی علم و یکی عمل و تقوی مجتهد کسی است که
دو انزده علم را خوانده باشد اجتهاد درجات دارد مثل عصمت می ماند حضرت موسی
هم معصوم بود پیغمبر خاتم هم معصوم اما عصمت موسی مثل عصمت پیغمبر نبود مجتهد اعلم دارد
تقلید مجتهد اعلم را باید کرد فرمودند عابد یکه بی تقلید عبادت کند مثل الاغ می ماند که آسیا می
گرداند پنجاه هزار حدیث از قول ائمه است که بدست مجتهدین است هر که خوانده و فهمیده

مجتهد است وصوفی وقلندر چه داند این مسئله را اما احسن العلم والمحمود من عقلاً وافیح الجهل والمذموم من جهلاً العلم افضل شیئ نالہ رجل من لم یکن منه علم لم یکن رجلاً هست افضل
پیش جمله انبیاء علم و دانش پیش جمله اولیاء وز همه اشیاء که سبحان آفرید در زمین و
کوه و دریا و سماء حضرت یوسف صاحب جمال بود جمال او را بچاه برد برادر ها حسد بردند
جفا نمودند اما علم اش او را بسلطنت رسانید پس هر چه هست در علم است خدا متاع دنیا
را قلیل خوانده قل متاع الدنیا قلیل و علم را کثیر یاد کرده من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً امیر
المؤمنین ع میفرماید رضینا قسمت الجبار فینا لنا علمنا وللأعداء مال علم دادند بادریس و بقارون
زر و مال شد یکی فوق سماوو یکری تحت سمک علم میوهٔ ایمانست علم چراغ اسلام است
که پیغمبر ص فرمود العلم ثمرة الایمان وسراج الاسلام خیر الدنیا والآخرة مع العلم پیغمبر از جبرئیل
پرسید کدام جهاد افضل است گفت علم آموختن فرمود دیگر گفت نظر کردن بصورت
علماء علماء وودیعهٔ خدا هستند دل علماء زنده است چشم علماء نورانی است فرمود
هر کس یک ساعت نزد یک عالمی بنشیند بهتر است از هزار رکعت نماز و از صد هزار تسبیح
واز صد هزار اسب که از بهر جنگ بسته باشند خدا فرمود وصینا الانسان بوالدیه
احساناً فرمودند افضل الآباء اب العلم خطاب رسید ابراهیم انی علیم احب کل علیم همین
قسمیکه ستاره ها روشنائی میدهند اهل آسمانها را علماء روشنائی میدهند اهل زمین
را وبالنجم هم یهتدون هم که خدا میفرماید مراد از ستاره کان علماء هستند که بواسطهٔ علماء
خلق هدایت می یابند هر عالمی از دنیا برود جمیع ملائکه و جمیع بقاء روی زمین و آن دریاهای
آسمانیکه اعمال آن عالم از دریاها بالا میرفته است خبر و رحمة المؤمنین شهید ثانی است
که تمام بجنبهٔ فوت عالم گریه میکنند اذا مات العالم ثلم فی الاسلام ثلمة لا یسدها شیئ الی
یوم القیمة یعنی عالمی که از دنیا میرود یک رخنه و سوراخی در اسلام پیدا میشود تا قیامت
هیچ چیز آن رخنه را نمیگیرد اگر پیغمبری از دنیا برود و بفوت پیغمبر دنیا چهل سال گریه میکند
اگر عالمی از دنیا برود دنیا چهل روز برای او گریه میکند اگر مؤمن از دنیا برود ملکی فریاد میکند
که رخنه در اسلام پیدا شد که هیچ چیز او را نمیگیرد این روایت در معالم الزلفی است
هم در باب مؤمن است هم در باب عالم اما بکشته شدن حسین دنیا تا عمر دارد
از برای حسین ع گریه میکند بقدر طول عمر دلیل بر این عظمت آسمانست که تا دنیا است

این قرمزی که از روز عاشورا پیدا شده است تمام بقاع زمین تمام درختهای تمام سنگها
از برای حسین گریه کردند هر سنگی که از زمین بر میداشتند میدیدند خون تازه از زیرش
میجوشد خدا عالم را دوست میدارد و ملائکه عالم را دوست میدارد و مؤمنین عالم را دوست
میدانند علوم اولین و آخرین رسیده بپیغمبر از پیغمبر به علی از علی بامام حسن همچنین الخ اگر
مینخواهی علماء که مراد ائمه هستند که امام میفرماید نحن العلماء شفاعت تو را بکند باید از یاری
کردن و دادن مضایقه نکنی آن وقتیکه رفتند یک غل جامعه آوردند بگردن امام زین العا
بدین ع گذاشتند پیغمبر فرمود عالم را حجت کنید اهل کوفه خوب وصیت پیغمبر را عمل کردند
رفتند یک شتر لاغر برهنه لنگ آوردند و این عالم حقیقی امام زین العابدین را سوار کردند
غل جامعه بگردن زدند دستهایش را هم بگردنش غل کردند سرش هم برهنه بود این
شتر هم بغیر وطاء بود یعنی چوب جهاز داشت اما این چوب دیگر روی پوش نداشت همان
چوب بود آمدند زیر بغل بیمار تب دار پدر کشته داغ دیده را گرفتند سوار این چوب کردند
غل سنگین بدن رنجور و لاغر ناشتر برخواست که بیمار از بالای شتر افتاد روی زمین
آمدند بعمر سعد گفتند حکم کن بیمار را بقتل رسانیم بشام نمی رسد روی شتر می ماند شمر آمد و گفت
بروید یک زنجیری بیاورید پاهایش را زیر شکم شتر به بندید آمدند زنجیر آوردند چنان کردند
که راوی گفت بازار کوفه دیدم از پاهایش خون جاری است الخ و یک غلام کج خلقی بآن
بیمار را موکل کرده بودند اسم آن غلام یاسر بود از کوفه که حضرت را حرکت دادند با احدی
حرف نمیزد یاسر میگوید شش منزل حضرت با من حرف نزد گاه گاهی که نگاه میکردم میدیدم
گردنش کج است و لبهایش حرکت میکند و ذکر میگوید تا رسیدیم در بین راه میانه دو کوهی
بین جبلین آن روز هوا بسیار گرم بود زمین مثل کورهٔ حدادی شده بود از بیماری
گرمی من سایهٔ شتر حضرت راه میرفتم یک وقت دیدم حضرت سرش را پیش آورد
فرمود یاسر من جواب نگفتم خلق تنگ بود از اینکه در این شش منزل حضرت با من حرف
نمیزد حالا که هوا اینقدر گرم شده حرف میزند من هم جوابش را نمی دهم دو مرتبه صدای
حضرت بلند شد فرمود یاسر باز جواب نگفتم دفعهٔ سیم باز صدا کرد عرض کردم لبیک فرمود
پیش بیا سرم را بلند کردم فرمود این آفتاب گرم است از بخیر کردنم نا بیده کردنم را می سوزاند
بیا این غل را بلند کن یک گهنه زیر غل بگذاریم غل را بلند کردم دیدم خون تازه جستن کرد نالهٔ

بنرسی ویکم

بسم الله الرحمن الرحیم چند چیز است که در چند چیز ضایع میشود چراغ در آفتاب روشن کردن طعام از برای شخص سیر حاضر کردن عروس از برای شخص کور زینت کردن احسان برای کسیکه اهل رویت کردن در مجلس بیان کردن که گوش ندهند حرفی از مجلس زدن که مناسب نباشد اولا اینکه شخص عاقل در تکلم اقتضاء مجلس را باید ملاحظه نماید از جهة طول اختصار و متعبد نباشد بآنچه نوشته شده است بساهت در مجلس باید بسیاری از آنها را انداخت بساهت که مجلس اقتضاء مطالب دقیقه را ندارد دیگه آنکه همه عوام اند در این موقع باید اکتفا بقصص و یا فضائل کرد بساهت که عالب از اهل مجلس خواص اند آنوقت باید گوشید در مطالب دقیقه هرگاه اصل مجلس را مجلس مسئله قرار دهی همه فرار میکنند یا اینکه زیاد مسئله بگوئی وکسل می شوند بلکه در اثناء مطالب باید گفت تا باد گیرند واعظ باید بداند همه مریضها دوائی بیاورد که برای همه نافع باشد یا از همه دوا حاضر کن که هر مریض دواء خود را بردارد بهر حال در فکر هدایت باش نه از شیرین نمودن مجلس به بیانات و بعضی مطالب که بکار نمیآید اخبار غریبه بیهوجه دخلی بدین ندارد چه نفعی برای مستمعین دارد وزیادی و تکرار و باعث دلتنگی میشود زیاد بپسند حرف زدن مردم لذت میبرند چیزی یاد نمیگیرند زیاد هم بنالی حرف زدن ملول میشوند بهتر حد مطالب حکیم و عاقل و دانائی آن بود که سخن بفهمیم گویند و کم گوید و نیکو گوید بموقع گوید والا مثل همان موعظه گرگ میشود زاهدی بهر کس را موعظه کند که مال مردم را مبر که حرام است گرگ گفت شیخا مختصر کن واعظ را که کله گویند در عقب تل است میرسم اشب آن زنها را به برو من با تو شه بما نم بتجربه معلوم است که رغبت مستمعین بموعظه که است از این جهة شارع مقدس مستحب فرموده که امام جماعت قرائت دو تکبر رکوع و سجود را مختصر کند مگر آنکه مأمومین رغبت داشته باشند بتطویل از باب میل مردم بوده که مجلس موعظه را فصیح یعنی زبان قوم حرف بزند یعنی حرف بزند که همه کس بفهمد کلمات مشکله که بهزار زحمت حفظ میکند وکسی نمی فهمد چه نفعی دارد و چیزیکه معصیت زبان میشود و عمر تلف کردن از این جهة است که حضرت موسی عرض کرد خدایا اخی هرون افصح و منی لسانا فارسله معی و دیگر هر روزی با پنجه اقتضاء میرود در بیان مطالب باید رفتار کرد که معنی حکمت و عدالت همین است وضع هر چیزی در مقام خود و بهمین بیان می توان استدلال کرد که آباء پیغمبر تمام موحد

و خدا پرست بودند زیرا چون خدا عادت چگونه میشود که نور مقدس جناب رسول خدا را در صلبهای و رحمهای مشرکین و کفار قرار بدهد و دیگر چه علت داشت که وقتیکه سحره زمان موسی سحرهای خود را انداختند موسی را خوف نمود تا اینکه خطاب لاتخف انک انت الاعلی باو رسید آقا ابراهیم را چون در منجنیق میخواستند در آتش میاندازند ابدا خوف نکرد و هر ملائکه آمد عرض نصرت کرد قبول نکرد علتش این بود که انوار محمد و آل محمد در صلب موسی نبود و بالاتر از این اینکه نوریکه در کوه طور تجلی کرد بقدر سر سوزنی که از نور شیعیان ایشان بود حضرت موسی سه روز مدهوش بود اما این نور در صلب حضرت ابراهیم بود لا محاله در هر صلبی باین رو باید بسوزد و این نمیشود مگر اینکه مؤمن باشد غیر مؤمن باید بسوزد مؤمن باید بسوزد پس غرض اینکه هر مطلبی مقامی دارد و در مقام خودش گفته شود حالا این روزها بهار توسل باصحاب حسین است جمعت خدا متصل یاران جان نثار که اسم شان در دفتر شهادت مرقوم بود جوابا بود هر کسی را بوسیلهٔ جلب میمود بعضی را بواسطهٔ ارقام بعضی بواسطهٔ ملاقات و موعظه و بعضی را بمعجزه از آنجمله وهب ابن عبد الله کلبی نصرانی چنانکه در کتاب ریاض القدس ص ۱۸۲ صدر قزوینی ره مینویسد ابن وهب ابن عبد الله جوانی بود خوش سیما کیش مسیحا داشت زیبا رخسار و سرو قامت و جمه کدارة القمر و سفره فجعة و خبر وذو ادب کالملک الأذفر به قامت چو سرو چو شمشاد بود خجسته جوان تازه داماد بود عروس دو هفته بنی گلعذار پس پرده بودش چو خرم بهار روز همان صحرا منزلی داشت خیمه ها چند زده خودش بصحرا رفته بود جمعت خدا ناگاه آمد تنها مقابل خیمه ها مادرش قمر مقابل خیمه ها ایستاده بود حضرت حسین ع از آن زن پرسید این خیمه ها مال کیست قمر گفت خیمهٔ یک نفر جوان نصرانی فرمود چنانکه پسرت بیاید بگو نزد من آید یعنی اسم او در دفتر شهادت من نوشته شده اسم سامی من حسین است ای حسینیان یک نظر مرحمتی هم بشیعیان لطف کن از برکت مقدم امام از بن نیزه چشمهٔ آبی آشکار شد در کمال لطافت و هب چون از صحرا برگشت آن چشمه سار را دید بغایت خرم گردید چشم خود مالید گفت خدایا این به بیداریست یارب یا که شب بینم بخواب از مادرش پرسید ضعیفه گفت یکساعت قبل شهریاری عالیمقدار از کنار خیمهٔ ما عبور کرد احوال پرسی نمود از صاحب خیمه پرسید نام و نسب ترا گفتم فرمود چون باز گردد بگو نزد ما بیاید و نیزه در دست

داشت بزمین فرو برد و در الفور از زمین نیزه چشمه آشکار شد چنانچه می بینی و هب را شور طلب دو چند طرب بر سر افتاد گفت مادر
چون خدا ما را خواسته نوکری همچو شاهی سلطنت کونینی دارد دریغ نیست خود را بمیکشین برسانیم پس رخصت مهار اکند احمال و اساس خود را برداشته بار دوی
کیوان شکوه آورده بحضرت ملحق شده با خلاص صادق مسلمان شد فاستبوعه الی کربلا از روز اسلام تا روز شهادتش دوازده روز
طول نکشید شهادتش هر جایی دیگر میاید لیبلغه الله تعالی فلم یزل یقاتل حتی قتل جماعة از اهل نفاق جمع کثیری بخاک مذلت انداخت بعد از آن
بخیام آمد اهل حرم بمژده گفت مادر بیان او من راضی شدی گفت راضی نمیشوم تا کشته شوی پیش روی پسر پیغمبر آخر الزمان عیالش گفت لا تفعلی
نفسک یعنی مرا بر مصیبت جوانمرگی و بیشوهر مکن مادرش گفت قول او را قبول کن جهانی در حضور سید الشهدا بفیض شهادت نائل بوده باشی
و بر سفاعت جدش روز قیامت برسی فرجع الی القتال غرق شد بر معرکه قتال کرد و غبار و آماج نیزه و خنجر و تیر حتی نوزده نفر سوار و سی
نفر پیاده بهلاکت رسانید آخر دست آن تازه مسلمان را قطع کرده بر میان گرفته دوانش عمود خیمه را گرفته فریاد میکرد انا غلام ابی المعز فداک ابی و امی قاتل دون طفلین حرم
رسول الله و اسیران حالا در بسته زبر کشت فاخذت یا سنانه من جانب ثوبه یعنی با دندان خود از لباس عروس گرفته آنقدر غیرتش بهیجان آمد که فت بحاره
بر و میان خیام اهلبیت پیغمبر و عروس میگفت انیر کشته خواهم شد حضرت فرمود حبیر تم من اهلبیت ارجعی الی النساء فانصرفت ثم اخذ ولد له صغیر او را در بند
نزد عمر بن سعد آن ملعون القت ما امتد صوتک ثم امر بضرب عنقه کردش زده سر شرا انداختند میان لشکر سید الشهدا افتاد اخذت
امه راسه فقبلته و وضعته فی حجرها و بوسید و خون را از چشمهایش پاک کرده میگفت بعین الله و بجهلک تبهادتک یا ولدی بین
یدی ابیک عبد الله در کتاب وقایع الایام جنابا نی مرحوم و معالی السبطین و نفس المهموم و ناسخ التواریخ و تحفة الحسینیة ملفوفا اینست که اسم
مادرش قمر و نام عروسش ایجا که در اواخر وقتش عرضکرد و هب مرا در حضور حجة خدا برده شرط کن روز قیامت مرا فراموش نکنی و مرا بخود به بهشت
ببری امر دوآمدند در حضور آن حضرت و هب این قضیه را قبول کرده و بعد عروس عرضکرد آقا التماس من اینست که مرا بخواهران و اهلبیت بسپاری
که در سلک کنیزان و خدمتکاران خود قرار بدهند در سایه ایشان دست ما محرمان ما دامن من نرسد آنحضرت گریه کرد یعنی بیچاره نمیدانی
خواهد فهمید من چه طور خوار و ذلیل خواهند شد و بعد از اینکه و هب را شهید کردند عروسش از خیمه بیرون آمده فریاد میکرد وهب بدر و مادرم فدای
تو باد آمد تا رسید بر سر نعش شوهرش تمسح الدم و التراب عن وجهه و تقول هنیئا لک الجنة فمعالی السبطین فتکحل الدم و عینیها
قبض الشمر اللعین فاخر غلاده یسمی دستم فضربها بعمود فشدخها فقتلها و هی اول امرئة قتلت فی عسکر الحسین بیض الله وجهها و عمر
و هب بیست و پنجسال بود و هفده روز بود عروسی کرده بود و ده روز بود داخل دین اسلام شده بودند ظاهرا در منزل ثعلبیه مشرف شدند
بر حضور حضرت حسین علیه السلام بیچاره نفر کشته بود هفتاد زخم شمشیر نیزه و تیر رسیده بود رضوان علیه و سیعلم الذین ظلموا ... لازمه محبت
اینست که وقت فراق طاقت بیاورد مجلسی مرحوم در عاشر بحار نقل میکند از حمید بن مسلم عبارتش اینست فکانی انظر
الی امرئة خرجت مسرعة کانها الشمس الطالعة تنادت بالویل و الثبور و تقول یا حبیبا یا ثمرة فؤادی یا نور عینا
فسالت عنها فقیل هی زینب بنت علی فجائت فانکبت علیه ظاهرا حضرت سید الشهدا علیه السلام مشغول اسکات عیالات
بوده زینب علیها سلام الله علیها جلوتر و مقدم تر از انحضرت رسیده و نعش علی اکبر را بر آغوش کشیده و عبارت صریحا این است

منبر سی و دویم

بسم الله الرحمن الرحیم اینما تکونوا یدرککم الموت و لو
کنتم فی بروج مشیدة کیفیت مرگ و منازل آخرت حسنات برای قبر - ایکه پنجاه
رفته و در خوابی - مگر این پنج روزه دریابی - گر بدولت قرین قارونی - ور بقوت حریف سهرابی
ملک الموت را بحیله و فن - نتوانی که پنجه بر تابی - خشت بالین کور باد آور - ای که سر در لحاد راحیابی
خفتنت زیر خاک خواهد بود - ای که در جامه خواب سنجابی قال الله تعالی اینما تکونوا یدرککم
الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة انسان مسافر است و از برای او منازل عدیده است اول
منزلیکه در پیش دارد منزل قبر است القبر اول منزل من منازل الآخرة و آخر منزل دنیا است
از این منزل در وقت انتقال از هر منزل بمنزل دیگر اضطرابی حاصل میشود چنانچه بچه از منزل عالم
رحم که بمنزل دنیا میخواهد قدم بگذارد گریه میکند هیچ دانی که وقت آمدنت همه خندان بودند تو گریان
آنچنان کن که وقت رفتن تو همه گریان شوند و تو خندان یعنی کاری بکن که وقت رفتن از دنیا با از
مقربین باشی که فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان و جنت نعیم یا از اصحاب یمین باشی که
فسلام لک من اصحاب الیمین و تا قبر فرار نه هد ترا انیس و داشته باشی چراغ داشته باشی
برای مار و عقرب مانریان و داشته باشی که بگشاد آنها فرش داشته باشی توشه داشته
باشی سفر دور فرسخی توشه بر میداری این خانه باین مدت طویل توشه نمیخواهی و اما ان کان
من المکذبین الضالین فنزل من حمیم و تصلیة جحیم از آن در روع گویان و گمراهان در قبرستان
رفته به بینی زیر قدمت چه هنگامه است یک ذرع فاصله چه وحشت است شیرین زبانان
خاموش نشسته اند مجلس آرایان در بروی خود بسته اند رفیقان ترک دوستی کرده اند زنان
با خاک قبر هم آغوش گشته اند مدبر خود امروز کن ایخواجه که فردا هر چه کنی فریاد کنی که سود ندارد فضل بن
ربیع گفت بسفر حج میرفتیم با هارون الرشید همینکه بکوفه رسیدیم در طاق المهال دیدیم بهلول
نشسته با خاک بازی میکند خدام خلیفه رسیدند زور ا از آنمحل دور کردند من نزدیک بهلول
رفتم گفتم با ادب باش امیر المؤمنین است میاید هودج خلیفه نزدیک شد بهلول برخواست
ایستاد و صدا زد یا امیر المؤمنین حدیث کرد مرا ایمن ابن نائل گفت حدیث کرد مرا قدامة بن عبد الله
که گفت دیدم پیغمبر در منابر شتری سوار نه کسی را میزدند و نه کس را دور میکردند فضل میگوید نزدیک
رفتم و گفتم یا امیر المؤمنین این بهلول است گفت شناختم آنوقت گفت انا مختصر بگو گفت ایخلیفه
همینکه فرض کن که تمام روی زمین را مالک شدی و تمام خلق اقرار کردند بعبودیت تو بعد از آن چه

باقی شد

خواهی شد آیا نه اینکه منزلگاه تو در قبر است و مردم جمع میشوند و خاک بروی تو می ریزند خلیفه
گفت خوب گفتی باز البته بگو خیلی عجیب است هرون که در شرع تبری از آنها رسیده
از اینگونه کلمات خوش میآید اما ما توقع داریم که خداهشت بهشت را باستقبال ما
بفرستد بلکه بفکر آخرة و فنا و زوال دنیا و قبر و عبرت باید بود نقد آمسائل متعلق بتمدن
را باید دوست کرد کاغذ ما را می گذارند که همیشه در این دنیا باشیم بهلول گفت ای خلیفه کسیکه
اعانت کند بچاره ئی را خدا اسم او را در دیوان ابرار می نویسد هرون گمان کرد بهلول
مقروض است گفت قرض تو را امر کرده ام بدهند بهلول گفت این کار را ممکن دین بدین داده
نمی شود حقرا با هلش رد کن هرچه تو داری دین است هرون گفت امر کردیم نفقه تو را بدهند
گفت این کار را ممکن آیا گمان میکنی آنکه رزاق است مرا فراموش کرده و ترا بیاد داشته
آن وقت این شعر را خواند توکلت علی الله وما ارجو سوی الله وما الرزق من الناس بل
الرزق من الله فضل میگوید وقت دیگر بهلول را دیدم میان دو قبر کهنه نشسته است گفتم اینجا چرا
نشسته گفت یا فضل اما تری هذه الاعین الناظرة والمحاسن البالیة والعظام النخرة لا
یتفاخرون بالانساب ولا یتواصلون تواصل الاحباب یعنی آیا نمی بینی این چشمهای را که
جاری شده محاسنها پوسیده شده استخوانها خاک شده تفرب نمی جویند نسب تا که یکدیگر به
صدائی بلند شد که سکنتم فی دار البلا ساکن شدیم در خانه بلا که بهلول تا این ندا را شنید
یک فریادی کشید و افتاد غش کرد امیر المؤمنین هم شبهای جمعه که می شد میآمد سر قبر فاطمه
زهرا سلام میکرد و جواب نمی شنید آن قدر دل شکسته می شد آنقدر گریه میکرد و میفرمود فاطمه جان
چرا جواب محبت را نمیدهی آیا فراموش کردی دوستی احباب را بعد از آن خودش از
زبان فاطمه جواب میداد که فاطمه میگوید چگونه جواب دهم حالا آنکه زیر خاکها هستم خاک میان
من و لسان من حجاب شده بعد از وفات فاطمه امیر المؤمنین سه روز از خانه بیرون نیامد اصحاب
روز یکدیگر جمع شدند الخ آمدن عمار در خانه حضرت و علت بیرون نیامدن حضرت سئوال کرد
الخ خدا همه را از خواب غفلت بیدار کند که بفکر مرگ بیافتند امیر المؤمنین آمد در قبرستان
خطاب باهل قبرستان کردند فرمود یا اهل الدیار الموحشة والقبور المظلمة اهل الخ بدانید
لنا فرط سابق ونحن لکم تبع لاحق اما الدور فقد سکنت واما الازواج فقد نکحت واما الاموال
فقد قسمت هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندکم فرمود اهل قبرهای پر وحشت و تاریک و دوری

شما از ما جلو رفتید ما هم میرسیم بشما حالا خبر یکه ما داریم و پیش ما هست اینکه خانهای شما را دیگران منزل کردند زنهای شما را دیگران گرفتند اموال شما را قسمت کردند شما چه خبر دارید
در نزد شما را چه خبر است یا اینکه خود حضرت باصحاب از قول مرده ها فرمود بروایت حضرت
صادق ع ما نفی ندا داد بروایت دیگر از قبری جواب آمد که السلام علیکم یا امیر المؤمنین
اما خبر ما عندنا فقد وجدنا ما عملنا وقدمنا آنچه عمل کرده بودیم یافتیم و آنچه پیش فرستاده
بودیم باو رسیدیم کفنهای ما پوسیده شد حدقهای چشمهای ما فرو رفت موهای ما ریخت
خیر الزاد التقوی شبها و روزهای حمله میآیند ارواح بالای بامهای خانهای خود خطاب
بزنده ها میکنند ای فرزندان ای پدران ای کسان ما دنیا شما را فریب ندهد ما غریبانیم که ما
را در این قبرهای تاریک انداختند ترحم کنید بر ما بصدقه و دعا و نماز اگر عمل خیری کردند برای
آنها خوشحال میشوند دعا میکنند پدر و مادر دعا میکنند حضرت صادق فرمود باهت
پدر و مادر دنیا و عاق کرده اند فرزندان را ولیکن بعد از مردن بجهة خیرات راضی میشوند مرده ها را فراموش نکنند بیاد آنها باشید تا بعد از شما زنده ها بیاد شما بیافتند اگر عمل خیری نکردید غصه میخورند
نفرین میکنند ملئکه ها هستند که خدا موکل کرده اگر زنده ها صدقه کردند روح وریحان میشود طعام و
میوه و لباس میشوند آن ملائکه در طبقها می گذارند برای اموات می برند صالح نامی میگوید شبا
جمعه مسجد جامع بصره میرفتم گذارم به قبرستانی افتاد خوابم ربود دیدم مرده گان از قبرها
بیرون آمدند ملائکه بسیاری با طبقهای پر از میوه و طعام فرود آمدند هر طبقی پیش یکی از
اموات گذاردند اموات برداشتند و بگور خود فرو رفتند الا جوانی که جامه کهنه پوشیده
بود طبق پیش او نگذارند دست خالی با کمال حزن خواست برگردد در قبر از او پرسیدم جوان
اینها چه بود و این چه کیفیت است گفت آن خلق سفید پوش فرشتگان بودند طبقها
های تحفه ها بود که زنده گان برای مردگان خود فرستاده اند گفتم مگر تو کسی را نداری گفت
من مادری دارم شوهر کرده مرا فراموش کرده پرسیدم اسم تو چیست و مادر تو منزلش
کجا است و اسمش چیست همه را گفت بیدار شدم چون روز شد بهمان نشانها آمدم
مادرش را پیدا کردم خوابم را نقل کردم و دیدم آن زن گریه کرد و گفت راست گفته من
فراموش کرده بودم او را و کیسه از پول بمن داد و التماس کرد که تو برای فرزند من خیرات
کن میگوید آن پولها را خیرات کردم شب جمعه دیگر باز عبورم بهمان قبرستان افتاد بهمان
قسم

قسم خوابیدم که در خواب دیدم ملائکه با طبقها آمدند و طبقها را پیش روی مرده گان گذاردند که چشم اقبا
بآن جوان دیدم که جامهٔ سبزی پوشیده با طبقی خوشحال میخواهد برگردد در قبر که صدا زد یا صالح
خدا از تو راضی باشد که خبر بما رساندی و این هدیه ها را از برای من رساندی و مرا از ذلت پیش
مرده ها بیرون آوردی پس عاقل آنستکه خودش فکر خودش باشد شاید باز ماندگان فراموشش
کردند آنوقت در آن تنهائی چه میکنی برگ سبزی بگور خویش فرست کس نیاید ز پس تو پیش فرست
کسی فکر مرده گان نیست اگر هم باشند انتهی یک سال است یا دو سال است آنچه میماند مال
وارث است زن و فرزند هم ترا دوست میدارند برای خودشانست که نان با تنها بدهی تو فکر خودت
باش ای بیچاره برای روز بیچارگی خودت تهیه کن آنجا نمی توانی تهیه کنی اینجا باید در وکنی اگر اینجا
نکرده باشی این چه را در وکنی چیز کمتر نگاشته خدا کریم است در وزع است تو در ملک کشت نکنی
و بگو خدا کریم می شود محالست کشت بکن آنوقت بگو خدا کریم است که کشت تو را خدا نگذارد ضایع بشود
اما خیر نگار خدا کریم است بی جهته خودش کندم میدهند خر زهره ام نمی دهد خیلی تعجب دارد کشت
نکرده میگوید خدا کریم است ببین بدبختی و غفلت چه میکند چراغ قبر نماز شب است انیس در
قبر تلاوت کردن قرآن تریاق بجهته مار و عقرب بسم الله الرحمن الرحیم گفتنی است دور کردن
وحشت لا اله الا الله گفتنی است فرش قبر عمل صالح است چراغ قبر نماز شب است صدقه
گریهٔ از خوف خدا است قبر روضهٔ جنت میشود عمل خیرات از جملهٔ اعمال خیریه رفتن بزیارت اهل
قبور است یک آیة الکرسی بخواند بعدد هر مرده ئی یک ملک خدا خلق میکند که تا قیامت برای او تسبیح
کند هفت انا انزلناه بخواند خدا صاحب آن قبر را میآمرزد با خود او را سه سوره توحید بخواند ثواب
یک ختم قرآن بصاحب قبر میدهند آنوقت قیامت اینمرده ها که شما برای آنها خیرات کرده اید و
آنها را میخواهند بهشت ببرند میگویند هر کس بما حقی دارد بیاید تا حق رورا ادا کنیم اینها را خیرات کننده
گانرا اینها را برمیدارند با خودشان ببهشت می برند روح که از بدن بیرون آمد یک مرتبه قطع
علائق از بدن تکیه گاه گاهی بسرکش میآید تا وقتیکه بدن تلاشش شود آنوقت متفرق میشود بگو روح
اولیاء و شیعیان و علماء و عاملین و استیجاء و شهداء مؤمنین و سلطان عادل که روح آنها قطع
علائق نمیکند بسبب قوت روح و تربیت سلطان بدن در روح و روح در بدن همیشه روح تو
چه دارد به بدن بواسطهٔ تو چه روح بدن نمی پوسد و بزیارت قبور این ثمره اشخاص رفتن سبب
رفع درجات آنها می شود و قضای حاجات خود زایر میشود زیرا ارواح آنها می بیند زیارت

کنند گانرا ایشانرا دعا میکنند و دعای آنها مستجاب است سه بدن از علمای شیعه
دیده شده که نپوسیده است یکی بدن صندوق است در سنه هزار سیصد قبر صندوق که در
میان طهران و حضرت عبد العظیم است خراب شده آمدند بجهة تعمیر دیدند بدن تازه است
آقا شیخ علی کلیمی آمد دست گذارد بر بدن و دستش رسید بر ران صندوق زه دید گویا الآن از دنیا
رفته است رساله در تکمیل نفس تصنیف کرده که کسیکه نفس خود را تکمیل کند و اخلاق الله را دارا باشد
البته بهمچه مقامی پیدا میکند شاه عباس اول در فتح قندهار آمد در جام سر قبری سئوال کرد صاحب
این قبر شیعه است باستی گفتند کس نمی شناسد گفت آثار او را خراب کنید قبر ترا هم خراب
کنید خراب کردند سنگ لحد را که برداشته اند دیدند یک لوله پهلوی رو در قبر است و بدن
او هم تر و تازه است لوله را برداشتند رفعهٔ از میان او پیرون آمد که عقاید خود را نوشته شود
معلوم شد از اجلهٔ شیعیان است چون میان شیعیان بود تعبد میکرد یا صاحب بود بدن محمد بن
یعقوب کلینی باشد شه پوسیده است کلینی فارسی است و فارسی مثل عربی یک که تصغیر داشته
باشد و اول او باید مضموم باشد و بعد مفتوح و بعد ساکن من زحیل تصغیر از فارسی از نه عرف یکی
باشد آخرین چه باشد یکی و او باشد یکی کاف من باغچه و گردو و پسرک دو یکر ضمه و فتحه ندارد کلتی فارسی
است میان وفات محمد بن یعقوب با صدوق تقریبا شش سال فاصله بوده در غیبت صغرا
بوده بدن او دیده شد در بغداد که تازه است هرون که نبش کرد قبر او شیروان را دید بدن تازه است
چون رسم مجوس است اینست که مرده ها را با زینت خودشان دفن میکنند دیدند سه انگشتر در دست
او است برنگین یکی نوشته آسوده گی در قناعت است در یکی نوشته در کارها مشورت کن در
یکی نوشته است که در جنگ بی باک مباش شهود در جنگ و بی باک پیشنهاد آورد قد افلح من
ذکیها نفس علاقه زیاد و با بدن دارد این قدر علاقه دارد که ملحق جان کندن از این خانهٔ شصت ساله
که محل تعلقش بوده بیرون رفتن اش خیلی سخت است بهمین جهته است که بدن علما و سلطان
عادل و سخی و بصر نمی ترسد روح امام از آن تعریضی که در عالم دارد روحش در همان جائیکه
است یک نظری به بدن خود دارد که منظر بدن خود را نگه میدارد بجهة آن تصرف ولایتی که دارد لک
پشتها نخم که میگذارند نگاه میکند گاه و فوم میکند و از روی تخم عقب میرود گاهی بیرون کرده نظر میکند
همان بنظر کردن تربیت میکند او را کم کم بچه در میآید علما عاملین مظهر اسم العلیم هستند و سلطان
عادل چون مظهر اسم یا عدل خدا است سخی مظهر یا جواد است بدنش نمی پوسد مرحوم میرزا

قمی میفرماید جسد عالم تا نفخ صور نمی پوسد آنوقت زنده میشود در یک کتاب تاریخی است
که عبدالملک بن مروان حکم کرد چاهی کندند بآب نرسیدند یک وقت سر آدمی پیدا شد
اطرافش کندند دیدند دستش به پیشانی گذارده دستش را برداشتند شروع کرد خون تازه آمدن
دست را گذاردند خون ایستاد دیدند بطور ایستاده در چاه است نوشته یافتند که نوشته
بودند من شعیب بن هودم که مرا زخم زدند و در این چاه انداختند سید نعمت الله جزائری در انوار
نعمانیه نقل میکند که شاه اسماعیل صفوی آمد سر قبر حر بن یزید ریاحی امر کرد نبشش کردند بجهة اینکه
بچشم خود به بینند که آیا بدن شهداء تر و تازه است یا می پوسد همینکه نبش کردند دیدند
تر و تازه است دستمالیکه حضرت سید الشهداء در دست مبارک به فرق سر حر بسته بودند
دید همان طور بسته است از جهة تبرک خواست دستمال را باز کند دید خون مثل فواره جوشید
چند دستمال دیگر بست خون ساکن نشد و مرتبه همان دستمال را بست خون ایستاد
از این حکایات دیگر و از تشبیع اخبار معلوم میشود که لباس شهدا را غارت نکردند بلی شهدا
لباس داشتند طمع در لباس شهدا نکردند در مجلس یزید هم سر علی اکبر و کهواره
علی اصغر و علم ابوالفضل را نیاوردند اینها حرف بیخود است بدن حسین را برهنه گردند بردند چنان
برهنه کردند که یک پیراهن کهنه که چندین جایش را خود حضرت پاره کرده بود و جای تیرهای زیاد
داشت آنرا هم بیرون کردند و بردند اما ایکاش بهمان لباس برون قناعت کرده بودند
سه صدمه دیگر زدند که بالاتر از بردن لباس بود یکی صدمه بجدل بود یکی صدمه ساربان
بود صدمه سیم را خجالت میکشم میگویم مگر آنکه باذن فاطمه زهرا از قول امام زمان عرض
کنم یا جداه تطئوك الخیول بحوافرها و تعلوك الطغاة ببواترها یا بداء ممنوز جان در تن و رمق
در بدن داشتی که مخالفین بدن نازنین ات را زیر سم اسبها پایمال کردند و بدن شمارا
در دم شمشیرها بلند کردند قربان دردهای دل زینب بروم چه ها می خواهد دلسوخته پیدا کند
کرد وقتیکه آمد کنار این بدن قطعه قطعه زیر سنگها پنهان برادر آخر بدنت و ابرهنه
کردند برادر بدنت را تیره باران کردند اخی لیت هذا النحر کان بمنجری و یالیت هذا
الشهم کان بمهجتی گفت برادر حسین جان کاش این نیزه ئیکه به گلوی تو گذاردند
به گلوی من گذارده شد بردند و این تیریکه بر سینه تو زدند بدل خواهرت زده بودند
اخی یا اخی ای المصائب اشتکی فی ام اقلك ام هتکی و ذلی و عز بعدی برادر را کدام

مصیبت شکایت بکنم از فراق تو شکایت کنم یا از غربت خودم بگویم یا از ذلت بعد
از تو ام بگویم اخی یا اخی الیوم یوم و داعنا فداك انا ننظر الی عمر تینا برادر امروز روز
جدائی خواهر است امروز روز وداع است آیا با این بچه های بیکس خود نگاه میکنی اخی
یا اخی هذا زمان فراقنا فهل مجمع لی معك قبل وفاتی برادر زینبم حالا میخواهم از تو دور
شوم امروز روز فراق است آیا دیگر تا مرده ام ترا می بینم اخی یا اخی انظر بنا مالك فا
دمعات فاجری دموع العین مثل فرات برادر نگاه کن این ها یتیمان تو هستند چه طور
فریاد میکنند جاری اشکت میکنند علیا مکرمه اینحرف را زد و شروع کرد گریه
کردن زینب هی نوحه گری میکرد اشک میریخت آن قدر اشک ریخت آن قدر گریه کرد
که مخالفین بگریه آمدند یک ظالمی آمد با کعب نیزه چنان بشانه علیا مکرمه زینب زد حالا می
خواهد از نعش برادر جدا شود گفت برادر من میروم اما ترا بخدا می سپارم آنوقت رو کرد
باصحاب یا اصحاب محمد هؤلاء ذرّیة آل المصطفی یساقون سوق السبایا صدا زد ای اصحاب
جدم وای امتان پیغمبر ما ذریه پیغمبریم و ما دختران پیغمبریم که ما را مانند اسیران می برند و شما
می بینید زینب رو کرد به نهر علقمه گفت کجائی ای علمدارم - ضیاء چشم خوبنارم - بیا
عزم سفر دارم - به بندید محمل زینب - زینب جوابی نشنید رو برادر بدن برادر
پاره پاره کرد گفت چون نیست چاره میروم میگذارمت ای پاره پاره تن بخدا بسپارمت
گفت ای زمین کربلا امشب حسین تنها بود نی غلط گفتم که امشب ساربان اینجا بود
از مصائب کربلا چند مصیبت خیلی سخت شده یکی هم اینست که اهل بیت را سوار شتر ها کردند فی ریاض
القدس فامر عمر ابن سعد باحضار الجمال و البغال و الآباعیر للفاطمیات من اولاد البشیر النذیر فلما احضرت
الرواحل شدت علیها بعض الکجاوات و الحامل فامر ابن السعد لهم بالرکوب علی الجمل فقامت عند ذالك منهم خصوصا و در
روایت دیگر در همان کتاب حضرت زینب سلام الله علیها از روی غیرت و غضب فرمود کم شوید و دور شوید راوی گوید دانه للذی لا اله الا
هو رایت ان الاقدام قد تاخرت و وقف القوم حیاری کانهم سکاری ناکسون رؤسهم الی الارض یعنی قسم بخدا دیدم در یکنفر ایشان
طاقت نماند کانه در بدن ایشان روح ندارد علیا مخدره فرمود اگر جلال من از کف رفت برادرم رفت عباسم کشته شد
و اکبرم رفت من خودم این یتیمان و بیوه زنانرا سوار میکنم یک یک زنهارا زینب و ام کلثوم سوار کردند
و هر طفل به آغوش یکنفر دادند اخیره زینب ام کلثوم را سوار کرد خود ماند تنها یک نگاهی به بدن و بسا
کرد و عاقبت همین میدانم دست حق زینب را سوار کرد و امام سجاد را اشقیا سوار کردند الخ

منبر سی و سیم بسم الله الرحمن الرحیم قوله تعالی وجعل لکم السمع والابصار والافئدة لعلکم تشکرون ☆ رموز عشق چه داند مدرک و معقول - بیا و درس جنون یاد گیر از بهلول - به تیغ وی سر و جان دادم و سر افرازم - چه قاتل است که شاکر بود ازاو مقتول - ترا بجمع دیوانگان عشق چه کار - مکن حکیم در این حلقه قصه از معقول - بحسن خلق توان برد دل نه بحسن و جمال - که نزد اهل نظر خلق خوش بود مقبول - بصدق کوش اگر وصل دوست میجوئی - بدین وسیله مگر رهبری بکوی وصول - بیا و ترک هوس کوش و جام عزت نوش - در اینجهان نرسد آرزوی کس بحصول قول الله عز وجل فی سورة الحج واجتنبوا قول الزور الزور ان الله لا یهدی من هو کاذب کفار عن الباقر ع قال علی ابن الحسین علیهما السلام اتقوا الکذب الصغیر منه والکبیر فی کل جد وهزل فان الرجل اذا کذب فی الصغیر اجترء علی الکبیر اما علمت ان رسول الله قال ما یزال العبد یصدق حتی یکتبه الله صدیقا وما یزال العبد یکذب حتی یکتبه الله کذابا عن ابی جعفر الباقر ع ان الله عز وجل جعل للشر اقفالا وجعل مفاتیح تلک الاقفال الشراب والکذب شر من الشراب عن الصادق ع فی سفینة البحار دروغ در سه وقت جایز میشود یکی در حین جنگ با کفار فهو موضوع عنه او رجل اصلح بین الاثنین و رجل دعا اهله شیئا وهو لا یرید ان یتم لهم فیه عنه ع ان الکذب هو خراب الایمان ای المخرب الایمان فیه عنه ع قال ان الرجل لیکذب الکذبة فیحرم بها صلوة اللیل فاذا حرم صلوة اللیل حرم بها الرزق فیه عن الباقر علامة المنافق حتی یدعها اذا حدث کذب واذا وعد اخلف واذا اؤتمن خان وفیه ان رجلا اتی رسول الله قال علمنی خلقا یجمع لی خیر الدنیا والآخر فقال لا تکذب فیه قال له ع المؤمن یزنی قال قد یکون ذلک قال المؤمن یسرق قال قد یکون ذلک قال رسول الله المؤمن یکذب قال لا قال الله تعالی انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون وفیه عن النبی ص المؤمن اذا کذب من غیر عذر لعنه سبعون الف ملک وخرج من قلبه نتن حتی یبلغ العرش ویلعنه حملة کتب لتلک الکذبة سبعین زنیة اهونها کمن یزنی مع امه النجات فی الصدق والهلاک فی الکذب اول کسیکه در روغ گفت شیطان بود قال هل ادلکما علی شجرة الخلد این کلمه را در روغ گفت پیغمبر آدم گمان نکرد کسی در روغ بگوید و قاسمهما انی لکما لمن الناصحین آدم چون را فریفت حضرت آدم در دنیا به اولاد وشل گفت من هیچ گمان نمیکردم کسی به خدا دروغ

گوید و هم قسم بخورد گذا مثل آن مرثیه خوانی از خدا نمی ترسد میگوید از زبان بشیر که دیدم یک زن بلند قامت آمد میان این همه جماعت و از دست یک بچه گرفته پرسیدم گفتند ام البنین مادر ابو الفضل است این بچه هم پسر ابو الفضل است گفت ای قاصد مرا از پسرم حسین خبر بده گفتم چرا پسرت عباس را نه پرسیدی الخ چه قدر بی حیائی و بی شرمی باشد در منبر پیغمبر میان هزاران جماعت مؤمنین زن امیر المؤمنین آن هم بآن عصمت چنانی میآورد و میان مردم و از زبان آن مخدره آن قدر دروغ می بافد از امیر المؤمنین حیا نمیکند و از زبان یکدیگر میگیرند همه اهل منبر بی تقوی این قضیه را میگویند و مردم هم نمیدانند از گناه کبیره کذب نمی ترسد و خیلی از خودش ممنون است که مجلس را گرم کردم و مردم را گریانیدم حضرت باقر میفرماید من سرقه یستحیا منه مثل انیت میگویند صغیر و کبیر معمول شده این دروغ خیلی مردم خوششان میآید وقتیکه ام البنین تازه عروس آمد بخانه امیر المؤمنین عرض کرد بآن حضرت آقا اسم مرا که فاطمه است خواهش میکنم فاطمه مگو طفلان فاطمه محزون میشوند حضرت بکنیه خطاب کرده ام البنین فرمود در حالتیکه حضرت ام البنین را تزویج کرد آنوقت حسنین علیهما السلام منزل علاحده داشتند و صاحب زن و بچه بودند و زینب علیا در خانه عبد الله بن جعفر بود صاحبه اولاد بود و ام کلثوم وفات کرده بود اگر و مایل شیخ حر عاملی که مدارک فقهای عصر حاضر است به بیند و هر کس کاملا تحقیق بخواهد کتاب حجة السعادة فی حجة الشهادة معتمد الدولة مرحوم که ناصر الدین شاه مرحوم امر فرموده در سال شهادت حضرت سید الشهداء هر چه در روی زمین اتفاق افتاده باشد بنویسد نوشته در آن کتاب این قضیه را تفصیلا نوشته است هر کس اطلاع داشته باشد میداند که حسنین علیهما السلام هر دو بیست دو سال و بیست یک سال زنده گانی کرده بودند و صاحب عیال بلکه عیالات داشتند بلکه حضرت امام حسن مجتبی از نهای کثیره ازدواج کرده بود ای مسلمانان چرا اهل منبر را خراب و رسوا میکنید مطالب مهمه را که از لسان معصوم صادر شده باین حرفهای بی اصل و دروغ بلسان ناصبین و دشمنان دین انداخته همه اهل منبر را دروغگو قلم داد و معرفی

میکنید بندهٔ حقیر ناچیز نمیتوانستم این کلمه را بلکه امثال این خیلی هست بگویم
ترسیدم مرا بکشند چون لازم میدانم بمناسبت مجالس و در آینه مینویسم
بلکه جلو این درد و غبار را بگیرم اگرچه خیلی دشنام خواهند گفت ام البنین بیچاره مادر
چهار نفر در میان بقیع نوحه گری کرده نوحه های او معروف است لاتدعونی ویلک
ام البنین الخ

بلی دنیا امروز ها سراسر دروغ است عموم دول عالم با دروغ تشکیل یافته
سدس کرهٔ ارض یک دولت عظیمه شده همه اش دروغ تا رسیده
بر اهل منابر و محدثین همه اینها در موقع غصب خلافت برپا شده تا امیر ؑ در
یک مجلس تمام دلایل و شئونات خود را کاملاً بیان فرمود کما نقله سلیم بن قیس
هلالی ره ص ٢٣ فقال علی علیه السلام یا معشر المسلمین و المهاجرین و الانصار انشدکم
اسمعتم رسول الله یقول بین الجموع یوم الغدیر کذا و کذا فلم یدع علیه السلام شیئا
قاله فیه رسول الله صلی الله علیه و آله الا ذکرهم ایاه قالوا اللهم نعم فلما تخوف
ابو بکر ان ینصره الناس و یتبعوه با دره فقال کلما قلت قد سمعناه باذاننا و وعته
قلوبنا و لکن قد سمعت رسول الله یقول بعد هذا انا اهل بیت اصطفانا الله و اکرمنا
و اختار لنا الاخرة علی الدنیا و ان الله لم یکن لیجمع لنا اهل البیت النبوة و الخلافة
فقال علی ؑ هل احد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله شهد هذا معک
فقال عمر صدق خلیفة رسول الله قد سمعته منه کما قال و قال ابو عبیده و سالم
مولی ابی حذیفة و معاذ بن جبل قد سمعنا ذلک من رسول الله فقالوا کلهم و شهدوا
کذبا و افتراءً علی رسول الله قال علی ؑ لقد وقیتم بصحیفتکم التی تعاقدتم علیها فی
الکعبة ان قتل الله محمدا ؐ او مات لتزوین هذا الامر عنا اهل البیت فقال ابو بکر
فما علمک بذا لک فقال علی ؑ انت یا زبیر و انت یا سلمان و انت یا اباذر و انت
یا مقداد اسئلکم بالله و بالاسلام اما سمعتم رسول الله ؐ یقول ذلک و انتم
تسمعون ان فلانا و فلانا و فلانا حتی عد هم هؤلاء الخمسة قد کتبوا بینهم کتابا و تعاهدوا
هدوا فیه و تعاقدوا علی ما صنعوا فقالوا اللهم قد سمعنا رسول الله صلی الله علیه
و آله قال ان قتلت او مت ان یزووا عنک هذا یا علی قلت یا رسول الله فما ذا تامرنی

فقال ان وجدت اعوانا فجاهدهم و نابذهم و ان لم تجد اعوانا فبایع و احقن دمک
فقال علی ؑ الخ ✣ تا رسید کار آنجا علی را از خانه امت کشیدند مقابل
ابی بکر نگاه داشتند و گفتند بایع خلیفة رسول الله ؐ و قال علی ؑ کلکم بایعتم بی
یوم الغدیر قالوا بایع خلیفة رسول الله دع هذه الاباطیل او ضاع در روغ کجا
رسید کم کم بال و پر آورد امروز تمام دنیا را گرفت تا رسید اینجا کثیری از
رهزنان کذبا و افتراءً دعوی مهدویت نمودند در مقابل این قدر نصوص میگویند
مهدی ظهور نموده الآن عالم را عدالت گرفته حتی زنهای بی حجاب و آزاد هستند
دنیا این قدر امنیت شده از اینجا پی توان برد چه آشوبیت در دریا از بس
که منقلب شده اوضاع روزگار کبک از محیط خیزد ماهی ز کوهسار رقضیه حماجمه نجانه
امیر المؤمنین چنانچه در کتاب سلیم قیس الهلالی مرقوم گشته و کتاب ناسخ التواریخ جلد فاطمه نوشته شده ملخصا این وقعات کثیره فقط تعاهد
طرف ابی بکر آمده و حضرت امیر ؑ را ببیعت خود دعوت کرده جوابها فرموده چون فقط دخل فظ غلیظ جاف من الطلقا احد بنی عدی بن کعب
از خیش قریش عمر بن خطاب فاد سله اعوانا فانطلق فاستاذن علی فلم یاذن فرجع اصحاب فتفقد الا ابی بکر و عمر و ابو بکر مع اعوان
هما جالسان فی المسجد و الناس حولهما فقالوا لو یاذن لنا فقال عمر انهبوا فان اذن لکم و الا فادخلوا بغیر اذن فانطلقوا فاستاذنوا
فقالت فاطمة ؑ اخرج علیکم ان تدخلوا علی بیتی بغیر اذن این خبر را بعمر رسانیدند فغضب عمر و قال مالنا و للنساء امرانا ساخ
ان یحملوا الحطب و حملوا معهم و حول منزل فاطمة و علی علیهما السلام ثم نادا عمر لتخرجن یا علی فلنیا بعن خلیفة رسول الله او
اضرمت علیک النار فقالت فاطمة ؑ یا عمر مالنا و لک فقال افتحی الباب و الا احرقنا علیکم بیتکم فقالت یا
عمر اما تتقی الله و تدخل علی بیتی و دعی عمر بالنار و اضرمها فی الباب ثم دفعه فدخل فاستقبلته
فاطمة ؑ فصاحت و ابتا یا رسول الله فرفع عمر السیف و هو فی غمده فوجا به جنبها فصرخت یا
ابتا یا رسول الله فرفع السوط فضرب به ذراعیه فنادت یا ابتاه لیس خلفک ابو بکر و عمر
فوثب علی ؑ فاخذ من تلابیب عمر فصرعه و وجاء اتقه و رقبته و هم بقتله فذکر قول
رسول الله ؐ و ما اوصاه به فقال و الذی کرم محمدا صلی الله علیه و آله بالنبوة یا ابن
الصهاک لولا کتاب من الله سبق و عهد عهد الی رسول الله لعلمت انک لا تدخل
بیتی فارسل عمر یستغیث فاقبل الناس حتی دخلوا الدار فکاثروه فالقوا فی عنقه حبلا و حالت بینهم و بینه
فاطمة عند الباب فضربها قنفذ الملعون بالسوط فماتت حین ماتت و ان فی عضدها کمثل
الدملج من ضربته و بکی علی علیه السلام حین غسلها قال انظر الی موضع السیاط و ابکی الخ

منبر سی و چهارم در فضایل پیغمبر خدا آیات شریفه الی صفحه ۵۵۴

بسم الله الرحمن الرحیم در وصف خلقت و جسد اقدس اعلیحضرت جنتی مرتبت در کتاب ناسخ التواریخ قال العلماء قدس الله ارواحهم کان فی نفسه علیه الصلوة والسلام عشرة معجزات یعلمها کل من له العقل یعنی مرد عاقل ده معجزه در نفس مبارک پیغمبر میتواند نگریست اول آنکه جسد مبارکش سایه نداشت بواسطه قوت نور انبیش و علة نور باطنی آن حضرت چون نورش غالب بر تمام تیرات بود فلهذا لباسش هم سایه نداشت کما اینکه تقلیده که نور شمس یک جزء است از هفتاد جزء نور کرسی و نور کرسی یک جزء است از هفتاد جزء نور حجابات عرش و نور حجابات یک جزء است از نور عرش و نور عرش یک جزء از هفتاد جزء از نور آن جناب چنانچه میفرماید از نور ما بود تجلی نمود بر موسی ع در کوه طور خداوند میفرماید فلما تجلی للجبل چون در دنیا از وراء هفتاد حجابات جمالش نمایان بود این است که اهل زمانه و خلق ظاهر بشر تیش دیده قادر بر مشاهده بودند من باب لطف کما اینکه وارد شده بعد از ظهور حجة عصر سلام الله علیه اهل ارض از نور آفتاب و ماه مستغنی خواهند شد کما قال الله تعالی فی سورة الزمر و اشرقت الأرض بنور ربها ای رب الأرض یعنی امام ارض و این عدم سایه اقوی دلیل است بر معراج جسمانی آن حضرت دویم آنکه ختنه شده و ناف بریده متولد گشت سیم آنکه هرگز محتلم نشد چهارم آنکه هرگاه چشم مبارکش بخواب بود دلش بیدار بود و می شنید چنانکه در بیداری و میدید چنانکه در بیداری پنجم آنکه هرگز مگس بر بدن مبارکش نمی نشست ششم آنکه از قفای خویش چنان میدید که از پیش رو می نگریست هفتم آنکه با هر راه پیمودی اگرچه پیاده رونده بودی ناچار بر قفای او رفتی هشتم بر هر دابه که سوار شدی هرگز پیری و لاغری ندیدی نهم آنچه از او دفع شدی زمین بلع کردی و چندگاه از آنجا بوی مشک و میدی دهم آنکه هرگز خمیازه بر نیاوردی چه خمیازه از تصرفات شیطان است خداوند تبارک و تعالی جمیع اعضای آن حضرت را در قرآن مجید مدح فرموده در صفت سر مبارکش این آیت فرود شد لقد صدق الله در سوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام انشاء الله امنین محلقین رؤسکم و مقصرین لا تخافون فعلم ما لم تعلموا فجعل من دون ذلک فتحا قریبا و در وصف چشم مبارکش فرماید لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم و لا تحزن علیهم اخفض جناحک للمؤمنین و در وصف بینش آن حضرت میفرماید

ما زاغ

ما زاغ البصر و ما طغی و در وصف زبانش فرماید و ما ینطق عن الهوی و در وصف گوش مبارکش فرماید یقولون هو اذن قل اذن خیر لکم ایمان و تصدق اذنی واعیة و در وصف چهره مبارکش فرماید قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها فول وجهک شطر المسجد الحرام و در وصف جبین پرشکنش فرماید و الشمس و ضحیها و در وصف جعدش فرماید و اللیل اذا یغشی و در وصف قلب مبارکش فرماید قل من کان عدوا لجبریل فانه نزله علی قلبک باذن الله مصدقا لما بین یدیه و هدی و بشری للمؤمنین و در صفت فؤاد مبارکش فرماید ما کذب الفؤاد ما رای و در وصف سینه مبارکش فرماید الم نشرح لک صدرک و در صفت ظهر مبارکش فرماید و وضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک و در صفت دستش فرماید و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم و در وصف بالای شریفش فرماید و اصبر لحکم ربک فانک باعیننا و سبح بحمد ربک حین تقوم و من اللیل فسبحه و ادبار النجوم و در وصف قدم مبارکش میفرماید طه ای طی الارض بقدمک و در وصف آوازش میفرماید یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون و در وصف نفس شریفش فرماید فقاتل فی سبیل الله لا تکلف الا نفسک و حرض المؤمنین عسی الله ان یکف باس الذین کفروا و الله اشد باسا و اشد تنکیلا و در وصف خلق محمودش فرماید و انک لعلی خلق عظیم و یجانش سوگند یاد میکند لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون و در وصف دینش فرماید ان الدین عند الله الاسلام و در صفت کتابش فرماید انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون و در صفت اصحابش میفرماید السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و در وصف اهل بیتش میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در وصف ازواج مطهراتش فرماید النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و المهاجرین و در وصف دانائی و علمش فرماید و انزل الله علیک الکتاب و الحکمة و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما و در وصف اتقش میفرماید کنتم خیر امة

اخرجت

اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر وتؤمنون بالله ولو امن اهل
الکتاب لکان خیرا لهم منهم المؤمنون واکثرهم الفاسقون ودر صفت نماز آنحضرت
فرماید ومن اللیل فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا ودر وصف
قیامش میفرماید وانه لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا ودر صفت
تلاوت آنحضرت فرماید اوزد علیه ورتل القرآن ترتیلا ودر وصف رکوعش میفرماید
واقیموا الصلوة واتوا الزکوة وارکعوا مع الراکعین ودر وصف قبله اش میفرماید
فلنولینک قبلة ترضیها فول وجهک شطر المسجد الحرام ودر صفت ملتش فرماید وما
جعل علیکم فی الدین من حرج ملة ابیکم ابراهیم هو سمیکم المسلمین ودر عظمت بعثتش میفرماید
ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه
ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما واز بهر غفرانش میفرماید لیغفر لک الله
ما تقدم من ذنبک وما تاخر ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا مستقیما ودر وصف
زبانش فرماید یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة
ذالک خیر لکم واطهر فان لم تجدوا فان الله غفور رحیم شبانگاهش را فرماید
یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا روزش را فرماید ان لک
فی النهار سبحا طویلا ودر صدق رؤیای آن حضرت فرماید لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق
وبیداری آن حضرت را میفرماید کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون ودر وصف حفظ و
عصمتش فرماید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته
والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین ودر وصف حکمتش میفرماید
یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا ودر القای اسرار بآن حضرت
فرماید فاوحی الی عبده ما اوحی ودر وصف شب معراجش فرماید سبحان الذی اسری
بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من اٰیاتنا انه هو
السمیع البصیر تمامی سطح زمین یک صفه ایست از خان جود او انس وجن وسایر مخلوقات
مهمان او وبمصداق خلق لکم ما فی الارض جمیعا آسمان مدارج معراج او وملئکه کلهم خادم آستانه
او وامت آن جناب حجبات وسرادقات منازل سیر وعبور نور اقدس او ودریاهای
ارض وسما آثار جود وسخای او وقلم الهی منشی دفتر خانهٔ سلطنت اوست ولوح قضا وقدر کتب

فضایل آن جناب عرش اعظم الهی یک نشانه ایست از شعاع انوار او وجهنم حبس خانه
ایست برای اعدای او وبهشت مضیف خانه ایست برای مهمان دوستان او الحاصل
من الذرة الی الذرة من الباب الی المحراب نسبت در عالم ایجاد الا محمد بن عبد الله صلی
الله علیه وآله اجمعین - سرور عالم ابو القاسم آنکه محمد آنکه چرخ - با وجود او بود چون ذره پیش آفتاب
با سحاب دست او هر هفت دریا بیجواب - با شرار قهر او هر هفت دوزخ یک شرر - روز رزم
از ماتف غیب این ندا کرد دبلند انه من مال عن شرعه فقد مال العقاب با وجود این فضایل
ومناقب سیزده سال در میان اشرار کفار متحمل اذیت وبلیات قوم جهال بوده ما او ذی نبی
قط مثل ما اوذیت فرمود هر وقت میگفت قولوا لا اله الا الله نا سزا میگفتند وساحر وکذاب نام
نهادند چنانکه در کتاب معارج النبوة از دلایل النبوة نقل نموده از عطا ابن یسار واز ابن عباس
رضی الله عنهما روایت نموده که گفت در خدمت حضرت خاتم صلعم بودم در حین دعوت روزی آن
حضرت بکوه صفا آمد مشرکان قریش جمع بودند ولید بن مغیره بنی داشت که عموما بر عبادت آن
بت مشغول بودند حضرت بانها رسیده فرمود یا معشر قریش قولوا لا اله الا الله ولید پلید بد
خواست بت خود را بر گردن خود سوار نموده گفت یا محمد تو میگوئی که خدای من بمن از رگ گردن
نزدیک تر است این خدای من است همه مشاهده میکنند کو خدای تو که نا مانیز ببینیم که چه طور
بر تو نزدیک تر است حضرت بر کثرت جهال وجهل ایشان اعتنا نکرده جواب نفرمود آن
جماعت استهزا کرده بر آن بزرگوار نا روا گفتند بحکم اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما جواب
نگفت روز دیگر هم حضرت بر جماعت ایشان گذشته دعوت بر حق فرموده ابو جهل لعنه الله
با جماعت سفها زبان سفاهت ولب جسارت گشاده وجمعی هم از آنها چون عدی بن حمرا
ثقفی وابن وجبه وغیره بایذاء وحرب حضرت جرئت نموده چنانکه روی مبارکش خون آلود
کردند ودندان مبارک آن سرور را کرد آلود ساختند آن صاحب خلق عظیم غیر از این با معشر
قریش لم یصنع بنبی فاتق رسول الله البکم چیزی نگفت با خاطر غمین ودل مجروح بگوشهٔ مسجد
الحرام خزیده سر بزانو نهاده مشغول وگریه ودعا بوده خدیجه خواتون از این حال خبردار
شده از منزل خود بیرون آمده دامان ونامان بر سر میزد ومیگفت من لظی الحبیب محمد صلعم
مار سید آن حضرت را شکسته روی او آشفته موی یافته گرد وغبار از سر وروی آن سرور
جمع مسبل بوی سترده ومیگفت حبیبی محمد ضربوک اجبی جحدوک اذا نکروا

معرفتك او هم لا يعلمون انك رسول الله اليهم مثل مادرش حضرت زهرا آمد بر سر
تنور خولی سر مبارک پسرش از روی خاکستر برداشته بر سینه چسبانیده میگفت
ولدی یا قتلوك و ما عرفوك و من شرب الماء منعوك الخ

منبر سی و پنجم در فضایل حمزهٔ سید الشهداء گریز بر قتلگاه با محمد آه صلی علیك
ملیك السماء اتفاقاً حضرت حمزهٔ سید الشهداء در آن زمان از پی آهوئی دویده تیرمی انداخت
آهو بزبان فصیح گفت لا ترمی بالسهم الی و لا ترمی الی قاتل ابن اخیك لو رمیت هذا السهم
الی قاتل ابن اخیك کان خیراً آن جناب متعجباً برگشته بمنزل خود آمد عیالش سلمی از این ماجرا مستحضر
بود و قتیکه حمزه را دید طعامش پیش آورده گریه میکرد حمزه موجب گریه را پرسید سلمی گفت
قسم بلات عزا اگر محمد یتیمی بود او را حسب و نسب بنودی اما در سلک ایتام شما منتظم
بودی یا ضعیفی بود شما پناه آورده بود همچون محمد خار نبودی حمزه برآشفت گفت وای بر تو
بر محمد چه عارض گشته سلمی ماجرا را کماکان تقریر نموده حمزه گفت ابو طالب کی بود گفت در خارج
نزد مواشی خود بوده واقف نیست ابو لهب هم در غرفه نشسته میگفت بکشید این ساحر کذاب را
گفت عباس کجا بود گفت مثل پروانه بر گرد شمع گردیده میگفت رحم کنید بر قریب و خویش
و پیوند خود را حمزه برخواسته گفت طعام و شراب را بر خود حرام کردم تا انتقام نور دیده ام نکشم
و حال آنکه سه روز بود طعام نخورده بود شمشیر خود را حمایل کرده کمان برداشت بجانب کوه صفا
بیرون آمد مشرکان همه در آنجا حاضر بودند چون حمزه را در آن حال دیدند دانستند که خشمناک
است حمزه رفت طواف کعبه نموده بر سر ایشان تاخت آورده گفت ای معاشر قریش
کدام یک از شما به برادرزادهٔ من این تعدی نموده اید ابو جهل گفت یا ابا عماره انا حمزه گفت
قسم بلات عزا اگر من حاضر بودم باین تیغ سر شما را از بدن جدا میکردم کمان را بر سر
ابو جهل چنان نواخت نمود سر آن خبیث شکسته خون جاری شد از شرمندگی گفت بگذارید
حمزه دلش ساکت باشد فانی شتمت ابن اخیه بعد از آن جماعت التماس نموده ساکت
کردند بعد از آن بمسجد الحرام بطلب پیغمبر خدا آمد دید در گوشه رو بجانب کعبه نشسته حمزه بخدمت
حضرت رسیده سه دفعه سلام نموده حضرت جواب گفت اما سر خود را بلند نکرده ساکت
بود آب دیده مثل مروارید از رخسارهٔ آن حضرت سیلان می نمود قطره قطره می چکید چه
منجوای از بیکسی که نه او را عم است و نه پدر و نه مادر و نه برادر و نه مددکار نه نصیری و نه غمگساری

غصهٔ غصه که من دارم - باکه گویم که هیچ محرم نیست - حمزه گفت قسم بلات عزا بر نصرت تو آماده
ام فرمود ایعم قسم بخدای واحد احد که مرا مبعوث کرده اگر با دشمنان مقاتله نمائی تا بحدیکه اعضای
آنها از خون سفها بیالائی و همه مشرکین را زیر پای اندازی بغیر از دوری از بارگاه حق بیفزائی تا
به کلمهٔ شهادت زبان نگشائی و تصدیق رسالت من ننمائی حمزه گفت ای نور دیده از قرآن
قدری برای من بخوان حضرت سورهٔ مؤمن آغاز کرد بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل
الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب و قابل التوب الخ گفت خداوندا مرا زیده
گناهان است گفت بلی عرض کرد دیگر بخوان حضرت سورهٔ طه را خوانده تا آنجا له ما فی
السموات و الأرض و ما بینهما و ما تحت الثری الخ حمزه دانست که غیر از خالق ارض
سما هیچ چیز در عالم مؤثر نیست و عالم بر توحید شده متحیراً از خدمت آنحضرت استمهال
نموده آن شب را متفکراً متحیراً صبح نموده و حضرت هم دعا نمود اللهم قر عینی باسلام حمزه
ابن مسعود میگوید آن شب چهل نوبت حمزه بخدمت حضرت آمده ایستاده برگشت از کثرت
محبت و اشتیاق چون صبح شد شرفیاب محضر انور پیغمبر شده دوباره استدعای
استقرای کلام الله نموده حضرت سورهٔ مبارکه الرحمن علم القرآن خلق الانسان
علمه البیان الشمس و القمر بحسبان و النجم و الشجر یسجدان چون بانجا رسید حمزه گفت
یا ابن اخی حسبی اشهد ان لا اله الا الله و انك عبده و رسوله بعد از آن حمزه بر مسجد
الحرام آمده اظهار نمود معاشر قریش من گواهی میدهم که هیچ خدای مستحق عبادت نیست
غیر از خدای یکتا و لی همتا و محمد برادرزادهٔ من پیغمبر اوست کفار قریش از این سخن بنهایت
ملول گشتند و چشم مسلمانان روشن شد بعد از آن مسلمین مجال معارضه و مباحثه
یافته قوی دل شدند باین سبب قریش با حمزه مقاومت نداشتند تا اینکه در احد بر حمزه
دست یافته و قتیکه او را شهید نمودند کردند آنچه قادر بودند شکمش را پاره و اعضای مبارکش
مثله نمودند بحیثیکه حضرت سه نفر آدم فرستاد از حمزه خبر آورند که زنده است یا مرده دل
ایشان یارای جواب آوردن نشده حتی حضرت رسول الله ﷺ جناب امیر المؤمنین ع
را فرستاد آن هم نتوانست بیاید این ماجرا را خبر آورده کشف نماید آخر حضرت رسول
الله ﷺ خودش بسیلاب احد آمده و قتیکه حمزه را چنان ملاحظه نمود فرموده در ناسخ
التواریخ میگوید حضرت امیر ع بر رسول خدا ﷺ خبر شهادت حمزه را آورده حضرت

پیغمبر بر بالین حمزه تشریف آورده بآن مظلومیت مشاهده نموده گریست و گفت مادر موفقت
موفقاط اغبط لی من هذا بعد ازآن بطریق نیاحه با چشم گریان نوحه گری نموده یا حمزه
یا عم رسول الله واسد الله واسد رسوله یا حمزه یا فاعل الخیرات یا حمزه یا کاشف الکربات
یا حمزه یا ذاب عن وجه رسول الله ملمات آنگاه فرمود اللهم لک الحمد والیک المشتکی
وانت المستعان علی ما اری سوگند باخدا اگر دست بایم بر قریش هفتاد تن از ایشان را
مثله کنم در این وقت جبرئیل این آیه را آورد وان عاقبتم فعاقبوا مثل ما عوقبتم به ولئن
صبرتم لهو خیر للصابرین واصبر وما صبرک الا بالله آنگاه رسول خدا ص ردای مبارک را بر
گرفته بر جسد حمزه کشید چون حمزه قامتی بنهایت رسا بود پاهای مبارکش از زیر رداء
بیرون ماند حضرت امر کرد روی پایهایش را با گیاه پوشانیدند این هنگام صفیه خواهر حمزه از دور
پدیدار شد چون حضرت او را بدید بافرزندش زبیر فرمود بشتاب و مادر خود را باز
دار تا حمزه را باین حالت و بدار نکند زبیر آمده گفت ای مادر بنگو آنست که به حرمگاه در نشوی
وهم از اینجا مراجعت فرمائی که رسول خدا ص از توجهین را دوست میدارد گفت ای فرزند شنیده
ام برادرم حمزه را کشته اند و مثله کرده اند و شکمش دریده اند و من میدانم این زحمت را در راه
خدا یافته و این مصیبت بسیار اندک است و خدای مرا صبر دهد زبیر این کلمات او را در
خدمت حضرت عرضه داشت حضرت اجازه داده و قتیکه آمد چنان گریه کرد رسول خدا ص از گریه
او گریان شد حضرت زهرا ع هم سخت بگریست پیغمبر ص فرمود ان اصاب بمثلک ابدا خدایه
داغ دل زینب علیا برسد و قتیکه آمد بر سر بالین برادرش فوجدته زینب مکبوبا
علی الارض چون بمقتضای امکان واجب است میت را رو بقبله کردن تکلیف زینب
بود در آن حال حتی المقدور قبل از گریه و ناله آن جسد پاک را برگردانیده رو بقبله کرد بدانم
چه طور پاره پاره ملاحظه نموده پیغمبر را با سمش ندا کرد و نگفت یا جداه و یا رسول الله بلکه گفت
یا محمداه و صلی علیک ملیک السماء بلکه از روی حقیقت اگر ملاحظه کنیم در آن وقت برای
زینب کشف عالم ملکوت شده یعنی از عالم بشریت چنان گذشت عالم ملکوت را
مشاهده نموده همه انبیاء و اولیاء و جد و پدر و مادرش را دیده خطاب بر جدش نموده یا محمداه
منبر سی و ششم بسم الله الرحمن الرحیم انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک وما تاخر تفسیر علی بن ابراهیم قمی عن ابیعبد الله ع قال ما کان لرسول الله

ذنب ولا هم بذنب ولکن الله حمل ذنوب شیعتنا ثم غفرها له توضیح اینکه حضرت رسول
الله صلی الله علیه وآله بر این امت زیاده از هفتاد مرتبه از پدر و مادر ایشان رؤف تر بود
یعنی رضای حق تعالی را در این مهربانی ملاحظه فرموده و باین واسطه آن حضرت را قرب
مخصوصی نزد خدا فراهم شده چنانکه حضرت امیر ع گناه شیعیان خود را بعهده گشیده
عرض میکرد خدایا گناهان دوستان مرا بر من حمل کن آنها را از عذاب جهنم آزاد کرده مرا
بعوض آنها معذب فرما و هکذا این قضیه از سایر حجج الهی نقل شده کما اینکه در
ظاهر دنیا اکثر اوقات غذاهای خود را و قوتهای اطفال و عیالات خودشان را برایتام و
ضعفای امت داده سه روز روزه بروز بسر می برند سوره مبارکه هل اتی علی الانسان
شاهد قضیه است و حدیث رمیله هم یکی از شواهد این مسئله است که در مدینة المعاجز
و کتاب نجم ثاقب نقل شده که حضرت امیر ع بر رمیله فرمود در عموم بلاد از شیعیان
و دوستان من هر کس ناخوش میشود من ناخوش میشوم و هر کس محزون میشود من محزون
میشوم و هر کس از آنها دعا میکند من آمین میگویم و ساکت میشوند من دعا میکنم ایشان را
و سید بن طاوس میفرماید شنیدم در سرداب مقدس دعای حضرت ولی الله
القائم امام عصر عجل الله فرجه وسهل الله مخرجه که میفرماید اللهم ان شیعتنا منا ومضافون الینا
وانهم قد اساؤا وقد قصروا واخطاؤا واتاحبالهم وضامنهم قد تقبلنا عنهم بذنوبهم
وتحملنا خطایاهم الا ان معولهم علینا الخ و در اصول کافی در فصل عرض اعمال علی النبی
صلی الله علیه وآله والائمة المعصومین ع در تفسیر آیه کریمه وسیری الله عملکم ورسوله
والمؤمنون عن الصادق ع قال ما لکم تسوؤن رسول الله ص فقال له رجل کیف نسوءه فقال
اما تعلمون ان اعمالکم تعرض علیه فاذا رای معصیة ساءه ذلک ولا تسوؤا رسول الله ص
وسروه ای مسرة بعبادتکم الله عن الباقر ع قال رسول الله ص لاصحابه حیوتی خیر لکم تحدثون
وتحدث لکم ومماتی خیر لکم تعرض علی اعمالکم فان رایت حسنا حمدت الله علی ذلک
استغفرت الله لکم نگرنده در وقت قبض روح پیغمبر ص حضرت عزرائیل ع حاضر شده
سلام کرد حضرت فرمود برای زیارت آمده یا قبض روح عرض کرد برای اطاعت امر تو آمده ام
فرمود صبر کن تا جیب من جبرئیل حاضر شود جبرئیل گریان حاضر شد حضرت فرمود ای دوست من
مرا در چنین وقت تنها گذاشتی عرض کرد بشارت باد ترا ان النیران قد اخمدت والجنان

قد زخرفت والحور العين قد تزينت والملئكة قد اصطفت لقدوم روحك حضرت فرمود
اينها نيكو خبر ايست وليكن سخن بگو كه بآن دلخوش شوم جبرئيل عرض كرد يا رسول الله بهشت
حرام است بر جملهٔ انبياء وامت ايشان پيش از اينكه تو وامت تو در آيند فرمود بشارت
مرا افزون كن جبرئيل عرض كرد يا رسول الله خداى تعالى براى تو عطا فرموده حوض كوثر ومقام
محمود وشفاعت قيامت مخصوص تو باشد چندان از امت تو ببخشد كه تا راضى باشى
حضرت فرمود اين زمان چشم من روشن شد بروايت ديگر فرمود يا جبرئيل لغنى و
هى لمن يقرء القرآن من بعدى ويصوم شهر رمضان من بعدى من الحجاج لبيت
الحرام من بعدى من لا امتى المصفاه من بعدى جبرئيل عرض كرد الرب يقرئك السلام
ويقول جعلت لأمتك التوبة فى كل ان ان كانت السنة كثيرة والشهر كثير واليوم كثير
والساعة كثيرة فمن عصانى فى جميع عمره وبلغت روحه حلقه ولم يمكنه ان يجرى على لسانه
التوبة فقد معت عيناه وندم من فعله غفرت له ولا ابالى وان لم يندم فانك شفيع لهم يوم
القيمة ونيز گفته اند كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله يا جبرئيل فرمود مرا سه حاجت است نخست اينكه
مرا شفيع عاصيان كند در قيامت دويم عذاب امت مرا به قيامت انداز دسيوم هر هفته
روز دوشنبه وپنجشنبه اعمال امت مرا بر من عرضه دهند تا نيكى ايشان را ثابت بدارم
واز بهر گناه ايشان استغفار كنم وآن هر سه حاجت باجابت مقرون شد آنگاه گفت
يا رسول الله خدا ميفرمايد اين دوستى امت كه در دل تو نهاد حضرت فرمود خداى عزوجل
عرض كرد يا رسول الله خداوند عالم ميفرمايد انا ارحم اليهم منك الف مرة فسلمهم الى همينكه پيغمبر
خدا اين را شنيد راحت شد گفت الله خليفتى على امتى قثم بن عباس حديث ميكند
آخر وقت كه من روى پيغمبر را در قبر ديدم لبهاى مبارك جنبش ميكرد شنيدم كه ميگفت
رب امتى رب امتى گويا اينكه بعد از راز ونياز كه مرقوم شد حضرت عزرائيل مشغول قبض
روح شد تا وحش بسينه رسيد فرمود عزرائيل مهلت ده بگو به بينم جان امتان مرا نيز
باين سختى قبض خواهى كرد گفت قسم بخدا جان هيچ كسى را چنين سهل مقبوض نداشته ام
فرمودا ى عزرائيل از تو خواستارم سختى جان دادن امتان مرا بر من نهى وبا ايشان
رفيق ومدارا باشى من عرض ميكنم يا رسول الله سختى جان دادن امت تو را نور ديده ات حسين ع
قبول كرده بآن سينه كه با چهار هزار زخم پاى چكمه دار را بآن سينه زخمدار گذاشتند

ودر آن زمان در حق امت دعا ميكرد باز بان تشنه باجگر تفديده در حق امت تو دعا
ميكرد رضا بقضائك وتسليما لأمرك آه آه حرمتى ديگر هم ميفرمود يا شمر اذا كنت لابد
من قتلى فاسقنى شربة من الماء فقال اللعين هيهات لا ذقت قطرة من الماء حتى تذوق
الموت غصة بعد غصة الخ

منبر سى وشم در مصائب حضرت فاطمهٔ زهراء

بسم الله الرحمن الرحيم السلام على الجوهرة القدسية فى بطون الألسنية صورة
النفس الكلية جواد العالم العقلية بضعة الحقيقة النبوية مطلع الأنوار العلوية عين عين
الأسرار الفاطمية الناجية المنجية لمحبيها من النار ثمرة شجرة اليقين سيدة نساء العالمين
المعروفة بالقدر المجهولة بالقبر مخفية قرة عين الرسول الزهراء البتول سلام الله وعليها
وبعلها وبنيها سلاما لله ما دامت السموات العلى على الأرضين السفلى عن الصادق ع
البكاؤن خمسة آدم ويعقوب ويوسف وفاطمة وعلى بن الحسين ع وهريكى از اينها مدتى طولانى
گريه كردند در اخبار كثيره وارد شده حضرت آدم ع چهل سال گريه كرد هكذا حضرت يعقوب
وحضرت يوسف ع وحضرت امام زين العابدين ع هريكى چهل سال گريه كردند اما حضرت
زهراء عليها السلام هفتاد پنج روز يا نود پنج روز على اختلاف الى شش ماه ودر خبر ديگر
وارد شده كه گريهٔ حضرت داود ع برابرى ميكند بر تمامى گريه كنندگان عالم وگريهٔ حضرت داود
با ضمام گريه هاى بنى آدم جميعا مقابل گريهٔ حضرت نوح ع نميشود وگريهٔ حضرت نوح ع وداود ع وجميع
اولاد حضرت آدم ع موازنه نشود با گريهٔ حضرت آدم ع بكاء حضرت آدم ع بر تمامى آنها زيادت ميكند
جاى كمال حيرت است كه بكاء حضرت آدم ع كه نوح ودارد وغيره را حضرت صادق عليه السلام ذكر نميكند
اما هفتاد پنج روز گريهٔ حضرت زهراء ع را تذكر فرموده از جملهٔ بكائين محى شمار دالبته در نظر اهل نظر
وخبر معلوم است نظر امام بر كثرت اشك چشم وطول مدت نيست نظر بر سبب گريهٔ ايشان
است كه هريكى از آنها بر حال خود گريه كرده وبر مصيبت وترك اولى وغيره خودشان توجه نموده
اند بر خلاف حضرت زهراء عليها السلام بر خود وبر مصيبت خود وغصب فدك وقتل ولد مسقوط
خود گريه ميكرد وبى بى عالم بر غم عالم اسلام گريه ميكرد ومتمهد اينكه در اول محاربهٔ اسلام امير المؤمنين ع
وزير جنگ اسلام بود قواى اسلامى عبارت از سيصد وسيزده نفر واستعداد حربى
اسلام هفت زره وشش نا شمشير بود به آن عدم استعداد ومقابل هزاران قبايل اعراب

وابطال و شجعان و دونوه بان عرب بر اسلام حمله ور شده بودند حضرت امیر المومنین ع
باین قلت نفوس اسلام و عدم استعداد حربی مشت سال محاربه نموده وقت
رحلت حضرت پیغمبر خدا ص فوائی اسلامی بالغ بر صد هزار نفر لشکر جنگ جو با استعداد
تام تمام پر مشق و ادوات و اسلحه جنگی و قدرت اعراب بان کثرت اهمیت که در قلوب
اهل عالم داشتند اگر این قوای حربی اسلام در تحت ریاست حضرت امیر المومنین ع که سی
سال بعد از پیغمبر خدا ص عمر نمود بان قوای حاضره اسلام اگر جنگ میکرد و خلق بان طریقه عدالت
و قضیه صلاح و قربه خالص و رفتار مثل زمان پیغمبر ص که بان عادت کرده بودند قطعا در ظرف
این سی سال دست رسی کره ارض را گرفته بلکه بیرا کثر بلاد عالم مسلط شده غیر از اسلام چیزی
دیگر باسم و رایحه در صفحه عالم مذاکره نمی شد بعد از آن بلا واسطه حضرت امام حسن ع و بعد از
او بلا واسطه حضرت امام حسین ع و متعاقبا سایر ائمه علیهم السلام بر ریاست حقیقی خود بوده
و شئونات و حمایت بیت المال و سور سات و هو ضاع داخلی و جنگی اسلامی را حفظ
میکردند و در این صورت ائمه نجور و بنی امیه و خلفاء عباسیه و غیره و سایر بدعتها و تصرفات
خلفاء بر عوالم و احکام اسلام و خود سری آنها و هوا پرستی خلق و مظلومی اهل حق نمی شد
و در این صورت عموم کره متحد الکلمه بر کلمه اسلامی مثل عهد پیغمبر خدا ص شرق و غرب عالم جمع شده
یک کلمه اختلاف در بین بنی آدم پیدا نمیشود آیه کریمه جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل
کان زهوقا چنانکه بعد از ظهور دولت حقه امام عصر عجل الله فرجه در مدت قلیل این تخیلات
فراهم خواهد شد بمصداق آیه شریفه وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم
فی الأرض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من
بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و من کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون
و بمصادیق عموم اخبار صادره از مصادر وحی و لسان حجج طاهره سلام الله علیهم شرق و غرب
عالم در مختصر زمان دین واحد و عقیده واحده خواهد شد یملاء الله به الأرض قسطا و عدلا
کما ملئت ظلما و جورا بنا بر بعضی روایت در عرض هشت ماه امام زمان مشرق و مغرب را مسخر
خواهد نمود این دولتهای خارجه و دول معظمه اروپائیان و غیره و ادیان باطله مالا نهایت له پیدا
نشده معاثری از این معصیتهای و تعدیها و بدعتها در عالم ظاهر نمی شد مسلما همه این اوضاع
باطله از همان روز فراهم شد که حق از مرکز خود جدا شده و صاحب حق عزلت گزیده و در اثر غصب

خلافت

خلافت اهل باطل کم کم بشکل محروطی وسعت پیدا کرده بانجا رسیده که رسید حضرت زهرا
سلام الله علیها هفتاد و پنج روز عمر کرد تمامی این غمهای عالم اسلام و اسلامیان
بر قلب حزین آن مادر اسلامی وارد آمده چنان قلب فاطمه را بدرد آورده از ناله
بی بی عالم یک شهر مدینه طاقت بر گریه آن مخدره نیاورده آن خواتون محشر را از شهر
خارج نمودند روز ها در احد ثم در بقیع و گاهی هر روز یک فرسخی با نور دیده گان خود حسنین ع
پیاده بلکه پا برهنه باحد میرفت که بر مدینه یک فرسخ راهست تا بغروب گریه میکرد و وقت
غروب بخانه برگشته شب در خانه خود گریه میکرد و گاهی در بقیع آمده در مقابل آفتاب
یا در سایه درخت سدر گریه میکرد و اغلب اوقات جبرئیل باذن رب جلیل آمده مونس
حضرت زهرا ع شده کما فی الکافی کلما حزنت یاتیها جبرئیل یطیب نفسها و یخبرها
عن مکان ابیها و بعلها و یخبرها عما یکون بعدها فی ذریتها و کان علی ع یکتب ذالک روزی ام سلمه
وارد محضر آن خواتون معظمه شده عرض کرد ای خواتون معظمه چگونه است حال تو فرمود
اصبحت بین کمد و کرب فقد النبی ص و ظلم الوصی هتک و الله حجاب من اصبحت امامته
مقبضته علی غیر ما شرع الله فی التنزیل و سنها النبی ص فی التاویل این نکته هم مخفی نماند گریه
بکنفر زن در شهر بآن کثرت و غلبه اهمیتی نداشت که حضرت امیر المومنین ع را وادار کردند
که بر زهرا علیها السلام اظهار نمود که اهل مدینه از گریه شما دلتنگ هستند و من قول آنها را
میرسانم یعنی مظلومیت بحدی بود که حضرت امیر ع قادر بر جواب ایشان نبود و آنو
خانم زهرا ع اجازه گرفت روز ها رفته در خارج گریه کند شبها در خانه خودش علت این
بود خانه حضرت امیر ع متصل بر مسجد بود و درش هم بر مسجد باز بود وقتیکه خانم ناله میکرد
حسنین ع و ام ایمن و فضه و غیرهما هم آوازی شدند آواز ایشان مسجد را احاطه کرده خلق
بی اختیار گریه میکردند علاوه اشخاص اغیار و رؤساء اعراب و غیره از این نالها متاثر می شدند
منافقین سهل است که دلتنگ بودند می ترسیدند از اثر ناله حضرت فاطمه ع کار خلافت
ایشان متزلزل گردد این است عموم را وادار کردند بگیرند بر حضرت امیر ع این قضیه را بطور
حتمی گفتند حضرت امیر ع قضیه را بر حضرت زهراء علیها السلام فرمود آن خواتون معظمه اجازه
خواست که روز ها در خارج شهر نوحه کند شب در خانه خود چون شب در مسجد کار نداشتند
و الا شب را هم مانع می شدند نتیجه اینکه عرض شد غمهای عموم عالم اسلام بر حضرت فاطمه

وارد آمد فرمایشات آن خواتون مکرمه شاهد قضیه است مثل این ابیات و غیر اینکه گرفته بعید

هذا قتل المغتب تحت اثواب الثری ان کنت تسمع صرختی ونداتیا صبت علی
مصایب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا یعنی مصایبی است که بر قلب من وارد شده
اگر در ظاهر مجسم شود جمیع روزها تیره گردد و در مراثی دیگر نقل شده قلت کان بعدک انباء وهبته
لو کنت شاهد هاله تکثیر الخطب انا فقدناک فقد الارض وابلها فوبک فاشهد غم
فتذکروا انا نزلنا بمالم یوتزی شجن من البرد لا عجم ولا عرب ضاقت علی بلاد
بعدما رحبت الی اخره وسیم سبطان خسفا فیدلی نصب این مقدار ثابت شد
کفایت است مگر سهل است حضرت امیر تمام روزها فعلگی میکرد وقت افطار آمده از بیت الاحزان
بقیع که در آنجا برای حضرت زهرا عریشا کرده بود از دست نوردید گانش گرفته فاطمه را برداشته
میاورد بمنزل خودشان نمیدانم حسین در رود منزل تارک غالبا که چراغ نداشته خانم چطور گریه
میکرد وا ابتاه واصفیاه واعداه وا ابا القاسماه واربیع کما واصل الایتام من المقبلة و
المصلی ومن لابنتک الوالهة الثکلی ابتاه فقت قوتی وخانبی جلدی وشمت بی عدوی
والکمد قاتلی یا ابتا بقیت والهة وحیدة حیرانة فریدة فقد الخذ صوتی وانقطع ظهری
وتنغص علیشی وتکدر دهری فما اجد یا ابتا بعدک انیسا لوحشتی ولا واقیا لدمعتی ولا
معینا لضعفی فقد فنی بعدک محکم التنزیل ومهبط جبرئیل ومحل میکائیل انقلبت بعدک
یا ابتاه الاسباب واغلقت دونی الابواب انیست منافقیک ورؤسا بنی عرفهای
حیتج طاقت نمیداشتند خواستند این صدا قطع شده بگوش مردم نمیرسید منع گفت
ابتا معجرم را بردند مرا بر شتر برهنه سوار کردند گرشواره مرا غارت نمودند آه آه خبر نازدانه
ابیعبد الله ع وقتیکه وارد قتلگاه شد عرض کرد ابتا انظر الی بدنا المکشوف وخبائنا
منهوبة وعمتی مسلوبة وامی المضروبة خانم بی بی عالم مثل امیر المومنین شوهری صاحبی داشت
ونشانه برادر و عوض پیغمبر بود خدا بداد دل زینب برساد یکنفر غیر از امام سجاد ع
کسی نداشت آنهم مبتلا بمرض و زنجیر اعدا خانم مسکینه بر حال عمه خود گریه میکنند و میگوید
عمه ام بر جد برادرش نزدیک شده و داع نماید دشمنان نمیگذارند تو دم
دنوا من اخیها وتبلغی تودعه اعدائها یمنعونها فضرب باطن القوم الحینا
وان حی نادت جدتها یلطمونها ایا ربع قلبی من یدیک وجودها من غیر الله التی تمنونها

رقیه قومی واستری واس زینب بتغیر علی ابائها بنظرونها اه الخ

منبر سی و هفتم مقامات زینب خاتون سلام الله علیها

خصایص حضرت زینب علیا - اول شرافت حسب و نسب دوم شرافت علم
که عبارت قول حضرت سجاد سلام الله علیه در بازار کوفه انت عالمة غیر معلمة وفهمة
غیر مفهمة سیم صبر و طاقت الصبر من الایمان کادیس من الجبل این اشعار منسوب
بآن مخدره است جلد حسینیه ناسخ التواریخ مصیبتی فوت ان ارثی باشعاری
وان محیط بها علی واقفاری شرقت بالکاس فی اخ فجعت به وکنت من قبل ارعی
کل ذی جاری فالیوم انظر فی ترب منجدلا لولا التعلل طاشت فیه افکاری کان
صورته فی کل ناحیة شخص یلایم اوها هی واخطاری جاء الجواد فلا اهلا
بمقدمه الا بوجد الحسین طالب الثاری یا نفس صبرا علی الدنیا ومحنتها هذا
الحسین الی رب السماء صاری چهارم عبادت روایت از امام زین العابدین ع که در
جلد زینبیه ناسخ التواریخ که فرمود عمه ام زینب یک شب نماز شب را از کربلا تا شام
از شام تا مدینه ترک نکرد بجهت حیاظت اهل بیت و حفظ وجود امام زین العابدین ع چهار دفعه
باجان خود امام سجاد ع را حفظ نمود اول عصر عاشورا از میان آتش بدر آورد و عصر عاشورا
وقتیکه شمر ملعون بارجاله خود گذرش تصادف نمود بر آن حضرت پیاده گان صدا زدند امیر
الا فقتل هذا الغلام فقد احاطوا علی قتله زینب علیا با تاحی اهل بیت گردند در این اثنا عمر سعد
آمد حمید بن مسلم میگوید من گفتم اینست امیر آمد برو بید تظلم کنید جمعی رفتند پیش عمر سعد الخ
سیم در مجلس ابن زیاد لعین وقتیکه آن حضرت خواست از جسارت آن ملعون جلو
گیری فرماید بعد از گفتگوی مفصل امر بقتل امام بیمار نمود الخ
مجلس چهارم در بن یزید بن معاویه وقتیکه آن حضرت بر یزید جواب علی از قرآن بیان فرمود و
اشتباه یزید کم قل اللهم مالک الملک توتی الملک الخ آن حضرت فرمود این آیه کریمه
شامل حال شما نیست برای اینکه خیلی سلاطین ظلمه براکابر انبیاء و اولیاء غالب
شده مثل قاتل یحیی و فرعون بر موسی ع و نمرود بر خلیل الله که آتش افروخته خلیل را بر آتش
سوزان انداخت خیلی قضایا در این عالم مثل این شده و میشود آیه کریمه میان ما و شما حکومت کند
این آیه شریفه است تمام مردم متحیر شدند خیلی حافظ قرآن بود در مجلس یزید یکدفعه آن بزرگوار

فرمود از سورهٔ حدید ۲۲ ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب
من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر لکی لا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما اتیکم
والله لا یحب کل مختال فخور یزید امر بقتل امام بیمار کرد و جلاد را تا کشید مدحضرت این
چند شعر را باصوت بلند خواند انا جیک یا جداد یا خیر مرسل جیبک مقتول و تسلک صابع
اقاد ذلیلا فی دمشق ما کنت قبلا فما لی من بین الخلایق شافع الخ

منبر سی و هشتم وفات زینب علیها سلام الله علیها بسم الله الرحمن الرحیم مجلس
فی وفات حضرت علیة العلیا بنت علی المرتضی اعنی الصدیقة الصغری زینب الکبری
بنت فاطمة الزهراء سلام الله علیها در تاریخ شهر ربیع الاول هزار و سیصد و پنجاه و نهم
هجری ۱۳۵۹ کتب لی بخطه الشریف سیدی واستادی اعلم العلماء الراشدین العماد السناد
للمصنفین والواعظین العالم الفاضل الربانی الحاج میرزا علی خیابانی التبریزی مدظله
وله مؤلفات کثیرة منها وقایع الایام فی اربع مجلدات ضخم کبیر هذا عین عبارته کتبه لی
بسم الله الرحمن الرحیم حسب فرمایش حضرت مستطاب قدوة المحدثین اقای
حاج شیخ حسن امین الواعظین سلمه الله تعالی فی تعیین یوم وفات حضرت زینب
کبری سلام الله علیها **روی** العالم الفاضل النسابة یحیی بن الحسن الحسینی
من احفاد زین العابدین علیه السلام المعروف بالعبیدی وهو اول من جمع الانساب
بین الدفتین وکان سیدا عظیم القدر جلیل الشان مشکور الطریقة حسن السلیقة صاحب
التالیف ولد فی المحرم من سنة مائتین واربع عشر وتوفی بمکة فی مائتین وسبعة وسبعین
عن ثلث وستین فی عمره وکان امیر المدینة وابن امیرها وکانت الامارة فی عقبه الی یومنا
هذا فی کتاب اخبار زینبیات من آل البیت والصحابیات وهو کتاب حسن نفیس لیس فی
مصنفات الانساب احسن منه ولا انصف ولا اعدل منه محتوی باحوال زینب الکبری
بنت امیر المؤمنین علیه السلام وزینب بنت النبی صلی الله علیه وآله وزینب بنت
عقیل وزینب بنت جحش زوجة رسول الله صلی الله علیه وآله قد طبع هذا الکتاب بمصر
مرتین سنة ۱۳۵۱ه و سنة ۱۳۵۳ه رایت نسخة منه فی خزانة کتب ابن الله الشهیر شهرستانی
السید هبة الدین دامت برکاته وانتخبت منها ورایت نسختان الخطیة والطبعیة موجودتان
فی مکتبة سید العلامة النسابة شهاب الدین المشتهر بالمرعشی قطین قم المحمیة دامت

افاضاته

افاضاته وقال فی مجاری احوالات زینب سلام الله علیها انها ولدت فی شعبان
فی السنة السادسة للهجرة وعاشت مع جدها النبی صلی الله علیه وآله خمس سنوات
فهی اصغر من اخیها الحسین علیه السلام بعامین تقریبا **وساق** الکلام الی
انها لما رجعت الی المدینة بعد وقعة الطف جعلت تالب الناس علی القیام
باخذ الثار للحسین علیه السلام فلما قام عبد الله بن الزبیر بمکة وحمل الناس علی
الاخذ بثار الحسین علیه السلام وخلع یزید لم یلبث ذلک اهل المدینة فخطب
زینب علیها السلام فیهم وصارت تبثهم علی القیام للاخذ بالثار فبلغ ذلک
عمرو بن سعید الاشدق والی المدینة من قبل یزید فکتب الیه لیعلمه بذلک فکتب
یزید الی عمرو ان فرق بینها وبینهم فامر عمرو بن سعید لهم ان ینادی علیها
بالخروج من المدینة والاقامة حیث شاء فاختارت السیدة زینب علیها السلام
الاقامة بمصر فعند ذلک جهزهم عمرو ولهم فخرجت السیدة زینب علیها السلام
ومعها من نساء بنی هاشم وفاطمة ابنة الحسین علیه السلام واختها سکینة
فلما اتصل خبر ذلک الی والی مصر وهو مسلمة ابن مخلد الانصاری توجه هو وجماعة
من اصحابه واعیان مصر الی لقائها والتفوق دخول السیدة الی مصر اول شعبان
سنة ۶۱ من الهجرة فاقامت بها احدی عشر شهرا ونحو خمسة عشر یوما الی رجب
سنة ۶۲ توفیت رضی الله تعالی عنها مساء یوم السبت لاربعة عشر یوما مضت من
شهر رجب من السنة المذکورة ثم بعد وفاتها رجع من کان معها من اقاربها الی المدینة
وفیهم السیدة سکینة وفاطمة **وفی** مقدمة هذه الرسالة المذکورة المطبوعة بمصر
سنة ۱۳۵۲ه ان الحافظ ابن عساکر الدمشقی قال فی تاریخه المعروف ان السیدة زینب
الکبری قدمت مصر وماتت بها وان دفنها الشام هذه هی الصغری المکناة بام کلثوم
والاصح لما یزعمه اهل دمشق وکانت قدمت الیها فی رفعة الحرم تمام شد.

سیّد جلیل اقا سید نور الدین جزایری در خصایص زینبیه از کشکول مرحوم
حاج ملا محمد باقر بروجردی نقل کرده که میفرماید یک نفر سید جلیل و مقدس
عابدی در عتبات عالیات بود از برای من حکایت کرد که در عالم رؤیا دیدم
حضرت حجة ابن الحسن القائم علیه السلام را با ائمه که در اشفه حالی هستند پیش

رفته سلام کردم از حال ایشان سؤال نمودم فرمودند بدانکه از روزیکه عمّه ام زینب
وفات کرده همه سال در روز وفات ان مخدّره ملتکه در اسمانها مجلس مینمایند و
خطبه ان مخدّره که در بازار کوفه بیان کرده میخوانند و گریه میکنند بطوریکه من با
بردم و انها را از گریه ساکت نمایم دام روز وفات عمّه ام زینب بود الحال من
از ان مجلس مراجعت نموده ام و ان روز را ان سید مرحوم از برای من نقل و بیان نمود
یا للأسف که الحال از خاطر من رفته و فراموشم گشته و بعضی شعراء از عرب و عجم در
خصوص وفات ان مخدّره در همان روز مرثیه بیان نموده منجمله سید جلیل ثقة
المحدثین اقا میرزا اسد الله اقا مطهری کاشانی اصفهانی اطال الله بقائه گوید

اشعار فارسی

شکفته طبع روانم به موسم گل سرخ — از آنکه باز مرا وقت آن توسّل شد
بذیل عصمت دنیا پناه وبن هدی — بگانه در ولایت عزیزه زهرا
بگین روح سعادت سریفه دخت بتول — مهین درج شهامت کریمه شبل رسول
همینکه روح امین بود کمترین خدمش — همانکه سرمه چشم است خاک هر قدمش
فهیم اهل زمان و بلیغ ترز زنان — خطاب عالمه اش کرده آن امام زمان
معین است بتاریخ قبر مدفن او — مبرهن است باخبار روز مردن او
مدار عمر شریفش فزون شد از پنجاه — که رفته خدمت جدش که با هزاران اه
چو چارده بگذشت از شریف ماه رجب — وفات یافت زدنیا عقیله فخر عرب
بمصر گشته سرانجام آن عزیزه امام — بخاک رفته خزینه بمصری در شام
سعادت است کسی را که روز رحلت او — بپای دارو بهر خدا مصیبت او

هجدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۳۵۹

در کتاب مستطاب سفینة بحار للشیخ عباس القمی دامت برکاته فی ص ۳۶
مینویسد در حق یحیی بن الحسن النسابة عن البحار یحیی ابن الحسن ابن جعفر
ابن عبید الله بن الحسین ابن امام زین العابدین علیه السلام جش العالم
الفاضل الصدوق روی عن الرضا علیه السلام صنّف کتبا منها کتاب نسب
آل ابی طالب وکتاب المسجد الخ

منبر سی و نهم بسمه تعالی — سبقت العالمین الی المعالی مجسن خلیفة
دعلوهمة ولاح بحکمتی نور الهدی فی لیال الضلال المدلهمة یرید
الجاهدون لیطفئوه ویابی الله الا ان یتمّه الموت خیر من رکوب العار
والعار اولی من دخول النار انا الحسین بن علی آلیت ان لا انثنی
احمی عیالات ابی امضی علی دین النبی لقد جائهم من الانباء
ما فیه مذدجر حکمة بالغة فما تغنی النذر الله اکبر فاذ الحادث الجلل فقد
تزلزل سهل الارض والجبل واهتز من دهش عرش الاله فلولا الله ما سکه
امدی به المیل جل الاله فلیس الحزن بالغه لکن قلبا حواه الحزن الجلل قامت
قیامت اهل البیت وانکسرت سفن النجاة وفیها العلم والعمل وفی الریاض ان الحسین
لما عباء اصحابه وعیّنهم فرقا ثلاثة اصحاب المیمنة تحت رایة زهیر بن القیس واصحاب
المیسرة تحت رایة حبیب بن المظاهر واصحاب القلب تحت اللواء الأعظم الذی هی بید
حمایة العباس ومع اقاربه وعشیرته واخوته وبنو اخوته وفی رکابه موالیه وعبیده العشرة
اتی شکر عمر بن سعد بعد از اختلاف مورخین فی عددهم روی عن الصادق ثلثون الف
از قبائل عرب وعشایر ایلات آنقدر آمده بودند از شام آمده بودند از حلب آمده بودند
از خوارب آمده بودند از خوارج آمده بودند از کمربت آمده بودند از ساباط آمده بودند از موصل
ومایین آمده بودند از بصره آمده بودند از دیات عراق از حمیر از قبیله کنده از آل مطعون
از حی جمعم از طایفه سکون از اهل عباده از طوایف مصر از قبایل ربیعه از مذحج از خزاعه
از یربوع از محلب از بنط از شاکریه از حریمه از رود ساء کوفه تمام با خدم وغلامان
که خدایان محله و شرطه آمده بودند فاضل شهیر مؤلف تحریر عصر ما شیخنا سماوی محمد مدظله نقل میکند این
زیاد جار کشید ایها الناس من لم یخرج الی حرب الحسین تمامی بازار و امورات تعطیل شد
حتی یکنفر از بازار کوفه گرفته آورده آنشخص گفت من اهل شام امروز برای طلب کاری باین
بلد وارد شده ام بده کار خود را جو یا شدم آوردند بعد از تحقیق بچوبیت بگوفت بازار ابن زیاد گفت
بگشید بدیگران عبرت شود در کتاب ابصار العین ص ۱۰۹

قال المفید ره کان علی المیمنة عمرو بن الحجاج وعلی المیسرة شمر بن ذی الجوشن وعلی الخیل عروة بن
قیس وعلی الرجالة شبث بن ربعی وا علمی رایته وربیدا مولاه وفی الریاض نیز وکمان خود را به پسرش

حفص داود را بقلب فرستاد و حصین بن نمیر را سر کرده کماندار ان نمود محمد بن اشعث را
رئیس سنگ انداز ان نمود و ابو ایوب غنوی را سرهنگ بیلدار ان نمود هر کمین را بامین دو
کار یرا بسرکاری تفویض کرد فرکب عمر بن سعد حرکت العسکر و جاشت و ضاقت الرو بنفس
کل فاحد عشیر و زعزع القدس من اهل الکوفان و طاح بالخیل سطح المیدان ترعد بهناز عقة الکوسات
و الطبول و صعقة صهیل الخیول و زعیر الأباعیر و زمزمة المزامیر و ضوضاء الرجال و بلقاب الأبطال فتقدم
الأعلام و تتابع الأقوام و ارتفع الغبار و ضاح المنادون یا آل ثارات العثمان بالشعار و راین اشاطبالا
طبل زدند از هر طرف صدای کوس و نقاره و آواز شیپور بلند کرده کانه نفخة صور قامت قیامة
اهل البیت و انکسرت سفن النجاة و فیها العلم و العمل فتفقدها قدامت قیامة آل الرسول و اخرجت
شمس الامامة فی الأفول فاضطربت حریم الحسین و جرت دموع کل عین فسالت العبرات و طارت
الزفرات و استطار النفوس من مخافة البئوس و حفظ الناموس و ضجت المخزمات فی نفس
المهموم عن معانی الأخبار عن ابی جعفر ع عن آبائه عن علی بن الحسین ع لما اشتد الأمر بالحسین ع
نظر الیه من کان معه فاذا هو بنجلا فهم لأنهم کلما اشتد الأمر تغیرت الوانهم و ارتعدت فرائصهم
و وجلت قلوبهم و کان الحسین ع یتبسم من معه تشرف الوانهم و تهدء جوارحهم و تسکن نفوسهم فقال
بعضهم لبعض انظروا الا یبالون بالموت فقال لهم الحسین ع صبرا بنی الکرام فما الموت الا قنطرة تعبر بکم
عن البئوس و الضراء الی الجنان الواسعة و النعیم الدائمة فایکم یکره ان ینتقل من سجن الی قصر و ما هؤلاء
لأعدائکم الا کمن ینتقل من قصر الی سجن و عذاب ان ابی حدثنی عن جدی رسول الله ص ان الدنیا
سجن المؤمن و جنة الکافر و الموت جسر هؤلاء الی جنانهم و جسر هؤلاء الی جحیمهم ما کذبت و ما کذبت
وفید عن مولینا الصادق ع لما التقی الحسین ع و عمر بن سعد قامت الحرب انزل الله النصر حتی
رفرف علی رأس الحسین ع ثم خیر بین النصر علی اعدائه و بین لقاء الله من غیر ان ینقص من اجره شیئا
فاختار لقاء الله و فیه عن کتاب الجلاء ان فی ذلک الوقت حضرت طائفة من الجن لنصرته ع فاستاذنوه
للقتال فلم یاذن لهم فاختار الشهادة الکریمة علی یجوة الذمیمة ثم دعی بفرس رسول الله
المرتجز فرکبه فجاء اصحابه و امر بحضرته التی حول الخیام فاضرمت بالنار لیقاتل القوم من وجه واحد
و قال ع فاجمعوا امرکم و شرکائکم ثم کیدونی جمیعا فلا تنظرونی انی توکلت علی الله ربی و ربکم ما من
دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم اللهم احبس عنهم قطر السماء الخ فاخذ الحسین ع بطرف
لحیته و هو یومئذ ابن سبع و خمسین سنة ثم قال اشتد غضب الله علی الیهود حیث قالوا

عزیر بن الله و اشتد غضب الله علی النصاری حین قالوا المسیح بن الله و اشتد غضب الله
علی المجوس حین عبدوا النار من دون الله و اشتد غضب الله علی قوم قتلوا نبیهم و اشتد
غضب الله علی هذه العصابة الذین اتفقت کلمتهم علی قتل ابن بنیهم اما والله لا اجیبهم الی شیئ مما
یریدون حتی القی الله و انا مخضوب بدمی ثم صاح ع اما من معیث یغیثنا لوجه الله اما من ذاب
یذب عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله فی اللهوف فتقدم عمر بن سعد فرمی نحو عسکر الحسین ع
بسهم و قال اشهدوا الی عند الأمیر انی اول من رمی ثم ارمی الناس و تبارزوا و فی اللهوف
و عند ذلک ارتفعت اصوات النساء بالبکاء و العویل یلطمن و یندبن و یلطمن خدودهن فوجه
الیهن اخاه العباس ع و علیا ابنه و قال لهما سکتاهن فلعمری لیکثرن بکائهن و فی اللهوف لما رمی
عمر بن سعد لعنه الله و اشهد الناس علی اول اقدامه بالحرب و اقبل الناس یرمونهم و اقبلت
السهام من القوم کانها قطر فقال ع لأصحابه قوموا رحمکم الله الی الموت الذین لا بد منه فان هذه
السهام رسل القوم الیکم فاقتلوا ساعة من النهار حملة و کان شعار لشکر الحسین یا محمد یا محمد و حملة
حتی قتل من اصحاب الحسین ع جماعة قال المجلسی ره فما بقی من اصحاب الحسین ع الا اصابه من سهامهم
فی العوالم فدعا عمر بن سعد بالحصین بمیر فی خمسماة فی الرماة فاقتلوا نه حتی دنوا من الحسین ع و اصحابه
فرشقوهم بالنبل فلم یلبثوا ان عقروا خیولهم و لم یقدروا ان یانوهم الا من جانب واحد لاجتماع انبیهم
و تقارب بعضهم من بعض فارسل عمر بن سعد الرجال یرمونهم عن ایمانهم و شمائلهم و لیهبطوا
بهم و اخذ الثلاثة و الأربعة من اصحاب الحسین ع یتونهم یتجللون فیشدون علی الرجاله فیرمونه عن قوس
فیعرجونه و یقتلونه فقال ابن سعد لهم احرقوها بالنار فاضرموا فیها فقال الحسین ع دعوهم یحرقونها فانهم
اذا حرقوا ذلک لم یجوزوا فکان کما قال ع و قیل اتاه شبث بن ربعی و قال تفزع النساء و الاطفال
امک فاسکتهن فاخذوا لا یقاتلونهم الا من وجه واحد و شد اصحاب زهیر بن القین فقتلوا بامعذره
الفبالی من اصحاب شمر فلم یزل یقتل من اصحاب الحسین ع الواحد و الاثنان و ثلاثة و ذلک فیهم
لقلتهم و یقتل من اصحاب عمر العشرة فلا یبین فیهم ذلک لکثرتهم قال المجلسی ره و قتل فی هذه الحملة
خمسون رجلا من اصحاب الحسین ع قال السید ره ثم صاح ع اما من معیث یغیثنا لوجه الله
اما من ذاب یذب عن حرم الله الخ الا لعنة الله علی القوم الظالمین

منبر چهلم بسم الله الرحمن الرحیم حالات و وفات حضرت معصومه **مقدمه در باب**
محبت است و محبت خواهر به برادر چهار خواهر بودند که بسیار محبت به برادر داشتند یکی خواهر

مختار بود که زمانیکه عبیدالله مختار را از زندان بیرون کرد و از کوفه مختار آمد بمدینه در خانهٔ عبدالله زبیر
خواهر مختار زن عبدالله بود مختار در خانه رفت و خواهر آمد عقب در چشم خواهر که به مختار افتاد
یک صیحه کشید و غش کرد خواهر دیگر دینا خواهر حضرت یوسف بود حکایت
آمدن او در زیر شجرهٔ الوداع سلیمی علیا که زینب علیها بود چهارم حضرت معصومه
خواتون بود محبت بود نسبت به برادرش حضرت رضا همین محبت به برادر بود که
او را از مدینه بیرون آورد تا برساند به قم و قم را از اراضی متبرکه است علت اینکه قم را قم گفتند
حضرت رسول فرمود شبیکه بمعراج مرا بردند در اوض راه بزمین سرخی رسیدم که از زعفران
خوشرنگ تر بود و از مشک خوشبو تر و در آنجا مرد برادیدم که کلاه درازی بر سر داشت از جبرئیل
پرسیدم که این چه زمین است گفت این بقعه ایست که امتان شما و شیعیان علی علیه السلام در
در آنجا خواهند بود پرسیدم این مرد کیست گفت این ابلیس است میخواهد ایشان را از
ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام منع کند و به فسق و فجور تحریص نماید گفتم چه حیل مر اسوی آنها
بفرستد و آورد مانند برق بیک چشم برهم زدن مرا بآن موضع رسانید من خطاب کردم
بابلیس قم یعنی برخیز ملعون که برابر شیعیان علی علیه السلام نشاط فیست ارض اقدس
قم از اراضی مقدسه مشرفه است ساکنین آن همیشه از اخیار و مجتبین حضرت خاتم النبیین و ائمهٔ
معصومین علیه السلام بوده اند همیشه دارالمؤمنین بوده بسیاری از اکابر و مجتهدین شیعه از
آنجا برخواسته اند مثل ابن بابویه و صدوق و احمد بن اسحق قمی امام علیه السلام میفرماید
اهل قم اطاعت امر ما را خوب میکنند لولا القمیون لاضاع الدین کراهل قم نبودند دین ضایع
می شد و رواج دین بواسطهٔ علماء اهل قم بوده ناصرین امام زمان از اهل آذربایجان چهار نفر و از اهل
هندوستان پنج نفر و از اهل قم دوازده نفر و یک جهت دیگر که قم را قم گفتند که امام علیه السلام
میفرماید قائمین لامرنا اهل قم اطاعت ما را خوب میکنند جهت دیگر که قم را قم گفتند که اهله یجتمعون مع
القائم و یقومون معه در فرمود هشت راهست در برزگست بهر دری نکته نوشته است
بیک در نوشته است باب المتجدین بیکدر نوشته باب الصائمین بیکدر نوشته
باب المتصدقین قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قم و اهله دساتی قم من یکون بلده قم
و اهلها حجة علی الخلائق و در زمان غیبت قائم آل محمد در ظهور و در غیبت حضرت صادق علیه السلام میفرماید
زود باشد که ظاهر شود بلدی که موسوم است به قم که قرار میشود معدن علم و فضل جهت دیگر که قم را قم

گفتند لانه لما وصلت السفینة الیه فی طوفان نوح قامت السفینة یعنی کشتی آنجا ایستاد و
فیستی قم از حضرت ابیعبدالله الحسین علیه السلام است اذا عمت البلدان الفتن
فعلیکم بقم و حوالیها فان البلاء هد فوع عنها حضرت صادق علیه السلام میفرماید
اهل خراسان حامی ما هستند و اهل قم ناصر ما جهت دیگر که قم را قم گفتند حضرت ابیعبدالله
الحسین علیه السلام بعفان بصری فرمود پس از اینکه حضرت این آیه را تلاوت فرمود
اذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادًا لنا زمانیکه آمد وعده اولی ما که عبارت است از ظهور
قائم علیه السلام تفحص میکنند او را عرض کردند تفحص کننده قائم کیست فرمود اهل قم حضرت
صادق علیه السلام فرمود سلام خدا بر اهل قم و سیراب کند خدا بلد ایشان را از باران
رحمت خود و نازل کند بر ایشان برکات خود را و بدل کند گناهان ایشان را به ثواب زیرا
ایشان اهل رکوع و سجود ند هم الفقهاء العلماء قم همیشه دارالمؤمنین بوده بسیاری از اکابر
مجتهدین شیعه از آنجا برخواسته اند مثل ابن بابویه و صدوق و برادرش حسین که بدعای امام
زمان خدا او را تنها بابن بابویه داده در او اخر غیبت صغرا که میفرماید لولا القمیون لاضاع الدین
عبارت دیگر دارد که لولا القمیون لاندرست الدین از برای خدا حرمیت و آن مکه است
از برای پیغمبر حرمیت و آن مدینه است و از برای امیرالمؤمنین علیه السلام حرمیت و آن
کوفه است این عبارت مال حضرت صادق علیه السلام است آنوقت فرمود حرم من و فرزند
من قم است جهت دیگر که قم را قم گفتند قم بمعنی رمل و ریگ است چون شهر قم در ریگ زار واقع
شده آنجا را قم گفتند جهت دیگر این است که در ابتداء محل جمع شدن آبها بوده و آب رود خانها آنجا
جمع می شده و بحوالی آن انواع علفها میروئیده و چراگاه حیوانات بوده و در زمان عرب جمع
شدن آب را قم میگویند از این جهت است که آفتابه را قمقمه میگویند و جمع آن قماقم است اعراب
از کوفه آمدند و آن آبها را از آن موضع روان کردند و رود طامه در میان شهر شد در زمان
خلفاء ثلاث مشهور بچهل حصار بوده و از نواحی اصفهان بوده تا زمانیکه اعراب اشعریین از
کوفه آمدند و آنجا خیمه های مرئی سرپا کردند تا نماندند کم کم خانها بنا کردند شهر عظیمی شد در
عهد خلافت هارون حاکم اصفهان به هارون نوشت اهل قم و اعراب اشعریین بسهولت
مالیات نمیدهند باین جهت قم را از جزء اصفهان جدا کردند و بعهدهٔ تومان مالیات کل اراضی
قم بوده و قم را طایفهٔ اشعریین آباد کردند و تمام شیعه بودند و عهدهٔ آنها به کش خواهد رسید و ابدا

نقشه بمیکردند و هر مؤمنیکه میخواست آسوده باشد از وطن خود میرفت در قم متوطن می شد
چون بنی ناشم و امام زاده ما در این شهر میآمدند آسوده بودند از دشمنان باین
جهة ماوای فاطمیین شد حضرت صادق علیه السلام فرمود زمین قم در بر گیرد زنی از
ولد مرا که اسم او فاطمه است هر کس زیارت کند او را بهشت براو واجب می شود از
از حضرت رضا علیه السلام است من زار ما فله الجنة از حضرت جواد ع است من زار
عمتی بقم فله الجنة معجزات و کرامات آنمخدره بسیار است از جمله سید حسین ولد
سید مصطفی که یکی از خدام آستانه است نقل میکند و این مطلب بتواتر رسیده
که عموی من میرزا اسد الله پای او شقاقلوس گرفت و انگشتان او سیاه شد اطباء
از معالجه او عاجز شدند و جراحان اتفاق کردند که پای او را باید برید که مرض بالاتر نرود و قرار شد
که پای او را فردا به برند میرزا اسد الله میگوید که گفتم حالا که بنا است پای مرا فردا به برند مرا به برید
امشب در حرم دختر موسی بن جعفر علیه السلام غلامی بود مبارک نام او را بدوش کشید
برود میان حرم و خدام درهای حرم را بستند و او در حرم شروع کرد نالیدن تا صبح صادق
شد خدا میکند مستحضر بودند دیدند میرزا اسد الله خوشحال و خندان است گفت در عالم
رؤیا خواب دیدم زنی مجللة آمد و فرمود چه میشود ترا عرض کردم این مرض پای مرا گرفته یا شفایا
مرگ آن مخدره گوشه مقنعه خود را چند دفعه بپای من مالید آنوقت فرمود خدا ترا شفا داد عرض
کردم شما کیستید فرمود متوسل بیکه شدی گفتم دختر موسی بن جعفر علیه السلام را فرمود من
دختر موسی بن جعفرم برخواستم قدری پنبه در نزد خود داشتم بهر مریضی ذرة از آن پنبه
را میدادم که میمالید بخود فوراً شفا میافت تا وقتی در قم سیلاب آمد خانه میرزا اسد الله
خراب شد و ما بقی پنبه مفقود شد قربان جلالت این مخدره از ظرائف حکایت حکم سنتی
و آوردن آن شخص را که اسم عمر را باو گذارده بودند الخ
باری فرمودند بهشت را هشت در بزرگ است هفتاد در کوچک دارد هر دری اسمی دارد
باب الصلوة باب المتهجدین باب الصائمین بزرگترین درهای اسمش باب الحسین است دو
سوم حسین از باب الحسین داخل بهشت میشوند یک در بهشت اسمش باب القمیین است
خبر دیگر دارد سه در بهشت بسوی قم باز میشود حضرت امیر علیه السلام در حق اهل قم فرمودند
سلام و رحمت خدا بر اهل قم باد چهار صد و چهل و چهار امام زاده واجب التعظیم در اینجا دفن

شده است چهار صد و چهل و چهار از شرف مدفون با مرحق شده چون در در این صدف اجساد
مرتضی علی آن شاه لولاک شد فرقی در آن میان قم و کعبه و نجف جان میدهند اهل خرد در
نثار قم حضرت جواد فرمود من زار عمتی به قم فله الجنة ای حرم کبریا حریم تو در قم چرخ نگفت
است با حریم درت قم زائر قبر تو چون سلام تو گوید جد تو گوید که السلام علیکم قال رسول
الله ص ان الله اتخذ بلدة قم حرما علی سائر بلاد و باهلها علی جمیع اهل المشرق و المغرب من الجن و الانس
یعنی پیغمبر فرمود خدا تفضیل داد بلده قم را بسایر بلاد و اهل آنرا تفضیل داد بجمیع اهل مشرق و مغرب
که از انس و جن بوده باشند فرمودند قم ماوای فاطمیات و جای استراحت مومنین است
عصمت کبری علیا مکرمه حضرت معصومه از مدینه منوره حرکت فرمود بقصد رفتن بسوی طوس
خدمت برادر بزرگوارش حضرت ثامن الائمه آمد نارسیده به ساوه آنجا که رسید ناخوش
شد مریضه شد فرمودند از اینجا ناقم چه قدر است عرض کردند ده فرسخ است فرمود
کجاوه ما را بر شتران به بندید محملها را بار کنید مرا بوطن اصلیم برسانید حرکت فرمود از ساوه
ساوه به قم از این طرف خبر رسید باهل قم که دختر موسی بن جعفر علیه السلام باین بلد توجه فر
موده اول کسیکه برای استقبال از قم حرکت کرد موسی بن خزرج بود که از طایفه اشعریین
بود جلی محترم است سوار اسبش شد آمد باستقبال نزدیک که رسید یکی از نوکرها فریاد
کرد کیستی کجا میائی مگر نمیدانی در این قافله کیست در این قافله بانوی حریم بیوت است عصمت
کبری دختر موسی جعفر است موسی بن خزرج صدا زد من هم از دوستانم از چاکرانم من موسی
بن خزرجم این را گفت و از اسب پیاده شد اسبش را در بیابان سر داد آمد مهار ناقه خانم را
روی شانه گذارد و شروع کرد بآمدن تمام اهل قم و کاکین را بستند از برای استقبال
بیرون آمدند موسی بن خزرج عرض کرد خانم چون اول من قدم اخلاص پیش نهادم مستدعی
هستم که کلبه خانه مرا مزین فرمایند اهل قم رفتند حمام خضاب کردند عید گرفتند تمام علماء
تمام بزرگان تمام اشراف برای استقبال خانم بیرون آمدند اگر سنگی کلوخی میان
راه بود که آن مخدره ناقه اش حرکت میکرد دو بر میداشتند بزرگان پیاده اطراف ناقه
آن مخدره حرکت میکردند آب زنید راه را این که نگار میرسد مژده دهید باغ را بوی بهار
میرسد راه دهید راه را آهنه ره چهار را گرزخ نور بخش او نور نثار میرسد باغ سلام
میکنند سرو قیام میکنند سبزه پیاده میدود غنچه سواره میرسد بازمار ا راحت جان میرسد

باکمر آن جان جانان میرسد نمیدانم سبب گریهٔ شما چیست منکه حرفی نزده ام میگویم دختر
موسی بن جعفر وارد قم میشود نمیگویم که زینب وارد بازار شام میشود آنچی هیچ کس نشنیده
دشمن گرفتار نشود حضرت معصومه که وارد قم شد قاری قرآن داشت زینب که وارد
بازار شام شد قاری قرآن داشت بلی سر حسین ع بالای نیزه ام حبست انّ اصحاب
الکهف و الرّقیم کانوا من آیاتنا عجبا آن سری که عرش تا بالای نی بود غرق معجزه لبهای
وی بود اندر سورهٔ کهفش سخن یعنی ایدشمن تو در خوابی نه من این چنین سرها کی از پشت
امام میزند در پیش خواهر خشت خام یک زنی صدا زد سر حسین ع کدام است ظالمی اشاره
بسر آقا کرد آن زن گردن بند بیرون آورد و داد به نیزه دار کفت این سر را مقابل غرفه من نگه دار
گفت میخواهی چه کنی گفت پدرش پدر مرا کشته میخواهم تلافی کنم آن ظالم سر را نگه داشت آن
زن کاری کرد که دل امام زین العابدین علیه السلام بدرد آورد ام کلثوم نفرین کرد مگر چه کرد دست
برد و یک سنگی برداشت الخ

حضرت معصومه را با هزار عزت آوردند به خانهٔ موسی بن خزرج خوب زینب را کجا میبرند
آوردند میان یک خرابه که نه سقف داشت نه فرشی نه چراغی نه پرستاری موسی بن خزرج
حضرت معصومه را آورد در خانهٔ خود حجرهٔ خوبی که خالی از تردد اغیار بود برای آن مخدره معین کرد
چند کنیز پاکیزه برای خدمت آن مخدره قرار داد منتقل میآمد عقب حجره احوال پرسی از آن مخدره
میکرد اما زینب را بردند میان خرابه ئیکه نه سقف داشت نه چراغ نه فرش امام زین العابدین
علیه السلام به منهال فرمود الخ

مرض حضرت معصومه شدت کرد بعد از شانزده روز از دنیا رفت تمام شهر بستند
شهر را سیاه پوشی کردند چرا دختر امام خواهر امام عمهٔ امام از دنیا رفته مگر زینب دختر امام
نبود مگر خواهر امام نبود عمهٔ امام نبود ای بیچاره زینب ای مظلومه زینب امان از تار یا نبا حضرت
معصومه را احترام میکنند بجهة اینکه دختر امام است زینب سر قبر مادر در مدینه گفت ای مادر اگر نامحرمان
نبودند بدنم را برهنه میکردم به بینی آن قدر تازیانه بر بدنم زده اند که سیاه و کبود شده میرفتند
جنازهٔ حضرت معصومه را آوردند همین مکانیکه الآن هست غسل دادند حنوط کردند کفن کردند قبر را کندند
بدن را گذاردند پهلوی قبر عبارت خبر این است که را بنار جلان را کبان من جانب الرّمله
دو نفر مرد اسب سوار از طرف رود خانه پیدا شدند یکی داخل قبر شد یکی بیرون ایستاد

بدن

بدن آن مخدره را دفن کردند آن وقت رو باهل قم کردند فرمودند یا اهل القم جزاکم الله فی هذه
المصیبة را بن را گفتند و سوار شدند و رفتند معلوم نشد آنها که بودند بعضی گفتند یکی امام
رضا علیه السلام بود یکی حضرت جواد علیه السلام که اینها آمدند بدن آن مخدره را بخاک
سپردند و قبیکه رفقه در خرابهٔ شام از دنیا رفت صدای نالهٔ زینب بلند شد علی اکبر
بیا به شام که خواهرت از دنیا رفته الخ

در بحار جلد ۱۰ و اختلفوا الی سعد فی من یدخل الرّداب و یدخلها فیه فاتفقوا علی خادم لهم
شیخ کبیر صالح و فی سفینه بحار ص ۳۷۶ یقال له فادر فلما بعثوا الیها اراد اکبین سربعین
متلثمین بابیان من جانب الرّملة فلمّا قربا من الجنازة نزلا و صلّیا علیها و دخلا الرّداب
و اخذ الجنازة فدفناها ثم خرجا و رکبا و ذهبا و لم یعلم احد من هما و المحراب الذی کانت
فاطمة تصلی الیها موجود الی الآن فی دار موسی بن خزرج عن الرضا و عن الجواد ع من
زار فاطمة بقم فله الجنة اه در کتاب النجم فروزان ص ۵۸ چاپ قم تالیف حضرت عالم شهیر
و مورخ جلیل النبیل لیس له فی زمانه بدیل نقلاً از رساله آقا شیخ مهدی سلطان العلماء
که در اعمال مسجد جمکران نوشته در سال ۱۳۳۹ بطبع رسیده که تاریخ تولد و وفات فاطمه
معصومه سلام الله علیها تا این زمان بر عامهٔ خلق مکتوم و غیر معلوم بود ولی جناب حجة الاسلام
آقای شیخ جواد مجتهد در مسافرت خود بمکه معظمه زاده الله شرفاً و تعظیماً در مدت که در مدینهٔ طیبه
در کتابخانهٔ مبارکه بر حمت زیاد بدست آورده اند که در کتاب تحفة الأبرار فی نسب اولاد الائمة
الأطهار و در کتاب لواقح الأنوار فی طبقات الأخیار که کتاب مفصلی است آن نقل میفرماید
ولدت فاطمة بنت موسی بن جعفر ع فی المدینة المنورة غرة ذیقعدة الحرام سنه ۱۸۳ ثلاث و
ثمانین و ماة بعد الهجرة یوم الجمعة و توفیت فی العاشر من ربیع الثانی فی سنة احدی و مائتین
فی بلدة قم و باین حساب سن شریفش آن جناب هجده سال میشود و شایسته است بر نمامی شیعیان
این دو روز را عظیم شمرده بر وظایف این دو روز عمل نمایند در سبب حرکت آن بی بی عالم
ص ۵۹ گفته که چون مامون حضرت رضا ع را از مدینه ببرد طلبید و ولیعهد نمود برای خوابانیدن شورش
بنی هاشم که آنها را از خود خوشنود نماید طبق نوشته تحفه رضویه و سایر کتب شیعه ام حبیبه
دختر خود را با امام رضا ع تزویج نمود و ام الفضل دختر کوچک با امام جواد نامزد نمود و فاطمه معصومه
را هم برای همسری خود از حضرت رضا ع خواستگاری نمود و این درخواست را چنان مؤکد

ساخت که حضرت رضا ع ناچار خواهر خود را از مدینه ببرو طلب کرد انگه حضرت موسی تمام باب
الحوائج در وصیت خود تصریح کرده بود برانکه هیچ یک از برادران با اعمام حق ندارند دختران
مرا بشوهر دهند و همچنین برادر را بوبنی هم نسبت بخواهر خویش نمیتوانند بشوهر بدهند مگر باجازه
و مشورت امام رضا ع زیرا حضرت بمناکح قوم خود بصیر و بینا تر است حتی برای دختران
خود آنها که شوهری اختیار نکنند موقوفاتی هم یقین گردانیده که محتاج بهیکس نباشند و
دختران حضرت هم بشوهر اختیار نکردند اما هم اهان این بی بی در این سفر دور و دراز در
صفحه ۶ در همان کتاب انجم فروزان با تفاق برادر خود حمزة بن امام موسی و خواهر خود میمونه
بادی همراه بوده و بعد از وفات آن خاتون معظمه بر مدینه مراجعت نکرده در قم اقامت
فرمودند هر دو در آن خاکپاک زندگانی خود را بدرود گفته مدفون شدند قضیه معلوم است
بعد از زمانی قلیل وفات امام رضا ع که منتشر شد نه اقتضاء رفتن بخراسان شدند
بر مدینه هر دو خواهر و برادر و رقم برحمت ایزدی پیوسته چنانکه حالات حمزه ذکر شده
و میمونه هم در جوار فاطمه معصومه سلام الله علیها به خاک سپرده شده اما از قراین حبس حضرت
باب الحوائج ع سن فاطمه قدری زیاده میشود تقریبا از هجده الی بیست و سال والسلام علی
من اتبع الهدا اقل حسن الشهیر حاج امین الواعظین الخ

منبر چهل و یکم بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی
اشدد به ازری واشرکه فی امری خداوند عالم برحسب عالم برحسب مقتضای حکمت الهیه
مصلحت سلسله عباد را براین دیدی که از برای هدایت وارشاد آنها ترتیبی در عالم خلق بدهد
که برحسب نظام جمیل خود رشته در میان سلسله باشد لهذا در مقام این شد که از خود
این مردمان دوستی را اختیار کند که آنها را برای هدایت خلق بفرستد که این سلسله از
میان نرود در نظر صاحبان عقول سلیمه واضح و مبرهن است که هر کس را اختیار نمی فرماید
مگر اینکه بجهاتی رجحان از سایر خلق داشته باشند بجهة آنکه وجود آنها برای تکمیل نفوس
بنده گان میباشد که بنور علم بتغییر مینماید که در قرآن خود میفرماید الله ولی الذین امنوا یخرجهم
من الظلمات الی النور و آن نور نوران نبی است که مظهر اسم الولی این است اینستکه
آنها را از مقام جماد ترقی میدهد بسوی نور و تا اینکه جهت مرجح داشته باشد لهذا اینکه عقل
حاکم است که باید یک جهة برای آن تن قرار بدهد و دیگر باید نبی صاحب علم تمام باشد و دیگر

باید

باید قطع عوائق از ماسوای خدای بکند و بتمام اجزای قلبیه حقیقیه خود در اتمام کار در خانه قلب
آن نبی و در رشر اشرش چیز دیگر نباشد و در مقام حب فی الله مستقیم باشد و در مقام
تسلیم و رضا بقضاء الله محکم باشد و در مقام اطاعت و بندگی ثابت باشد و در
مقام بلا محکم باشد و در مقام شکر نعمت محکم باشد و در مقام صفات نفسانیه محکم
باشد تا بتواند این بار را بمنزل برساند که اگر نبی با وصی نتواند صبر از بلا نماید مثل من
واعظ غیر مستعظ خواهد بود که حرفش بخرج نمیرود کسیکه متصف بصفات و کمالات
نباشد حرف او اثر نمیکند نبی یا وصی باید خودش شاکر باشد تا بگوید شکر کنید
و اثر کند واعظ باید خودش عامل باشد تا کلامش اثر داشته باشد واعظ بالای
منبر گفت مردم باید خمس بدهید زکوة بدهید اتفاق کنید اتفاقا آقازاده خود او شنید
گفت خوبست من اقدام بخیرات کنم رفت در خانه هر چه داشتند در راه خدا دادو وقتیکه
پدر آمد دید از مخلفات خانه چیزی باقی نیست پرسید که چه شده پسر گفت من امثال
فرمایشات شما را کردم گفت فلان فلان شده من مال مردم را گفتم که در این مصارف
خرج کنند نه مال خودم را پس سلسله انبیاء و اوصیاء باید حرکت آنها بر خلاف حرکت ما
باشد خودشان خودشان را مقام صبر داشته باشد خودش مقام رضا داشته باشد
خودش دارای دوستی خدا باشد که اگر تمام سر اسر دلش را به شکافند غیر از خدا
در او نباشد خدا در یک سینه دو دل قرار نداده رسم عاشق نیست با یکدل دو دلبر داشتن
باز جانان یار جان بالبست دل برداشتن چرا یک دل قرار داده به جهة اینکه دل را حرم خود
قرار داده که قلب المؤمن حرم الله و حرام علی حرم الله ان یلج فیه غیر الله دل بنده من حرم
مخصوص است من است که لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن میفرماید
زمین آسمان گنجایش مرا ندارند ولکن دل بنده مؤمن گنجایش مرا دارند از امیر المؤمنین ع
پرسیدند که این مرتبه را از کجا پیدا کردی فرمود بستم در دروازه دلم را و نگذارم کسی
داخل شود خانه را نگاه داشتم و خانه را بدست صاحب خانه دادم و اگر نبا بود نبی بما هو
نبی ع مأمور نشود در میان مردم تا مادامیکه این نبی نقصان از او نرود قابل بعثت نخواهد بود
ولی وقتیکه آراسته باشد و منزا از نقص شده و دارای مراتب علوم و معارف حقه گردید
قابل بعثت میشود که گفت حجاب چهرهٔ جان میشود غبار تنم خوشا دمیکه ازین چهره پرده برفکنم لهذا

این که حکمت مقتضی این شده که اسباب تکمیل نفوس ناقصهٔ ایشان را فراهم
بیاورد و از گرفتاری عالم حضیض حیوانیت و قوای شهوت و گرفتاری از عالم طبیعت
بیرون آورد که گفت تا بکی در چاه طبیعی سرنگون یوسفی یوسف بیا از چه برون
تا عزیز مصر ربانی شوی وارهی از خلق تا نورانی شوی فی الجمله قدم عیش نه و در تکمیل نفس
بکوش تا آن لذات در انجش که اگر یک ذره اش را بتمام ممکنات عالم قسمت نمایند
مدهوش خواهند شد چنانچه آن درویش در آن باغ وقتیکه سر را در زیر خرقه برد
شروع کرد چرت زدن گفتند برخیز تماشای باغ را بکن چرا چرت میزنی سرش را
از خرقه برون آورد و گفت خوش است زاهد خودبین نزد صحبت دل که سر بخرقه
کشیدن چه لذتی دارد شما خبر ندارید که در هر گوشه باغ دل مثل بواسطهٔ فیض هر چشمهٔ
حقیقی چه باغهائیست که اگر یک غنچه دل مرا قسمت کنند تمام عالم عالم گلستان میشود این درجه
بیک فرد از افراد بس است که خداوند عالم این قابلیت را باو عطا فرموده چه رسد سلسله
انبیاء و اوصیا که چنان محبت در سراسر وجودشان اثر کرده که بدن آنها گوشت و پوست آنها
مفاصل آنها روح آنها پر است از محبت که اگر گفتند فلان سر اپای من مجسم تو نیاند در
اعضای من این بود که پر ای روح محمدی ز نخجیر او سلاسل را چنان گسست و قفس را
چنان شکست و حال آنکه محفل هدایت و نبوت هنوز انجام پیدا نکرده بود که میفرماید
کلینی یا حمیرا برای اینکه این لشکر را در این کشتی بیاندازد آسیای وجودش طوفانی نشود
میفرماید بروید زاهد را بیاورید علی را بیاورید خودش را مشغول نمیاید که در آینهٔ روح خداوند
برای هر پیغمبری یک مرآت و آئینه قرار داد که آن آینه سرتاپای نمایندهٔ آن پیغمبر است که آن
پیغمبر بواسطهٔ آن قوهٔ استشناس بآن آینه در زمان حیاتش احیانا سوی کند و
وجبل قانون سیاسیه ربانیه بمیزان دستورات الهیه نباید و علت این مسئله باین
ملاحظه است که چون ارواح مجرده قدسیه و نفوس قدسیهٔ انبیاء بواسطهٔ اتصال بمبدء دارند و نهایت توجیکه بخدا دارند لهذا بیان چنان در مقام وجود پیوسته و از غیر
گسسته که بهیچوجه من الوجوه نظر بموجودات امکانیه ندارند و بملاحظهٔ اتصال حقیقی با مردم
برزخ میگذرانیدند که اگر بنا بود در زمان مأموریت و مبعوثیت و ارشاد یک اسباب الهی
فراهم نشود مسلما با این مردمان وحشی انسان صورت حیوان پرست طبیعت و

انس نمیگرفتند که نور و ظلمت گرگ و گوسفند از یک چشمه آب نخورند چنانچه تقدیر الهی بر آن
شده که هر پیغمبر یکه بنا باشد در میان امت علم هدایت برافرازد و اگر یک اسباب
انس و مونس نداشته باشند مسلم است که روح پیغمبر بدون آن آینه انس
نمیگیرد که این قفس نه سزای چه من خوش الحان است روم بروضهٔ رضوان که مرغ آن چمنم
لهذا خدا بحجة هر پیغمبری و وصی آئینه یقین میکند که آینهٔ انس آنها باشد این است که برای آدم
شیث را آینه قرار داد هابیل را آینهٔ شیث و اسماعیل آینهٔ ابراهیم هرون را آینهٔ موسی
شمعون را آینهٔ عیسی قرار میدهد تا نوبت میرسد بخاتم انبیاء آن روح مجسم که در عالم عرش
با نفراد میرسد و در مقام افراد سیر میکند چه طور میشود یک مرتبه بیاید در میان یک مشت
مردمان حیوان طبیعت هوا پرست زیست کند مسلم است نمیتواند مگر اینکه خداوند برایش
یک آینهٔ انس قرار بدهد که نمایندهٔ جلال و جمال او باشد که تمام توجه آن پیغمبر بآن آینه باشد
وجهت نورانیت پیغمبر در آن آینه باشد اینکه خداوند علی را آینهٔ پیغمبر قرار داده که اگر علی نبود
روح پیغمبر باین مردمان وحشی انس و قرار نمیگرفت که انت منی بمنزلهٔ هرون من موسی
علی جان تو برادر منی تو بمنزلهٔ هرونی چنانچه هرون اسباب قوت بازوی موسی بود تو هم
قوهٔ بازوی منی حکمش را که معین میفرماید آن وقت حکم وزارت را معین میفرماید تا وقتیکه
از دنیا پیغمبر رفت انقلابات روی میدهد یکدفعه غشی الناس چنان ظلمتها که عالم را گرفت
و از مشاهدهٔ نور علوی دور گردد و محجوب افتادند که تمام صد و سی هزار مسلمانان مانند
ظلم شدند و چنان ظلم بالا گرفت تا آنکه دور زمان اقتضا کرد یک نفر که قائم مقام افراد آن
شاه بوده برای آنکه این بنیان منهدم بود تجدید کند باید حرکت کند که اسمی وجود مبارک
حسینی بوده از مدینه بمکه آمد از مکه با آن زنهای که آرزوی زیارتش را دارید آما چه حسینی
از آن شیئی که پیغمبر میفرماید ان الله شاء ان یراك قتیلا از آنروز جان روح قدسی نثراد
حسینی بر پرواز آمده که نزدیک است قفس را از هم بشکسته و از این طرف فرموده که رشته
را با تمام رسانیده حالا چه کند اگر بماند روح طاقت ندارد اگر جلو را نگیرد امر شهادت
طول بکشد لذا یک آینه برای وجود حسینی قرار میدهد مثل آینهٔ وجود مرتضوی برای
پیغمبر که وزیری پیغمبر نام پیغمبر این آینه هم همین قسم که در جمیع کمالات نمایندهٔ حسین بود
صبح روز عاشورا جبرئیل آمد فریاد کرد با خیل الله ارکبوا جمع کرد اصحابش را علی اکبر و قاسم را

برادر کرد جعفر و عبدالله را برادر کرد حبیب و مسلم را برادر کرد بریر و ظهیر را برادر کرد ابوالفضل
علیه السلام دید کسی نمانده شروع کرد گریه کردن حضرت فرمود چرا گریه میکنی عرض کرد آقا
شما همه اصحاب را بگرد گرد دید من نگاه میکنم غریب مانده ام حضرت فرماید برادر من ترا برای
خود نگاه داشته ام تو برادر منی هر کس را برای کاری ساختند روز اول میل آنرا برداشتند
انداختند میدانست که عباس فدای حسین است از روز اول عباس اظهار نصرت
میکرد چنانچه روزی خدمت امیرالمومنین علیه السلام عباس نشسته که ظرف پراز
سیب آوردند عباس گرفت و از در مسجد بیرون رفت حضرت فرمود برو دید به بیند
کجا میرود دیدند آورد خدمت حسین علیه السلام یا دو دسته داده به حسین ع برای چه
آن کار را کردی یعنی برادر هم چنانچه امروز این سیب را بی تو نمی توانم خوردن فردا آن
آب را بی تو نمی توانم آشامیدن یک روزی حسین ع خدمت امیرالمومنین علیه السلام
نشسته بود ابوالفضل علیه السلام میرود از خانه قدحی آب میآورد که در کتاب احسن القصص
مسطور است الخ از اول صبح عاشورا هر وقت ابوالفضل علیه السلام خواست بمیدان برود
حضرت اذن نمیداد و میفرمود ابوالفضل من ترا برای خودم ذخیره کرده ام اگر بروی روح من
قرار نمیگیرد پس آنکه میگویند تا سوعاء ابوالفضل علیه السلام گشته شد غلط است پیش از
شهداء گشته شد غلط است سیدالشهدا علیه السلام نمیگذاشت این آینه از
جلو حرکت کند مگر وقتیکه دید دیگر ناصر ندارد که این دو برادر با هم سوار شده آستین ما را باید
شکست و قرار گذاشتند که هر کدام یک نفر را بدرک واصل کنند یک الله اکبر بگویند برای
چه برای آنکه هر دو بدانند که هنوز بی برادر نشده اند الخ باقی جنگ دو برادر را بخوان الخ
چه شد که بدن اصحاب را حسین آورد خیمه ها و بدن عباس را نیاوردی میگوئیم حرکت نداد
بدن برادر را میگوئیم قابل حرکت نبوده در این مجلس درست برداری و ببری
ولی همین قدر میگوئیم اگر آینه مودار باشد الخ ممکن است حمل کردن اگر دو قسمت شد
ممکن است سه قسمت شد هم ممکن است چهار قسمت شد هم ممکن است حمل کردن اما وقتیکه
آینه ریز ریز شد دیگر ممکن نباشد که او را حمل کند آقا دید آینه همین چنان ریز ریز شده دیگر ممکن نیست
حمل کردن حمل نکرد و هم چند علت هم ذکر کرده اند یکی خودش خواهش نمود یا یکی از بسیاری زخمها
ولی من میگویم اینها هیچ کدام نبود دیده اگر کسی یکدستش بگشند نخواهد چیزی از زمین بردارد یا بگذارد

بر میدارد اگر پایش بشکند باز حذار باشد هم ممکن است چیزی بردارد اما بخلاف اینکه کر انسان
بشکند نمیتواند چیزی بردارد و مرگ عباس کمر حسین را شکسته بود چنانچه خودش میفرماید
اخی الآن انکسر ظهری الخ الناس دعا دارم

منبر چهل چهارم در جلد هجرب من مجلدات ناسخ التواریخ فی احوال سیدنا الحسین

القلوب بناوة یسیرة بسم الله الرحمن الرحیم اتفاق جنگ احد روز شنبه
هفتم شهر شوال بعد از نماز عصر افتاد اول ابوسفیان صف آرائی لشکر کرد خالد بن ولید را
با پانصد نفر در میمنه لشکر گذاشت و عکرمة بن ابی جهل را با پانصد نفر در میسره لشکر قرار داد و صفوان
ابن امیه با تفاق عمر عاص سالار سواران گشت و عبدالله ابن ربیعه قابد تیراندازان گشت و ایشان
صد تن کمان دار نامدار بودند و شتر را که بر آن بت هبل را حمل داده بودند از پیش روی بداشتند
زنان از پس لشکر انجمن کردند و زنان زره جنگ بر پوشیده دفها را بر چنگ گرفته از قفای
صفها بر جانب مینواختند و برگشتگان بدر مرثیه میکردند و ارجوزه خانان مردان را به جنگ
تحریص میدادند بعضی ارجوزه آنها اینست نَحْنُ بَنَاتُ طَارِقِ نَمْشِي عَلَى النَّمَارِقِ مَشْيَ الْقَطَا
التَّوَارِقِ اَلدُّرَّ فِي الْمَخَانِقِ وَالْمِسْكَ فِي الْمَفَارِقِ اَوْ تُقْبِلُوا نُعَانِقْ اَوْ تُدْبِرُوا نُفَارِقْ ورایت
جنگ بر طلحة بن ابی طلحة عبدری سپردند و ابوسفیان ملعون در پیش روی لشکر عبور میکرد
و میگفت اگر از بهر دین جنگ نخواهید کرد لا محاله از بهر گشتگان بدر و این عورتان جنگ کنید
تا بدست بیگانگان اسیر نشوند پس در این وقت رسول خدا ص بخویشتن هم صف آرائی کرد و لشکر را
چنان بداشت که کوه احد در قفا و جبل عینین از طرف چپ و مدینه در پیش روی میمنه و چون
در کوه عینان شکاف بود از کمین کردن دشمن محل خوف بود لا جرم پیغمبر خدا ص عبدالله بن جبیر بن نعمان
با جمعی مجاوزای معه و عبدالله بن عمرو بن خرام را فرمود با پنجاه تن کماندار در آنجا کمین کرده قطع راه کنند
فرمود اگر غلبه ما را باشد که غنیمت آریم قسمت شما را بگذاریم در هر حال از این اشکاف انحراف نجوئید
انگاه عکاشة بن محصن اسدی را با صد مرد و مع زبیر بن عوام را بر ابر خالد در میمنه گذاشت و ابوسلمة بن
عبدالاسد مخزومی و مقداد بن اسود را با صد مرد در برابر عکرمه بر میسره بداشت و ابوعبیدة الجراح و
سعد بن ابی وقاص را بر مقدمه گماشت در این وقت پرسش کرد که رایت کفار را حامل
کیست گفتند از قبیله بنی عبدالدار طلحة بن ابی طلحة فرمود نحن احق بالوفاء منهم ابن مصعب بن
عمیر قال آنا دا بارسول الله فرمود بگیر اینک رایت نصرت است پس مصعب علم گرفت

در پیش آن حضرت همیبود و حضرت آنروز دو زره در بر داشت و دو شمشیر حمایل کرده بود
یکی ذوالفقار و آندیگری راجید نام بود بعد از فراغ از درستی صف در مقابل این خطبه بخواند
فقال ایها الناس اوصیکم بما اوصانی به الله فی کتابه من العمل بطاعته والتناهی عن محارمه ثم انکم
الیوم بمنزل اجر وذکر لمن ذکر الذی علیه ثم وطن نفسه علی الصبر والیقین والجد والنشاط
فان جهاد العدو شدید کریه قلیل من یصبر علیه الا من عزم له علی رشده ان الله مع اطاعة
بعد از جنگ بسیار از هر دو جانب تیر اندازان کشش میکردند عاقبت غلبه اسلامیان را شد
وسواران هوازن هزیمت شدند طلحه که علمدار قریش بود این بشنید درخشم شد و اسب بر جهانید و ندا
کرد یا محمد گمان دارید که ما را با شمشیرهای خود بجهنم میفرستید و ما با شمشیرها خود شما را ببهشت میفرستیم
پس هر که آرزوی بهشت دارد بمیدان آید چون کسی جرئت میدان او نداشت جواب ندادند حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام چون شیر غرنده با شمشیر برنده بسوی او تاخت و فرمود ای طلحه اگر راست
گوی بجای باش تا حق از باطل جدا شود و قال فی مبارزة طلحة بن ابی طلحة یا طلح ان کنتم کما تقول
لکم خیول ولنا فحول فاثبت لتنظر ایانا المقتول وایانا اولی بما تقول فقد اتاک الاسد الصؤول
بصارم لیس لدفلول ینصره الناصر والرسول طلحه گفت ای پسر تو کیستی که آهنگ من کرده فال
انا علی وابن عبد المطلب مهذب ذو سطوة وذو غضب وقال انی انا اللیث الهزبر الاشوس
والاسد المناسد المعرس اذ الحروب اقبلت بفرس واختلفت عند النزال الانفس ماهاب
من وقع الرماح الاشرس طلحه گفت ای قضم وانستیم بجز تو هیچ کس بمیدان جرئت نکند پس
بعلی علیه السلام حمله افکند و شمشیر بر آن حضرت فرود آورد پس حضرت رد کرده تیغ را چنان
بر فرقش زد مغرشش برفت و مجلسی رة گوید ضربتی بدو زد هر دو پایش را قطع کرد پس پس نکشوف
العوره افتاد علیرا برحم فتم داد سرش را قطع نکرد و رسولخدا ص از قتلش فرح کرد تکبیر گفت مسلمانان
بانگ تکبیر را بلند کردند بعد از طلحه مصعب بن ابی طلحه علمدار شد و برادرش مصعب بن ابی طلحه گرفته بمیدان
آمد هم علی ع با تیغ سر او را بر گرفت و قال اصول بالله العزیز الاجلل وفالق الاصباح رب المحلل
انا علی وابن محم المهتدی آنگاه عثمان بن ابو طلحه علم را برداشت و گفت انا ابن عبد الدار ذی الفضول
اتاک عندی یا علی مقتول پس حضرت فرمود هذا مقامی متعرض مبذول من یلق سیفی فله العویل
ولا اهاب الصول بل اصول انی عن الاعداء لا ازول آن حضرت هم او را مقتول ساخت
بعد از آن ابو سعید بن ابی طلحه علم را گرفت و این ارجوزه خواند قد قد مت بوائر اد بابها تحفل

بنهادونها اصحابها الخ نیز امیر المؤمنین ع چون هزبر خشمناک در آمد این شعر را بگفت حمله
سخت نمود والخیل جالت یومها غضابها بمرهفات یالها ترابها وسط منایا بینها
احقابها الیوم عنی تنجلی حبابها پس حضرت جهانرا از وجودش بپرداخت مانع ابن
ابو طلحه حارث بن ابی طلحه عزیز بن عثمان بن ابی طلحه ارطاة بن شرحبیل عبد الله بن جمیله غلام صواب نام
آنگاه علم را مانع بن ابو طلحه برداشت تبیغ اسد الله روح پلیدش تباه شد پس از آن حارث بن
ابو طلحه علم برداشت تبیغ شاه ولایت بر جهنم رسید بعد از آن عزیز بن عثمان بن ابی طلحه صاحب
رایت شد به شمشیر حیدر کرار واصل جهنم شد آنگاه ارطاة بن شرحبیل علم برداشت بیک ضربت علی ع
نابود شد و دیگر عبد الله بن جمیله علم برگرفت هم علی ع مرتضی او را بکشت دیگر کس نبود از بنی عبد الدار
علمدار شود غلامی از آن قبیله صواب نام داشت علم را برافراشت پس امیر المؤمنین ع دست راست
او را قلم کرد آنملعون علم را بدست چپ برداشت حضرت چپش را جدا ساخت پس علم را بردستهای
بریده خود نگاه داشت و گفت ای بنی عبد الدار از من راضی شدید آنوقت حضرت درخشم شد
تیغی براند که سرش برفت پس عمرة بنت علقمة حادیة علمدار شد آن بزرگوار از آن زن
روگردانید و کسی دیگر او را آسیبی نکرد تا جنگ بپای برفت شعر حسان بن ثابت شاهد
قتل ابن نه نفرانست تسعة نخل اللواء وطارت فی رعاع من الفتی محرزم لم یولوا حتی
ابیدوا جمیعا فی مقام وکلهم مذموم مثل این وقایع از علی نام در کربلا اتفاق افتاد در این واقعه
پیغمبر خدا ببارزت علی علیه السلام مناظره مینمود تا در آنجا حسین یکه و تنها ببارزت پسر نشسته
جگر خود علی اکبر نظاره مینمود چنانکه علی اکبر رخصت جهاد گرفت بمیدان آمد رجز انشاد
نمود در حالتیکه نشسته جگر بود و دشمن هم بی حد و اعوان و انصار همه کشته شده بودند علی اکبر
قبل از مبارزت جنگ سخت نمود لشکر عمر سعد را مانند مور ملخ پراکنده کرده بحیثیکه آنقدر لشکر
همه از تیغ شهزاده به فغان آمده میدان سراسر جنازه بود گمان کردند بکنفر نخواهد ماند فلهذا صیح
الناس من کثرت من قتل منهم ان ننکروبی فانا ابن حیدرة ضرغام اجام ولیث قسورة
علی الاعادی مثل دیجور صرصرة اکیلکم بالسیف کیل السندرة فلم یزل یقاتل حتی ضج الناس من
کثرة من قتل منهم ثم طلب المبارزة بروایت کتاب ریاض القدسی و ذریعه فدعا ابن سعد طارق
بن کثیر و قال له تاخذ ما تاخذ من ابن زیاد لعلک فاخرج الی هذا الغلام وجئنی برأسه فقال انت
تاخذ ملک الری وانا اخرج الیه فان تضمن لی علی الامیر امارة الموصل اخرج الیه فضمن له فقال

قتالا شدیدا الی ان ضربه علی ضربة منکرة قتل لعنه ثم خرج اخوه فضرب عین عینه ففقأها
ثم خرج ابنه در مقابل شهزاده خیلی جابلوسی کرد که ابنها را کشتی هر یکی برابر یک لشکر عظیم بود
شاهزاده را غافل نمود از کربان زره آن عالی تبار کرفته کشید بر زمین علی اکبر از همه اسباب
قطع امید شده مثل پدرش علی ید الله دست برده از عقب کردنش کرفته فشار داد دست
انخبیث سست شده دست کشید همانطور آن حرامزاده را بر داشت بر زمین زده فلم یبق منه
عظم الا انکسر فریاد برآورد انا علی بن الحسین الخ

فلم یخرج الیه احد ثم انشد علیا وقال انا علی بن الحسین بن علی نحن وبیت الله اولی بالنبی
من عصبة جدا بهم النبی والله لا یحکم فینا ابن دعی الطعنکم بالرمح حتی ینثنی اضربکم بالسیف
احمی عن ابی ضرب غلام هاشمی علوی الی ان نادی عمر بن سعد نعم الارجل یخرج الیه فنادی
بکر بن غانم للخروج الیه فتخابروا لون الحسین فقالت امه لیلا ولعل اصابه شیئ فقال لا ولکن قد خرج
الیه من اخاف منه فادع الله تعالی فانی سمعت جدی رسول الله یقول دعاء الوالدة یستجاب لولدها
فدخلت الخیمة وجردت راسها ودعت له وقالت یا من رد یوسف علی یعقوب ورجع الیه بصره
اردد علی ولدی واحفظه من بکر بن غانم الی ان وصل البکر الیه وار تجز علیه وقال الحرب قد
بانت لها الحقایق وظهرت من بعدها المصادق والله رب العرش لا تفارق جموعکم
او تغمد البوارق حتی جرت بینهما ضربات واختلفا بطعنات وصادت بینهما مجادلة عظیمة شدیدة
الی ان التفت علی الحسین ابطه واذا ذوعه قد انخرق من تحت ابطه فضربه ضربة صادها نصفین
وعجل الله بروحه الی النار بعد از آن اذاب پیاده شد سر آن ملعون را بریده ثم رجع الی الخیام
وقد اصابته جراحات کثیرة حضرت ابی عبد الله علی اکبر را بر آغوش کشید مرحبا ای نور
علی الکبر در چه حالتی بود عرض کرد یا ابتا العطش قد قتلنی وثقل الحدید اجهدنی هل الی
شربة من الماء سبیل حضرت کریه کرد فرمود یعز علی محمد وعلی علی بن ابیطالب وعلی ان
تدعوهم فلا یجیبوک وتستغیث بهم فلا یغیثوک ولدی هات لسانک بعد فرمود ارجع الی
القتال حتی تقتل ویسقیک جدک انیس که وقتیکه بر زمین افتاد صدا کرد ابتاه هذا جدی
رسول الله قد سقانی بکاسه الاذ فی صرجاد فان لک کاسا مذخورا حتی تشربها الساعة
قال حمید بن مسلم فکانی انظر الی امرئة کانها الشمس الطالعة خرجت تنادی بالویل والثبور
وتقول یا حبیبا یا ثمرة فؤادی یا نور عیناه فقیل هی زینب بنت علی وجاءت

وانکبت علیه فجاء الحسین ع فاخذ بیدها فردها الی الفسطاط این دلیل است برانیکه زینب
از حضرت سید الشهداء علیه السلام جلوتر آمد نعش علی اکبر را بر آغوش کشید
عبارت بحار فجاء الحسین علیه السلام فاتفرج دلیل تاخیر است

نمبر چهل و پنج بسم الله تعالی کم ترکوا من جنات وعیون وزروع ومقام کریم ونعمة کانوا
فیها فاکهین الخ **در جلد ثانی در کتاب فتوحات شام وعراق محمد بن عمر**
واقدی المولف در عهد هارون الرشید ص ۱۳۱ روایت وارد شده در ایوان
انوشیروان دارو بن این آیه را خوانده عبرت بگیرند بعد از ورود اهل اسلام بر مدائن
دارو ندار سلاطین فارس را گرفته و مالک شدند وبعضی از لشکریان در تعقیب
فراریان فوج فوج تقسیم عزم کردند من جمله هاشم میرقال بن عتبه فانتهی سیره الی مرج
حلوان ملاقات ایشان رسید بر کتیبه معظم از اهل فارس با کثرت عدد وآلات حرب
وهود جها وخدم وحشم والممالیک دار واکلهم بمحضة من السعود الرطب رکبوا علیها من انیاب
الملونة المذهبة المرصعة بالجواهر وهی تاخذ بالابصار فلما رای هاشم ذالک هجوم
آورشدند بر آن جماعت کثیر وقاتلوهم المحضة قتالا شدیدا وکانت المحضة لشاه
زنان دختر بادشاه ایران یزدجرد بن کسری واین هود جها در تخت ریاست با لشکر
هنگفت سافرین هرمز عموی شاهزنان در اطراف هودج جنگ عظیم واقع شد
سافر را کشتند وجمع کثیر از لشکر ایران کشته شدند باقی فراری شدند وهاشم
هودج را منصرف شده وبا جمیع متعلقات بهمان اوضاع چنانی آوردند نزد سعد وقاص امیر
لشکر وخبر دادند که دختر شاه ایران است سعد این آیه را خواند قل اللهم مالک الملک
تؤتی الملک من تشاء الخ بعد از آن سعد بر جمیع خزاین کسری متصرف شد ویک صندوقی
بسیار بزرگ ظاهر وباطن آن بادیبا وحریر وباطلا پوشیده وقتیکه کشادند دیدند بساط
کسری الذی یفتخر بها علی ملوک الدنیا وآن بساط بافته شده بود بالدر والیاقوت الملونة
والمعادن والجواهر المثمنة والزمرد وغیره وکان طوله ستین ذراعا قطعه واحده فی جانب
کالقصور وفی جانب کالشجر والریاض والازهار وفی جانب کالارض المزروعة المبقلة بالشباب
فی اتم ربیع وکل ذالک من الحریر الملونة والمعادن علی قضبات الذهب والزمرد والفضة وکان
الملک لا یبسطه الا فی ایام الشتاء فی ایوانه اذا قعد للشراب وکانوا یسمونه بساط النزهة و

والمشتريات فيكون لهم شبه الروضة الزهر فلما راه العرب قالوا والله قطيفة زين الزينة وقتيكه
سعد قسمت غنائم نمود به هر سواره دوازده هزار دينار طلا رسيد وهمه ايشان سواره
بودند ودر ميان ايشان پياده نبود وقسمت غائبين راهم از قبيل مرضى والنساء والحريمى فى
الحيره جدا كردند وخانه ها راهم قسمت نموده در ميان اهل لشكر همه آنها در نظارة وولاية قبض
عمرو بن عمر المدايني وهمه اينها در تحت تصرف سليمان بن ربيعه بود وفتح مداين در ماه صفر
سنه ست عشر هجرى واقع شد در عهد خلافت عمر بن خطاب وارادة كردكه بساط را هم قسمت كنند
بعد كفت ايها المجاهدون من چنان صلاح ميدانم عيناً صندوق را وبساط را بانضمام خمس
بر مدينه انفاذ كنيم نزد خليفه عمر بن خطاب باد خترشاهنشاه ايران همه تصديق نمودند كتب الى
عمر بن خطاب بسم الله الرحمن الرحيم الى امير المؤمنين عمر بن خطاب من عامله على العراق
سعد بن ابى وقاص اما بعد فسلام عليك واني احمد الله الذى لا اله الا هو واصلى
على نبيه محمد صلى الله عليه وآله على ما فتحنا الله سبحانه من الظفر على عدو الذى اطاع شيطانه
وارضى فى ميدان الغنى غيابه وقد اجرانا الله سبحانه على جميل العادة واخذنا الملك من
يزدجرد بن كسرى فى كثرة اطواره واحتزان رؤس اجناده الذين جاست الهيبة ديارهم
وضربته الملائكة وجوههم وادبارهم ذالك بان الله مولى الذين امنوا وان الكافرين
لا مولى لهم فقد انهزم عدو الله بعد ما قتلنا جنده واخذنا ابنته وانا منتظرون امرك
فيما يكون بعد هذا ونحن مقيمون على المدائن والسلام عليك وعلى جميع المؤمنين و
المسلمين ورحمة الله وبركاته وسلم الكتاب والمال الى بشر وضم اليه خمسماة فارس وسلم
اليه ابنة الكسرى بحفتها وخدمها ثم ان سعد رأى رأيا ان يسر بشيرا يبشر عمر بفتح
المدائن وبقدوم الخمس وبما انعم الله على المسلمين ليكون ازيد هيبة وبهجة بالفتوح
فارسل جيش بعده وكاف عمر بن خطاب بعد ما يصلى الصبح ويقرء ما تيسر من القرآن
ويركب ناقته ويتوجه نحو طريق العراق وينتظر ويترقب ما يرد اليه من خبر العراق قال الواقدى
عمر على حسب العاده خارج شد از مدينه بالبقيعه از لشكر اسلام وقتيكه ناقه سوار رسيد
از مداين كفت يا عبد الله من اين اقبلت كفت از مداين مبايع كفت ما عندك من الخبر كفت
اقر الله عينك وسخنت ولكت يا امير المؤمنين باين فتح عظيم وغلبه جسيم خداوند متعال قد هزم جند
المشركين وقطع دابر القوم المجرمين واخلى ديارهم منهم واخفى آثارهم ونزع مراكبهم

ومحى مواكبهم وكنائبهم وشتت جموعهم وقتيكه عمر اين خبر غير المنتظره را شنيد حمد ثنا
بجا آورد وبر گشتند نقل ميمود فتح جنگ را واخذ شهر مداين را نا داخل بر مسجد شدند
بعد از آن بشير وارد شد بان كثرت مال ودختر شاهنشاه عجم ولباسه وتاجه وسلاحه
والبساط حضرت فرمود قسمت كن يا عمر غنائم خمس را وبرسان بر غائبين سهم ايشانرا
بعد از آن عمر كفت البشرى على فيما فى البساط امير المؤمنين فرمود قسمت كن ميان مسلمين عمر
بعد از ملاحظه عدد جيوش والمسلمين كه بر هر نفر چه مقدار ميرسد فقسم البساط قطعا قطعا بر نفر
قسمت شد آنقدر كه قيمت نمودند وبفروش رسانيدند سهم يكنفر بيست هزار دينار بالغ
شد عمر كفت ايها الناس عبرت كنيد از دنيا اين السلطان واين الجنود والكتائب والاعوان اين الغلمان اين المماليك والخدم اين التاج والاكليل اين الجيش والفيل ثم قرء قل
متاع الدنيا قليل بعد از آن كفت ايها الناس من له منكم يد سابقة فليقسم فقام عبد الرحمن
ابن ابى بكر فقال انا ابن الصاحب والخليل واين اول من امن ووزر وصدق ودخل مع رسول
الله الغار وانتصر وجاهد الى آخر ما قال فقال عمر لقد صدقت وبقليل من فضله قد نطقت
ثم امر له بخلعة وعشرة الاف درهم ثم قام عثمان بن عفان وقال انا من جهز جيش العسرة جهز
بير الرومة والف الفزان وخمسة فى ركعتين وتزوجت يا ابنتين وصليت القبلتين الخ
ثم عمر فامر له لعشرة الاف درهم ثم نظر عمر الى الحسنين سيدى شباب اهل الجنة وريحانتى
نبيت هذه الامة وقال لهما يا حبيبى ما الذى اخركما من مثلكما اليست امكما فاطمة البتول
وليس ابوكما سيف الله المسلول الخ

ثم امر عمر لكل منهما عشرين الف درهم فقال على عم الله درك يا عمر فقام عبد الله بن عمر
فقال يا ابتى اما انا ابنك وانت ابى فقال عمر بعد كلام من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء
فعليها ثم امر له بالف درهم ثم قال يا بنى اسلك طريق الأنصاف ان كان لك جد كجدهما
او ام كامهما واب كابيهما اعطيت كما اعطيتهما ثم فرغ من ذالك فامر يابنة الكسرى ان
يوقفوها بين يديها معها من الحلى والحلل فقال للمنادى انزل عنها هذا القناع ليزداد فى
ثمنها فتقدم المنادى ليزيل عنها القناع فامتنعت فضربت من صدره ورأت عمر غضبناك شد
تا زبانه را بلند كرد وبزند آن خواتون معظمه كريه كرد فقال على امير المؤمنين او حموا عزيز قوم ذل و
نمتى قوم افتقر غضب عمر ساكت شد فنظر اليها وبدان خواتون متحدث با النظر الى الحسين عليه

السلام

السلام وما خفی علی الناس وعلی العمرانها اراد نه عرکفت از پیغمبر خاتم شنیدم فرمود
اتقوا من فراست المؤمن فانه ینظر بنور الله بیت در میان این همه مردم اصبح وجهان الحسین
علیه السلام ثم قال یا اباعبدالله خذها بجمیع مالها من الحلی والحلل والجواهر والخشم حلی حلل
وخرشاهنشاه عجم چنان اهل مدینه را مبهوت کرده بود چون همچون چیزی ندیده بود ند حتی در کتاب
منتخب اصول کافی از حضرت امام باقر علیه السلام منقول است لما اقدمت بنت یزدجرد
بن شهریار بر مدینه قام عالم برآن عز وجلال وجواهرات هو وج حیرت کردند حتی اشرفت لها
عذاری المدینه واشرفن المسجد بضوئها مسجد رسول الله از شعاع جمال آن مخدره وشعشعهٔ
جواهرات روشن شد گویا آفتاب بر مسجد طلوع کرد آنچه آنمخدره نظر بر جمال حسین علیه السلام نمود
حکایت است که در بحار جلد ۱۱ نقل میکند خلاصه عبارت بحار اینست قالت بنت سلطان العجم
رایت فی النوم قبل ورود عسکر المسلمین کان رسول الله دخل دارنا وقد مع الحسین علیه السلام فی سریر
وخطبنی له وزوجنی منه فلما اصبحت کان ذلک یؤثر قلبی وما کان فی خاطری غیره فلما کان فی اللیلة
الثانیة رایت فاطمة بنت محمد صلی الله علیه وآله قد اتتنی وعرضت علی الاسلام فاسلمت
وقالت وکان الحال کذالک ان خرجت الی المدینة ما مسنی علی ید انسان در کتاب انوار
الشهادة این قضیه را بازبان فارسی مفصل نقل میکند حتی مینویسد حضرت خاتم الانبیاء با جمعی از اکابر
انبیا تشریف آورده بود بر ایوان انوشیروان تفصیل را از حضرت سلمان از زبان آنمکرمه نقل میکند
چون حضرت سلمان فارسی بود با بنها مهربانی میکرد آنمخدره این تفصیل را بر حضرت سلمان صحبت
میکند خلاصه همین است که از بحار والانوار نقل شد بعد از اینکه عمر آنمخدره را در بین مسلمین بر حسین علیه
السلام اختصاص داد حضرت امیر بر شاه زنان فرمود از پدرت چه حفظ کرده عرض نمود پدرم یزد
جرد کبیر این میگفت اذا غلب الله علی امر ذلت الطامع دونه واذا انقضت المدة کان اخف
فی الحیلة قال امیر المؤمنین ما قال ما احسن ابوک تذل الامور للمقادیر حتی یکون الحتف فی
التقدیر وقال علی علیه السلام یا اباعبدالله لیلدن منها خیر اهل الارض فولدت علی بن
الحسین علیه السلام یقال لعلی بن الحسین ابن الخیرتین فخیرة الله من العرب هاشم ومن العجم
فارس ان اباالاسود شاعر دلم قال فیه وان غلاما بین کسری وهاشم لأکرم من یمطت
علیه التمائم اما معامله ان ملکه جهان با آنحضرت سید الشهداء علیه السلام فی الکتاب ابن العهد

ومونس لحد روزی بحضور مبارکش عرض کرد شنیده ام حسن یوسف بمثابه بود گر سنه چشمش
بر جمال یوسف میافتاد سیر میشد بسر نظر میکرد اسیر میشد شما از آن حسن جمال بهره دارید
فرمودای شاه زنان خداوند وهاب حسن را در دنیا ده قسمت کرده نه قسمت از آن بما عطا
فرموده یک قسمت بر سایر خلق و یک قسمت بحضرت یوسف و سایرین عطا فرموده عبای
فلانی برای من بیاور تا ببینی میگوید قسم بذات حضرت ذوالجلال وقتیکه عبارا آوردم بسر
مبارک افکند اندکی توقف فرمود سر از زیر عبا بیرون آورد چنان نوری از اطراف جمال درخشید
تا نبذ از قرص خورشید آن ملکه هفت مرتبه خواهش نمود در هر دفعه بحضن نگاه غش کرد در دفعه
آخرین دیگر بجال نمیآمد تا زنها شنیده جمع شدند بجال خود نیامد بالاخره خود حضرت آمد
خود را بقلب شاه زنان گذاشت بجال اولی خود آمد زینب علیها این را دیده بود انیت در
قلبش آرام بگیرد چه دید بجدل بن سلیم که ظلم کرده نمیتواند به بیند الا لعنة الله
زد بسر گاه سلیمان فلک نشان نگذاشت بغیر خاتمی آن هم بدست اهرمنش

منبر چهل ششم

بسم الله الرحمن الرحیم ای منتظران مژده که آمده گه دیدار برایم بر
آئید که شد ماه پدیدار از خانه در آئید که جان زره آمد جان پیش کش آرید که از نیست سزاوار
آن شاهد غیبیکه نهان بود به پرده از پرده به بزم آمد از بزم ببازار از شهد لب و شور دل آشوب
کلامش عالم شکرستان شد و آفاق نمک زار عیدست نگاری پی شیرینی احباب
بگشا بشکر خنده لب لعل شکربار عیدست بود مولد مسعود شه کل هم نام شهنشاه رسل
احمد مختار هم آمر و هم ناهی و هم صاحب امراست هم قادر و هم عالم و هم فاعل مختار
هادی امم مظهر حق مهدی موعود آن قائم غائب از نظر واقف اسرار فبعد قال الله
تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم او فوا بعهدی اوف بعهدکم
در عالم لیست امر شد حجر الاسود را از بهشت بیرون آوردند و تمام کسانیکه با خدا عهد بسته بودند
دست براو گذاشتند و عهد نامه برطبق آن نوشتند و آنرا در حجر الاسود که ملک بود چشم
و دهن داشت دهان گشود و آن حجت را در دهن او نهادند فرمان آمد هر کس وفا کرد در قیامت
بوفای او شهادت دهد و بمقتضای آیهٔ مبارکه اوف بعهدی اوف بعهدکم خدا هم او را
به بهشت می برد عمر در زمان خلافتش در مکه آمد دید که حجر را استلام کند قال والله

انا لنعلم انک حجر لا تضر ولا تنفع الا انا رایناه رسول الله یقبلک فنحن نقبلک فخاطب امیرؑ فرمود
یا ابن الخطاب یبعثه الله یوم القیمة وله لسان وشفتان ویشهد لمن وافاه علت چیست که ما مامور
کلافه سر بکم شده ایم ما بیچاره شده ایم هرچه دعا کنیم مستجاب نمی شود بد شده ایم ما با بعضی که با
خدا بسته ایم وفا نمی کنیم خدا هم بعهد خودش که فرموده ادعونی استجب لکم وفا نمی کند اول عهدیکه
در عالم شد عهدی خدا بود با ملائکه در بابت خلیفه وحجة روی زمین آنوقتیکه فرمود انی جاعل فی الارض
خلیفة گفتند خدا این خلیفه را از جنس ما قرار بده چرا از بخن نسبح بحمدک ونقدس لک وحال اینکه
ما تنویه میکنم ترا تسبیحی قال انی اعلم ما لا تعلمون خدا در جواب ملائکه فرمود من میدانم در آفرینش
این خلیفه از مصالح وحکم آنچه شما نمیدانید پس خلیفه روی زمین از نسخ ملائکه گذشت تا نطفه شیث
بسته شد خطاب بآدم رسید که آن علیکه در نزد تست بکردان نزد پسرت هبة الله
که بعد از تو حجة من اوست تا آنکه جبرئیل آن حوریه را بعقد شیث در آورد حامله شد بانوی
شیث عهد بیمان را از او گرفت از خوانواده سائرین از اولاد آدم که چهل هزار نفر بودند زمانیکه
از دنیا رفت بهمین سلسله شد تا رسید زمان نوح روزی در کشتی بخواب رفته بود در روزی
باد جامه را از عورات او برداشت سه پسر داشت سام حام یافث حام ویافث از این مطلب
خندیدند سام آنها را از جبر کرد نوح آگاه شد در حق آن دو نفر نفرین کرد اللهم غیر ماء صلب حام
حتی لا یولد له الا السودان اللهم غیر ماء صلب یافث از حام فرزند متولد نشد مگر سیاه وباجوج
ماجوج از صلب یافث خداوند عالم حجة را در خوانواده سام قرار داد تا رسید دوره ابراهیم
خلیل دو پسر داشت اسحق واسماعیل خطاب شد باید این منصب را بفرزندت اسماعیل
بسپاری رسید دوره خاتم النبیین ﷺ در کوه حرا مبعوث رسالت شد این آیه آمد وانذر
عشیرتک الاقربین کسی را فرستاد وهمه فرزندان حضرت عبد المطلب را جمع کرد در خانه
ابو طالب وایشان چهل نفر بودند نان وشیری مهیا کردند بعد از صرف غذا ابو جهل ظالم
آنروز نسبت سحر بحضرت داد آنروز اظهار مطلب نکرد فردا باز آنها را دعوت کرد بعد از صرف
غذا حضرت برخواست وفرمود یا بنی عبد المطلب ان الله بعثنی الی الخلق کافة والیه خاصة
وهر کس اول اقرار کند بیگانگی خدا در رسالت من بعد از من وصی من است وخلیفه هیچ کس جواب
نداد مگر حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که برخواست وگفت انا اؤاذرک علی هذا الامر من
ترا در این امر مددگار هستم علی ؑ را فرمود بنشین چون بنشین اش از همه کمتر بود نامه مرتبه نسبت

بار ستیم گرفت دست علی را و فرمود انت وزیری ووصیی وخلیفتی من بعدی تا وقتیکه
پیغمبر ﷺ بمعراج رفت میفرماید جبرئیل دست مرا گرفت ودر بهشت آورد تفاحة لتنی من
رطبها فاکلته فتحول ذلک نطفة از خرمای بهشت بمن داد خوردم نطفه شد در پشتم چون از آسمان
بزمین آمد با خدیجه خوانون ضجیع وهم بستر واقع شد از میوه بهشت نطفه فاطمه زهراؑ در رحم خدیجه
خوانون قرار گرفت وارد شد حضرت روزی به حجره خدیجه دید با کسی حرف میزند فرمود با که
حرف میزنی قالت الجنین الذی فی بطنی یحدثنی ویونسنی عرض کرد این طفلیکه در شکم دارم
مونس من است وبا من حرف میزند فرمود جبرئیل اینجا ایستاده بشارت میدهد مرا که این
دختر است وخدا قرار داده که ائمه وحجت بروی زمین نافیامت از نسل این دختر است
پس خلیفه وحجة منحصر شد بصلب علی ؑ ورحم فاطمه گذشت این مسئله تا زمانیکه فاطمه ؑ حامله شد
بامام حسن ؑ پیغمبر ارادهٔ سفری فرمود فاطمه جان جبرئیل مرا خبر داده که پسری از تو متولد خواهد شد
چون متولد شد او را شیر مده نامن بیایم چون امام حسن ؑ متولد شد سه روز گذشت
حضرت تشریف نیاورد مادر با و ترحم کرد او را شیر داد حضرت که آمد فرمود چه کردی عرض کرد
شفقت مادری مرا داشت بانیکه او را شیر دادم حضرت فرمود آنچه خدا خواسته میشود از امام
حسن ؑ گذشت تا اینکه حامله به حسین ؑ شد باز حضرت آمد وفرمود سفری میخواهم بروم او را شیر
مده نامن بیایم اگرچه یکماه هم بگذرد پیغمبر که مراجعت کرد فرمود شیر داده عرض کردنه فرمود بیاور
او را آورد آن جناب زبان در دهان حسین علیه السلام گذارد ومیمکید زبان پیغمبر را آنوقت
فرمود که خدا میخواست ائمه وحجة در فرزندان حسین ؑ باشند عدد آنها را هم معین کرد والتسعة
المعصومین ذریة الحسین ؑ نه نفر اسامی آنها را هم فرمود علی بن الحسین اول از آن نفرات
بعد محمد بن علی بعد جعفر بن محمد بعد موسی بن جعفر بعد علی بن موسی بعد محمد بن علی بعد علی بن محمد
بعد حسن بن علی بعد مهدی لقب او است اسم اش مثل اسم پیغمبر ﷺ اتم مانی از پیغمبر ﷺ
از این آیه پرسید فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس فرمود در شأن مولود است در آخر الزمان
که نامش مهدی است تمام ائمه قبل خودش بآمدنش خبر داده اند وامام حسن عسکری ؑ
مکرر خبر داد بشیر بن سلیمان نخاس وپرده فروش که از نسل ابی ایوب انصاری بود واز
موالیان امام علی النقی ؑ وهم سایهٔ ایشان در سر من رای بود گفت زمانیکه امام علی النقی ؑ
مرا فرستاد در بغداد وترجمان خواتون را خریداری کردم گفتم اسم تو چیست گفت نرجس

گفتم این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک میدانی گفت بلی از بسیاری محبتی
که جدم بمن داشت میخواست که مرا بیاد گرفتن آداب حسنه بدارد و زن مترجمیکه زبان فرنگی و عربی
هر دو را میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام میآمد و عربی را بمن میآموخت تا آنکه زبانم باین
لغت جاری و گویا شد میگوید دیدم کاغذیکه دست خط امام ع بود هی بیوسید گفتم وای بر تو تو که
صاحب این را ندیده و نمی شناسی گفت چرا نمی شناسم صاحب این پسر پیغمبر است گفت
بدان من دختر بشوعا فرزند قیصر پادشاه روم ام روم یعنی فرنگ مادرش هم از فرزندان حمون
صفا وصی حضرت عیسی ع بوده پدر این محذره خواست که او را بعقد فرزند برادر خود درآورد جمع کرد
در قصر خود از نسل حواریون عیسی و از علمای نصاری و عبادایشان سیصد نفر را و
هفتصد کسی از قسیسین جابر جا نشستند از آن طرف امر کرد از رؤسای لشگر و سرکرده های
قبائل چهار هزار نفر از آنطرف تختی که در ایام پادشاهی خود با نواع جواهر مرصع گردانیده بودند امر
کرد آوردند و زدند بتها و چلیپاهای خود را بر بلدی قرار دادند پسر برادر خود را بر پای تخت نشاندند
کشیشان انجیلها بدست گرفتند که بخوانند یکمرتبه بتها و چلیپاها گیجنه و پسر برادرش از تخت افتاد
و بیهوش شد رنگهای کشیشان متغیر اعضای ایشان بلرزه آمد رئیس گفت ای پادشاه از چنین
امری ما را معاف دار که نخواستها روی نموده سلطان امر کرده دو مرتبه تخت را زدند و گفت این
محذره را از برای آن برادرزاده دیگر عقد بخوانید باز همان حالت اول دست داد بزرگان و قسیسین
متفرق شدند همینکه شب شد نرجس خواتون که خوابیده در عالم خواب دید که حضرت عیسی
با حواریین در همان مجلس جمع شدند و منبرها از نور نصب کردند که از بلندی نزدیک بآسمان میرسید
که یکمرتبه وجود مبارک محمد بن عبد الله ص با علی بن ابیطالب ع با بعضی از ائمه دیگر تشریف آوردند حضرت
خاتم فرمود یا روح الله آمده ایم که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای فرزند خودم خواستگاری نمایم
و اشاره فرمود بامام حسن عسکری ع آنوقت حضرت بشمعون فرمود پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد
شمعون عرض کرد کردم که همگی بر منبر بالا رفتند و حضرت رسول ص خطبه انشا کرد با حضرت مسیح
نرجس خواتون از خواب بیدار شد آتش محبت امام حسن عسکری ع در سینه اش شعله ور
شد و سرمایه صبر را از دست داد کار بجای رسید که خوردن و آشامیدن بر او حرام شد
بدن کاهیده گشت آثار عشق بظهور آمد هر چه طبیب آوردند فایده و سودی نه بخشید تا اینکه چهارده شب
گذشت همینکه خوابید در عالم خواب دید که ام الائمه حضرت زهرا ع با مریم مادر عیسی ع و هزار کنیز از حوریان

بهشتی آمدند حضرت مریم پیش آمد و گفت این خواتون مادر شوهر تو امام حسن عسکری است
گریه دامنش را شروع کرد شکایت کردن امام حسن ع بر من جفا میکند و از دیدن من ابا میکند فرمود
چگونه بدیدن تو بیاید و حال آنکه بر مذهب ترسائی بگرود اشهد ان لا اله الا الله این یک محذره بود که
حضرت زهرا ع را در خواب دید یک محذره دیگر هم فاطمه زهرا ع را در خواب دید او که بود آن سکینه
مظلومه دختر حسین ع بود بگاه در شام خراب آنچه از اخبار معلوم میشود عمليا مکرمه سکینه از حد بلوغ و تکلیف
تجاوز نموده بود کامله و رشیده بود در آن ایامیکه یزید اهل بیت را مرخص کرده بود که از برای حسین ع
عزاداری کنند یک شبی سکینه خواتون حضرت زهرا ع را در خواب دید یکی از روزها نیکه عیال را
بمجلس یزید آوردند بنا بر خبر سید جزائری سر ریسمان گردن سکینه خواتون بدست زجر بن
قیس بود فرمود یا یزید شب گذشته خواب دیدم اگر اذن بدهی بگویم یزید گفت هان مادایت
آگاه کن مرا که چه دیده آنوقت بزجر بن قیس ظالم گفت سر ریسمان را نگه دار تا خوابش را بگوید
فرمود یزید از آنروزیکه پدر مظلوم شهید شده تا دیشب من چنان بخواب نرفته بودم زیرا که
مرا بر شتر آدبرا عجف سوار میکردند یعنی شتر بسیار لاغر بود اگر میخواستم بالای شتر
راحت کنم این زجر ظالم مرا تازیانه میزد پشت و پهلوی مرا سیاه میکرد و کسی نبود مرا از دست
او خلاص کند شبها از سوز و گرسنگی و تازیانه خوابم نمیبرد دوش گذشته همینکه از نماز و تعقیب
فارغ شدم از بس گریه کردم بحال شدم بخواب رفتم در خواب دیدم درهای آسمان
گشوده شد دیدم نوری از آسمان بزمین تابید روضه از رزوضات بهشت را دیدم که سبز و
خرم بود یک باغی بود بسیار بزرگ باغی باین خوبی و بزرگی ندیده بودم حوریان زیاد آمدند در
آن باغ در آن باغ قصر بر افراشته دیدم از یاقوت که ستونهایش از زبرجد است من بر آن قصر
نظر کردم که یکمرتبه دیدم از آسمان پنج نفر فرود بزیر آمدند میخواهند داخل آن قصر بشوند آن حوریکه
نزدیک آن قصر ایستاده بود پرسیدم این مردها کیستند گفت اول آدم ابو البشر است
دویم نوح است سیم ابراهیم چهارم موسی اما آنکه دست را بر ریش خود گرفته و متفکل گریه میکند
گاهی میافتد و بر منبر میزند او جد تو حضرت رسول ص بود در وایت ابن نما حوریه آمد و گفت سکینه
جدت بتو سلام میرساند گفتم سلام من بر رسول الله باد گفتم ایشان بکجا میروند گفت در این
قصر بدیدن سر مبارک پدرت حسین میروند تا این حرف را شنیدم ما جود گفتم بتعجیل میروم خدمت
جدم پیغمبر ص و آن حضرت را خبر میدهم که امت با ما چه کار کردند هر چه خواستم که بخدمت جدم

برسم ممکن نشد دیدم رفتند در قصر من ایستادم حیران مانده بودم که یک مرتبه دیدم جدم علی ع
ایستاده در دست او شمشیر است تا چشم بجدم علی ع افتاد فریاد کردم یا جداه قتل والله
ابنک من بعدک یا جداه والله حسینت را کشتند که دیدم اشک جدم سرازیر شد شروع
کرد بگریه کردن فرمود نور دیده صبر کن خدا یاری کننده است این را فرمود و رفت در قصر من
متحیر مانده بودم که یک مرتبه دیدم دری از آسمان گشوده شد فوج فوج ملائکه بزمین میآمدند تمام
آمدند و رفتند در آن قصر که سر بدرم آنجا بود فرمود یزید دیدم هودجی از آسمان بزمین آمد پنج
زن از میان آن بیرون آمدند و وارد قصر شدند پرسیدم این زنها کیستند غلامان گفت
که یکی حوا مادر آدمیان است آن دو یمی مریم دختر عمران است دیگری خدیجه است دیگری ساره
اما آن زنیکه کمرش خمیده است وگریه میکند جدهٔ تو فاطمهٔ زهرا است که دیدم این زنها هم رفتند در
قصر که حورئیه آمد و دست مرا گرفت و وارد در قصر کردیدم ملائکه اطراف سر بدرم ایستاده اند و
مقدم ملائکه آن پنج زن ایستاده اند در میان آن پنج زن چشم بجدهٔ ام فاطمه افتاد دیدم
یک پیراهن خون آلودی در دست گرفته موهای خود را پریشان کرده لباس سیاه پوشیده
گاهی می نشیند گاهی بر میخیزد و های ناله میکند که چشم جدهٔ ام من افتاد مرا بسینه گرفت
و شروع کرد بگریه کردن حالا سکینه در دامن فاطمه است مسلم است اگر کسی در سفر اذیتی ببیند
بدوستان اشک میرسد دردهای دلش را میگوید البته میگوید سکینه هم برای شکایت گذار
درد کرد بفاطمه ع گفت یا جداه قتل ابی والله و اومت علی صغر سنی یا جداه ناه لجدو والله حفنا یا اماه
استبا حوا والله حرمنا مادر بنودی به بینی که بریزید چوب خیزران را که چگونه بر لب بابایم میزد که صدای
فاطمه بگریه بلند شد فرمود سکینه جان دختر جان پسرم حسین را که غسل داد که کفن کرد من گفتم
مادر غسل او اشک چشم ما بود کفنش ریگ بیابان بود مادر نزاست گریه سر عشقای راحت سر

زفرق ما بر بودند کو فیان معجر — ترا وطن بجنان گر بخواهش دل شد — مرا بگوشهٔ مطبخ چرا بمنزل شد
گل بهشت بدست تو گر مفرح روح — مرا ز خار مغیلان تمام پا مجروح — کنار چشمهٔ کوثر اگر توئی سیراب
هنوز مرغ دل ما ز تشنگی است کباب — ترا خوش است اگر دل بوصل پیغمبر — سر حسین بر ماست پر ز خاکستر
لباس گر بر تو گر ز سندس است و حریر — مرا بگردن و بازو بود غل و زنجیر — صدای گریهٔ زهرا بلند شد فریاد

سکینه جان بس است بس است رگ دلم را آب کردی مارا از گریه هلاک کردی سید جزائری
مینویسد خانم سکینه وقتیکه خوابش نقل کرد بعد آنقدر گریه کرد حتی کاغذ رو همه نقطع نزدیک

شد روح از بدنش پرواز کرد یزید گفت سکینه درباره شما فکری میکنم نمیدانم دلها بیدار است یا نه و در این
پیراهن حسین نمیدانم چه کیفیتی است که فاطمه هر وقت میخواهد واسطه گریه برای حسین پیدا کند پیراهن را
بسینه میگیرد با وجودیکه دست بریده حسین دارد انگشت بریدهٔ حسین دارد فاطمه از حسین
اسباب شفاعت پیراهن را میآورد اگر گفتی نکته اش چه است اگر صد نفر غش کنند میگویم
اما بکنایه میگویم پیراهن که با تیر و بدن فرو رفته باشد حالا این بدین میخواهد این پیراهن را بیرون آورد
دامن پیراهن را گرفت حالا میخواهد حرکت میدهد لباس کهنه پوشید زیر پیراهنش که نا بیرون نکند خشم

بدنش رفتش **منبر چهل هفتم** بسم الله الرحمن الرحیم عیدانست و کرده دل من دست و پا
خضاب خوش رنگ تازه ریخته از بهر دل پر آب — عیدانه راستانم امروز بوسه ز آن لعل لب
که ریزدم از کام شهریار ذرات کائنات — بر قصه در سماء از یمن مولد ملک مالک الرقاب
کهف امان پناه جهان صاحب الزمان — شاهیکه سوده نه فلکش جبهه بر جناب مهدی ولی قائم
موعود منتظر آخر امام نسل حسن نجل بو تراب — بی امر او نریزد یک برگ از درخت بی فیض
او نه بارد و یک قطره از سحاب فبعد قال الله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم و نریدان نمن علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین در باب اسم
اعظم اختلاف است بعضی برآنند که اسم اعظم اسم ذات خدا است بعضی برآنند که اسماء صفات
خدا است صفات خدا هم که عین ذات او ست پس همان اسم ذات میشود بعضی برآنند که الله
اسم اعظم است الله اسمیست که مستجمع جمیع صفات اللهیه است الله اسم جامع خدا است
اشاره بدو مطلب است کلینی در توحید نقل میکند از دو چیز مشتق است یکی آله یأله وله اما از الله
خدا و معبود همه مراد است اما از وله بمعنی حیرت است خدا بکه و واله است در او جمیع عقول که در
دعای شعبان امام میفرماید یک ولهن بمن بده که در تو حیرت بگیرم این است که پیغمبر ص میفرماید
حیرت مراد بخودت زیاد کن و مرکب شده است این اسم از حروفیکه هر چه از او بر داری باز
اسم اله است که فرمودند هر که خدا را چهل مرتبه باین اسم بخواند دعایش مستجاب میشود و پنج جای قرآن
خدا این اسم را ذکر کرده با صفت لفظ هو جمع فرموده اول در سوره بقره الله لا اله الا هو دوم در
سوره آل عمران الم الله لا اله الا هو سیم در سوره نسا الله لا اله الا هو لیجمعنکم چهارم در سوره
طه الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی پنجم در سوره تغابن الله لا اله الا هو و علی الله فلیتوکل
المؤمنون و هر کس این پنج آیه را هر روزی یازده بار بخواند بجهة هر مهمی کفایت میشود بعضی هو را اسم

اعظم گفته اند زیرا دو حرف است و نقطه ندارد و ببیچ حال او را نوع دیگر نتوان خواند که از او معنی
حاصل شود غیر از هو هو در لغت ضمیری سوی غائب است اما در خدا از ضمیر خارج است اسم و
منادی است یا هو امیر المؤمنین ع در جنگ بدر خضر را در خواب دید فرمود بمن چیزی تعلیم کن که بسبب
او ظفر یابم عرض کرد بگو یا هو یا من لا هو الا هو فرمود چون صبح کردم خدمت پیغمبر ص خوابم را گفتم
فقال یا علی علمت الاسم الاعظم اسم اعظم را تعلیم تو کرده خلق روی زمین هر کدام منظر بعضی از صفات
خدا هستند اما آن کسیکه منظر تمام صفات خدا است و مظهر اسم الله است اعظم امروز امام دوازده
هم است از این بابت است که امام را کلمات الله و اسماء الله میگویند و چنین کسی لابد از روی یقین
باید در روی زمین باشد تا خلق بواسطهٔ دیدن صفات امام خدا را بشناسد که میفرماید بنا عرف الله
و بنا عبد الله الخ فیض از فیاض اول بامام میرسد و از امام بخلق اول چیزیکه خدا خلق کرد و از عالم غیب بعرصهٔ
شهود آورد نور موفور السرور خاتم النبیین محمد بن عبد الله ص بود پیش از آنکه احد بر ابیا فریند بچهار صد
و بیست و چهار هزار سال قبل و این نور میان دو دست خدا که مراد رحمت خدا است بتسبیح حضرت
باری میکرد آنوقت در حجاب قدرت آورد او را دوازده هزار سال آنجا تسبیح میکرد از آنجا به
حجاب عظمت یازده هزار سال آنجا از آنجا به حجاب منت از آنجا به حجاب رحمت از آنجا به حجاب
سعادت از آنجا به حجاب کرامت از آنجا به حجاب منزلت از آنجا به حجاب هدایت از آنجا به حجاب
نبوت از آنجا به حجاب رفعت از آنجا به حجاب هیبت از آنجا به حجاب شفاعت از آنجا بدریای
عزت از آنجا بدریای صبر از آنجا بدریای خشوع از آنجا بدریای رضا از آنجا بدریای وفا از آنجا بدریای
حلم از آنجا دریای پرهیزگاری بدریای خشیت دردریای امانت دردریای امانت دردریای مزید
دردریای هدایت دردریای ضیاءت دردریای حیا از دریای حیا این نور مقدس را خدا آورد به لوح
محفوظ چهار هزار سال آنجا از آنجا بعرش هفتاد و سه هزار سال از آنجا در بهشت هفتاد هزار سال
از آنجا بسدرة المنتهی از سدره بآسمان هفتم از آنجا به آسمان ششم از آنجا بآسمان پنجم از آنجا بآسمان
چهارم از آنجا بآسمان سیم از آنجا بآسمان دویم اول از آنجا بصر آدم مدت صد سال از آنجا در سینه
آدم صد سال از آنجا در پشت آدم صد سال در رانهای آدم صد سال و رانگشتان او از آنجا بصلب
شیث از صلب شیث بصلب فرزندش انوش بصلب فرزندش قینان از قینان
بصلب مهلائیل از آنجا بصلب یرد از او بصلب اخنوخ که مراد ادریس است از او بصلب متو
شلخ از او بصلب لامک از لامک بصلب نوح که مراد خر فائیل باشد از او بصلب نوح از نوح

بصلب سام از او بصلب ارفخشد از او بصلب شالخ از او بصلب عابر از او بصلب فالخ
از او بصلب ارغو از او بصلب اسرع از او بصلب ناحور از او بصلب تارح از او بصلب ابراهیم
از او بصلب اسماعیل از او بصلب قیدار از او بصلب بنت از او بصلب حمل از حمل بصلب
هیبع از او بصلب آدد معز از او بصلب عدنان از او بصلب معد از او بصلب نزار از او بصلب
مضر از او به فرزندش الیاس از او بصلب مدرکه از مدرکه خزیمه از او بسوی کنانه از کنانه بصلب
نضر از او بصلب مالک از او بصلب فهر بسوی غالب بسوی لؤی بسوی کلب بسوی مرة بصلب
کلاب بصلب قصی بصلب عبد مناف بصلب هاشم از او بصلب عبد المطلب از عبد المطلب
نور نبوت منتقل شد بصلب عبد الله و نور امامت بصلب ابی طالب از او بصلب ابو طالب
از او بصلب امیر المؤمنین ع از او بسوی حسین بن علی ع از او بسوی علی بن الحسین ع از او بسوی جعفر بن
محمد از او بصلب موسی بن جعفر ع از او بسوی علی بن موسی ع از او بسوی محمد بن علی ع از او بسوی علی بن
محمد ع از آن بسوی بصلب امام حسن عسکری ع حالا خدا چنانچه در اصلاب طاهره قرار داده این نور را
در رحم پاکیزهٔ قرار میدهد تا اینکه بعرصهٔ ظهور جلوه کند از برای خدا کفوی نیست و لم یکن له کفوا احد دیگر
از برای هر چیزی کفوی است کفو امیر المؤمنین ع فاطمه بود کفو امام حسن عسکری ع علیا محدثه نرجس
خاتون بود نرجس خاتون در عالم خواب خدمت فاطمهٔ زهرا ع شهادتین بزبان جاری کرد آن
وقت حضرت زهرا ع او را به سینهٔ چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن
فرزندم حسن عسکری باشی که من او را بسوی تو میفرستم چون بیدار شد آن دو کلمه را اشهدان
لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله ص را بزبان جاری میکرد نا بدست آمد چون بخواب رفت
خورشید جمال امام حسن عسکری طالع گردید گفته بودم چه بیانی غم دل با تو بگویم چه بگویم غم از دل برود
چون تو بیائی حضرت فرمود چون مسلمان شدی دیگر هر شب به نزد تو میآیم تا اینکه حق تعالی در
ظاهر ما و ترا بیکدیگر برساند بدین مژده گر جان فشانم روا است که این مژده آسایش جان ما است
تا اینکه شبی از شبها حضرت او را خبر داد که جدت لشکری به جنگ مسلمانان خواهد فرستاد
و خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان بینداز بهیئتی که ترا نشناسند
و از پی جند خود روانه شود از فلان راه بر دو لشکر مسلمانان بشما بر میخورند و شما را اسیر میکنند و آنچه
فرموده بود واقع شد از چند خانواده های بزرگ محدرات چند را اسیر کردند منها شهر بانو دختر یزدجرد بن شهریار پادشاه عجم بود که او را اسیر کردند تا با عزت تمام وارد مدینه کردند دختران مدینه به

تماشای حسن او بیرون آمدند شما ملیکه در اوصاف حسن ترکیبش مجال نطق نباشد زبان گویا
چون عمر اراده کرد او را به بیند مانع شد و فحش داد بهر مزگفت سیاه باد روی هر مزکه تو بفرز
دست درازی میکنی عمر چون نفهمید گفت مراد شنام داد خواست آزار کند او را امیر تعاما مانع
گفت پس بفرد شید او را حضرت فرمود جائز نیست پادشاه زاده گان را فروختن
چند کافر باشند یا علی کاشکی شما در مجلس یزید بودی که به بینی آن وقتیکه عیال پیغمبر را وارد مجلس
آن ظالم کردند اهل و عیالش را کنیز خواستند ابی مخنف نوشت که معاویه چهل سال
تمام در شام حکومت داشت بیست سال تمام در شام حکومت داشت بیست سال به بیست
بیست سال باصالت یک دار العماره ساخته بود که هفت در بند برای او قرار داده بود و در
آن مکانیکه خودش می نشست اطراف آن خانه را غرفه ها ساخته بود که حرمش در آن غرفه ها
عقب پرده ها به نشینند چون بچاه ویل واصل شد رسید آن دستگاه به یزید آن خبیث بد
بخت غالب او قات در شهر یزد در شکار و جاهای دیگر بود اهل شام امیر خود را نمیدیدند تا روز
چهار شنبه اول ماه صفر یزید ظالم بیرون شهر در قصری نشسته بود چون پایش درد میکرد و طبیب
فرنگی او را معالجه میکرد که زجر بن قیس ظالم وارد شد گفت امیر البشاره گفت چه بشارت است
گفت حسین ابن علی را کشتند سر حسین را با عیالش آورده ایم تا این حرف را شنید آن قدر
شاد شد که تمام مرضها از او دور شد گفت امروز همان بیرون شهر باشند تا فردا که اهل شهر
استقبال کنند از آن طرف به تعجیل وارد دار العماره شد حکم کرد یک مجلسی چیدند که
زیر این قبه قمر هیچ مجلسی هیچ کس ندیده یک تخت بزرگی که از عاج بود آوردند زدند بالای تخت
تاجی مکلل به جواهر نصب کردند که سلطان زیر تاج که می نشینند عرفا میگویند تاج را به سر گذارده
دو بیت کرسی طلا دست راست تخت دو بیت کرسی نقره دست چپ تخت گذاردند
یک کرسی بالای تخت از چوب آبنوسی گذاردند آخر سال اول سلطنت یزید بوده از تمام
دول و تمام روی زمین از برای تبریک و مبارکبادی یزید رسما که ایلچی میآید آمده بودند آمده بودند
سفرا آمدند روی کرسیها نشستند شهر شام جنلی آباد بوده از هر طایفه بزرگ آنها ورثیسی در آن
شهر بوده آنها هم آمدند اطراف کرسیها روی زمین نشستند منادی اهم ندا کرده که هر کس میخواهد
در مجلس یزید بیاید از زن و سا مانع و حاجی نیست حالا به بینند جمعیت چه طور بشوند اهل شام
دسته دسته میآمدند همین پنجاه نفر بسیار پنجاه نفر ایستادند بالای سر هر غلامی یک تازیانه

به دیوار آویخته لباسهای فاخر تا زیانه ها در دست شمشیر ها بدیوار آویخته همین قسم تا در بند هفتم
مجلس که خوب فراهم آمد جاثلیق رئیس الجالوت عالم یهودی عبد الوناب یهودی و سائرین
آمدند پرده های زنبوری هم اطراف مجلس نصب کردند اهل حرم یزید در پس آن پرده روی تخت
هم دیبای روی انداختند چهارده پسر یزید با عمامه های زری و لباسهای زری پوشیده
مقابل تخت ایستادند آنوقت یزید را خبر کردند که حالا شما بیائید یزید از اندرون حرکت کرد
یک عمامه کوچکی بر سر داشت نعلین هم بپا کرده چوب دستی در دست گرفته که دسته داشت
دو خط به دسته اش نوشته بود اول لا اله الا الله دویم در طرف دیگرش محمد رسول الله
سر این چوب از طلا بود آمد در بالای کرسی نشست اخ با عظما امرا هر کسی در جای خودشان
ایستادند آن وقت گفت حالا برویید سفره بیاورید آوردند اسباب شراب را بیاوردند
فقاع و مسکر آوردند گفت سفره دیگر بیاورید آوردند طرف چپ پهن کردند گفت ببرید
اسباب قمار بیاورید آوردند اسباب شطرنج آوردند آملعون روی کرد به بندیها گفت
این مجلس چگونه مجلسی است گفتند خوب است ناتمامی ندارد یزید گفت نه ناتمامی دارد دیدند
یک غلامی را طلبیدند و یک حرف بگوشش او زد غلام از مجلس بیرون شد تمامی اهل
منتظرند که غلام را کجا فرستاد یک وقت دیدند دو غلام آمدند یکی طبق دارد یکی یک طشت طلا
تا میان طبق پر است از سرهای بریده سر بچه ده ساله سیزده ساله سی و پنج ساله
سر شما هم تا طشت طلا یک دستمالی رویش انداخته اند معلوم نیست که میان
طشت چیست آوردند پیش یزید تا اهل مجلس هی کردن میکشیدند که به بینند در
طشت چیست دیدند یزید چوب دستی را بروی دستمال که در روی طشت بود وارد کند بر
میخیزاند یکوقت دیدند دستمال کنار شد یک سر پر خون وقت کردند دیدند سر نازنین
حضرت زهرا سر حسین است یزید روی کرد به اهل مجلس این مجلس ناتمامی دارد و
گفتند نه گفت بلی دارد دیدند به یکنفر غلام یک سخن گفت غلام از مجلس بیرون شد منتظرند
یک وقت دیدند صدای زنجیر بلند شد وقتیکه نگاه کردند دیدند امام زین العابدین با سر برهنه غل
جامعه بگردن هشتاد و چهار زن و بچه ها را با طناب محکم بسته وارد کردند نمیدانند اینها کیستند
از چه خانواده هستند مثل اسرای روم و فرنگ بسته اند گمان کردن روم فرنگ اسیری
هستند تا کی تا وقتیکه ظهیر مسخره یزید وارد مجلس شد در کتاب کامل السیفه است که جنلی معتبر است

که این ظهیر بیرون شهر بود از جائی خبر نداشت از آوردن سرها و اهل بیت ابدا خبر نداشت یک
وقت وارد شهر شد دید تمام دکانها را تمام بسته اند مردم خضاب کرده اند پرده های زربافت
آویخته اند کوچه و بازارها خلوت است کسی پیدا نمی شود مگر کمی اوضاع اوضاع دیگر است خیلی تعجب
کرد هرچه پرسیده گفتند مگر خبر نداری گفتند نه گفتند بفچیل کن وارد مجلس یزید شو که امروز روز مسخره کی
است و جائزه مگر فتن گفت آخر چه خبر است یکی گفت عیال خارجی را آورده اند به مجلس یزید
ظهیر بفچیل تمام وارد شد دامن پاره اش مگر زده یک کلاه بلند نمدی هم به سر گذارده سر کلاه هم شکوله
دارد آستین پاره اش هم بالا زده از بیرون یکمرتبه جست میان مجلس و شروع کرد از این طرف
و از آنطرف رفتن خندیدن و مسخره کی کردن و یزید را به خنده آوردن آخر روز شادی یزید است
یک وقت اطراف مجلس نظر کرد دید جمعی زنهای اسیر برابر یسما نها بسته اند دوید پیش ام
کلثوم فریاد کرد امیر این زن را به کنیزی بمن ببخش نام کلثوم این حرف را شنید طاقتش تمام
شد رو کرد به قبر پیغمبر ص اناد یک باجداه یا خیر مرسل جیبک مقتول و سلک ضایع
خبر نداری از این خواری و گرفتاری ز دختران غریبت عجب خبر داری باجداه ببین که
عترت خود را عزیز میخواهند آنگاه ز دختران نواعد اکنیز میخواهند ظهیر دید این خانم عربی زبان
است تعجب کرده خارجی عربی نمیدانند خبر کرفت از چه خانواده هستید آن مخدره اشاره کرد
بطرف امام زین العابدین علیه السلام فرمود هو المتکلم ظهیر چشمش به امام زین العابدین ص افتاد که
سر بر هنه ایستاده آمد نزد حضرت عرض کرد گمان کردم شما اسرای روم و فرنگ هستید
حالا می بینم عربی زبانید شما کیستید فرمود ای مرد ما اهل بیت پیغمبریم ظهیر و قیافه شناخت دوید
از مجلس بیرون دستش را از بدن جدا کرد بدست دیگر کرفت وارد مجلس شد که یکمرتبه
از میان طشت صدای حسین بلند شد و سیعلم الذین ظلموا ای آل محمد ای منقلب ینقلبون
یزید مضطرب شد آخر گفته است این سر خارجی است حالا سر آقا حر ف میزند باچوب دستی
شروع کرد بر لب طشت زدن که شاید صدای حضرت را کسی نشنود هرچه بلند تر میزد صدا از
میان طشت بلند تر می شد بغیظ آمده چوب دستی را بلند کرد از برای دندانهای حسین که صدای
زینب بلند شد یزید بس است بس است زینب در عزا خانه شکایت از مصیبت ابوالفضل
و علی اکبر و سایر مصیبت ها را نکرد بلکه بمکفت ای زنها می شنیدید چطور بر
دو نفان برادرم چوب زده

منبر چهل و هشتم

بسم الله الرحمن الرحیم عید مولود است و در عرش خدای داد کر
نور حجت می شود از چشم حق بین جلوه کر از ظهور آفتاب پادشاه اولیا نخل توحید خدا
امروز می بخشد ثمر از زمین تا عرش حق از هرچه نابد بر زمین غرق در نور ند ذرات دو عالم
سر بسر آستانش کرنه عرش کبریا شد از چه شد شهپر جبرئیل جاروب در آن تاجور
از دم او عیسی مریم ز مریم شد پدید نار ابراهیم از او کلشن شده از یک نظر فبعد قال الله تبارک
و تعالی فی محکم کتابه الکریم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم حم والکتاب
المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم چهار ماه است
که مظهر خداوند سبحان است که جمیع فیض ها و رحمتها و احسانها و بذل و بخششها و لطف و عطاها و قرب
و منزلت ها و هرچه هر کس باید برسد در این چهار ماه یکی ماه ذوالحجة الحرام است یکی رجب المرجب
الاصم است یکی شهر رمضان المبارک است چهارم شعبان المعظم است هریک از این چهار ماه
شبی دارد که آن شب برای آن ماه بمنزلهٔ قلب است معین شدن آجال و وسعت رزق
و دولت و فقر و صحت مرض آسوده کی و کرفتاری و نعمت و نقمت در این چهار شب میشود
ذوالحجة شب عرفه دارد رجب لیلة الرغایب دارد شب جمعه اول ماه رجب لیلة الرغایب
است و رغائب اسم کروهی از ملائکه است که در آن شب بزمین میآیند زیرا میدانند فیض
خداورحمت خدا در زمین آن شب بیشتر است از آسمانها ماه رمضان شب قدر دارد و آما ماه
شعبان شب نیمه دارد که هرچه هست در این شب است شب مرخص اموات است شب
اجابت دعا است شب آمرزش کناهان است شب مقدر شدن ارزاق است شب
معین شدن آجال است شب برات است یعنی خدا برات آزادی از آتش جهنم میدهد
نسخهٔ ارزاق را بمیکائیل میدهند نسخهٔ حروب و زلازل و صواعق را و ایصال علمرا به جبرئیل میدهند
نسخهٔ اعمال را باسرافیل میدهند نسخهٔ مصائب را به عزرائیل میدهند متولد نمی شود در این شب
مولودی مکر آنکه مؤمن باشد و اکر در زمین اهل شرک متولد شد و خداوند نقل میکند او را بسوی
ایمان جبرئیل در این شب آمد و کفت یا احمد دستهارا به حضرت قاضی الحاجات بردار و بدعا
مشغول شو کفتم امشب مکر چه شبی است عرض کرد شبی است که حق تعالی درهای آسمان را کشاده
و جمیع کناهان را میآمرزد مکر کناه پنج طایفه را اول مشرک دوم ساحر سیم مدمن خمر چهارم مقر بر زنا
پنجم عاق والدین کناه کنود را هم امشب نخواهد آمرزید یعنی کسیکه باز دارد عطای خود را

جبرئیل گفت یا رسول الله امشب خدا میآمرزد از آنانیکه مستحق آتش جهنم اند زیادتر از موهای گوسفندان طایفهٔ بنی کلب امشب شبی است که کسی که او را زنده بدارد هرگز دلش نمیمیرد با آهی گناهی می آمرزند بعضا می انعامی میفرمایند بسجودی جودی عطا مینمایند امشب تالی و هم شان شب قدر است شفاعت جمیع امت را خدا در این شب به پیغمبرش مرحمت کرد در این شب آب زمزم را خدا زیاد میکند فرمودند امشب را خدا یتعالی بما اهل بیت کرامت فرموده در مقابل شب قدر شب قدر را پیغمبر ص عطا فرموده است بزرگتر بین جمیع خصائص این شب این است که شب ولادت باسعادت برهان الله ولی الله خلیفة الله حجة الله فی الارضین امام دوازدهم است در مرتبه مثل جدش پیغمبر است او خاتم الأنبیاء بود این خاتم الأولیاء است اول اینکه میوهٔ دنیا و خدای دنیا قابل نیست که نطفهٔ امام شود ملکی از آسمان میآید شربتی از آب از زیر عرش تا پدر امام میرساند که آن آب از عسل شیرین تر است از مشک خوشبو تر است از شیر سفید تر است از آب صاف تر از برف خنک تر چون آشامید نطفهٔ امام منعقد میشود چون آن نطفه از صلب و پشت پدر بر حرم مادر قرار میگیرد مادر امام را فوق و سنی دست میدهد مانند عشق مرد بیدار خواب می بیند که او را بشارت میدهد به فرزندی برد باری چون از خواب بیدار میشود از جانب راست خود از کنار خانه صدای می شنود که حامله شدی به بهترین اهل زمین و بازگشت تو بسوی خیر و سعادت است آنوقت دیگر در خود ثقل و سنگینی نمی بیند چهار ماه که گذشت ملک مصوره میآید او را نقش بندی میکند خدا روح را در بدن منتقل میکرداند آن وقت ملک دیگر نازل میشود که اسم او حیوان است این آیه را بر بازوی راست امام ع مینویسد و نهصد کلمه ربکث صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم بر بازوی چپ امام ع مینویسد در خبر اصول کافی از صادق ع روایت است که این آیه شریفه جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا آن وقت آنچه مردم میکوبند می شنود و صدای به تسبیح خدا بلند میکند در شکم مادر قرآن میخواند سخن میکوید به عبادت پروردگار میکند در پهلوی راست مادر باید پرورش کند عکس سائرین دیگر امام از ران راست باید متولد شود امام بایه ختنه کرده متولد شود ناف بریده پاک و پاکیزه دندانهای پیش رویش در آمده است امام یک لمعه نور متولد می شود امام مربع در نشسته متولد میشود امام از پا بزمین میآید در تمام آن شب و روز از دستهایش نور ساطع است از مادر که متولد میشود رو به جانب قبله میکند سه مرتبه عطسه میکند حمد خدا را بجا میآورد آن وقت سر بسوی آسمان بلند میکند بجانب راست

و چپ نظر میکند بزبان فصیح میکوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله ص آنگاه حق تعالی کنوز حکمت باو عطا میکند و او را به علم و وقار زینت میدهند چراغی از نور در دل امام می افروزد همینکه متولد می شود دستها را بزمین میگذارد سر بسوی آسمان بلند میکند گوش میدهد صدائی از افق اعلا میآید سه مرتبه ندا میکند بنام امام و پدر امام که ای فلان بن فلان ثابت باش ترا برای امر عظیمی خلق کرده ایم ای برگزیدهٔ من و محل اسراری من و صندوق علم من و این خلیفه من در روی زمین بر تو و بر محبان تو واجب کردانیدم رحمت خود را عبارت و عین خطاب بروایت کافی این است لک و لمن تولاک اوجبت رحمتی و منحتک جنانی و احللتک جواری و بعزتی و جلالی لأصلین من عادک اشد عذابی و ان اسعت علیه فی دنیای من سعة رزقی اه بر تو واجب کردانیدم رحمت خود را بعزت و جلال خود که دشمنان شما را به بدترین عذابهای معذب خواهم کردانید اینها را عرض میکنم که بدانی امام کی است اگر کسی گفت من امام ام بزنی بر دهنش هر کسی امام نمی شود امام که این نداها را می شنود در جواب میکوید شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة و اولی العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم اگر کسی دعوی امامت میکند امتحانش کن سؤال کن این خانه چند موش دارد اگر گفت مقابل امام عمودی خدا از نور نصب میکند هر چیز را امام می بیند و هر چیز را میداند بشیر بن سلیمان آمد از سر من رای به بغداد نرجس خاتون را که مسلمانان بقسم اسیری آورده بودند خرید از جانب امام علی النقی علیه السلام و آورد به خدمت آن حضرت امام دهم فرمودند میخواهم ترا کرامی دارم هزار اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارتی بدهم بشر گفت آیدی کفت بشارت میخواهم فرمود خدا بتو فرزندی میدهد که پادشاه مشرق و مغرب می شود و زمین را پر میکند از عدل عرض کردم از کی فرمود همان کسیکه پیغمبر ترا برای او در خواب خواستگاری کرد آن وقت فرمود حضرت مسیح ترا به عقد که در آورد عرض کرد امام حسن عسکری علیه السلام فرمود او را می شناسی عرض کرد هر شب ببالینم میآید حضرت کافور خادم را طلب فرمود برو حکیمه خواهر مرا بگو بیاید حکیمه آمد فرمود این آن کنیزاست که میگفتم حکیمه آن مخدره را به سینه چسبانید و نوازش بسیار کرد آن وقت فرمود او را به بر و اجبات و سن را با و بیاموز که او زن امام حسن عسکری علیه السلام و مادر صاحب الزمان است حکیمه او را بر دبخانه روزی امام حسن عسکری ع بزیارت عمه آمد یک نگاهی به صورت نرجس کرد حکیمه آمد از امام علی النقی ع رخصت طلب کرد و آمد او را آرایش کرد امام حسن ع را طلب کرد و جمله گاه را در منزل خود قرار داد چند روز

آنجا بودند تا اینکه امام علی النقی ع وفات فرمود روزی بزیارت امام حسن عسکری ع حکیمه خاتون
آمد حضرت فرمود عمه امروز اینجا باش بودم تا غروب آفتاب [illegible] بردم حضرت فرمود
عمه امشب را نزد ما بمان زیرا امشب شب نیمه شعبان است که امشب حجت خدا متولد میشود
عرض کردم از کدام اشاره فرمود از نرجس میگوید ببیار مسرور شدم عرض کردم از نرجس
چیزی اثری نمی بینم فرمود از نرجس است او نظیر موسی است سنه سنه دویست و پنجاه و شش
هجری ماه شعبان شب نیمه شب جمعه زمان وقت طلوع فجر حکیمه خاتون میگوید بعد از نماز شب
دیدم طلوع فجر طالع شد و هنوز نرجس بخواب بود که صدای امام حسن عسکری ع بلند شد عمه امر دلالت
نزد یک شد که یکمرتبه نرجس خاتون از خواب بیدار شد برجستم و گفتم احساس چیزی میکنی گفت
بلی ادرا سینه خود چسبانیدم که در این اثنا حجابی از نور میان من و نرجس حایل شد خود مرا کم
کرده آمدم بخدمت امام حسن عسکری فضیه را گفتم فرمود عمه برو با ملاطفت می بینی وارد شدم دیدم
نرجس نشسته آن مولود مبارک در حالت سجده شهادتین میخواند الخ

خواب سبکی مرا دست داد یک مرتبه بیدار شدم دیدم آثار الوهیت آثار ربوبیت علت تامه
طلوع فرموده دیدم عالم روشن شده اللهم ادخل الطمأنینة والقرة الحمیدة صدای برادر
زاده را شنیدم ع جان خلیفة الله را بیاور او را در جامه پیچیدم برداشتم به نزد آن حضرت بردم
گرفت و اذن فی اذنه الیمنا و اقام فی اذنه الیسری لوردیده چرا حرف نمیزنی حجة الله فرمود اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و اشهد ان امیر المؤمنین والحسن و
الحسین الی اخر الائمة اسماء یاسم تا رسید باسم خود گفت اللهم انجز لی ما وعدتنی الخ

در آنحال مرغانی ظاهر شدند یکی از آنها امام دوازدهم را گرفت و ببرد آسمانها که نرجس خاتون
مضطرب شد عرض کرد آقا بچه ام را کجا بردند حضرت فرمود غم مخور این مرغ روح القدس بود بر
میگردد بر تو او را شیر میدهی بلی دو ماه او را نگرفتند و قند اقه و بردن دو بچه مضطرب شدند یکی
مادر امام زمان عجل الله فرجه از گرفتن و بردن امام زمان یکی مادر علی اصغر امام زمان را بردند بجنه شیر
دادن بردند و شیر داده سالما بمادر رسانیدند اما امام حسین علیه السلام که علی اصغر را برد او را
بجنه آب دادن بردند رباب خیال کرد حالا آقا بیاید و فرزندم را بیاورد یک وقت دید امام بیاید اما
قنداق علی اصغر پر از خون است حسین علی اصغر را آورد و داد بام کلثوم بنزی را از گلوی او بیرون
آورد علی اصغر چشمها باز کرد نگاه کرده بتبسم کرد الخ قنداق و امام را به آسمان بردند یکی امام

زمان یکی حسین ابن علی و دستهای حسین را در آسمان ببوسیدند تحلیل میدادند همین
دستها در دست ساربان بماند فخر کردن ملائکه مناسب است الخ حور العین در آسمان
با حسین ع سه کار کردند اول سرمه بهشتی به چشمهای آقا کشیدند دویم یک عصابه بسر حسین
بستند سیم یک پیراهن حریر بهشتی در بدنش کردند حوریان دستمال بر سر حسین بستند
اما اطفال کوفه سنگ زدند دو دفعه حسین را به آسمان بردند یکی وقت تولد بود یکی قبل از جدا
شدن سر مبارکش از بدن الخ نعش آن حضرت را بآسمان بردند نزد صور بعد از آن این آیه را خواند
و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا الخ و تمثال حضرت امراه

منبر چهل نهم

بسم الله الرحمن الرحیم حسن و شمائل و مادی عطا تفی منظر رضا خصائل و
موسی سخا و جعفر فر ز علم با قری و زهد ساجدیش از او حسن روی حسن خوی فاطمی منظر بفر حیدری
و اصطفای پیغمبر ع ولی اکرم و ذو النصر میر قائم عصر که نقش رایت اجلال اواست آیت نصر
بذات او شده آیات کبریائی حصر بشخص او شده اجلال مصطفائی فخر برتبه معنی والفجر و مقصد
والعصر فبعد قال الله تبارک و تعالی فی کتابه المبین اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و اشرقت الارض
بنور ربها سدیر صیرفی بروزن امیر میگوید که من با مفضل بن عمر و ابو بصیر و ابان بن تغلب بخدمت
حضرت صادق ع مشرف شدیم دیدم که حضرت روی خاک نشسته و لباسی پوشیده بود بگریبان
با آستین های کوته و مثل ابر بهار روز نبکه پسرش مرده باشد گریه میکرد و این فقرات را میخواند
سیدی غیبتک ضیقت علی المهادی و اسرت منی راحة فؤادی سید من غیبت
شما رخت خواب را بر من تنگ نمود و استراحت دلم را اسیر نمود سدیر عرض کرد آقا خدا چشمهای
شما را نگریاند از کدام حادثه اشک چشم شما میریزد و حضرت آهی کشید و فرمود امروز به کتاب
جفر نظر میکردم و آن کتابیست که همه چیز در او هست و هر چیزیکه شده است و شدنی است در آن کتاب
دیدم قائم ما متولد می شود و غیبتش طول میکشد بقسمیکه شکوک در دلها عارض میشود و بسیاری مرتد میشوند
عرض کردم ما را به بعضی از چیزهائیکه در این خصوص دانسته اکرام کن فرمود حق تعالی در خصوص قائم ما
سه چیز خواهد کرد که آنها را در خصوص سه نفر انبیاء کرده اول مولد او مانند مولد موسی است که مخفی بود در شکم
مادر و شکم مادرش برآمده گی نداشت دویم طول عمر است مانند طول عمر نوح ع قرار داد و طول عمر
خضر را دلیل آورد سیم غیبت است مانند غیبت عیسی و ظهور آن حضرت از ضروری مذهب
ما طایفه شیعه است و منکر او کافر و مرتد است فرمود اگر باقی نماند از دنیا یک روز خدا آن روز را در از

کند تا بیرون آید وجود مبارک آن حضرت خوش آن زمانکه برآید برون ز ممکن غیب
شود جهان همه از یمن مقدمش چو جنان نفاق و کفر بایمان بدل شود که اگر بانی و مندبر
آید از آن صدای اذان یکی از علائم ظهور حضرت خروج دابة الارض است که کافر از مؤمنان
را از ایمان خبر دهد ندای آسمانی برای ظهور آن حضرت در ماه رمضان میباید آنانه هر رمضان
رمضان مخصوص در ماه جمادی الاش علامت خروج سفیانی میباید و این از علایم حتمیه است
مرویست چهار شانه بصورت آبله روی سرکنده از رق چشم که بنده کی خدا را هرگز نکرده هر کس او را
می بیند گمان میکند اعور است اسم نحس نجس او عثمان است اسم پدرش عنبسه از اولاد ابو
سفیان ابن حرب پدر معاویه است امیر المؤمنین میفرماید العجب ثم العجب بین الجمادی والرجب
از زمین شام و مکه خروج میکند که زمین جبل بالجد باشد پنج شهر را متصرف میشود جمعی از لشکر خود را
بطرف مغرب چند برابر بسمت مشرق میفرستد جمعی را بابل که ارض کوفه و بغداد است
از آن طرف جنودش حرکت میکند میاید بسمت نجف اشرف از آنجا متوجه شام میشود
پیشتر از صدور این عفیفه را میکشد کم کم عدد لشکر او به سیصد هزار میرسد تا اینکه لشکر او مدینه را تاراج
و غارت میکند و خرابی بسیار میرساند از آنجا روبسمت مکه میروند میرسند در زمین بیداء
که کوههای اطراف او را ضیخان میگویند خدا ملکی را میفرستد که فریاد میکند ای زمین این ملاعین را بخود
فرو بر تمام آن لشکر را با سایبان آهنی از زمین فرو میبرد و مگر دو نفر را که ملک روهای آن دو نفر را به
عقب سر آنها میکند که یکی از آنها بشیر دیگری را نذیر میگویند ملک بنذیر میگوید برو بشام و خبر بسفیانی
بده به بشیر میگوید برو مکه خبر بامام دوازدهم بده از آن طرف شمشیر حضرت که اسمش ذوالفقار است
بخودی خود از غمد و غلاف بیرون میاید و فریاد میکند یا ولی الله اخرج در شب بیست و پنجم ماه رمضان
صیحه از آسمان میاید که همه مردمان از مشرق تا مغرب از مرد و زن سیاه و سفیدی میشنوند
آن صدا بقسمیکه خوابیده بیدار میشود نشسته برمیخیزد خیلی مهیب است آن صدا اذا کننده جبرئیل
است قریب بصبح آن شب با واز بلند بزبان فصیح گوید الحق مع علی و شیعته در دسط روز شیطان
فریاد میکند الحق مع عثمان و شیعته هزار و سیصد سال قبل فرموده اند که ندا صبح از جبرئیل است
و فریاد ظهر از شیطان که نگوئی ما آن وقت حیران میشویم در روز صاحب قدر باید بیاید شب قدر
شب بیست و پنجم ماه مبارک است روز بیست و پنجم ماه مبارک باید بیاید ستاره های دنباله
دار باید از آسمان بیاید که محل تعجب باشد مغربی در مغرب یمانی از یمن خروج باید بکند چنان سرخی

بر اطراف آسمان پهن شود که گویا همه آسمان را گرفته است در مشرق آتشی ظاهر میشود که تا سه
روز مشتعل است که محل تعجب و خوف باشد دجال باید خروج کند عیسی باید از آسمان بیاید
بیست و چهار روز پی در پی باران میاید باران بقسمی نظفه میدهد مثل باران قیامت است که
مرده ها را زنده میکند و زمین را از کثافات پاک و از نجاسات ظاهره و باطنه پاکیزه می نماید آن وقت
حضرت از جابلسا و جابلقا از آن عالم که غیب این عالم است از باطن این عالم ظاهر میشود می
آید در یکه روز جمعه که تعلق بوجودش دارد بسن چهل ساله شبیه بشبان چند بز لاغر
جاوانداخته است آثار روز شنبه اش آشکارا اول روز شنبه پشت مبارک بدیوار خانه
کعبه میدهد فریاد میکند ای آن چنان کسانیکه خدا شما را بجهت من در روی زمین ذخیره کذاشته بیائید
بیاری من سیصد و سیزده نفر بعدد اصحاب حضرت رسول در جنگ بدر بعدد تابعین نوح
در کشتی بطرفه العین خدمت حضرت میایند دوازده نفر از اهل قم دوازده نفر از اهل طالقان
دوازده نفر از اهل کوهستان هفت نفر از طبرستان و مازندران پنج نفر از هندوستان
یک نفر از اصفهان آدریس از بهشت خضر از بیابان الیاس از دریا عیسی از آسمان دوازده
نفر از نیشابور چهار نفر از مکه چهار تن از بنی عروه چهار نفر از بنی اسد چهار نفر از بغداد چهار نفر از
جرجان از کرمان چهار نفر از مصر چهار نفر از بیت المقدس دو نفر از مدینه دو نفر از یمن سه نفر
از آذربایجان سه نفر از بصره سه نفر از مرو سه نفر از دامغان سه تن از حلب هفت نفر از شام
چهار نفر از فرزندان امام حسن علیه السلام دوازده نفر از فرزندان امام حسین علیه السلام
جوان خوش روئی حسینی از جانب قزوین حرکت میکند و فریاد میکند بفریاد سیدی آل
محمد بیچاره یک مرد نانی ذخیره شده سوار اسب بابو آن وقت از آنجا حرکت میکنند خدمت امام
میرسند از برای اینکه حقیقت حضرت را بر اصحابش ظاهر کند میگوید اگر راست میگوئی که تو مهدی
آل محمدی کجا است عصای جدت رسول و انگشتر او و بردو زره او که آنرا فاضل میگویند و عمامه
او که اورا سحاب میگویند و اسب او که اورا یربوع میگویند ناقه او که عضبا میگویند استر او که اورا دلدل
میگویند حمار او که اورا یعفور میگویند و قرآن امیر المؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرده حضرت تمام را
حاضر میکند حتی عصای آدم تابوت موسی زره داود انگشتر سلیمان و تاج او را اسباب عیسی
و میراث جمیع پیغمبران آن وقت آنحضرت عصای حضرت رسول را در حوالی برای سید حسنی
بر سنگ سختی نصب میکند که یک مرتبه یک درخت بزرگی میشود که جمیع لشکر حضرت در زیر

سایه او می توانند بایستند که آن سید حسنی فریاد میکند الله اکبر دست خود را در از کن تا با تو
بیعت کنم آن وقت حضرت لشکر میفرستد بر سر سفیانی در دمشق بروی صخره بیت المقدس
او را ذبح میکنند آنوقت حضرت امر میکند خانه کعبه را خراب میکنند و از بنا بنکه ابراهیم و اسمعیل
گذاشته بودند بنا میکنند شخصی از اهل بیت خود را در مکه خلیفه میکند و از آنجا روانه مدینه میشود از آنجا
بکوفه میآید پای تخت حضرت در کوفه است مجلس دیوانخانه و حکمش در مسجد کوفه است
محل جمع کردن بیت المال و قسمت غنیمت ها مسجد سهله است موضع خلوتش نجف اشرف
است جمیع مؤمنان حتی الامکان در کوفه جمع خواهند شد و اگر مؤمنی نتواند بکوفه آید دلش لابد آنجا
است قیمت جای خوابیدن یک کوسفند در کوفه دو هزار درهم خواهد شد که صد تومان باشد
وسعت شهر کوفه پنجاه و چهار میل که هیجده فرسخ میشود خواهد شد قصرهای کوفه به کربلا متصل میشود
هر که میخواهد نظر کند بآدم و صفت اشش با دریس و ندریس اشش نوح و رفت اشش هود و هدایت
اشش صالح و خلت اشش ابراهیم و خلت اشش اسماعیل و دفایش داود و صوتش سلیمان
و چشمش ایوب و صبرش یوسف و حسن اشش شیث و تعلین اشش یعقوب
و فرزندش لقمان و حکمتش یحیی و رع اشش موسی و ید بیضا و عصایش محمد و قرآن
و دعوتش امیر المؤمنین و صولتش امام حسن حلم اشش امام حسین و شجاعت اشش
امام زین العابدین عبادت اشش امام محمد باقر و علم اشش امام جعفر صادق و آثار اشش امام
موسی بن جعفر فرو بردن خشم اشش امام رضا ثامن الائمه و حجج اشش امام محمد تقی و جود و سخاوتش
امام علی النقی و نقاوتش امام حسن عسکری و حیائش باید بیاید نظر کند بوجود مبارک این حضرت

دارنی ای باغ لطافت تو همه چیز نکو سرو قد سبزه خط سنبل مولا لهٔ رو دلبرانرا همه یک عضو
نکوهست و ترا خط نکو خال نکو طرهٔ نکو چهره نکو نیست نورسته گلی چون تو بهٔ کلزار جنان ماه
وشی کبک روش لعبت سرو سهی سرو سمن ابکرده نجلی رخت از دیده هر خوب وی حسن و جمال
همه خوبان بتو منسوب بر صفحهٔ رخسارهٔ هر ماه پریروی حرفی دو سه از دفتر حسنت شده
مکتوب محبوب ز هر روی بجز روی تو نبود خود نیست پدید وجه بجز روی تو محبوب در شاهد
و مشهود تویی ناظر و منظور در عاشق و معشوق تویی طالب و مطلوب اول کسیکه بیاری
حضرت میآید جبرئیل است جبرئیل بصدای بلند فریاد میکند ایها الناس ظهور کرد مهدی بن الحسن
بن علی محمد الخ ملائکه میآیند آن سیزده هزار ملک نیکه با نوح در کشتی بودند آن ملائکه با خلیل الرحمن

بودند وقتیکه نمرود آن حضرت را در آتش انداخت آن ملائکه با موسی بودند زمانیکه خدا در یا را جهت
او شکافت و از روی آب رفتند آن ملائکه خدمت پیغمبر بودند در وقتیکه خدا او را با آسمان برد
و آن چهار هزار ملک که علامت دارند که ملائکه مسومین آنهارا میگویند ملائکه مردفین که در جنگ بدر
ردیف هم سوار بودند و بیاری پیغمبر آمدند منصور ملک با چهار هزار ملک که ظهر عاشورا بیاری حضرت
حسین آمدند تمام بیاری امام زمان میآیند حالا علتش چیست که این ملائکه بیاری آن حضرت
میآیند علتش آن صفتیکه خدا در این آقا قرار داده آن صفت صفت جلالیه خدا است تمام
انبیا و اولیا باید کمک کنند و تمام مؤمنین باید یاری کنند حضرت را چه از مؤمنین جن و چه انس
چنانچه انبیا یاری کردند امر میکردند قدمشان را که انتظار فرج بکشند و اولیاء و ائمه تمام انتظار
فرج میکشیدند و دعا میکردند یک صفت هم خدا در وجود حضرت حسین قرار داده که این
صفت جمالیه خودش است این حضرت را هم تمام انبیاء و اولیاء و تمام مؤمنین و ملائکه باید یاری
بکنند و ناصر در هر زمانی بمقتضای آن عصر است تمام انبیاء از برای حضرت حسین گریه کردند و
تمام آمدند محل دفن حضرت حسین را زیارت کردند صفت جلالیه را خدا در امام زمان قرار داده
و صفت جمالیه را در وجود حضرت حسین همه باید این دو وجود را یاری کنند آقا پیغمبر و علی
و فاطمه و حسن علاوه از اینکه از برای حضرت حسین بسیاری از اوقات عزاداری کردند هر
کدام از جانب خود یک نائبی در زمین کربلا معین کردند آقا نائب پیغمبر شبیه اشش علی اکبر بود
و چون حضرت حسین خواست این مسئله نیابت را فعلا به لشکر القا کند از این بابت
وقتیکه نوا است او را بفرستد بمیدان مخصوصا لباسهای پیغمبر را در برش کرد و
عمامهٔ پیغمبر را به سرش پیچید سوار اسب پیغمبر شش کرد آقا نائب علی جوهر شجاعت
اشش مربی ما هاشم ابو الفضل بود که فرمود برادر عقیل از برای من چنان زنی را بیاور که
چنین پسری بیاورد از برای چه از برای اینکه روز عاشورا حسینم را یاری کند نائب فاطمه زهرا
دخترش زینب این قربانی را که خواست به نظر خدائی برساند کاتهٔ دستهای فاطمه از آستین
زینب بیرون آمد دست زیر کشتهٔ صد چاک کرد و سر بسوی آسمان بلند کرد اللهم بقتل منا
هذا المتجاسر خدایا این قربانی را از آل محمد قبول کن نائب امام حسن هم سیزده ساله یتیم اشش
قاسم بود اذن خواستن قاسم الخ سید مظلومان در وداع هیچکس غش نکرد
الا در وداع قاسم غش کرد حالا دو جهت داشت یکی آنکه یتیم بود یکی یاد کار برادر بود آقا خواست

نیابت او را ارائه کند پیراهن امام حسن را در بر قاسم کرد اما کریبانش را چاک کرد
بحمل خواست بفهماند که مردم این لباس لباس عروسی نیست لباس شادی نیست
این لباس عزا است این کفنش است مجلسی در عاشر بحار مینویسد وکان وجهه کفلقة
القمر فلقه در لغة پارهٔ هر چیز پر امیگویند یعنی صورت قاسم مثل یک پارہ ماه بود ابی مخنف می
نویسد چهارده ساله بود لیکن خلاف مشهور است بلکه لم یبلغ الحلم مجلسی در بحار مینویسد
هو غلام صغیر سید بن طاوس مینویسد خرج غلام عرب پسر نابالغ را غلام میگوید
شیخ مفید می نویسد فی یده سیف وعلیه قمیص وازار شهادت قاسم مناسب
است الخ وقتیکه آقا بالین نعش قاسم آمد دید مشغول جان دادن است آقا شروع کرد
بگریه کردن یعز والله علی عمک الخ حسین خم شد وبدن قاسم را بغل کرد آورد در خیمه نزدیک
زنها فهمیدند که آقا کشته بینیم را آورده که یک مرتبه عیال از خیمه ما بیرون آمدند بنا کردن صورتهایش
را سیلی زدن اول کسیکه بیرون آمد مادر بیچاره اش بخیمه بود اما در وقت آوردن نعش علی
اکبر لیلا بنا مد بلکه زینب آمد الخ

منبر پنجاه بسم الله الرحمن الرحیم فبعد قال الله تبارک وتعالی فی کتابه الکریم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الأرض ونجعلهم ائمة خدا انسان را بجهة معرفت
خلق کرده معرفت بخدا هم دو قسم است یکی محاله ویکی ممکنه آنکه محال است شناختن ذات
خدا است بعقل نازی حکیم تاکی بفکر این ره نمی شود طی بذات پاکش خرد برو پی اگر رسد
خس بقعر دریا پیغمبر خدا ص فرمود ما عرفناک حق معرفتک آما معرفت ممکنه که طلبش واجب
است وراه هست یکی امامت وعلامات مفسوحات سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم الخ
یکی از راه حجت یعنی امام زمانه امام بالاتر از مفسوحات راه امام است آن است که خلق امام را بشناسند
تا از شناختن امام خدا را وصفات او را بفهمند از این جهة است که پیغمبر فرمود من مات ولم یعرف
امام زمانه مات میتة الجاهلیة هر کس بمیرد وامام زمان خود را نشناخته باشد مرده است مثل مردن
اهل جاهلیت امام یعنی خلیفة الله امام یعنی جام جهان نما امام یعنی آیینهٔ گیتی نما امام یعنی اکسیر اعظم امام
یعنی مکمل عیسی صفت که مرده را زنده کند سلیمان که زبان مرغان داند امامت هم دو قسم است
یکی متبوعی یکی تابعی امامت متبوع امامت انبیاء است از آدم تا خاتم وامامت تابع امامت اوصیا
است آدم را دوازده وصی بود ابراهیم را دوازده وصی بود اوصیاء موسی دوازده بودند اوصیاء

عیسی دوازده بودند اوصیاء خاتم النبیین ص هم دوازده اند به عدد ساعات شب وروز به عدد
بروج وعدد حروف لا اله الا الله که شرط داخل شدن در این قلعه توحید موقوف است
بمحبت ائمة اثنا عشر ومحبت فرع معرفت است بهر اندازه یکه شخص معرفت وشناسائی
اش بیشتر است محبت اش بیشتر است از این بابت است پیغمبر ص فرمود من مات
ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة که وجعلنا من الماء کل شیء حی ظاهرش
همین آب است تاویلش امام زمان است حتی مراد امام زمان است که حیات خلق
بلکه حیات خود آب بوجود امام زمان است وهم چنین مراد از ماء معین هم همین حضرت است
س ۶۷ ع ۳۰ قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم بماء معین حالا شناختن
اقسامی دارد از آنجمله شناختن باطن وشناختن ظاهر است اما شناختن ظاهر چون
ظهور کند به شکل آدم چهل ساله می نماید که اگر او را به این شکل دیدی بدانی امام زمان است
واز او مطلب بخواهی وقولان وادی جهالت وشیاطین انس کمراهت نکنند این است
لونه عربی وجسمه اسرائیلی رنگ آقا مثل عرب ها است واما نه این عرب ها حمره ابیض
مشرب وجسم حضرت برزک وقوی جثه است ۲ شاب مربوع یعنی وقتیکه ظهور میکند
به شکل جوانیست میانه قد ومیانه بالا ۳ ابیض مشرب حمرة یعنی بدن حضرت سفید یکه سرخی باو
آمیخته وبر او غلبه کرده باشد ۴ اجلی الجبین پیشانی مبارکش فراخ است ۵ حسن الوجه
ونور وجهه یعلوا سواد لحیته ورأسه نیکو صورت است ونور رخسارش چنان درخشان
است که غلبه کرده بر سیاهی ریش وسر مبارکش علی خده الأیمن خال کانه کوکب
دری بطرف راست صورتش خالیست خال بنی هاشم مانند ستاره درخشنده
علی ذکا لطرة علی الطرة وبدر فی الحقیقة لا المجاز برفع از روی بر افکن که همه خلق جهان
یکی روز دو خورشید به بینند عیان افلح الشنایا حسن الثغر پسیل شعر دعلی منکبه اسأ
کالمثار وسیفه کحر بن النار افرق الثنایا وندانهای مبارکش از یکه بزرجمهر است بوان
الثنایا وندانهایش درخشنده است یعنی نور دهنده است مثل وندانهای جدش محمد بن
عبد الله ص است که شب نار عایشه سورن را کم کرده بود حضرت تبسم کرد واز نور وندانهای حضرت
سورن پیدا شد مقرون الحاجبین میان دو ابرویش مقبل است اذ فخم العین چشمهایش
برآمده کمی باد می نماید سیاه سرمه گون است فی کتاب علائم النبوة النبی در نعت حضرت نوشته

ای نبوت پیغمبر است که مراد مهر نبوت باشد یعنی خاتم و صابه کنت اللحیه محاسن اش
اسمره و بر است وجهه کالقمر الدری چهره اش مانند شب چهارده میدرخشد واسع
القصد ذ سینه حضرت فراخ است عظیم المشاش المنکبین عریض ما بینهما کتفهایش
فراوان فته و بلند و میان آن پهن است و در پشت مبارکش دو علامت است یکی برنگ
بدن یکی شبیه علامتیکه از حضرت رسول ص بود شکم مبارکش بزرگ و پهن است قدمش
چون شاخه ریحان است نه بلند بی اندازه نه کوتاه بی اندازه بل سربوع القامه بلکه معتدل القامه
دست چنان هیئت خوشی دارد که هیچ کس هیئتی تا آن اعتدال و خوشی ندیده است ای جمله
جهان در رخ جان بخش تو پیدا وی روشنی تو در آینه کون هویدا تماشا حسن تو در آینه
نظر کرد عکس رخ تو دید شد واله و مشتاق شبیه ترین مردم است بجدش خاتم الأ
نبیاء و در خلق و خلق و شمائل هیچ از فرق تا ناخون پا مثل جدش محمد بن عبدالله ص جبرئیل در
دست راست اسرافیل از سمت چپ ذوالفقار را حمایل انداخته عمامه رسول خدا ص را بر
سرش نهاده نعلین خاتم النبیین را خاتم الأولیاء بر پا کرده عصای آن حضرت را بدست گرفته
دو بجای قطوانی پوشیده است دو عمامه زرد بسر بسته دو انگشتر در انگشت دارد یکی از
امام حسن ع است یکی از امام حسین ع است بالای سر او ملکی است که ندا می کند این
مهدی موعود است سه علم بآن حضرت است بر پرده علم اول نوشته است الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی بر پرده علم دوم نوشته است یوفون بالنذر و یخافون
یوما کان شره مستطیرا بر شقه علم سیم نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله و خلیفته والحسن والحسین والتسعة من ولد الحسین اوصیائه خدایکه
عمودی از نور بین زمین و آسمان بلند و نصب کند که نور او در میان خانهای مؤمنان داخل شود
ابر سفیدی بر سر آن حضرت سایه میاندازد برای هر یک از انصار حضرت شمشیری
از آسمان میاید که اسم صاحبش و پدر صاحبش بر آن شمشیر ثبت است و رسال طان میاید
میاید در زیر درختی می نشیند جبرئیل بصورت مردی از قبله کلیب به خدمتش میاید بآنحضرت
میگوید ای بنده خدا برای چه چیز باین مکان نشسته منتظر باید انتظار میکشم که شب بیاید بسوی
مکه بروم جبرئیل میخندد حضرت او را می شناسد اسبی براق نام جبرئیل برای حضرت میاورد
حضرت سوار می شود بکوه رضوی میاید محمد و علی با نجا میاید عهدنامه می نویسند که آنرا برای

خلائق بخوانند از انجا بمکه میرود خدا یا فرج را نزدیک کن هر کس دعای عهدنامه را بخواند
زنده است به کمک حضرت میرسد یا انکه مرده باشد لابد او را زنده میکنند باید به حضور
باهر النور حضرت امام زمان عجل الله فرجه میرسد اللهم بلغ مولانا الامام الهادی المهدی
القائم بامرک خبر و بکرات است که هر کس چهل روز صبح این عهدنامه را بخواند لابد از یاوران قائم ع می
باشند اللهم اجعلنی من انصاره و اعوانه خدایا بگردان ما را از یاران او و یاوران او اللهم ان حال
بینی و بینه الموت الذی جعلته علی عبادک حتما فاخرجنی من قبری خدایا اگر حائل شود بین من
و بین این بزرگوار مرگی که گردانیده تو آنرا بر بنده گان خود لازم بیرون آور مرا از قبر خودم اللهم
ارنی الطلعة الرشیدة والغرة الحمیدة واکحل ناظری بنظرة منی الیه عجل فرجه اوسع منهجه
اللهم وسر بنبیک محمد ا برؤیته اللهم اکشف هذه الغمة عن الأمة بحضوره وعجل لنا ظهوره
انهم یرونه بعیدا و نراه قریبا برحمتک یا ارحم الراحمین شمائل آقا را امام کنم خطی از موی سبز
برنگ زمرد از خیره گردنش تا ناف مبارکش کشیده و ستبایش فربست و نرم و پایایش چیده
است وورد فی الأخبار ان المهدی طاوس اهل الجنة منتدح البطن هموار است بطن
او پیشانیش کشاده و درخشان است بینیش خیلی لطیف و نرم است در آفتاب سایه ندارد
بدنش میان بلند و بالایش متصل و مرتفع است بینی اش نازک است موی پیشانیش کم است
موی سیاه کوتاهی در سر دارد ظاهر است تمام شمائل حضرت از حضرت یوسف ملیح تر است چرا
بجهة اینکه سرتاپا شبیه است شمائل بجدش و پیغمبر خدا صلعم فرمودند انا اصبح من اخی یوسف خداوند
قادر در حکمخانه قدرت دو عکس را شبیه بحضرت خاتم النبیین ص بیرون آورد یکی امام زمان است
یکی هم ناکام بجد مسازه حضرت حسین علی اکبر یک علی اکبری بیشتر طلعتی داشت بهتر از مهر
انور همتی داشت چون تیر و نیزه جان ستان نه نه لا عدیل یحاله ولا نظیر لکماله دو چه اکبر خوش
بانگه زنان بطوفی دادا کبوتر بش کرده سیه پوش شب بلدارا خون بخشیده رخش همرنگ جان آرا
کرده جنون ذ غم فرقت خود بلدارا چنانکه علی اکبر بمیدان درود شد چشم لشکر بحسن صورت
علی اکبر افتاد و تماشا و الله و حیران شدند قالوا سبحان الله احسن الخالقین و قالوا ما هذا
بشرا ان هذا الا ملک کریم تا ناگفته پیدا است عمر ظالم کف این پسر نبوت قالوا یا عمر
من هذا الشاب الهاشمی عمر سعد یک نگاهی کرد و میان میدان آن وقت زره کرده به لشکر
صدا ندای جماعت ابشار و ابشار و کار حسین بآخر رسیده حالا حسین بی یاور شده

اگر بی یاور نشد این جوان هجده ساله را بمیدان نفرستاد جنگ علی اکبر الخ
تا وقتیکه آغاز خمدار شد مرهٔ عجدی ظالم چنان شمشیر به فرق علی اکبر زد که تا ابرو شکافت
حالا چه کند اگر بخواهد خودش را از روی اسب بیاندازد روی زمین که زیر دست و پای اسبها
کوفته بشود اگر بخواهد بنشیند روی اسب که دیگر طاقت ندارد کاریکه کرد و دستش را انداخت
بگردن اسب یا چنه اش این بود چون فانی فی الله شود و از خود و هستی خود کذشته بود مخصوصا
این کار را کرد که هر کس میرسد یک شمشیر بر آن بدن بزنند لشکر همینکه علی اکبر را باین قسم دیدند
یک مرتبه مثل نکبن انکشر دورش را کرفتند هر کس رسید زد چه شد همین قدر عرض کنم
فقطعوه بسیوفهم ارباً ارباً الخ یا علت اشش این باشد دست بکردن اسب انداخت
نظرش این باشد که مادرم غریب است در اینجا بغیر از من فرزند ندارد برادر ندارد دیگر صورت
مرا به بینند پس چه شد که افتاد روی زمین عبارت ابی مخنف این است فانجدل سریعاً الی
الارض خود جدل بمعنی سخت است علاوه لفظ سریعاً که دارد والا نخواهم بفهمیم که علی اکبر
به تندی و سختی افتاد روی زمین روایت عاشر بحار این است که از ابی مخنف نقل میکند همین
قسمیکه علی اکبر خود را آویخته اسب هم تمام همتش این است که امانت لیلا را به لیلا میرساند
که ظالمی از کمین بیرون آمد فضربه بعمود حدید علی ام راسه یک مرتبه ظالمی چنان عمودی از آهن
بر فرق علی اکبر زد که از روی اسب افتاد بروی زمین فنادی یا ابتاه علیک منی السلام
هذا جدی یقرئک السلام و یقول لک عجل القدوم علینا ثم شهق شهقة فمات آقا شیخ جعفر
شوشتری مرحوم میفرماید دو دفعه سید الشهداء به حالت احتضار رسید در مصیبت
شهزاده علی اکبر یکی وقت وداع که محاسنش کرفته رو بآسمان و رفع شبته الی السماء و قال اللهم
اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولک الخ
در کتاب شفاء الصدور فی شرح زیارت عاشورده نا نکته درج فرموده در این فرمایش آقا که آقا
مهیت مستغیث دست بزیر محاسن مبارک کرده بجانب آسمان کنایت از اینکه خدا جانم
بستوه آمده و کارم بآخر کشیده و کار د باستخوان رسیده وجای استغاثت و استمداد
و استعانت و این است بر عظم قدر و جلالت مصیبت آن مظلوم دلالت میکند تشبیه میکند
خلقا و خلقا بر پیغمبر خاتم صاحب خلق انک لعلی خلق عظیم شهادت امام معصوم مبنی بر مبالغه و اغراق
شاعرانه نیست خاتمه در این مقام که باخدا مناجات میکند و از دست دشمنان تظلم و شکایت

میکند ببین که این وقت وداع چنین حالت احتضار رخ بدهد چه شد حال آن مظلوم وقتیکه آمد
بر بالینش فقطعوه بسیوفهم ارباً ارباً دیده به چه حالت افتاده الا لعنة الله علی الظالمین ÷

منبر پنجاه و یکم در جمله خصایص حجة الله خاتم الاوصیاء والحجج ولی الله فی خاتم العصر سلام الله علیه
و آبائه ۱ خصایص و صفات کامله حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء در آن حضرت به ظهور میرسد
مثل عمر آدم و جمالش و کثرت اولادش و تسخیر جن و تسلط بر ایشان و برکت زمان او
و بزرکی میوه ها و زیادتی طعم ایشان و برکت زمین و تصرفات در زمین و زیادتی و بزرکی اثمار
و کندم و غیره و طول عمر نوح و تصرف در زمین و آب و نجات اهل ایمان و هلاک کفار و امتحانات
عموم مردم و پاک شدن زمین از لوث وجود کفار و معجزات خلیل الله و غلبهٔ آن بزرکوار بر نمرود
بواسطه اضعف حیوانات و خار ذلیل شدن نمرود و کالش به تسلط پشه های ضعیف و
سایر آیات و علامات خلیل الله و آیات موسی مثل پنهان شدن در شکم مادر و خفای
ولادت و مثل آیات عیسی علی نبینا و آله علیه السلام که خدای تعالی آن حضرت را از چشم
دشمنان عایب فرموده بآسمان برده و زنده نکاه داشته تا ظهور این حجت خاتم بعد از
ظهور این امام حضرت مسیح نازل شده و زیر این بزرکوار خواهد شد و بعد از آن در سایر
انبیا مثل حضرت یوسف و مصائب حضرت یعقوب و اجتماع ایشان بعد از فراق و غیبت
حضرت یوسف از پدر و برادرانش فعرفهم و هم له منکرون و محتاج شدن ایشان بر حضرت
صدیق و قول التجا ایشان یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر و جئنا ببضاعة مزجاة فاوف
لنا الکیل و تصدق علینا الخ عینا این آیات را هر کس بخواند استغاثه بر حضرت امام عصر است
آیه دو فقره است در جای خود ذکر خواهد شد که در این زمان بسیار از اشخاص آن حضرت را
می بینند و نمی شناسند مثل برادران حضرت یوسف فعرفهم و هم له منکرون و معجزات
پیغمبر خاتم و حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام در آن حضرت موجود است
این اشعار خیلی مناسب و مقام است باصفت آدم و دل نوح آیه موسی باخلت این
آذر باطاعت یحیی باجاه سلیمان رخ یوسف دم عیسی حلم نبی علم علی شد از تو پیدا —
خوی حسن روی حسین از تو هویدا پس ذات تو شد ما حصل آدم خاتم حتی شباهت
حضرت یحیی در آن حضرت نسبت بآسمان رفتن و دو سال تمام در بهشت ایام
طفولیت بر دست روحانیین تربیه شده مطابق روایت در جلد پنجم بحار بعد از نزول بر زمین

حضرت یحیی در هر خانه مینشست نور جمالش آن خانه را روشن میکرد محتاج بشمع چراغ
نبودند هر وقت عرض میکرد یارب جواب می رسید لبیک حضرت امام زمان عجل الله فرجه
هم بواسطه روح القدس بر آسمان عروج فرمود حتی برودند و نفر ملک یکی روح القدس
دویکری هم غیر از او چنانچه حضرت امام حسن عسکری میفرماید لِتَأْذَنَ رَبِّي مَهْدِيَ هٰذِهِ
الْأُمَّةِ أَرْسَلَ مَلَكَيْنِ فَحَمَلَاهُ إِلَى سُرَادِقِ الْعَرْشِ حَتّٰى وَقَفَا بَيْنَ يَدَيِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ آن دو ملک
ایستادند در حضور پروردگار و خداوند ذوالجلال بازبان رحمت خود فرمود مثل آن بچه عزیز
که میآورند در برابر بابایش یابک نفر شخص نامدار که این طفل از خانواده آن شخص محترم بوده باشد
آن بچه را نوازش میکند و میفرماید ای عزیز من ای صاحب ثروت من ای کفیل خانواده من
وای صاحب املاک من وای وارث و حافظ دارائیت من حضرت خدای عزوجل همچنین
کفت و نوازش فرمود مَرْحَبًا بِكَ يَا عَبْدِي لِنُصْرَةِ دِينِي وَإِظْهَارِ أَمْرِي وَمَهْدِيِّ عِبَادِي
اَلْبَيْتُ بَيْتِي بِكَ آخُذُ وَبِكَ أُعْطِي وَبِكَ أَغْفِرُ وَبِكَ أُعَذِّبُ يعنی خوش آمدی بر درگاه
من و بر قرب و حضور من تو ناصر دین من هستی و هدایت کننده بندگان منی هرچه امورات
خفی دارم تو آشکار میکنی بر بنده کان من چنانچه معنی مهدی را چنین گفته اند بِهِ يَهْدِي النَّاسَ إِلَى أَمْرٍ خَفِيٍّ
سوگند خورده ام بر ذات خودم بتو بگیرم و بتو عطا میکنم یعنی بواسطه تو و بتو بیامرزم و بواسطه تو عذاب
میکنم بر کفار و منافقین بر دشمنان خودم و بر دشمنان شما بعد از اینکه چهل روز در آن عالم روحانیت
غذای روحانی و در آن عالم روحانیت ماند نشو نما کرد وقت مراجعت برزمین بآن دو ملک
فرمود اُرْدُدَاهُ أَيُّهَا الْمَلَكَانِ رُدَّاهُ عَلَى أَبِيهِ رَدًّا رَقِيقًا وَابْلِغَاهُ فَإِنَّهُ فِي ضَمَانِي وَكَنَفِي
وَبِعَيْنِي إِلَى أَنْ أُحِقَّ بِهِ الْحَقَّ وَأُزْهِقَ بِهِ الْبَاطِلَ وَيَكُونَ الدِّينُ لِي وَاصِبًا يعنی باکمال رفق
و مدارا برگردانید بر پدرش و برسانید این حجه من در ضمان و کفالت و امان من و در برابر
چشم من است تا بیاید با او حق را در عالم امکان ثابت و محکم نمایم و باطل را از عالم بردارم
دین در تمامی دنیا برای من خالص شود چنانچه آن بزرگوار وقت ولادت بعد از عطسه فرمود
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَبْدًا آخِرًا غَيْرَ مُسْتَنْكِفٍ وَلَا مُسْتَنْكِرٍ
آنگاه فرمود نَعَمْ تِلْكَ الظُّلَمَاتُ حُجَّةُ اللهِ دَاحِضَةٌ وَلَوْ أَذِنَّا لِي فِي الْكَلَامِ لَزَالَ الشَّكُّ چنانچه
از حضرت صادق ع روایت شده در وقت ظهور آن حضرت بتکلم بکلمه لم یتکلم بها احد
مِنَ الْعَالَمِينَ من آن کلمه را میدانم ولی نمی خواهم بآن کلمه تکلم نمایم یعنی ماذون نیستم و قبل از آن

دو ملک آن حجه خدا را آورده بر زمین مشی میکرد چنانچه بعد از چهل روز همکیه خاتون میفرماید بنا
بود عمه حضرت حسن عسکری روز چهلم آمدم به حضور حضرت امام حسن عسکری دیدم یک فرزند بچه
از پس پرده بیرون آمد و پیش مثل قرص قمر در برش لباس نورانی که مشش ندیده ام
چنانچه عین عبارت آن خاتون معظمه اینست فاذا مولای صاحب الزمان یمشی فی الدار
فلم ار وجها احسن من وجهه ولا لغة افصح من لغته حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
بمن فرمود که این مولود ارجمند است کفتم ای سید من از عمر او چهل روز کذشته و من
می بینم و آنرا که می بینم فرمود عمه امّا علمت انا معاشر الأئمة ننشوء في اليوم ما ينشوء غيرنا في
الجمعة وننشوء في الجمعة في ما ينشوء غيرنا في الشهر وننشوء في الشهر كما ينشوء غيرنا في السنة
بس کفت پسرش برخواسته بوسیدم سر آن بزرکوار را معلوم است عمه پسر عزیز برادر
را بعد از چهل روز به بیند بوضع چنین چه طور شاد میشود چنانچه باید بکوید چراغ دودمان من
یادکار کذشتکان من و خونخواه پدران مظلومین من امید کاه من اما چه کند عمه باید بر سر
بالین پسر برادر و قربان عالم بر تو ای زینب علیا پس بیچاره مخدره چه طور دیدی علی اصغر
شیر خواره را دیده لبها خشکیده و بی حس و بی طاقت شده جان میدهد چنانچه
در حضور حضرت کفت اخی هذا ولدك الصغير له ثلاثة أيام ما ذاق الماء الخ الا لعنة الله
على الظالمين تمام شد نصف اول این کتاب مبارک در نصف شهر مبارک
شعبان بوم ولادت باسم اقدس حضرت ولی عصر حجة الله الخاتم المستجمع بخصائص
الأنبياء والمرسلين الامام القائم المنتظر سلام الله عليه وعلى آبائه الميامين الغرر على يد
مؤلفه الحقير الضعيف الدنى الفقير الى رحمة ربه الغنى الحميد المجيد والحمد لله أولا وآخرا واصلى
واسلم على النبى المعظم المكرم واله واولاده المعصومين المفخم ونرجو من ميامين
باذل الكرم الأعظم الامام الحى الباذخ الناظم لكل الخلايق والأمم الاختتام بضعف
الأخر عاجلا بالرحمة الواسعة لرب الأرباب العلى
الأجل الأعظم فى سنة ثلث والسبعين
وثلاث مائة بعد الألف
سنه ١٣٧٣

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست کتاب صد و یکمنبر

منبر اول - دربیان منبر و اول ایجاد منبر و عرش اعظم زینت عرش وارشاد اهل آسمان از منبر و از خصایص خاتم پیغمبران و از تعلیمات عقل کل در عصر ترقی نبوت و ترقیات آنحضرت میان جمیع انبیاء مکه شب معراج و خطبه‌راحیل در تزویج حضرت زهرا با امیرالمومنین و نژد شجره طوبی و نص ونصب امیرالمومنین یوم غدیر در منبر وجمیع تبلیغات و ترقیات امورات دین و دنیا با خطبه سیدالسجاد درشام بالای منبر

منبر دوم - فواید چهارده گانه در عالم بشر و در جامعه اسلام و اگر منبر نبود عالم اسلام از فواید علماً وعملا محروم بود در شرق تا غرب عالم

منبر سوم - چهار فایده از اهم فواید منبر است و تحقیقات لازمه در این خصوص

منبر چهارم - راجع بتوحید کنت کنزاً مخفیا وآیه ۱ و من آیاته خلق السموات والارض و اختلاف السنتکم وآیه ۲ ومن آیاته خلق لکم ومن انفسکم ازواجاً لتکنوا الیها ومن خطبه اشباه امیر علیه السلام ظهرت فی البدایع اللتی احدثها آثار صنعه اعلام حکمته ۳ معنی لوشاء ربك لامن فی الارض کله

جمیعا افانت تکره الناس ٤ معنی یابن ادم اطعنی
حتی اجعلك مثلی ٥ معنی محبت الهی و مراتب حب قضیه
عشق مجنون بعد از مرك اودر حق لیلی وقصه حضرت موسی با شبان
در کوه افریکا و اظهار کلمات عشق آمیز و فرمایش حضر امیر ص ع
در خصوص انس باالموت و عشق سید الشهدا بر خداو وداع آ حضرت
و گریز بر سکینه خاتون

منبر پنجم ـ در توحید شهر رمضان الذی انزل فیه القران
انتساب ادنی باعلا جمیع مخلوقات بواسطه انتساب اعلا تعظیم
می کنند و حرمت و رافت انتساب امر خدا و فرمایش حضرت صالح
یاقوم هذه ناقه الله و عزت این ناقه باین انتساب و انتساب انبیاء
مثل نجی الله و خلیل الله و روح الله و حبیب الله الخ . وترك علائق جسمانی
حضرت خلیل الله وشرافت شهر رمضان باینکه شهر الله است گریز برحالات
امیر المومنین شب نوزدهم رمضان

منبر ششم . سبحان الذی اسری بعبده لیلا من
المسجد الحرام الی مسجد الاقصی معنی معجزه واثبات
معراج وفضائل خاصه پیغمبر خاتم واسلام چهار نفر هیئت مؤسسه هکذا
چهار نفر هیئت مبقیه وچهار نفر هیئت مجدده وگریز بحالات مظطر سید الشهدا

منبر هفتم ـ قول الله و لاتحسبن الذین قتلوا فی
سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون

انسان دوجنبه دارد یکی ملکوتی و نفس ناطقه و یکی جسمانی حیوانی
تحقیقات عمیقه ودقیقه لم یخطر بقریحه احد آخر درجه انسان بواسطه
دنیویه وحیوانیه ثم قست قلوبهم اعلا درجه عبدی اطعنی
حتی اجعلك مثلی لقد صار موجود بماهو انسان و فرمایش
دیگر آنحضرت خلق الانسان ذانفس ناطقه ودرجات ائمه سلام
الله علیه مصاحبت حضرت امیر با یهودی واظهار قدرت : کازمودم نفع من
درمرد کی است . گریز بردیرراهب الخ .

منبر هشتم ـ قال الله افرا تیم النار التی تورون
درباب حکمت افعال را دو قسم میدانند . طبیعیه و قسریه وافعال اختیاریه و
واقعه درتحت قدرت الخ . افعال انسان متساوی الطرفین بین جبر و تفویض
ان الله لیس بظلام اللعبید . شعر

جهان چون خط وچشم و خال ابروست که هر چیزی بجای خویش نیکوست
افعال منافقین این امت درباره امیر المؤمنین وکردار ثانی ونامه آنملعون
برمعاویه مظلومیت امیر المؤمنین و آمدن فاطمه سلام الله علیها بخانه
ابابکر وگرفتن حکم فدك وجسارت ثانی درحق آنمظلومه نفرین آن خاتون
معظمه که مزق الله بطنك کما مزقت کتابی الی سقط حضرت محسن شهید

منبر نهم ـ الله نور السموات والارض مراتب تجلیات شش
گانه انسان تفسیر الم تر الی ربك کیف مد الظل
واول خلقت دنیا وآیه و کان عرشه علی الماء وجعلنا

من الماء کل شی حی وکل شئی یرجع الی اصله

گریز برمجلس یزید روایت انوار نعمانیه .

منبردهم ـ لکل درجات مماعملوا سوره انعام آیه ۱۳۲ وتلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و خصایص ظاهری وباطنی پیغمر و کمالات معنوی ایشان وجمیع کمالات آنها جمع شده درخاتم شعر

که من آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم
که ازان پرده عصمت برون آورد زلیخا را

وفرمایش حضرت خاتم انا املح من یوسف وتمت کلمه ربك صدقاً و عدلا لامبدل لکلمات الله الخ

حکمت نوشتن این آیه بر جبین هر امامی . گریز بر کمالات علی اکبر الی آخر شهادته سلام اله علیه

منبر یاز دهم ـ ما کان ابا احدمن رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین . اول غرض الهی از خلقت عالم جلب نفع دفع ضرر نیست بلکه ایصال نفع است وهو عین باالذات یعطی کل ذیحق حقه یطلبه بلسان استعدانه و وعده اجر و ثواب آنوقت است که حسن قبح را بسبب وحی الهی بداند ویلی الحق و یلی الخلق داشته باشد که جنبه ولایت کلیه ونبوت مطلقه است الخ دلایل اثبات وجود حقانیت پیغمبر مثل اثبات وجود آفتاب مستحق

ملامت است که خدا میفرماید لعمرك الخ و حضرت علی میفرماید انا عبد من عبید محمد ص ع که سفر تکوینی آیه بیستم تورات نسبت بحضرت ابراهیم میفرماید یشمعل الخ . شعر لطیف فارسی الخ انا اول من ینحل رب انا اول شافع انا اول من یفتح له ابواب الجنة لی مع الله حالات الخ گریز بمسلم بن عوسجه رضوان الله

منبر دوازدهم ـ یامن اسمه شفاء وذکره دواء و طاعته غناء اسماء الله برسه قسم است ذاتیه مثل اول وآخر وحی وقیوم ولفظ جلاله ۲ اسماء صفاتیه باید بآن چیزی که متعلق باشد مثل علم وقدرت عالم است بمعلومات قادرست بمقدورات

منبر سیزدهم ـ لعمرك انهم لفی سکرتهم یعمهون معجزات بدنیه رسول الله ص ع که ده معجزه است الخ وحضرت پروردگار عالم در حق جمیع مفردات اعضایش آیات نازل فرموده از موهای سرش تا وصف پاهاحتی وصف اصحاب مهاجر و انصار و بعضی اشعار لطیف واذیت کفار قریش و آمدن خدیجه بکوه ابوقبیس بمصاحبت حضرت امیر علیه السلام گریز آمدن رباب بقتلگاه و شعر آن الخ

منبر چهاردهم ـ اسلام حضرت حمزه سیدالشهدا واجمال دعوای احد و شهادت حمزه سیدالشهداء وظلم فوق العاده هنده ملعونه مادر معاویه آمدن پیغمبر برسر نعش حمزه وبعضی فرمایش پیغمبر ص ع ونزول آیه وان عاقبتم فعاقبو بمثل ماعوقبتم به الخ آمدن صفیه برسر نعش برادر و گریز بآمدن زینب علیها السلام

منبر پانزدهم ـ درامامت وفضائل امیرالمؤمنین قل انما اعظکم بواحده درسوره سبا ولایة امیرالمؤمنین و فضائل مختصر آنحضرت اول ولادت آن بزگوار در خانه کعبه الی آخره و ماندن مادرش در بیت خدا و خطاباتش بمردمان مکه وبعد از سه روز قرائت آنحضرت تمامی کتب انبیاء و قرآنرا بتمامه قبل از نزول و شیر و عسل خوردن از زبان پیغمبر ولیمهٔ ابوطالب نحروذبح سیصد وشصهزار رأس شتر و گاو و گوسفندو نزول لوحه شب در مسجد الحرام و اشعار یارب لیل الغسق الدجی الخ و جوابش مطابق مناجات در لوحه آن لوحه تا عهد هشام ملعون در کعبه آویزان بودهشام لعین مفقود نمود و گریز بر علی اصغر سید الشهدا علیه السلام

منبر شانزدهم ـ سوره فاطر ـ والذی اوحینا الیك من الکتاب هوالحق الخ تفسیر آیه شریفه از کافی وصافی و بیان السعاده وتفسیر برهان و منهج الصادقین وفضائل شیعیان حضرت امیر دربهشت وخصایص آنحضرت یکی ولادتش در جوف کعبه واول من صدق رسول‌الله وآمن به ودر تفسیر آیه وانذر عشیرتك الاقربین چهل نفر بمهمانی از بنی عبدالمطلب دعوت فرمود همه‌خوردند وازیك شیرهمه خوردند سیراب‌شدند فرمود یابنی عبدالمطلب من یواخینی ویوازرنی آمن یصدقنی و یکون ولی و وصی بعدی الی آخر کررها ثلاثاً وسکت‌القوم فی کلها یقول علی انا یارسول گریز برشب عاشورا اصحاب سیدالشهدا عموما اجابت نمودند شعر لولا صوار مهم و وقع نبالهم لم یسمع الاذان صوت مکبردر زیارت ایشان است السلام علیکم ایهاالطاهرون من‌الدنس الخ گریز بر آب دادن آنحضرت براصحابش بانگشت

خود و ملك از طرف حق نازل شد آنحضرت را مختار نمودند میان دنیا ومافیها با سرها فتمکن من اعدائه همه آنها را هلاك نماید یابرخدا و پیغمبرخدا ملاقات کند اختیار نمود آخرت وملاقات خدا وپیغمبررا الی آخره

منبر هفدهم ـ قوله تعالی واذ اخذالله میثاق والنبیین الخ مابعث‌الله نبیا من لدن آدم‌فهلم جراًالا ویرجع الی الدینا و ینصر امیرالمومنین وهو قوله لیؤمنن به لینصرنه یعنی علیا . در اختصاص لقب امیرالمومنین برعلی بن ابی‌طالب علیه السلام چهارده نفر ازبنی امیه وسی و شش نفر از بنی عباس باین لقب من غیرحق ملقب شدند وهمه آنها بر مرض ابنه مبتلا شدند وآیه ان یدعون من دونه الا اناثاً وان‌یدعون الاشیطاناً مریدا بیست شش‌خبر ازعامه وخاصه در این خصوص وارد شده ومعنی امیر المومنین از روی اخبار وجهته اختصاص آنحضرت باین لقب در میان جمیع مخلوقات وعلم وجمیع عالم از آنحضرت است و شرافت اهل بیت اش از جهت علم غیر از ائمه سلام‌اله علیهم مثل زینب علیا گریز بر مصائب آن خاتون معظمه

منبر هیجدهم ـ در خصوص ایمان و اول سوره بقره و چهارمرتبه ایمان قشر قشروحدیث و ضربته علی یوم الخندق افضل من‌عبادت الثقلین وفضیلت فاطمه وتزویج خاتون معظمه در آسمان تحت شجرهٔ طوبی و حدیث اناد رمن السماء نثرونی وخون‌حضرت بآسمان‌رفت وبر بهشت‌رسید خون دیگر شهدا علی اصغروعلی اکبرسلام‌اله علیهم

منبر نوزدهم تفسیرسورهٔ کوثر و فضائل حضرت صدیقه علیهاالسلام

وسبب انعقاد نطفه او و سی و شش صفت در نسوان در هیچ یك از زنان عالم این اوصاف جمع نشده و نخواهد شد این اوصاف بعد از مادرش در زینب علیا جمع شده بعد از آن قسمت شده در اولاد سیدالشهداء نیابت زینب از حضرت سیدالشهداء ومقامش بدرجه رسید مردم از ذکر عاجزند

منبر بیستم - در سوره حدید کفلین من الرحمه در ثباب امامة امام حسن حدیث زینت عرش و معجزات امام در نزد سلطان روم و شجاعت و سخاوت و عبادت آنحضرت علت کثرت ازدواج و کثرت طلاق و امتحان آنجناب قضیه زن بدوی و کلام حضرت یوسف رب الجن احب الی مما یدعوننی الیه و وصیت آنحضرت بر برادرش الخ

منبر بیست ویکم - او کظلمات فی بحر الجی فتن بنی امیه و تفسیر وما جعلنا الرویاء التی اریناك ونزول انا انزلنا فی تسلیة رسول الله وعلت صلح امام حسن وابقی نمود اهل بیت و شیعیان خودش و حضرت امام حسین باشهادت خودش وامام حسن با صلح خود دین ومتدینین راحفظ فرمودند وشروط صلح هیچده ماده و معاویه برهیچ یك عمل نکرد گرفتاری امام حسن بر طعن شیعیان وفشار معاویه و بنی امیه روی زمین پر شد از کفریات و اخبار مجعوله سمره بن جندب در بصره هشت هزار نفر شیعه را شهید کرد چهل وهفت تن از آنها حافظ قرآن بود حضرت مجتبی درعرض ده سال خون جگر شد جگرهای خون با زهر معاویه بدست جعده پاره شد بطشت ریخت خواستند عایشه راحرکت داده جناره حضرت امام حسن تیرباران کنند دعوا وجنك واقع کنند عایشه را در میان بکشند بزدمه بنی هاشم

منبر ۲۲ در شباهت امام عصر بر جمیع انبیاء الخ گریز برشهادت حر شهید

منبر ۲۳ **یا من اسمه دواء و ذکره شفاء**

اسماء الله بر سه قسم است الخ خداوند ذوالجلال هر چیز را مطابق حکمت قرار داده و برخدا هیچ کس نمیتواند اعتراض بکند

لو یعلم الناس کیف خلق هذالخلق لم یلم احدا احداً و حدیث اصول کافی در امورات فقر و غنی و صحت و مرض مردم گریز بر مصیبت غلام سیاه

منبر ۲۴ در فضیلت صلوات آیه ان الله و ملئکة یصلون الخ برای هر چیز سیدیست سید اذکار صلوات است چنانچه سید اسماء اسم اعظم است چون بهر هرچیز فیض بخورقابلیت خوش میرسد پی در پی قابل فیض الهی خوانوادهٔ محمد آل محمد است فیض پروردگار اول بآنها میرسد بعد از آن برسایر مخلوقات بواسطه آنها میرسد عمده عملیکه اسباب توسل است صلوات است صلوات از خدا نزول رحمت و از ملیکه استغفار واز مؤمنین طلب رحمت است در فضیلت صلوات چهل نه فایده برای صلوات بیان کرده اند یکی بسبب استجابت دعوات در اول دعا و آخر دعا الخ بعد از استجابت دعا غفران ذنوب مصلی است و ذکر بعضی خواص صلوات از چهل نه فایده و خود آنحضرت فرموده هرکس اسم مرا بشنود بر من صلوات نگوید برمن جفا کرده کثیری از علماء امامیه صلوات گفتن موقع شنیدن اسم مبارك واجب میدانند مثل مجلسی اول ورئیس آلمحدثین صدوق و شیخ مقداد صاحب کنزالعرفان پیغمبر رحمت ص روز عاشورا کودکان شیرخواره از اولاد فاطمه آب دهان مبارك میانداخت میفرمود تاشام چیزی بآنها بچشانید گریز بر

حدیث حضرت صادق ٤ روز عاشورا الی آخر مصیبت اهلبیت پیغمبر
وقت عصر بایکشربه به آب فطار کنید فعند ذالك **تجملت الهجا و انگشف الملحمه و منهم ثلاثون صریعاً فی موالیهم** منبر ۲۵ **و ربك تخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیر** رفع اشکالات انبیاء ص و جواب ترك اولی آنها تفصلا انبیا و ائمه ، مکلف هستند بر احکام تشریع گاه گاه مأمور میشوند بر عالم تکوین مثل ذبح کردن حضرت خضر طفل بیگناهرا الخ و عاشورا را بنی امیه عید میکنند و دعائی هم در این خصوص جعل کرده اند **ما قال الله و رسوله و عوام الناس** کثیراً به آنها تبعیت کرده روز عاشورارا مهمانی میکنند طعامهای لذیذ تهیه میکنند باسم احسان شیدالشدا ٤ الخ

منبر ۲۶ **ان ذکر الخیر کنتم اوله واصله** الی آخر تمام امتحان یکعرش است برای خدا الرحمن علی العرش استوی یعنی برهمه عالم امکان خدا علی اسوی است قدرة و علماً و رحمة الخ چهار نفر ملك اسرافیل میکائیل و جبرئیل و عزرائیل اولی ملك حیات کابینه امور حیات در دست اوست دومی رئیس کابینه حیات و سیمی رئیس کابینه علم ۲ چهارمی رئیس کابینه موت رکن عالم چهار است ۱ حیات ۲ موت ۳ روزی ٤ علم هریکی از این ملئکه بریکرن عالم موکل هستند الخ ولایت کلیه الهیه هستند الخ در دفن امام زین العابدین و کشف عالم ملکوت و اظهار اطاعت کردن ایشان بر آنحضرت و مصیبت راه و همه این ملائکه در تحت شام و مصیبت شام اقاد دیلافی دمشق الخ

منبر ۲۷ **فاسئلو اهل الذکر** الخ علم قرآن از همه علم مقدم است قرآن در زمان خلفا در سینه اصحاب بود در جنك یمامه کثیراً احافظین قرآن شهید شدند خدیفه آمد نزد عثمان گفت ادرك

هذا لامه قبل الاختلاف عثمان کمسیون نمود قرآن راجمع نمودند قرآنیکه حضرت امیر جمع کرده بود قبول نکردند و ارسل **عثمان الی کل اتق منه نسخه بنر** یعنی یاقی نسخ قرآنرا عثمان جمع کرده و از میان بردند که اختلاف کلی نشود و قرآن جامع و و عادی تمام علوم است بعد از ظهور امام عصر اولین تکلیف این امت تعلیم قرآنست باتمامی ظاهر و باطن و حقایق قرآن فضیلت علم و اهل علم و چند شعر مثنوی و تعلیم معلم عبد الرحمن سلمی بریکنفر از بچگان حضرت سید الشهدا و و عطایای آنحضرت بر معلم و گریز بر ورود حضرت بر آب فرات و بعضی تحقیقات در این مصیبت و حالات مظلومیت آنحضرت الخ

منبر ۲۸ ص ۲۱ **سوره اقرء باسم ربك الذی خلق خلق الانسان من علق الخ** اول سوره منزله افتتاح کلام حضرت حق اول نعمت ایجاد را تبعه بذکر نعمة العلم و **آیهٔ شهدالله انه لا اله الا هو والملائکة و اولو العلم** در این آیه شهادت خدا دوم ملئکه سیم صاحبان علم یرفع الله الذین آمنو منکم الخ و آیه مبارکه **ان الله خلق سبع سماوات و من الارض مثلهن** الخ در این آیه علم را علت غالی قرار داده و **ایضاء وماخلقت الجن والانس الالیعبدون ای لیعرفونی و آیهٔ و لو لا نفر من کل فرقة** .

اخبار کثیره در فضائل علم ثواب تعلیم علم و سئوال یکنفر از فاطمه زهرا علیه السلام ده مسئله و جواب آن خاتون محشر . فرمایش حضرت امام هادی در آخر زمان و توقیع حضرت امام زمان بر شیخ مفید و مقام آن بزرگوار و نوشتن چند بیت در قبر مفید رحمة الله لاصلواة الناعی و نوشتن حضرت سجاد بر قبر حضرت سیدالشهدا هذا قبر الحسین

منبر ۲۹ - بعد از خطبه غرا شعر حافظ **و وصینا الانسان**

بوالدیه پدر بر سه قسم است . و یکی علماء که آب روحانی استدلالات خلقت عالم تا برسد این که همه عالم از همه اشرف است اشعار فارسی و عربی . و علم آدم لاسماء کلها و فضائل همه انبیاء با علم است درباره حضرت خاتم خطاب رسید قل ربی زدنی علماًعلتش این است ذات خدا علم است علماء مظهر اسم یا علیم خدا است

عالمان مرات آگاهی حق پادشاهان مظر شاهی حق

علم دو قسم استموهتبی عطای حق تعالی که مال انبیاء است و یکی کسبی است که مخصوص بسایر خلق بواسطه تقوی **لیس العلم بکثرت التدریس بل هو نور یقذفه الله علی قلب من یشاء** گریز برحضرت مسلم وعلم آنجناب که سیدالشهدارا نائب خاص شد اگر در یك مسئله خطا می‌نمود حضرت او را نیابت نمیداده

منبر ۳۰ شعر خوب قرنها باید که تا یك کودکی . در تحقیق خلقت انسان و خبر کمیل بن زیادحضرت او را بر صحرای نجف در آنجا فضائل علم رابراو فرمود الناس ثلاثه . فرمود حضرت امام رابع که من جواهر علم خود را نمی‌توانم بگویم و مثل این فرمایش راحضرت امام حسن فرمود ده نفر قرار دادند از حضرت امیر در یکباب از یك مسئله سئوال میکنم به بینم چه جواب میدهد . هر یکی گفتند علم بهتر است یا مال جواب داد . دیگری آمد گفت علم بهتر است یا مال گفت‌علتش را غیر از آن بیان فرمود تا آخر ده . مسئله هرون زبیده خاتون را سه طلاق گفت یکنفر عالم بر بطلان طلاق حکم داد هرون الرشید یکبار شتر طلا داد الخ . در ثمره علم هفت طایفه را بر ضد یکدیگر فرمود . هر که یکدر هم بعالمی بدهد خلاق عالم هفتصد عوض بدهد . هر گونه مطالب در تمجید دائر و راجع بر

فضیلت علم و علماء گریز بر سیدالسجاد .

منبر ۳۱ چندچیر در چند چیز ضایع میشود و بعضی بتکالیف اهل منبر با مناسبت صحبت کند و قضیهٔ وهب بن عبدالله کلیسی سفرانی درمنزل ثعبلیه در اثر معجزات حضرت حسین ع با مادرش و عروسش آمده اسلام قبول کردند و تفصیل شهادت او در روزعاشورا

منبر ۳۲ در تفسیر آیهٔ اینما تکونو یدرککم الموت . کیفیت مرك و قبر امورات آخرت فضل بن ربیع . حکایت هرون در سفر مکه و بهلول و موعظه برای هارون‌ل و شعر بهلو . و آمدن حضرت امیر بر قبرستان و خطاب آن حضرت بر اهل قبور قضیه صالح نام در قبرستان خفته بود و علاج راحتی و روشنی قبر کیفیت نبش قبر صندوق رحمه‌الله و اشعه مؤمن و روحش بر قبر تر و تازه ماندن حر مرحوم در قبر گریز بر قتلگاه و حالات حضرت زینب ورفتارش

منبر ۳۳ آیه و جعل لکم السمع و لابصار

گفتار مؤمن حرف صدق و کذب علامت مؤمن و علامت منافق و شدت حرمت دروغ وقضیه آمدن ام‌البنین واهالی بعضی چیزهامیگویند بر آن خاتون معظمه کذبا الخ مطالب حجة السعاده تا میرسد بر کذبهای منافقین از همه بدتر کذب اهل‌منبر است قضیه عروس آمدن ام‌البنین در تاریخ آن همه این از منافقین این رواست کتاب سلیم بن قیس گریز بر سوختی در حضرت حجة‌الله و مصیبت حضرت فاطمه زهرا علیه‌السلام .

منبر ۳۴ در فضائل پیغمبر ص ده معجزه بدن مبارکش وآیات در مفردات اعضای آنحضرت بلکه بر جمیع متعلقاتش و مظلومیت

آنحضرت در میان قریش و آمدن خدیجه خاتون باکمال ناله و ندبه الی آمدن حضرت زهرا بر بالین پسرش الخ

منبر ۳۵ در فضائل حضرت سیدالشهداء و حمایت آن سرور بر پیغمبر ص و مسلمان شدن آنجناب تا الی شهادت و مظلومیت آن در دست وحشی و هند زانیه و آمدن پیغمبر بر بالینش و آمدن حضرت زینب علیا بر سر نعش سیدالشهدا علیه‌السلام

منبر ۳۶ انا فتحنالك . خجل پیغمبر ص گناهان امت و تحقیقات در حالات ائمه و آفت ایشان در خصوص شیعیان خودشان حدیث رمیله و مناجات امام زمان کیفیت احتضار پیغمبر ٤) و رقت آن حضرت برامت و قبول کردن عذاب امت الخ

منبر ۳۷ السلام علی حوهرة القدسیه و حدیث بکاون خمسه‌و علت کریه حضرت زهرا و تحقیقات غریبه در این خصوص وتسلیت جبرئیل چرا اهل مدینه آمدند از ناله یکنفر و علت و تحقیق در این خصوص و نوحه حضرت سکینه در سر نعش پدرش

منبر ۳۸ مقامات حضرت زینب چهار فضیلت آن بی بی عالم و اشعار منسوبه به آن خاتون و سایر مصائب و عبادت‌اش در راه‌شام

منبر ۳۹ وفات حضرت زینب علیا در مصر و قبرش درقاهره مصر دربرکه اسباع فرار عمومی اهل مصر و غیره و تولدش درماه شعبان و وفات آن بی‌بی در یوم‌مثبت در چهار دهم رجب الی آخر اشعار لطیف

منبر ۴۰ فرمایش حضرت حسین علیه‌السلام منقبت‌العالمین الی المعالی بحسن خلقه وعلوهمته جنك مغلوبه روز عاشورا هجوم عموم

کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

قبایل عراق و خطبه آنحضرت همت و غیرت اصحاب این‌حضرت‌وعدد قتلا از اصحاب پنجاه نفر و عدد مقتولین از اصحاب عمر سعد ده مقابل و مغلوب شدن لشکر شقاوت و استغاثه و استنصار حضرت حسین علیه‌السلام

منبر ۴۱ کیفیت آمدن حضرت معصومه بشهر قم و علتش و محبت آن معظمه بربرادرش و رفقای آن خاتون معظمه و فضیلت زمین قم و شهر آن و تاریخ ولادت آن بی‌بی در غره ذیقعد الحرام سنه ۱۸۲ توفیت در دهم ربیع‌الثانی سنه ۲۰۱ هجری

منبر ۴۲ واجعل وزیر من اهلی فضیلت اولیاء . هر پیغمبر و هر امام برای خود وزیری اختیار کرده تحقیقات عالی کرسی عالم نشیند وزیر حضرت سیداشهدا حضرت ابوالفضل سلام الله‌علیه وشهادت آن بزرگوار

منبر ۴۳ غزوه احد و شجاعت امیر المؤمنین وصف آرائی هر دو لشکر و مبارزت طلحه بن ابی‌طلحه مقتول شدن آن در دست احضرت امیر تا نه نفر بنی عبدالدار روانه جهنم شد در دست اسدالله لغالب و انقراض آنها یکزن از عبدالدار علم را برداشت حضرت اعتراض فرمودند الی آخر و شهادت حضرت حمزه الخ

منبر ۴۵ گرفتن عربها مداین را و اسیر کردن هاشم‌مرقال دختر شاه ایران شاه زنان در برج حلوان و آوردن او را بمدینه با سایر ذخایر و اساسیه سلطنت ایران و واگذاری آن خاتون عمرسید الشهدا با تمامی تجملات بر حضرت سیدالشهدا ٤ الخ

منبر ۴۶ آوردن حجرالاسود از بهشت و آمدن نرجس خاتون از فرنگستان آوردن آن خاتون معظمه‌سلیمان نخاس بحضور مبارك امام هادی گریز آمدن اهل بیت بمجلس یزید الخ

منبر ۴۷ اشعار عالی در مدح عصر ٤ اسم اعظم و اخبار تحقیقات درباره آن خلقت نور پیغمبر و عبور نور در اصلاب طاهره الی صلب عبداله و حامله شدن نرجس خاتون بر حضرت امام عصر آمدن اهل بیت برشام و اوضاع مجلس یزید الخ

منبر ۴۸ شعر لطیف در ولادت حجة عصر چهار شب در چهار ماه شب برات در شعبان و شئونات آن شب مبارك آوردن حکیمه خاتون قنداقه حضرت امام عصر بآغوش امام حسن عسکری بردن دو تا مرغ یعنی روح‌القدس بحضور پروردگار در سرادق عرش و بردن قنداقه حضرت حسین ٤ الخ

منبر ۴۹ اشعار شباهت امام زمان برعموم حجج پروردگار و مقدمات ظهور حضرت و حضور اشخاص معین و محدود از بلاد عالم و آمدن آنحضرت با مواریث جمیع انبیاء و آمدن جبرئیل گریز بر مصیبت حضرت قاسم الخ

منبر ۵۰ آیه و مزیدان تمن **نوید النساعتی علی الذین آمنو** اه نقل شمایل حضرت امام عصر و سه علم افتتاح میشود بر سر امام عصر مکتوبات آن بیدقها و تطبیق حسن حضرت علی اکبر با امام زمان الی آخر و شهادت آنحضرت الی آخره